



کتابخانه ملی

پنج

دانتہ

کدی الہمی

کمدی الهی

اثر

دانته آلیگیری

جلد دوم

برزخ

ترجمه از متن ایتالیایی، با مقدمه و شرح و حواشی

شجاع‌الدین شفا

با دو طرح از ساندرو بوتیچلی

سی‌ویک تابلو از گوستاو دوره

و دو نقشه



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

Dante Alighieri

دانت، آلیگیری، ۱۲۶۵ - ۱۳۲۱

کمدی الهی = *La divina commedia* / دانت آلیگیری؛ ترجمه از متن ایتالیایی؛ با مقدمه و شرح و حواشی از شجاع‌الدین شفا - تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷
۳ ج.: مصور، نقشه

ISBN-978-964-00-0444-9 (دوره)
ISBN-978-964-00-0397-8 (جلد اول)
ISBN-978-964-00-0399-2 (جلد دوم)
ISBN-978-964-00-0435-7 (جلد سوم)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا

چاپ شانزدهم: ۱۳۸۶

عنوان اصلی: *La Divina Commedia* همراه با یک تابلو از رافائل. یک تابلو از بوتیچلی و ۵۴ تابلو از گوستار دوره. کتابخانه

مندرجات: ج. ۱. دوزخ. ج. ۲. برزخ. ج. ۳. بهشت

۱. شعر ایتالیایی - قرن ۱۴ - ترجمه شده به فارسی. الف. شفا، شجاع‌الدین. ۱۲۹۷. ب. عنوان.

۸۵۱/۱

PQ

ک ۲۳۸

۱۳۴۷

۴۹۱۴۴۹م

کتابخانه ملی ایران

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۰۴۴۴-۹

شابک جلد دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۰۳۹۹-۲



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

کمدی الهی (برزخ)

© حق چاپ: ۱۳۳۵، ۱۳۸۶، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: شانزدهم

اثر: دانت آلیگیری

ترجمه: شجاع‌الدین شفا

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن سینا (بهارستان)، شماره ۱۰۰

شمارگان: ۲۰۰۰

کاغذ: تحریر سفید ۷۰ گرمی

بهای دوره: ۱۸۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، لقتباس کلی و جزئی (به جز لقتباس جزئی در نقد و بررسی، و لقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.



دانتہ Dante - ناپلو قلمن کار نمودناو دوره Gustave Doré
نقاش معروف فرانسوی (۱۸۲۳ - ۱۸۸۳)

فهرست مطالب

مقدمه

صفحه	
۵۴۴	سفر برزخ
۵۴۵	برزخ دانه از نظر «جغرافیائی»
۵۵۲	برزخ دانه از نظر نجومی
۵۵۷	برزخ دانه از نظر معنوی
۵۶۳	بهشت زمینی - بهشت در قرآن و تورات و احادیث مسیحی
۵۶۷	برزخ : بلك ابداع ایرانی و مانوی
۵۷۰	توضیحی در باره ترجمه برزخ

متن کتاب

۵۷۷	سرود اول - مقدمه برزخ
۵۷۹	متن سرود
۵۹۱	سرود دوم - زورق ارواح
۵۹۲	متن سرود

۶۰۲	سرود سوم - منطقه مقدماتی برزخ دسته اول : کسانی که در حال تکفیر مذهبی مردمانند
۶۰۳	متن سرود
۶۱۵	سرود چهارم - منطقه مقدماتی برزخ دسته دوم: سهل انگاران
۶۱۶	متن سرود
۶۲۷	سرود پنجم - منطقه مقدماتی برزخ دسته دوم : سهل انگاران
۶۲۸	متن سرود
۶۴۱	سرود ششم - منطقه مقدماتی برزخ دسته دوم : سهل انگاران
۶۴۲	متن سرود
۶۵۴	سرود هفتم - منطقه مقدماتی برزخ دره پادشاهان
۶۵۵	متن سرود
۶۶۹	سرود هشتم - منطقه مقدماتی برزخ دره پادشاهان
۶۷۰	متن سرود
۶۸۱	سرود نهم - از منطقه مقدماتی برزخ تا برزخ اصلی
۶۸۲	متن سرود
۶۹۸	سرود دهم - طبقه اول برزخ : مغروران
۶۹۹	متن سرود
۷۱۱	سرود یازدهم - طبقه اول برزخ : مغروران
۷۱۲	متن سرود
۷۲۳	سرود دوازدهم - طبقه اول برزخ : مغروران
۷۲۴	متن سرود
۷۳۸	سرود سیزدهم - طبقه دوم برزخ : حدودان
۷۳۹	متن سرود
۷۵۲	سرود چهاردهم - طبقه دوم برزخ : حدودان
۷۵۳	متن سرود
۷۶۵	سرود پانزدهم - طبقه دوم برزخ : حدودان طبقه سوم برزخ : اهل ختم
۷۶۶	متن سرود

صفحه	
۷۷۷	سرود شانزدهم - طبقه سوم برزخ : اهل خشم
۷۷۸	متن سرود
۷۹۱	سرود هفدهم - طبقه سوم برزخ : اهل خشم
۷۹۲	طبقه چهارم برزخ : تن آسانان
۸۰۲	متن سرود
۸۰۳	سرود هیجدهم - طبقه چهارم برزخ : تن آسانان
۸۱۳	متن سرود
۸۱۴	سرود نوزدهم - طبقه پنجم برزخ : خبیان و مرفین
۸۲۷	متن سرود
۸۲۹	سرود بیستم - طبقه پنجم برزخ : خیان و مرفین
۸۴۱	متن سرود
۸۴۲	سرود بیست و دوم - طبقه پنجم برزخ : خبیان و مرفین
۸۵۲	طبقه ششم برزخ ، شکمپرستان
۸۵۳	متن سرود
۸۶۵	سرود بیست و سوم - طبقه ششم برزخ : شکمپرستان
۸۶۶	متن سرود
۸۷۶	سرود بیست و چهارم - طبقه ششم برزخ : شکمپرستان
۸۷۷	متن سرود
۸۹۴	سرود بیست و پنجم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۸۹۵	متن سرود
۹۰۹	سرود بیست و ششم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۹۱۰	متن سرود
۹۲۰	سرود بیست و هفتم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۹۲۱	متن سرود
۹۳۲	سرود بیست و هشتم - بهشت زمینی
۹۳۴	خانم زیبا
۹۴۷	متن سرود
۹۴۸	سرود بیست و نهم - بهشت زمینی
	کردونه
	متن سرود

صفحه

۹۶۲	سرود سی ام - بهشت زمینی بائرس
۹۶۳	متن سرود
۹۷۲	سرود سی و یکم - بهشت زمینی اعتراف دانه
۹۷۳	متن سرود
۹۸۴	سرود سی و دوم - بهشت زمینی تغییرات گردونه
۹۸۵	متن سرود
۱۰۰۰	سرود سی و سوم - بهشت زمینی پایان سفر دوزخ
۱۰۰۱	متن سرود

فهرست تصاویر

مقدمه

صفحه

دانه (تابلو گوستاو دوره)

- ۵۵۵ کره زمین و منطقه البروج ، طبق نظریه دانه (از روی فرضیه هیئت بطلمیوس)
۵۶۳ عقاب ، «سبوره» برزخ دانه (تصویر از ساندر بوتیچلی ، نقاش بزرگ ایتالیایی)
۵۷۵ نقشه برزخ فرضی دانه

متن کتاب

(۳۰ تا بلواز «گوستاو وده» نقاش معروف فرانسوی قرن نوزدهم،

و يك طرح از بوتیچلی نقاش بزرگ ایتالیایی قرن پانزدهم)

- ۵۸۱ سیاره زیبایی که کان را بشوق میخواند افق خاوری را ببلخند درآورده بود
۵۹۵ ... و بمن گفت : « زود ، زود بزانو درآی ، زیرا این فرشته خداست که میآید . »
۶۰۹ ... و چون وی همچنان روی پائین داشت ، در دست چپ ما جمعی از ارواح هوسا شدند
۶۲۳ بدانسو رفتیم ، و در آنجا ارواحی را یافتیم که در پس صخره در سایه لمیده بودند ...
۶۳۱ شاعر گفت : « شماره این کان که بسوی ما میشتابند بسیار زیاد است
۶۳۹ > ... مرا که لایبم هم بیاد آر .. »
۶۵۷ وی پاسخ داد : « جمله حلقه های قلمرو رنج را در نور دیدم تا بدینجا رسم »
۶۶۳ و بر روی علفها و گلها ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن Salve, Regina مشغول بودند
۶۷۹ صدای بالهای فرشتگان ، مار راه گریز در پیش گرفت

صفحه	
۶۸۷	بنظرم چنین آمد که عقابی زرین‌بال مرا از زمین برداشت و بی‌الا برد.
۶۹۳	فرشته بر بالای آن سه‌پله نشسته بود و چهرمای فروزان داشت.
۷۰۷	پنداشتم که زن بینوا پادشاه رومی میگفت: «خدا یگانا، انتقام مرگ پسر کم را بتان»
۷۲۵	همچو گاوانی که جفت جفت در زیر یوغ روانند، من و این روح سنگین‌بار در کنار یکدیگر رام‌وقتیم.
۷۳۱	ای «اراکنه» سبکر، ترا دیدم که نیمه غنکبوتی شده بودی.
۷۴۹	و آن روح بمن گفت: «اگر پنداری که بدان یائین بازبایدت گشت، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است؟»
۷۷۳	پس آن‌گاه مردمانی غنکبک را دیدم که نوجوانی را سنگار کردند و جملگی بانک برداشند که: «بکش، بکش!»
۷۸۱	«... تو که ای، که از میان این دود میگذری و چنان سخن میگوئی که پنداری هنوز زمان را بمقیاس غره‌ها میسنجی؟»
۸۱۹	راهنمایم رو بمن کرد و گفت: «ترا چه میشود که جز سوی زمین نمینگری؟»
۸۲۵	پاسخ داد: «برادر، پای بگشا و برخیز که من چون تو چون دگران، خدمتگزار درگاه قادری یکتا بیش نیستم.»
۸۷۱	«... و بگویی که این دوروحی که ترا بفرقه راهنم کیانند؟»
۸۷۹	این ارواح تکیده، که دوبار مرده مینمودند، بادیدگانی فرودفته باشگفتی فراوان بمن مینگریستند.
۸۸۹	... و بیای درخت کهن که این‌همه تقاضاها و اشکها را ناپذیرفته میداشت رسیدیم.
۹۰۳	جدار صخره شعله‌هایی ناوک آسا بجانب بیرون میافکند.
۹۰۷	کائیرا شنیدم که در میان تل آتش سرود <i>Summae Deus clementis</i> را همیخواندند
۹۲۷	زنی جوان و زیبا را در عالم رؤیا دیدم که در چمنزاری میرفت و آوازه خوانان گل میچید
۹۳۵	اندک اندک در دل جنگل کهن بسی دور رفته بودم
۹۵۳	بیست و چهار پیرمرد دویبدو پیش می‌آمدند و هر یک تاجی از گل زنبق بر سر داشتند
۹۵۹	عبور کردونه و همراهان از برابر دالته، در بهشت زمینی (طرح از ساندر و بویچلی)
۹۷۹	باتوی زیبا هر دو بازوی خود را بگشود و مرا در جو بیار فرورد
۹۹۷	فاحشه‌ای نیمه‌برهنه را دیدم که نظر بر کردا کردخوش داشت و در کنارش غولی ستر ایستاده بود
۱۰۱۱	ازین آب مقدس نوشیدم و خود را صاحب نیروئی تازه یافتم

مقدمه

سفر برزخ - «برزخ» داتنه از نظر «جغرافیائی» - برزخ
داتنه از نظر نجومی - برزخ داتنه از نظر معنوی - بهشت
زمینی - بهشت در قرآن و تورات و احادیث مسیحی - برزخ :
يك ابداع ایرانی و مانوی - توضیحی در باره ترجمه برزخ .

سفر برزخ

سفر برزخ دانته، مرحله دوم از مراحل سه گانه سفر او بدنیای جاوید است. دانته پس از طی دوزخ موحش و عبور از طبقات نه گانه دیار ظلمات، در طول کوره راهی باریک و دراز بر راه میافتد و عاقبت از آن سوی کره ارض سر در میآورد و دوباره آسان پرستاره را بر بالای سر خویش میبیند، و از آن پس سفر سه روزه خود را در دیار برزخ آغاز میکند. برخلاف سفر دوزخ که در آن مسافر سرگردان هر قدر بیشتر میرفت احساس خستگی و فرسودگی بیشتری میکرد و راهش قدم بقدم دشوارتر میشد، در اینجاوی که بقول خود «دیار رنج» و «رود ظلمت» را در پشت سر گذشته و پایه برزخ امیدبخش نهاده است، هر قدر به طبقات مختلف برزخ بالاتر میرود احساس سبکپائی و چالاکی بیشتری میکند، چنانکه هنگام رسیدن به بهشت زمینی اصلاً اثری از رنج راه در خویش نمیابد، و وقتیکه ازین بهشت براهنمائی بتاتریس (ونه ویرژیل)، یعنی بابال و پر عشق و نه بابای عقل، رهپار افلاک میشود و سفر فردوس را آغاز میکند، «پاک و سبکروح آماده صعود بستارگان است»^۱.

از نظر تمثیلی، درک مفهوم سبکپائی شاعر بخصوص برای کسانی که «دوزخ» را خوانده اند خیلی آسان است. در این سفر معنوی آدمی بدون روح و نفس خویش، که مراحل سه گانه سفر آن جهانی شاعر مظهر آنست، در مرحله اول، یعنی مرحله درک گناه و آشنائی با مخافت آن، آدمی هر قدر بیشتر رود و با گناه و ظلمت آن آشنائی بیشتری پیدا کند زشتی و تلخی خطا را بیشتر احساس میکند و ازین بابت رنجی فزونتر میبرد. اما در مرحله دوم، یعنی مرحله بشیمانی و توبه، وی دوران گناهکاری را در پشت سر گذاشته و روی به تطهیر از آلائش گناه برده است، و هر قدر که درین راه پیشتر رفته باشد طبعاً سنگینی بار گناه را کمتر مییابد و سبکرویی ناشی از صفای دل و پاکی روح را بیشتر احساس میکند، تا بدان جا رسد که در بهشت زمینی، یعنی در آن مرحله از رضایت وجدان و صفای باطن که سعادت این جهانی را برای آدمی تحصیل تواند کرد، حتی خاطره گناه را بانوشیدن کفی از آب جویبار فراموشی از یاد ببرد، و آنگاه پای به مرحله سوم این سفر یعنی مرحله قدس و طهارت کامل گذارد.

بنابراین ، «برزخ» که در این سفر شاعر بدنیای جاوید حد فاصل «دوزخ» و «بهشت» است، از نظر مفهوم معنوی خود حد فاصل «گناه» و «رستگاری» یعنی نماینده مرحله پشیمانی و توبه است که باید روح آدمی را آماده نجات نهایی کند، و فصول مختلف «برزخ» دانه و تقسیمات نه گانه و طبقات هفتگانه آن بر همین اساس پدید آمده اند.

برای روشن شدن آنچه در این کتاب آمده ، و بنا به شیوه معمول دانه سراسر با استعارات و تمثیلات و کنایه‌های پیچیده در آمیخته است ، بیفایده نیست که «برزخ» را نخست از نظر ساختمان ظاهری یعنی وضع «جغرافیائی» و «معرفة الارضی» آن، بدان صورت که دانه مجسم کرده و زمینه کار خود قرار داده است، و بعد از آن از نظر تمثیلی و معنوی، یعنی آنچه در واقع از آن مراد بوده است و توجه بدان برای درک مفهوم حقیقی «کدی الهی» ضرورت دارد، بطور مختصر مورد مطالعه قرار دهیم .

«برزخ» دانه از نظر «جغرافیائی»

«برزخ» دانه از نظر ظاهری و «جغرافیائی» کوه بسیار بلند و بزرگی است که در آن سوی کره ارض ، درست در نقطه مقابل بیت المقدس که کوه «صیون» آن بنا بر گفته تورات مقر «یهوه» خداوند است ، و در تبه «جلجتای» نزدیک آن عیسی بشهادت رسید (و با این شهادت گناه آدم را خرید و دوباره دروازه بهشت زمینی را بروی زادگان آدم گشود) سر بر افراشته است . از نظر دانه ، یعنی طبق فرضیه معروف بطلمیوس زمین صورت کره ای را دارد که بطور ثابت در فضا مستقر است و افلاک بر گرداگرد آن میچرخند. نیمه شمالی این کره را «ارض مسکون» یعنی اروپا و آسیا و افریقا فرا گرفته است، و نیمه جنوبی آن بعقیده دانه سراسر اقیانوسی پهناور است که در آن هیچ خشکی و هیچ ذیرو حی نمیتوان یافت. در وسط این اقیانوس ، یعنی درست در قطب جنوب (بشرط آنکه اورشلیم را قطب شمال این کره فرض کنیم) جزیره ای قرار دارد که از میان آن کوه بسیار بزرگ و مرتفعی سر بر آورده است که از فرط بلندی آن چشم قله اش را نمیتواند دید. این همان کوه «برزخ» است که به یک منقطه مقدماتی و هفت طبقه اصلی تقسیم میشود و بهشت زمینی در بالای آن قرار دارد ؛ اوواح آمرزیدنی، باید هر یک مدتی کم یا زیاد در طبقات مختلفی ازین کوه که بانوع گناه آنان مربوط است این گناهان را یا پشیمانی و توبه کفاره دهند، تا بعد رهسپار بهشت زمینی و بهشت آسمانی شوند.

این همان کوهی است که یکبار « اولیس » و همراهانش ، بنا به داستانی که دانته در سرود بیست و ششم دوزخ از زبان « اولیس » پهلوان یونانی نقل کرده ، در بازگشت از « ترویا » در راه یسائی دیوانه وار و بیهدف خود بسمت ستونهای هر کول (جبل الطارق) و اقیانوس آنسوی این ستونها، پس از پنج ماه دریا نوردی روز و شب « که در آن پیوسته جانب چپ را نگاه داشتند » و « بجائی رسیدند که شبها جمله اختران آن قطب دیگر هویدا بودند^۱ بنزدیکی آن رسیدند و کوه برزخ را بچشم دیدند^۲ ، ولی چون زندگان را حق دیدن این کوه مقدس نیست در همانوقت از این خشکی گردبادی گران برخاست و کشتی آنها را در طرفه العینی بدرون امواج فروبرد.

در سه جای دیگر « کمدی الهی » دانته بلندی این کوه را چنین وصف میکند: «... و من نگاه خویش را بجانب بلندترین قله ای دوختم که از میان دریا سر بر آورده و بسمت آسمان بالا رفته است^۳ . » و: «... قله صخره چنان بلند بود که بچشم دیده نمیشد، و راه چندان سربالا، که شب آن از شیب خطی که مرکز دایره را به نیمه ربع محیط اتصال دهد تندتر بود .^۴ » و: « بلندترین کوهی است که از دل آبهای جهان سر بر آورده است^۵ . »

راهی که دانته و ویرژیل برای و صول به جزیره و کوه « برزخ » مییابند، کوره راهی میان برونا مانوس است که از درون زمین یعنی از ورطه دوزخ میگذرد و در آن نیمه دیگر داخل گره از مرکز زمین مستقیماً بسمت بالا میرود تا بجزیره برزخ برسد؛ ولی ارواح را ازین راه حق عبور نیست، بلکه میر ایشان اقیانوس بیکرانی است که نیمه جنوبی گره را فرا گرفته است . بنا به آنچه در « برزخ » گفته میشود، و شاید این عجیبترین « فانتزی » دانته در کمدی الهی باشد، ارواحی که « برزخی » یعنی بالآل « بهشتی » تشخیص داده شده اند^۶ پس از مرك از مصب رود معروف تیریس Tibria (بایتالیائی تهوره Tevere) که در ایتالیا جاری است و از شهر رم و کنار واتیکان میگذرد و در بندر گاه روم (اوستیا) بدریای

۱- دوزخ، صفحه ۹۱۸

۲-... که کوهی در برابرمان نمودار شد، که از بعد مسافت تازیک مینمود، و این کوه

را چنان بلند یافتم که هرگز نظیر آنرا ندیده بودم، (دوزخ، صفحه ۹۱۹)

۳- برزخ: سرود سوم.

۴- برزخ: سرود چهارم.

۵- بهشت: سرود بیست و ششم.

مدیترانه میریزد، گرد میآیند و در آنجا منتظر میمانند تا «زورق بان ارواح» که فرشته‌ای سبکبال است آنان را بر زورق خود نشاند و در طرفه‌العینی از اقیانوس پهناور بگذرانند و در جزیره «برزخ» پیاده کند، و خود برای آوردن ارواح تازه باز گردد. يك نکته عجیب دیگر این است که این زورق بان موظف نیست همه این ارواح را بعضی حضور آنها در مصب «توره» بر زورق نشاند، بلکه میتواند بنا بسیل خود ایتان را تاهر وقت که بخواهد در همانجا بی تکلیف و سرگردان بگذارد و دیگران را، ولو آنکه بعداً آمده باشند، سوار بر زورق کند. شك نیست که داتنه در این مورد نظر استعاری خاصی داشته، ولی هنوز مفسرین توضیح مقنعی درین باره نداده‌اند.

جزیره «برزخ» شامل کوه عظیم برزخ، و ساحلی است که گرداگرد این کوه را فرا گرفته است: ارواح باید بعضی پیاده شدن دست و روی خود را در کنار این ساحل بشویند تا از آلاشهای زمینی پاک شوند، و شاخه‌ای از جگن محفرو نرمی که در این ساحل میروید بر کمر بندند تا از این گیاه حقیر درس فروتنی آموزند و ترك کردن فرازی و سرکشی کنند، زیرا که جز با فروتنی در برابر خداوند (حقیقت و عدالت) ره به رستگاری نمیتوان برد. از آنجا این ارواح رهسپار طبقه مقدم برزخ و طبقات هفتگانه اصلی آن میشوند تا هر کدام دوران لازمه را در طبقه‌ای که مربوط بدیشان است برای تطهیر روح خویش بگذرانند.

پاسدار جزیره «برزخ» شخصی است بنام «کاتن»، که بحقیقت تنها ساکن این جزیره است. این «کاتون» (بایتالیائی کاتونه Catone) از بزرگان رومی بود که در زمان جنگهای داخلی روم در قرن اول پیش از میلاد مسیح، بهواداری پمپئوس علیه سزار وارد جنگ شد، زیرا که معتقد بود پیروزی سزار مرادف با استقرار اصل دیکتاتوری و حکومت مطلقه در روم است، چنانکه همینطور هم شد، و وقتیکه سزار پیروزی یافت «کاتون» خودش را کشت تا شاهد از دست رفتن آزادی روم نشده باشد. این نیز از نکات غیر قابل درک «کمندی الهی» است که چگونه داتنه چنین شخصی را که: اولاً مسیحی نبوده، ثانیاً مرتکب گناه خودکشی شده است که مجازات آن محکومیت جاودان در طبقه هفتم دوزخ است، پاسدار برزخ یعنی بحقیقت پاسدار بهشت خود کرده است. توجیهی که برای این تبعیض میتوان یافت، اینست که «کاتون» بغاطر «آزادی»

خودکشی کرده بود ، و این «آزادی» چنان گرانبهاست که اثر هرجرمی را خنثی میکند ، زیرا که کسان تا شانه از زیر بار تحمل زور و ستم خالی نکند ، «آزادانه» راه تزکیه نفس و رستگاری یعنی راه بهشت را انتخاب نمیتوانند کرد .

کوه برزخ شکل مخروط عظیمی را دارد که هرچه روپسالا می رود کوچکتر میشود . این کوه شامل سه قسمت کاملاً مجزا است ، که عبارتند از: منطقه مقدماتی (Antipurgatorio) ، برزخ اصلی (Purgatorio) (که شامل هفت طبقه یا cornici است) بهشت زمینی (Paradiso Terestro) - «منطقه مقدماتی» ، شامل قسمت سفلی دامنه کوه است که دامت ای است . بسیار سخت و ناهموار ، و عبور از آن مستلزم رنج و تلاش بسیار است . درین طبقه مقدماتی ، آن ارواحی کفاره میبندند که برای آشتی با خداوند در انتظار فرارسیدن آخرین ساعت عمر خویش نشسته اند ، یعنی پیش از مرگ توبه کرده (و از این راه از دوزخ جاوید نجات یافته اند) ، منتها این توبه و ا که باید زودتر کرده باشند در آخرین لحظات عمر کرده اند ، و بموجب قانون «تاوان» که قانون اصلی دوزخ و برزخ است ، ایشان باید مدتی دراز ، «معادل سی برابر آن مدت که با خداوند بر سر عناد بوده اند»^۱ در اینجا با بی تکلیفی بسربرند تا حق ورود به برزخ اصلی و گذراندن دوران واقعی کفاره گناهان خویش را پیدا کنند . درین «طبقه مقدماتی» انواع مختلف از ارواح «قاصر» بسر میبرند ، و ایشان مثل سایر نقاط روی زمین در معرض تحولات عادی جوی یعنی باد و باران و طوفان و زلزله و امثال آن قرار دارند ؛ ولی این تحولات جوی را از دروازه اصلی برزخ بیحد دیگر اثری نیست ، و هرچه در آنجا شود صرفاً از جانب آسمان میآید ، و نه از جانب زمین . - در این طبقه مقدماتی ، دوه ای خرم و سرسبز است بنام «دره پادشاهان» (Valletta dei principi) که در آن «گناهکاران ممتاز» بسر میبرند ، و از این لحاظ آنرا میتوان نظیر «جایگاه نامداران» طبقه اول دوزخ^۲ دانست که در آن هر و ارسطو و افلاطون و ابن سینا و سایر حکیمان و خردمندان دور کهن مقیمند و در ظلمات دوزخ مکانی روشن و چمن پوش دارند .

بعد از این «منطقه مقدماتی» ، برزخ اصلی شروع میشود . این برزخ

۱ - سرود سوم برزخ ، صفحه ۶۹۴

۲ - دوزخ ، سرود چهارم ، صفحه ۱۲۷

شامل هفت طبقه یا حلقه است که دانه خود آنها را «گیلومی» نام داده است، زیرا که وضع آنها، آنطوریکه خود او شرح میدهد، به گیلومی‌های اَبیه شباهت دارد. این طبقات هفتگانه هر کدام بصورت زمینی مسطح بعرض «سه برابر طول قامت يك آدمی»، یعنی تقریباً به پهنای پنج مترند که بشکل نواری حلقه وار گرداگرد کوه را فرا گرفته یعنی در دامنه آن تراشیده شده‌اند، و این تنها اطلاع «هندسی» دقیق و مشخصی است که دانه در تمام «برزخ» خود داده است^۱. در هر يك از این حلقه‌ها که فی المثل نظیر آن جاده هائی است که در دامنه کوه‌های البرز و سایر کوه‌های ما برای عبور و مرور و سائط نقلیه تراشیده شده‌اند، طبقه خاصی از ارواح برزخی گناهان خویش را کفاره میدهند. شاید کسی عرض این حلقه‌ها بنظر غیر عادی آید، ولی باید متوجه بود که اولاً طول هر يك از این حلقه‌ها از آن نظر که برگرداگرد تمام کوه میگرددند زیاد است، ثانیاً شماره ارواح برزخی از ارواح دوزخی بسیار کمتر است، ثالثاً بعکس دوزخ که ارواح جهنمی جاودانه در آن میمانند، اینان پس از طی دوران کفاره خویش بی‌الامیروند و جای خود را بدست‌ای دیگر میسپارند، و بدین ترتیب هیچوقت عده برزخیان يك حلقه از حد معینی زیادتر نمیشود.

هر طبقه از طبقات پنجگانه برزخ بوسیله پلکان باریکی که در دامنه کوه تراشیده شده با طبقه بالا ترا اتصال دارد، و در کنار هر يك از این پلکانها فرشته‌ای است که بوضع رهپاران حلقه‌های بالا (که دوران کفاره خویش را در حلقه او بیایان رسانیده‌اند) رسیدگی میکند و در حقیقت «فرشته نگهبان» آن حلقه است. طول پلکانها قاعدتاً خیلی زیاد است، زیرا که هنگام بالا رفتن از آنها چندین بار دانه و ویرژیل و «استاسیوس» (که بعداً بدانها میبوندند) بیحشها و گفتگوهای مفصل علمی و فلسفی میردازند.

مدخل اصلی «برزخ» در کوچکی است که در واقع همان در بهشت است، زیرا که «بهشت» خاص در «کندی الهی» دری و نگاهبانی ندارد، در صورتیکه در احادیث مسیحی صریحاً بدروازه بهشت و پطرس رسول که از طرف عیسی کلیدداری این دروازه را دارد اشاره شده است (انجیل متی،

۱ - برزخ، سرود دهم، صفحه ۷۵۵ - در «دوزخ» نظیر این تشریح در مورد محیط طبقه هشتم دوزخ شده است (دوزخ، سرود بیست و نهم، صفحه ...) - بعضی از دانه شناسان بر این زمینه حساب‌هایی کرده‌اند که بشوخی بیشتر شبیه است، مثلاً حساب کرده‌اند که ارتفاع «کوه برزخ» ۶۰ کیلومتر، محیط کوه در پایین ۱۶۰ کیلومتر، و در قله (بهشت زمینی) ۱۲ کیلومتر است ... و غیره ...

باب شانزدهم) : «... و من ترا میگویم که توئی بطروس ، و برای این صغیره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت، و کلیدهای ملکوت آسان را بتو میسپارم ، و آنچه بر زمین بیندی در آسان بسته گردد ، و آنچه در زمین کشایی در آسان گشاده شود.» دانتته خود نیز در آغاز دوزخ^۱ تصریح کرده است که این در، در بهشت است : «... ای شاعر^۲، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنا شو ، چنانکه دروازهٔ پطرس مقدس را ببینم.»

در ورودی «برزخ» بغلاف دروازهٔ جهنم که عریض و گشاده است و هیچکس را مانع ورود بدان نمیشوند، دری است کوچک، که ازدور باشکال بی بوچودش میتوان برد. مفهوم واقعی این اختلاف کاملاً روشن است : در گناه همیشه بروی آدمی گشوده است، یعنی آسان میتوان گناهکار شد، اما گذشتن از در رستگاری و صفای روح دشوار است ، زیرا که در اینجا خویشتن داری و کف نفس و دوری از هویها و هوسهای نفسانی لازم است. بدین جهت است که بر خلاف دروازهٔ دوزخ ، در اینجا دروازهٔ برزخ و بهشت پاسبانی دارد که تا بصلاحیت کسی یقین نکند او را اجازهٔ دخول نیدهد. اصل این فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل متی ، باب هفتم) که در آن عیسی میگوید : «از در تنگ داخل شوید ، زیرا که فراخ است آن در ، و بالعکس وسیع است آن طریقی که مؤدی بهلاکت است ، و آنانی که بدان داخل میشوند بسیارند.»

باید تذکر داد که در «برزخ» دانتته وظیفهٔ «کلید داری» بهشت مستقیماً بمهدهٔ پطرس رسول گذاشته نشده ، زیرا که خود پطرس در اعلی طبقهٔ آسان جلی دارد ، و این کار را در اینجا نماینده ای از جانب وی انجام میدهد که کلیدهای دو گانهٔ سیمین و زرین (علم و ایمان) بدو سپرده شده است .

بعد از طی طبقات بنجگانه، که از انواع گناهان آنها و طبقه بندی فلسفی این گناهان بعداً سخن خواهیم گفت، دانتته و ویرژیل وارد «بهشت زمینی» میشوند که در قلعهٔ کوه برزخ جای دارد. این همان «بهشت» معروفی است که آدم و حوا در آغاز خلقت بشر در آن بسر میبردند ، و خداوند مقرر کرده بود که همواره در آن بمانند ، اما وسوسهٔ شیطان مایهٔ اغوای حوا

۱ - دوزخ . سرود اول . صفحه ۹۲

۲ - ویرژیل .

شد و به چیدن میوه «شجره منوعه» اش وا داشت، و در نتیجه آدم «روضه رضوان بدو گندم بفروخت» و او و فرزندانش و بدین «خراب آباد» افتادند:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم؛

این «بهشت زمینی» که داتۀ زیبایی و جلال آنرا با استادی فراوان وصف کرده، آخرین منزل سفر «برزخ» این مسافر سرگردانی است که روانۀ دیار جاوید شده است. در این «بهشت» وی برای اولین بار با «بئاتریس» محبوبۀ زیبای آسمان نشین خویش دیدار میکند که در اینجا دیگر دلدار زمینی او نیست، بلکه مظهر عشق و ایمان، و به تعبیر دقیقتر، مظهر حقیقتی است که از راه مذهب و ایمان متجلی میشود، و عقل و دراک آدمی بی کمک دل و احساس بدان ره نمیتواند برد. از این جهت است که چون بئاتریس بای بیدان میگذارد، «وبرژیل» یعنی مظهر عقل و استدلال بشری، که داتۀ را در سفر «دوزخ» و «برزخ» راهنما بوده، بیروصدا جا خالی میکند و بدانجا که «تعمیدگاه ابدی» اوست، یعنی بطبقۀ اول دوزخ باز میگردد. این یکی از عالیترین اشارات «سمبولیک» کدی الهی است. و طبعاً مفهوم آن اینست که عقل و منطق آدمی فقط تا آنجا توانائی دارد که وی را ازوادگی گمراهی و ضلالت سلامت بگذراند و ماهیت خوب و بد را بدو بفهماند و او را به «بهشت زمینی» یعنی به آسودگی روح و فکر برساند، ولی از این جا بیعد دیگر کاری از دست «عقل» ساخته نیست، زیرا که «پای استدلالیان چوبین است»، و اینجا دیگر کار کار عشق و کار دل یعنی آن «آئینۀ شاهی» و «مخزن گوهر اسرار» است که عقل نامحرم را در آن راهی نیست.

این همان راز نهفته است که ما عالیترین وصف آنرا از زبان حافظ خودمان شنیده ایم:

در ازل پرتو حننت ز تجلی دم زد؛
عشق پیدا شد و آتش بهه عالم زد؛
عقل میخواست کز آن شمله چراغ افروزد،
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد؛
مدعی خواست که آید پتاشاگه راز،
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد؛

دانته درین بهشت با منظره عبور گردونه‌ای فروزان و زنان و مردان مختلفی روبرو میشود که وصف آن شش سرود آخر برزخ را بطور کامل شامل شده است، و از نظر «سبولیک» این قسمت قویترین فصول تمام کمدی الهی بشمار میرود. این گردونه، که بدست شیری بالدار (مظهر مسیح) رانده میشود، نماینده آئین مسیح و تحولات تاریخی آنست، و چون در حواشی سرودهای بیست و هشتم تا سی و سوم این کتاب بتفصیل درباره مفهوم سبولیک آن و اشارات تمثیلی شاعر شرح و توضیح داده شده است، توضیح بیشتری درباره آن در اینجا ضرورت ندارد.

بعد از این صحنه مهیج و جالب، دانته بدست فرشته نگهبان بهشت کفی دو از آب جویبار «فراموشی» و جویبار «خاطره» مینوشد و آنگاه در همراهی بتاتریس، یعنی بنیروی ایمان و خلوص، رهسپار افلاک یعنی «بهشت آسمانی» میشود، که «بهشت زمینی» فقط پیش درآمدی از آن است.

بنابراین بطور کلی «برزخ» دانته شامل سه قسمت مجزای منطقه مقدماتی، برزخ اصلی، بهشت زمینی است و این سه قسمت بترتیب این سرودها را در «برزخ» شامل میشوند: اول تا نهم - دهم تا بیست و هشتم - بیست و هشتم تا سی و سوم.

«برزخ» دانته از نظر نجومی

چنانکه دیده میشود ساختمان «جغرافیائی» برزخ دانته خیلی ساده تر از ساختمان «دوزخ» اوست و درک آن احتیاج به تفسیرها و تعبیرهای پیچیده‌ای که در مورد «دوزخ» ضرور است ندارد. در عوض «برزخ» حاوی «مشکل» دیگری است که در دوزخ برای مفسرین و دانته شناسان وجود ندارد، و آن معماهای «اختر شناسی» این کتاب است.

در وصف سفر «دوزخ»، دانته احتیاجی با استفاده از علم هیئت نداشته، زیرا این سفر در درون زمین صورت گرفته است که آسمانی ندارد تا در آن اختری بدرخشد، و چون همه سفر دروادی ظلمات میگذرد جز چند اشاره کوتاه به مشخصات نجومی در آن نمیتوان یافت؛ ولی سفر «برزخ» تماماً در فضای باز و در زیر «آسمان پرستاره» صورت میگیرد، و طول این سفر نیز تقریباً سه برابر سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ است، بدین جهت بکرات برای تمیین زمان اشاره به وضع ستارگان و منطقه البروج و برجهای مختلف و مواضع خورشید در آسمان میشود، و طبق معمول دانته همه جا

این اشارات صورتی معما آمیز و بفرنج دارد، چنانکه بعضی از آنها را تقریباً «درک ناپذیر» دانسته اند؛ از آن جمله است «معای نجومی» عجیبی که در آغاز سرودنهم «برزخ» آمده، و با آنکه خود حاوی سه بند یعنی نه مصراع بیش نیست، تاکنون صدها صفحه در تعبیر و تفسیر آن سیاه شده، و در کتاب حاضر نیز بناچار قریب دو صفحه از حواشی به توضیح این چند سطر اختصاص یافته است. با همه اینها هنوز این لغز که آنرا در ایالتیائی بسیار دشوار (difficilissimo) لقب داده اند چنانکه باید حل نشده است، و هیچکدام از روایات مختلف مورد توافق عمومی مفرین نیست.

برای درک مفهوم این اشارات نجومی «برزخ» باید قبل از هر چیز علم هیئت دوره دانه را ملاک تشخیص قرار داد. در دنیای کهن و در دوره قرون وسطی، یعنی تا پیش از «کوپرنیک» و «گالیله»، تنها نظریه ای که در علم هیئت قبول عامه داشت نظریه معروف «بطلمیوس» بود. طبق این نظریه، زمین کره ای است ثابت و بیحرکت که در مرکز عالم آفرینش جای دارد، و در پیرامون این مرکز ماه و خورشید و سیارات پنجگانه و ثوابت در گردشند و هر کدام مسیر خاص خود را با حرکتی تند یا کند می پیمایند؛ هر يك از این مسیرها «فلك» خاص یکی از این سیارات سهه محسوب میشود، و در ماورای این افلاك فلك «ثوابت» است که تمام ستارگان دیگر در آن جای دارند. بطور کلی طبقه بندی افلاك بر حسب نزدیکی آنها بزمین بدین قرار است: فلك ماه، فلك عطارد، فلك زهره، فلك خورشید، فلك مریخ، فلك مشتری، فلك زحل، فلك ثوابت. طبق همین نظریه، خورشید که در بیست و چهار ساعت یکبار بدور زمین میگردد مسیر سالانه خاصی در آسمان دارد که بامسیر «استوا» یعنی بامداری که از دو نقطه «اعتدال خریفی» و «اعتدال ربیعی» میگردد، زاویه ای معادل بیست و سه درجه و نیم تشکیل میدهد، و این مسیر خورشید همان است که بدان «منطقه البروج» (Zodiaco) میگویند، و نه تنها در علم نجوم قدیم، و نیز از لحاظ بیروان کنونی مکتب قدیم هیئت، مقام مهمی دارد، بلکه در «کمدی الهی» دانه اساس تمام اشارات نجومی شاعر است. این منطقه البروج بدوازده قسمت مساوی تقسیم شده که هر قسمت آن با یکی از ماه های دوازده گانه سال شمسی تطبیق میکند، و در هر يك از این دوازده ماه خورشید از لحاظ موقعیت خود در آسمان در یکی از «مجموعه های» مختلف کواکب قرار دارد. بدین ترتیب منطقه البروج شامل آن دوازده برج معروفی میشود که در علم هیئت ما موسومند به: حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله -

میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت. ۱ - دانه در تمام طول سفر «برزخ» وضع و ساعت روز و شب را از زوی موقعیتهای مختلف خورشید در این برجهای دوازده گانه و موقعیت مجموعه‌های کواکب در آسمان مشخص کرده، و در این کتاب در هر مورد توضیحات لازم درین باره در حواشی صفحات داده شده است.

زمین، چنانکه گفته شد، در مرکز این افلاک قرار دارد، و بصورت کره‌ای است که از نظر دانه حد شمالی یعنی «قطب شمال» آن اورشلیم، حد شرقی یعنی منتهی الیه مشرق آن رود «گنگ» در هندوستان، حد غربی یعنی منتهی الیه مغرب آن اسپانیا و مراکش و جبل الطارق، و حد جنوبی یعنی «قطب جنوب» آن کوهی است که «برزخ» را تشکیل میدهد. نیمکره شمالی این کره ارض شامل همه خشکیها یعنی اروپا و قسمتی از آسیا و قسمتی از آفریقا است که تا آن روز شناخته شده بود، باضافه دریای مدیترانه که دانه آنرا در جای دیگر «بزرگترین دره‌ای که آبهای روی زمین در آن انباشته شده‌اند»^۱ نام داده است؛ نیمکره جنوبی این کره را، چنانکه گفته شد، اقیانوسی عظیم فرا گرفته که جزیره و کوه برزخ تنها خشکی آن است، و بحساب جغرافیای امروز باید این جزیره مکانی در قسمت شرقی اقیانوس - کبیر در مغرب امریکای جنوبی باشد.

از آنچه گفته شد، روشن میشود که وضع خورشید و ماه در هر ساعت از شبانروز در بالای کوه برزخ درست مقابل آن وضعی است که ایندو در همان ساعت در بالای اورشلیم دارند، یعنی مثلاً در آغاز بهار هنگامیکه خورشید در اورشلیم طلوع کرده باشد، در برزخ درست وقت غروب و در مراکش نیشب و در هندوستان نیمروز است، و در این موقع در ایتالیا (رم یا فلورانس) اندکی به طلوع آفتاب مانده است. تمام اشارات نجومی دانه را در برزخ با این مقیاس باید سنجید، و آنچه گفته شد برای این بود که خواننده بازمینه و اساس کلی که حواشی این کتاب بدان مربوط است آشنا شود.

دانه و ویرژیل هنگامی با بجزیره برزخ میگذارند که تقریباً یک ساعت بطلوع آفتاب روز یکشنبه عید پاک، یعنی دهم آوریل سال ۱۳۰۰

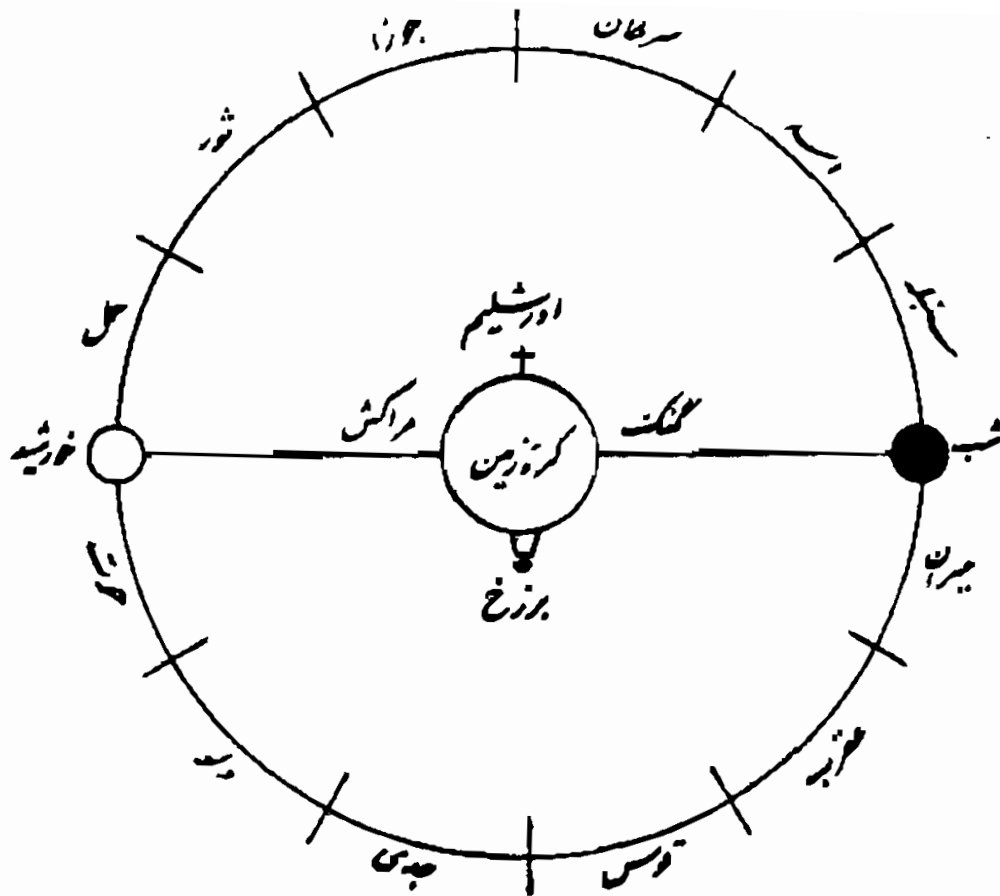
۱ - به لاطینی :

Aries - Taurus - Gemini - Cancer - Leo - Virgo - Libraque

-- Scorpius - Arcitenens - Capric - Amphora - Pisces .

یازده کلمه از این کلمات همان مفهوم معادل آنها را در فارسی و عربی دارد، و فقط بجای «سنبله»

«باکره» آمده است



وضع «جغرافیائی» و «نجومی» برزخ دانه

نظریه نجومی دانه در کندی الهی، همان فرضیه هیئت بطلیمیوسی است که فرضیه رایج قرون وسطی بود. طبق این عقیده، زمین کره نابی است که افلاک سیارات و فلک ثوابت در پیرامون آن در گردشند، منجمه خورشید که در فلک چهارم واقع است مسیری دارد که آنرا «منطقه البروج» مینامند، و تمام اشارات نجومی «برزخ» ارتباط با همین منطقه البروج و مواضع مختلف خورشید در آن دارد. قبلا در «دوزخ» توضیح داده شد که طبق فرضیه دانه، زمین کره ایست که قطب شمال آن اورشلیم (بیت المقدس)، حد شرقی آن رود «کنگت» در هندوستان، حد غربی آن مراکش و اسپانیا، و قطب جنوب آن جزیره ایست که کوه «برزخ» در آن قرار دارد.

مانده است . از آغاز سفر آنها تا بدین موقع ۴۷ ساعت گذشته ، که بیست و چهار ساعت از آنرا در دوزخ و بیست و سه ساعت دیگر را در کوره راه میان مرکز زمین و برزخ بر سر برده اند . ولی چون در این ضمن نیسکره ای که اینان در آن بوده اند تغییر کرده ، بجای اینکه در آخرین ساعت روز عید پاک برزخ برسند ساعتی قبل از شروع این روز بدانجا میرسند ، و بدیهی است دانه ساعت آغاز این سفر را عمداً طوری حساب کرده است که رسیدن او به برزخ ، یعنی باستانه امید و رستگاری ، با طلوع آفتاب روز عید پاک یعنی روز بخشایش و رحمت الهی مقارن شود .

این سفر در کوه « برزخ » سه شبانروز و شش ساعت یعنی تاظهر روز چهارشنبه ۱۳ آوریل بطول میانجامد ، و از آن پس دیگر قید روز و ساعت و بطور کلی قید زمان در « کمدی الهی » از میان میرود ، زیرا که در « بهشت » وقت و زمانی وجود ندارد .

« برزخ » دانه از نظر معنوی

اکنون سراغ « طبقه بندی اخلاقی » برزخ ، و مفهوم معنوی خطایائی که در آن کیفر میبینند برویم . چنانکه گفته شد برزخ مانند دوزخ و بهشت شامل ده طبقه است (دورقم ۳ و ۱۰ که اولی علامت تثلیث مسیحی و دومی علامت وحدت است در « کمدی الهی » ارقام اصلی بشمار میآیند) که عبارتند از: جزیره برزخ ، طبقه مقدماتی ، هفت طبقه اصلی ، بهشت زمینی . . . جزیره برزخ فقط محل پیاده شدن ارواح و عبور آنها بسوی دامنه کوه برزخ است ، و بجز يك نفر کسی ساکن دائمی این جزیره نیست . - « منطقه مقدماتی » Antipurgatorio منطقه ایست که باید ارواح سهل انگاران بفرابخود تصور خود مدتی کم یا بیش طولانی در آن بگذرانند تا تامل دوران زندگانی زمینی خویش را در توبه از گناه و آشتی با خداوند کفاره دهند . این گناهکاران بچهار دسته تقسیم میشوند : آنهائیکه در هنگام مرگ مورد تکفیر و تحریم کلیسا قرار داشته ولی قبل از مرگ توبه و استغفار کرده اند ؛ آنهائیکه فقط در دم مرگ از خطایا پشیمان شده و زبان بتوبه گشوده اند ؛ آنهائیکه بر اثر مرگی ناگهانی فرصت انجام مقررات مذهبی توبه را نیافته و فقط در دل رو بخدا برده و پیش از مرگ دست توسل بدامان رحمت و بخشایش او دراز کرده اند ؛ شاهان و شاهزادگانیکه فرط اشتغال

بامور دنیوی مانع از توجه آنها به امور اخروی شده است. - همه این ارواح بنا به قانون «تاوان» باید بجرم آن سهل انگاری که در نزدیکی به خداوند نشان داده اند، درینجا نیز با سهل انگاری از جانب مقامات «برزخ» مواجه باشند و پیش از طی يك دوران بی تکلیفی حق ورود ببرزخ اصلی را نداشته باشند.

نکته ای که درین جا از اول مایه تعجب مفسرین «کمدی الهی» بوده اینست که دانته فکر این «طبقه مقدماتی» برزخ را از کجا گرفته است، زیرا در احادیث مسیحی و حتی غیر مسیحی چنین مکانی وجود ندارد. خیلی ها کوشیده اند تا شواهد و قرائنی از گفته ها و روایات بزرگان مسیحی درین باره بدست آورند، ولی به نتیجه رضایت بخش و قابل قبولی نرسیده اند. آنچه بیشتر بنظر معقول میآید اینست که دانته این نظر را از احادیث مذهبی و مسیحی نگرفته، بلکه اساس آنرا از «انئیس» Aeneis ویرژیل گرفته و خود آنرا با اصول مسیحی تطبیق داده است.

بعد از طی منطقه مقدماتی برزخ، که دانته قسمت مهمی از آنرا بیاری «سنالوجیا» قدیمه معروف مسیحی طی میکند، ویرژیل ودانته از در تنک برزخ میگذرند و پا به طبقات هفتگانه اصلی آن میگذارند. این فاصله را دانته در عالم خواب طی میکند، زیرا که وی در طول سه شبی که در برزخ میگذراند سه بار بخواب میرود و هر سه بار «رؤیائی صادق» سراغ او میآید. علت خوابیدن وی اینست که طبق قانون خاص برزخ، بعضی اینکه تاریکی شب فرا رسد دیگر هیچکس رو بیالا نمیتواند رفت، و باید که یاد رهمانجا که هست بماند یا اگر میل دارد پائین تر رود، تا وقتی که دوباره خورشید طلوع کند. - درباره این قانون برزخ نیز (که ابداع دانته است) بسیار سخن گفته اند؛ البته مفهوم تشبلی این نکته کاملاً روشن است: تاریکی یعنی مظهر آلابش و خطا، مانع صعود آزادانه و مختارانه روح بسوی کمال است، زیرا که روح آدمی باید باروشن بینی و وقوف کامل بر راه تزکیه و طهارت رود نه کور کورانه و غافلانه، بنابراین باید این سیر بسمت کمال در روشنی انجام گیرد، و در تاریکی (یعنی در حال غفلت و اطاعت کور کورانه) روح پائین تر میتواند آمد، یعنی خطاکارتر میتواند شد، اما بالایا تر نمیتواند رفت. - درباره اینکه دانته این قانون را از روی چه زمینه ای وضع و ابداع کرده نیز تفسیر بسیار شده است. احتمال قوی میرود که منبع این نظر این گفته عیسی در انجیل باشد: «آنگاه عیسی بدیشان

گفت : اندك زمانی نور با شاست ، پس مادامیکه نور با شاست بروید تا ظلمت شما را فرا نگیرد ، و کسبکه در تاریکی راه می‌رود نمیداند بکجا می‌رود.»

در طبقات هفتگانهٔ برزخ، دانه و ویرژیل با هفت طبقه از گناهکاران مواجه میشوند که هر کدام از آنها در طبقه‌ای معین کفاره می‌بینند؛ گناهان اینان تقریباً همان گناهانی است که در طبقات مختلف «دوزخ» مایهٔ عذاب ابدی دوزخیان شده بود، با این تفاوت که گناهکاران دوزخی آنهایی بودند که تا آخر عمر بسراغ پشیمانی و توبه نرفته و گناهکارانه ترك جهان گفته بودند، و گناهکاران برزخی کسانی هستند که پیش از مرگ از خطا توبه کرده و روی باستغفار برده اند. این نکته شایان توجه است که در دوزخ و برزخ طبقه بندی گناهان عکس یکدیگرند، بدین معنی که در دوزخ اولین طبقه خاص سبکترین نوع گناه است و بتدریج که بالاتر روند با نوع سبکتری از گناه مواجه میشوند. علت اینست که در طبقهٔ دوزخ رو به پائین یعنی بست سنگینی بار خطا دارد، و در چنین ژرفنایی گناه هر قدر سنگینتر باشد پائین تر می‌افتد، یعنی بمرکز زمین و به «شیطان اعظم» (نفس گناه با گناه مجسم) نزدیکتر میشود؛ بعبارت دیگر در وادی گناه، گناهکار هر چه بیشتر رود آلوده تر میشود، در صورتیکه برزخ کوهی است که روی بی‌الا دارد، یعنی در آن بطرف سبکی و پاکی می‌روند، و در دامنهٔ چنین کوهی طبق همان قانون سبکی و سنگینی گناهان سنگین تر در پائین و گناهان سبکتر در بالا جای میگیرند، و چون ملاک کار سیر بسوی پاکی و تزکیه نفس است (بهشت زمینی) طبعاً روح برزخی هر قدر بالاتر رود سبکتر و پاکی تر میشود. نکتهٔ جالب اینست که در هر دو مورد دوزخ و برزخ، دانه «گناه عشق» یعنی گناهان زاده از نفس پرستی و عاشق پیشگی را سبکتر از همه انواع دیگر شمرده، یعنی آنها در طبقهٔ اول دوزخ و در طبقهٔ آخر برزخ جای داده، در صورتیکه در هر دو جا گناه «مردم آزاری» را، چه بصورت تعدی و حيله گری (دوزخ) و چه بصورت غرور (برزخ) سنگین تر از همه دانسته، یعنی آنها در طبقهٔ آخر دوزخ و طبقهٔ اول برزخ قرار داده است.

ولی مهمترین فرقی که در طبقه بندی گناهان در میان دوزخ و برزخ وجود دارد، يك فرق فلسفی است که همهٔ مفسرین دانه بدان اشاره کرده اند

بدین معنی که طبقه بندی انواع گناه در دوزخ و در برزخ براساس دو نظریه فلسفی مختلف صورت گرفته است، که یکی از آنها نظریه ارسطو و دیگری نظریه افلاطون است.

ارسطو عقیده دارد که خطایای انسان معلول دو عامل مختلفند: افراطکاری، و بدخواهی. خطاهای ناشی از افرات و تقریط، آنهایی هستند که فی نفسه جرم شمرده نمی شوند و اگر حد اعتدال در آنها رعایت شود زیانی نمیتوانند داشت؛ ازین قبیلند گناهان: غرائز شهوانی (نفس پرستی)، شکمخوارگی، خست و تبذیر، خشم و غضب. گناهان ناشی از بدخواهی، بالعکس، آنهایی هستند که بهر حال و هر قدر هم کم باشند جرمند؛ این گناهان خودبدو دسته گناهان ناشی از خشونت (تمدی به نفس و تمدی به غیر) و گناهان ناشی از حيله و خیانت تقسیم میشوند، و این دو دسته گناه بالذات نابخشودتینند.

افلاطون بعکس ارسطو کلیه خطایای بشری را ناشی از یک عامل واحد یعنی «عشق» یا «میل» میداند، و هر گاهی را زاده اختلالی می شمارد که در جریان طبیعی امر «عشق» یعنی نیروئیکه ناظم اصلی کلیه حرکات و محرک همه اعمال ماست روی داده است. بعقیده او این «اختلال» یکی از سه صورت بروز میتواند کرد: اول عشق به مطلوب بد، یعنی تمایل به چیزیکه شایسته تمایل نباشد، و ازین دسته اند گناهان: غرور (عشق به خود)، حسد (عشق به بدبختی دیگری)، خشم و غضب (عشق به آزار کسان)؛ دوم: تصور در عشق (گناه بیعالی و سهل انگاری)؛ سوم: افراط در عشق، یعنی تمایل افراطی به لذات دنیوی، و ازین دسته اند گناهان: خست (عشق به مال اندوزی)؛ شکمپرستی (عشق به لذت ذائقه)، شهوترانی (عشق به لذات جنسی).

چنانکه گفته شد دانتی این هر دو فرضیه مختلف فلسفی را در کمدی الهی ملاک قرار داده، بدین ترتیب که «دوزخ» خویش را طبق نظریه «اخلاق» ارسطو، و «برزخ» را طبق نظریه «عشق» افلاطون طبقه بندی کرده است؛ شك نیست که طبقه بندی افلاطونی «برزخ» هم ساده تر و هم مطلوبتر است؛ بهمین جهت غالب مفسرین «کمدی الهی» طرفداری از این تقسیم افلاطونی «برزخ» کرده اند. اسکریلو (Scherillo) یکی از دانتی شناسان برجسته ایتالیائی قرن نوزدهم، در کتاب «فصلی چند از

زندگانی دانتته^۱ درین باره مینویسند: «ساختمان برزخ روشن و مشخص و قابل درک است، و فرضیه دلپذیر افلاطونی درباره عشق باجنبه شاعرانه و زیبایی خود جلوه بیشتری به طرز فکر معمول در آموزشگاههای مسیحی درباره معاصی کبیره هفتگانه بخشیده و توضیح و تفسیر این گناهان جنبه ای هنری و ذوقی بدان داده است. بالعکس، فرضیه لعنتی ارسطو دوزخ را از آنچه هست دوزخی تر و طبقه بندی آنرا حتی از آن اندازه که خود شیطان میخواسته پیچیده تر و غامض تر کرده است.»^۲

دانتته خود درباره این دو فرضیه مختلف و طبقه بندیهاییکه طبق آنها شده، در «دوزخ» و در «برزخ» از زبان ویرژیل توضیح کامل داده است. در دوزخ (سرود دوازدهم)، ویرژیل از توقف اجباری خود و شاگردش استفاده میکند و در مورد طبقه بندی گناهان در دوزخ بدو اطلاعات کافی میدهد، و این توضیحات او بر اساس فرضیه فلسفی «ارسطو» در کتاب «Ethica» متکی است. در برزخ نیز (سرود هفدهم) وی در فرصتی که پیش میآید، اساس طبقه بندی «برزخ» را بر پایه «عشق» افلاطون برای دانتته تشریح میکند. درین هر دو طبقه بندی، گناهان: نفس پرستی، شکمخوارگی، خست و تبذیر، خشم و غضب، در دنبال هم قرار دارند. ولی در برزخ غرور و حسد و تن آسانی گناهان سنگین تر اولی، و در «دوزخ» تعدی و حيله گری با انواع مختلف آن، گناهان سنگین تر آخری محسوب میشوند.

علت این تبعیضی که دانتته در طبقه بندیهای «دوزخ» و «برزخ» بکار

Scherillo : *Alcuni capitoli della Vita di Dante* ; -۱

Torino , 1896

۲ - در باره این طبقه بندی گناهان «برزخ» از روی فرضیه افلاطون، کتابهای متعدد از طرف محققین انتشار یافته که در اینجا مجال نقل قسمت هائی از آنها نیست. اساسی چند کتاب تحقیقی که کاملاً از هم جداست چنین است :

E · d' Ovidio : *Il purgatorio e il suo preludio*; Milano,

1906 .

G · Busnelli : *La concezione del Purgatorio dantesco*;

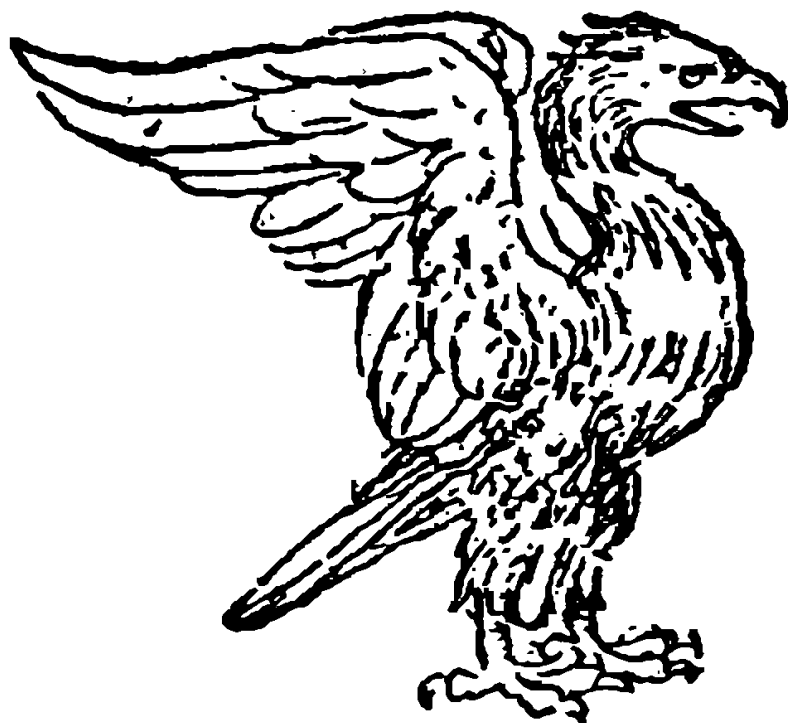
Roma , 1906 .

G · Busnelli : *L' Ordinamento morale del Purgatorio dantesco* ; Roma, 1908 .

E · Moore: *The Classification of sins in the Inferno and Purgatorio*; Oxford , 1906 .

برده چیست؟ در این باره طبماً بحث بسیار میتوان کرد؛ ولی توجه ساده اینست که علت اصلی همان فرق «عقل» و «عشق» است که در میان «دوزخ» و «برزخ» هست. در دوزخ، دانته بسراغ طبقه بندی ارسطویی بر اساس «منطق» و اخلاق رفته است که وجه مشترك همه افراد نوع بشر است، زیرا که در «دوزخ» مؤمنان و نامؤمنان، خدا شناسان و خدا ناشناسان در کنار هم بسر میبرند و وجه مشترك آنها همان گناهکاری آنان است. اما در «برزخ» بجز یکی دو استثنا که آنها هم علل خاص دارد، غیر مؤمنین را راهی بدیاری بر گزیدگان نیست، و فقط کسانی در آنجا بسر میبرند که اهل ایمان یعنی اهل عشق بوده اند، و گناهانشان هم مربوط به عشق بوده، و لول آنکه این عشق به عشق به بدی باشد. بدین جهت بادوزخیان فرضیه ای سازگارتر است که بر اساس خوی کلی بشری متکی باشد، و یا برزخیان فرضیه دیگری که در آن «عشق» بنیاد همه چیز بشمار رود.

در همه طبقات برزخ قانون کلی «تاوان» که اساس کمیدی الهی است مجری است، و گناهکاران بتناسب گناهی که کرده اند کیفر یا کفاره میبینند: مغروران بجرم گردنکشی خود در اینجا بارهای گران بردوش دارند و خمیده پشت و سرافکننده برآه خویش میروند و دیده بر زمین دوخته اند؛ حسودان را هر دو دیده بانخی آهنین بسته شده است، زیرا که با این دیدگان در روی زمین از راه غبطه بدیگران نگریسته و آرزوی تیره روزگاری آنانرا کرده اند؛ اهل غضب در درون دودی غلیظ و سیاه روانند، و این دود مظهر خشمی است که در روی زمین دیده بصیرتشان را تاریک کرده بود؛ سست طبمان و بیحالان که در زندگی بیش از حد زبونی بخرج داده بودند در اینجا بیوقفه و درنگی دوآند و فرصت سرخازاندن ندارند؛ - خسیسان دست و پا بسته بروی زمین افتاده و روی بجانب خاک دارند، زیرا که در دوران حیات زمینی جز بفکر مال و منال دنیوی نبوده و فرصت توجه به آسمان یعنی بمعنویات را نداشته اند، و شایان تذکر است که دانته نسبت بدین دسته از گناهکاران برزخ، مانند دسته «ریاکاران» دوزخ، بانفرمی خاص و بیش از آنچه نسبت بگناهکاران حلقه های دیگر نشان میدهد سخن میگوید؛ - شکپرستان، یعنی آنها که اندیشه شکم از توجه بروح و دل بازشان داشته بود در اینجا محکوم به گرسنگی شده اند، و این اشتیهای تسکین نیافته ایشان را بصورت پوست و استخوان درآورده است؛ - شهوترانان در آخرین طبقه برزخ در درون آتشی که مظهر امیال و هوسهای سوزنده ایشان است میگدازند تا از آلابش هوی و هوس پاك شوند؛ و یکی از



«عقاب» : سمبول برزخ

(مظهر صعود بطرف آسمان و خورشید)

طرح معروف ساندر بوتیچلی Sandro Botticelli

نقاش بزرگ ایتالیا (۱۴۴۷-۱۵۱۰) مربوط، بسردنهم برزخ -

جالب ترین نکات «کمدی الهی» اینست که دانته خود نیز ، برای اولین و آخرین بار در سفر آن جهانی خویش، در این حلقه در تحمل عذاب مردگان با آنها شریک میشود، یعنی خود بفرمان ویرزیل بدرون آتش ایشان میرود و سوزندگی طاقت فرسای آنرا که «کوره شیشه گران در برابرش خنک مینماید» احساس میکنند، و این بمنزله اعترافی از جانب او بگناه نفس پرستی است.

در این طبقات هفتگانه برزخ، دانته هر یک از دسته های گناهکاران را بخواندن سرود مقدسی وامیدارد که با یکی از Beati های معروف انجیل شروع میشود، و مجموع آنها Beatis نام دارد. این هفت «بتاتی» مطلع موعظه مشهور مسیح بر بالای کوهند، که عالیتین کلمات انجیل و عصاره و خلاصه آئین مسیحیت است، و بقول «ماسرون» «انقلابی ترین سخنانی است که تا کنون در تاریخ بشر گفته شده است». این وعظ مشهور با این ترتیب شروع میشود (انجیل متی، باب پنجم) : «... و گروهی بسیار دیده برفراز کوه آمد، و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.

آنگاه دهان خود را گشوده ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشا بحال مسکینان، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است - خوشا بحال ماتیمان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. - خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد - خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد - خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد - خوشا بحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید - خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد - خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» در توزیع این هفت Beati (خوشا آنانکه...) میان هفت دسته گناهکاران برزخ، دانته دخل و تصرفی خاص کرده، بدین ترتیب که دوتا از آنها را حذف و یکی را بدو قسمت کرده است، که در اینجا برای احتراز از طول کلام از شرح آن خودداری میشود.

بهشت زمینی

آخرین منزلگاه سفر «برزخ» دانته «بهشت زمینی» است که در قلّه کوه برزخ قرار دارد، و دانته پس از گذشتن از آتش سوزان طبقه هفتم و طی طبقات هفتگانه برزخ، در همراهی «ویرزیل» و «استاسبوس»

بدانجا میرسد. این بهشت، چنانکه گفته شد، همان «بهشت زمینی» است که خداوند بنا بر روایت تورات در آغاز آفرینش نوع بشر آدم و حوا را در آن جای داد تا با جوانی و تندرستی جاودان زندگی کنند و از سعادت جاوید برخوردار باشند. بدین جهت بدیشان فرمان داد که از خوردن میوه درخت بزرگی که در وسط باغ است و تورات «بدان درخت معرفت نیک و بد» نام داده است خودداری کنند، زیرا که «معرفت» باعث علم برگناه میشود و چنین علمی بشر را از معصومیت اولیه خود دور میکند. ولی شیطان که از آسمان رانده شده بود بقالب ماری درآمد و بلطائف العیال حوا را بفریفت و او را به چیدن میوه این درخت وا داشت، و بر اثر این گناه، یعنی باگناه عصیان و تمرد، خداوند آدم و حوا را از بهشت بیرون راند و ورود بدین باغ را برای همه آدمیان ممنوع کرد، تا آنکه با اعتقاد مسیحیان عیسی بجهان آمد و با شهادت خود گناه آدم را خرید و از آن پس دوباره درهای بهشت زمینی بروی ارواح نیکوکاران گشوده شد.

این ماجرای بهشت زمینی و گناه حوا و تمرد آدم و طرد آن دو از بهشت، اساس «کمدی الهی» و بسیاری دیگر از آثار بزرگ ادب مغرب زمین است که مهمترین آنها «بهشت گمشده» (Paradise Lost) میلتن است. در تورات اشاره‌ای بدینکه این اغوای حوا توسط شیطان صورت گرفته است نشده، زیرا اصولاً تا اواسط تورات نامی از شیطان بیان نمی‌آید، و این اعتقاد به وجود «شیطان» بعدها از راه آئین ایرانیان به یهود رسیده و برای اولین بار در «کتاب ایوب» نامی از «شیطان» بیان آورده است. مدتها بعد از ایوب، اعتقادات مسیحی شیطان را در ماجرای فریب حوا دخالت داد و او را همان «مار» تورات دانست، و «قرآن» نیز این نظریه دخالت شیطان در اغوای حوا را تأیید کرد. در این باره متن دو کتاب مقدس چنین است:

(قرآن، سوره طه، آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰): «... و با آدم عهدی بستیم، و او را در آن عهد استوار نیافتیم. و هنگامیکه فرشتگان را گفتیم که با آدم سجده کنید همه سجده کردند بجز شیطان که امتناع ورزید. آنگاه گفتیم ای آدم، این شیطان با تو و زوجه تو دشمن است، مبادا که شما را از بهشت بیرون آورد و از آن پس بشقاوت و بدبختی گرفتار آید؛ همانا که تو در بهشت نه هرگز گرسنه شوی و نه عربان مانی، و نه هرگز از تشنگی و گرمای آفتاب آزار بینی. باز شیطان او را وسوسه کرد و

گفت ای آدم آیا ترا پر درخت ابدیت و ملك جاودانی دلالت کنم؟ آدم پرسید آن کدام است؛ شیطان گفت همان درختی که از آن ممنوع شدی بخور تا عمر ابدی یابی. پس آدم و حوا از آن درخت تناول کردند. بدین جهت عورت آنها در نظرشان بیدار شد، و خواستند تا به ساتری از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند و آدم ناقرمانی خدای خود کرد و گمراه شد.^۱

و (تورات، سفر پیدایش، باب‌های دوم و سوم): «... پس خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود، و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ، و درخت معرفت نیک و بد را - و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد... و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن بمار گفت از میوه درختان باغ میخوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آنرا لمس نکنید مبادا ببیرید. ما بزنی که گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوردن نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزاست پس از میوه‌اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد؛ آننگاه چشمان هر دوی اینان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند - و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت کجا هستی؟ گفت چون آواز ترا در

۱- ولقد عهدنا الی آدم من قبل قنسی ولم یجد له عزما - واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی - فقلنا یا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا یخرجنكما من الجنة فتشقی - ان لك الاتجوع فیها ولا تمری - وانك لانظموافیها ولا تنهی - فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد وملك لا یبلی - فاكلامنها فبدت سوآتهما وطفقا یضفان علیهما من ورق الجنة وعی آدم ربه ففوی.

باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت ترا که آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا فدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت ما را اغوا نمود که خوردم. پس خداوند خدا بزن گفت المرحم ترا بسیار افزون گردانم؛ باللم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود، و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و بآدم گفت: چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنچ خواهی خورد. خار و خس برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد. و بمرق پیشانیت نان خواهی خورد تا جینی که بخاک واجع گردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو خاک هستی و بخاک خواهی برگشت. و آدم زن خود را حوا نام نهاد؛ زیرا که او مادر جمیع زندگانست. و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشانید. و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده، اینک میادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا باید زنده ماند. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند. چنین است متن دو کتاب مقدس در باره بهشت و ماجرای طرد آدم از آن، و این همان جریانی است که شش سرود آخر «برزخ» دانته بالا اختصاص، و کمدهی الهی او بطور کلی بر آن تکیه دارد. در این بهشت، دانته با بشانریس که در زمین نماینده عشق سوزان او و در آسمان راهنمای بهشت وی، و در «کدهی الهی» مظهر تجلی حقیقت از راه ایمان و مذهب است، و بعبارت دیگر در مقابل عقل مظهر عشق بشار میرود، روبرو میشود؛ سپس خویش را با گردونه ای آراسته مواجه میبیند که توسط «گریفونه» حیوان افسانه ای بالدار که ترکیبی است از شیر و عقاب، رانده میشود، و پیشاپیش آن هفت مشعلدار و در اطرافش هفت زن زیبا و در دنبالش بیست و چهار پیرمرد و در پی آنها جمعی دیگر روانند، و این گردونه که بادست شیر بالدار به درخت معرفت و نیک و بد بسته میشود، پیامی در معرض

۱ - griffone - این همان شیر بالدار افسانه ایست که نقش آن بالندگی تغییر در

تخت جمشید دیده میشود، و اصولاً یونانیان آنرا از آشوریان گرفته و وارد افسانه های میثولوجی خود کرده بودند.

حالات عقاب و اژدهای قرار میگیرند و چهار تغییرات و تحولات گوناگون میشود. این گردونه مظهر مسیحیت، شیر بالدار مظهر عیسی، هفت مشعل نشان عطایای هفتگانه روح القدس، هفت زن زیبا نشان حسنات اربعه و حسنات ثلاثه، بیست و چهار پیر مرد نشان بیست و چهار کتاب تورات، پیران بعدی نشان کتابهای انجیل، عقاب نشان امپراتوری روم، اژدها نشان فساد کلیسا، روسپی و غولی که میآیند نشان کلیسای منحط دوره دانه هستند، و قس علیهذا: صحنه‌هایی را که دانه با قدرت و زبردستی عجیبی بوصف این گردونه و تحولات آن اختصاص داده، تقریباً همه مفسرین از عالترین آثار ادب جهان دانسته‌اند؛ مثلاً «ماسرون» دانه شناس معاصر فرانسوی درباره آنها مینویسد: «.. گمان نیروود که در هیچیک از آثار ادب جهان نظیر و معادلی برای این صحنه‌ها بتوان یافت. هرگز اعجاز و حقیقت، درام درونی روح بشری و حقائق بزرگ تاریخی، رؤیا‌های مکاشفه‌آمیز و اعترافات يك گناهکار، غیبگویی مذهبی و سخنان عاشقانه، با چنین قدرت کلام و با چنین هم‌آهنگی سحرآمیزی بایکدیگر در نیامیخته‌اند. شش سرود آخر برزخ ترکیبی است از حماسه و تفرل، تراژدی و کمدی، تاریخ و رمان؛ این شش سرود شاهکار این شاهکار هنر، وحده اعلای فصاحت و کمال این اثری هستند که خود فصیح‌ترین و کاملترین آثار ادب اروپا است. هرگز اثری در ادبیات مغرب زمین از حیث بلاغت و قدرت کلام، از این فصل سفرنامه‌ای که در يك شب غم انگیز آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ آغاز شده، فراتر نرفته است»^۱؛

«برزخ» يك ابداع ایرانی و «مانوی» است

پیش از پایان مقدمه لازم است در باره اینکه فکر وجود «برزخ» از کجا آمده و چگونه «برزخ» در «کدی الهی» جایی بدین اهمیت یافته است توضیحی داده شود.

وجود «برزخ» از اصول قدیمی آئین مسیح نیست، و در اسلام نیز جایی بنام برزخ در حد فاصل بهشت و دوزخ منظور نشده است. نه تنها چنین فکری در تورات نیامده، بلکه در انجیل نیز بدان اشاره نشده است،

۱ - توضیحات مربوط بدین گردونه و تحولات آن، و مفهوم تشبلی این تحولات، بتفصیل در حواشی این کتاب از صفحه ۹۳۲ تا به آخر «برزخ» آمده است. برای اطلاع بیشتر بدان حواشی رجوع فرمائید.

و فقط بعدها ، یعنی در قرون پنجم و ششم مسیحی ، روحانیون عیسوی بدین فکر افتادند که قائل بوجود برزخی در میان دوزخ و بهشت شوند . این نظر از دوزخ پیدا شد : یکی الزامی معنوی ، و دیگری نظریه ای که از جانب يك آئین بزرگ غیر مسیحی یعنی آئین ایرانی مانوی بدین روحانیون عرضه شده بود .

الزام معنوی این بود که این کشیشان و روحانیون که هنوز بخلاف دوره های بعد فاسد نشده بودند و واقعاً با اصول دین مسیح ایمان داشتند ، از اینکه اختیار بخشش و آمرزش و نیز اختیار محکوم کردن روح افراد مسیحی بدست ایشان سپرده شده ، و اینان میتوانند با قضاوت در اعمال و رفتار يك نفر او را پیش از مرگش مشمول لطف خداوند و روح القدس شمارند یا محکوم و دوزخی کنند ، مسئولیت شدیدی احساس میکردند ، زیرا هر خطائی در این باره برای آنان بقیمت عذاب وجدانی و لعنت ابدی تمام میشد . بدین جهت احادیث مختلف گذشتگان بزرگ آئین مسیح را تعبیر و تفسیر کردند و بوجود برزخی قائل شدند که ارواح باید در آن کفاره بینند و تدریجاً از آلائش گناهان پاک شوند ، تا بعد شایستگی صعود با آسمان و ملکوت را پیدا کنند . وجود چنین برزخی راه گریز و مفری معنوی برای اینان بود ، زیرا بدینوسیله هم گناهکاران بیجهت آمرزیده نمیشدند و عذابی شایسته گناه خود میدیدند ، و هم این عذاب صورتی جاودانی و قطعی یعنی صورت محکومیت جبران ناپذیر دوزخیان را نداشت ، و کسانی که بتحمل آن محکوم میشدند ، امید آن داشتند که دیر یا زود بخشایش الهی آنانرا نصیب شود و راه آمرزش و ملکوت را برویشان بگشاید .

در قرن ششم مسیحی ، پاپ گریگوریوس کبیر (Grigorius) (بابتالیانی Gregorio) ، رسماً بوجود « برزخ » فتوی داد و آنرا جزء لاینجزای دنیای بعد از مرگ دانست ، و از آن زمان بود که این اعتقاد بصورت یکی از اصول آئین کاتولیک درآمد .



ولی عامل اساسی دیگر در پیدایش فکر « برزخ » و استقرار آن در آئین کاتولیک ، يك عقیده مذهبی ایرانی یعنی عقیده مانوی بود اصولاً معتقدات اصلی آئین یهود و مسیح از عقاید مذهبی ایرانیان ناشی شده است ، و از آن جمله است اعتقاد بشیطان ، جهنم ، بهشت ، بل صراط ، رستاخیز و غیره ؛ تقریباً همه این اصول از راه ایران وارد آئین یهود ،

و بعد بطوری کاملتر وارد آئین مسیح شده است. البته در اینجا درباره چگونگی این نفوذ مجال بحث نیست^۱، اما آنچه اختصاصاً از لحاظ موضوع مورد نظر ما اهمیت دارد عقیده «برزخ» در آئین مانوی است، که از راه مانویهای اروپائی قرون وسطی به مسیحیان رسیده بود. چنانکه همه میدانند آئین مانوی که ترکیبی از اصول ایرانی و هندی و مسیحی بود، در قرون اولیه مسیحی در آسیا و اروپا و آفریقا توسعه ای فراوان یافت، چنانکه در آسیا قسمت مهمی از هندوستان و تبت و چین و ترکستان، و در آفریقا تمام نواحی «رومی» شمال این قاره، و در اروپا جنوب ایتالیا و اسپانیا و فرانسه را فرا گرفت، و تا انگلستان توسعه یافت. «سنت اوگوستن» Saint Augustin روحانی معروف آئین مسیح که از بزرگترین قدیسن مسیحیت است و گفته هایش در آئین کاتولیک جنبه حجت دارد، و بخصوص قسمت اعظم از عقاید مربوط به الهیات در کمدی الهی از او گرفته شده، سالهای دراز از پیروان متعصب آئین مانی بود، و هشت سال تمام برای تبلیغ اصول این آئین با طرف و اکناف اروپا سفر کرد. در قرن چهارم مسیحی امپراتوران بزرگ روم بشدت تمام با این آئین مبارزه کردند و ظاهراً بعد از يك سرکوبی پانصد ساله نفوذ این آئین در عالم مسیحیت ریشه کن شد، ولی ناگهان در قرن دوازدهم اصول آئین مانی با شدتی بیش از همیشه در جنوب فرانسه از میان کاتارها Cathares که بدانان «مرتدین آلبی» لقب دادند سر بر آورد و بصورت یکی از فرقه های خاص مسیحی تجلی کرد، و کار توسعه این آئین بجائی رسید که بفرمان پاپ یکی از جنگهای صلیبی بدرهم شکستن پیروان این عقیده مانوی اختصاص یافت. در همه این مدت عقاید مانوی در معتقدات مسیحی نفوذ فراوان داشت؛ بسیاری از این معتقدات را تعدیل کرد و بسیار معتقدات تازه نیز پدید آورد، که یکی از آنها همین اعتقاد به «برزخ» بود.

در آئین مانوی موضوع تصفیه و تطهیر روح پیش از صعود به بهشت، اهمیت خاص دارد. طبق معتقدات این آئین همه ارواح پیش از بازگشت باسمانیکه زادگاه آنان است، باید یکبار در کره ماه درنگ کنند تا در آنجا خود را در آب طهارت بخش بشویند و از آلائش های جسمانی و مادی

۱- در این مورد بتحقیقات مفصل استاد محترم آقای پوردادورد در دوره اوستا که توسط ایشان ترجمه و منتشر شده مراجعه شود. بسیاری از محققین اروپائی از جمله دانشمند فقید René Grousset نیز در این باره اظهار نظر کرده اند.

در آئین مانی ماده اصولاً چیز نامطلوبی است؛ بطوریکه غالباً مفهوم شیطان پاماده مرادف است) پاک شوند؛ سپس از ماه به خورشید بروند و این بار روح خویش را در آتش پاک کننده بگدازند تا اثر هر گونه آرایش درونی و فکری از آن برطرف شود؛ آنگاه پس از آنکه مدتی در این دو کره ماه و خورشید، یعنی در این نیمه راه زندگی زمینی و زندگی آسمانی توقف کردند و توانستند جمله آلودگیهای روحی و جسمی را از خویش دور کنند و شایسته صعود به عالم تجرد مطلق شوند، رو بسوی بالا آورند، و از آن پس در دنیای فروغ جاوید زندگی کنند.

این نظریه نفوذ « آئین مانی » در معتقدات مسیحی، که منجر به پیدایش فکر «برزخ» شده، از طرف «الجر» محقق آمریکائی (Alger) در کتاب *Doctrine of a Future Life* که قسمتی از آن توسط لانک فلو Longfellow در جلد دوم ترجمه منظوم او از کمدی الهی نقل شده، تحت عنوان *Traces of Belief in a Purgatory* مورد بحث قرار گرفته است. لانک فلو در جای دیگر کتاب خود (جلد اول، صفحه ۴۷۹) نقل از کتاب *Milman's History of Latin Christianity* از اعتقاد «سنت اوگوستن» به «برزخ» که از تعلیمات مانوی ناشی شده بود، و از افسانه ای از زندگانی پولس رسول که به نظریه «برزخ» مربوط میشود، و نیز از مکاشفات «سن پاتریک» و «اوشام» و «آلیریک» و غیره گفتگو میکند که نقل آنها در اینجا لزوم ندارد.

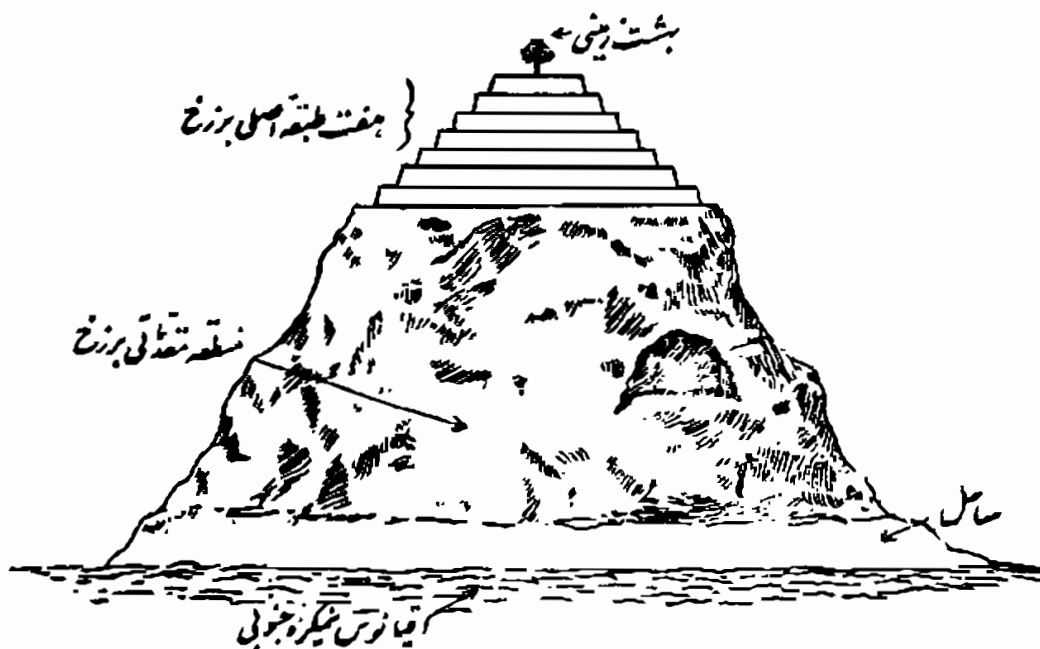
توضیحی درباره ترجمه «برزخ»

درباره ترجمه «برزخ» بجز آن نکاتی که در جلد اول این کتاب در مورد ترجمه فارسی فارسی «دوزخ» گفته شد تذکره دیگری لازم است:

یکی اینکه این کتاب اجباراً حاوی حواشی بیشتری است، زیرا از یک طرف اسامی خاص آن زیاد تر و شواهد تاریخی و مذهبی که بدانها اشاره شده فراوانتر است؛ از طرف دیگر اشارات تجویسی که در دوزخ تقریباً اثری از آنها نیست در «برزخ» جای مهمی دارد و هر یک از این اشارات غالباً محتاج توضیح و تفسیر جداگانه است.

دیگر اینکه در «برزخ» بکرات مطلع سرودهای مذهبی یا قسمتی از آنها بهمان صورت لاتینی اصلی نقل شده است و بدین دلیل میبایست در متن فارسی نیز این قسمتها بصورت لاتینی آنها آورده شود، و این کاری است که در سایر ترجمه های خارجی این کتاب نیز شده است. بالنتیجه متن فارسی «برزخ» حاوی کلمات و جملات متعدد لاتینی، و در یکجا نیز حاوی متن اصلی هشت شعر بزرگان محلی «پرووتسی» است. در این موارد ترجمه فارسی در حاشیه صفحات آمده است، و ترجمه فارسی «بهشت» نیز چنین خواهد بود.

بَرَشَخ



نقشه «برزخ» فرضی داتنه

«برزخ» داتنه کوه بسیار بزرگ و بلندی است که در آن سوی کرهٔ ارض، درست در نقطهٔ مقابل اورشلیم، در وسط جزیرهای که گردها کرد آنرا اقیانوسی عظیم و غیرقابل عبور قرار گرفته سر برافراشته است و بخلاف درهٔ «دوزخ» که طبقات مختلف آن رو بیابین می‌رود، طبقات هفتگانهٔ این برزخ رو بیابا دارند. نیمهٔ پائین کوه برزخ شامل «منطقهٔ مقدمانی» برزخ است که نه سرود اول کتاب بدان اختصاص دارد. نیمهٔ بالا شامل هفت طبقهٔ اصلی برزخ است که هر طبقهٔ آن خاص یکی از دسته‌های «گناهکاران آمرزیدنی» است؛ و قلعهٔ این کوه، «جبل بهشت زمینی» یعنی همان بهشتی است که آدم و حوا در آن بسر می‌بردند و بجرم نافرمانی از آنجا رانده شدند. مفهوم واقعی این طبقات طبعاً مراحل مختلف سیر معنوی آدمی بسوی کمال و حقیقت است که دربارهٔ آن در مقدمه و حواشی کتاب توضیحات لازم داده شده است.

سرود اول

مقدمه بوزخ

دو مسافر دیار ظلمت ، بالاخره سر از ظلمات دوزخ و کوره راه طولانی میان دوزخ و برزخ بر می‌آوردند و به جزیره‌ای میرسند که «جزیره برزخ» نام دارد. این جزیره در وسط اقیانوس عظیمی واقع است که نیمی از کره زمین را که درست مقابل نیمکره مسکون ماست فرا گرفته است. ازین پس سفر این دو مسافر در فضای آزاد و در نور خورشید و ماه و ستارگان انجام میگیرد ، بدین جهت سرا سر بوزخ پر است از اشارات نجومی ، که با ریزه کاریها و تعبیرات شاعرانه از ساعات معین روز و شب خیر میدهد.

کوه عظیم بوزخ که قسمت مقدماتی بوزخ و طبقات هفتگانه اش در دامنۀ آن قرار دارند و «بهشت زمینی» نیز در فله آن است ، در وسط این جزیره سر بر افراشته است ، و دانه و ویرزیل بهمان صورت که جهنم را طبقه طبقه در نور دیده بودند طبقات مختلف این کوه را نیز یکایک طی میکنند تا بآخرین قسمت آن که بهشت زمینی است برسند . درباره این بهشت و تفاوت آن با بهشت آسمانی ، به مقدمه کتاب رجوع فرمائید .

برزخ دانه نیز بصورت دوزخ او طبقه بندی شده است ، با این تفاوت که ویرزیل و دانه در دوزخ پیوسته رو به پائین میرفتند و در اینجا دائماً رو بی‌بالا دارند . مفهوم تمثیلی این امر طبعاً این است که در وادی گناهکاری آدمی هر چه بیشتر رود آلوده‌تر و فاسدتر میشود ، و در راه توبه و پشیمانی بالعکس هر قدر جلوتر رود پاک‌تری و رستگاری بیشتری میرسد .

سفر «برزخ» دانه در سپیده دم روز یکشنبه عید پاک که مقارن با دهم آوریل سال ۱۳۰۰ است شروع میشود . سفر آن جهانی دانه طوری حساب شده است که مخصوصاً بدین نتیجه برسد ، زیرا وی وقتی پای به مرحله توبه و رستگاری میگذارد که سپیده دم (نشان امید) سر بر زده و روز یکشنبه (روز مفلس) عید پاک (مظهر بخشش و آموزش) آغاز شده است .

درین سرود ، دانه و ویرزیل فقط با یک نفر روبرو میشوند ، و او «کاتن» پاسدار سختگیر و پارسای جزیره برزخ است که باید تمام ارواح برزخی از زیر دستش بگذرند ، و در حقیقت وی همان نقشی را دارد که «مینوس» در دوزخ داراست . فقط شاید جای تعجب باشد که مأموریتی چنین مهم و بخصوص

برزخ

چنین مقدس در میان تمام ارواح گذشتگان به کسی واگذار شده باشد که حتی مسیحی هم نبوده است. «کانون» سردار معروف درومی است که خود را کشت نامجبور بقبول حکومت مطلقه که طلیعه آن آشکار شده بود نشود، و شاید به همین سبب باشد که دانه ویرا نگاهبان برزخ کرده است که در آن باید آزاد بود و از شتمکاری و همدی دوری جست.

سرود اول

اکنون زورق اندیشه من که دریائی چنین آشفته را در پشت سر نهاده،
بادبان برداشته است تا در روی امواجی نیکوتر برآه خود رود .
و اینک من در باره این قلمرو دومین^۱ نغمه ساز خواهم کرد که در
آن روح آدمی تصفیه میشود و شایستگی صعود با آسمان را پیدا میکند .
ای پریان مقدس^۲، سرود مرده^۳ را بگوئید تا زندگی از سر گیرد ،
زیرا که اینک من در اختیار شمایم ؛ و «کالیوپه»^۴ را گوی که دمی روی
در اینجا بنماید ،

تاغممرا بانوای خوش خوش که «پیکا»های نگون بخت جاذبه اش را

۱- برزخ .

۲- Muse ، پریان نه گانه ای که در میتولوژی یونان الهام بخش طبقات مختلف هنرمندان و دانشوران (شاعران ، نویسندگان ، نقاشان ، بازیگران ، خوانندگان ، موسیقی دانان ، مورخین و علما) بودند ، وداته در آغاز «دوزخ» (سرود دوم) نیز برای سرودن اشعار خود از آنها یاری طلبیده بود (دوزخ ، صفحه ۹۶ ، شرح ۲) .

۳- la morta poesi ، اشاره به سرود مرگ ، یعنی سرودی که وصفیای قنای جاودان (دوزخ) را کرده است که در آن اثری از آرزوی و بخشایش الهی نیست . اشاره به قسمت «دوزخ» کمدی الهی . در سرود هشتم دوزخ نیز داته نظیر این اصطلاح را در مورد کتیبه دروازه دوزخ بکار برده است (دوزخ ، صفحه ۱۹۷ ، شرح ۲) . - کلمه poesi در اینجا بصورت لاتی آن ، بجای کلمه ایتالیائی poesia بکار برده شده است .

۴- Calliopè ، بزرگترین پری از پریان الهام بخش نه گانه ، که بر سر ایندگان اشعار حماسی سرپرستی میکرد .

برزخ

احساس کردند و امید بخشایش را از کف دادند همراهی کند.^۱
چون از فضای مرده^۲ که دیدگان و دل‌مرا اسیر رنجی گران کرده
بود بیرون آمدم، رنگ دلپذیر لعل خاوری^۳
که هوای تابناک صفا بخش را تا سرحد حلقه نخستین^۴ آکنده داشت،
شادی پیشین را بدیدگانم باز گردانید.
سیاره زیبائی که کسان را بعشق میخواند^۵ افق خاوری را بلبخند
درآورده و بر روی ماهیانی که ملازماش بودند پرده کشیده بود.^۶
بدست راست چرخیدم^۷ و بسوی آن قطب دیگر^۸ نگرستم، و چهار اختر را

۱- le piche: «پیکانه» بنا بر روایات افسانه خدایان یونان دختران نه گانه پیروس Pierus پادشاه مقدونیه یونان بودند که همگی آوازی بسیار خوش داشتند، و مغرورانه ادعا کردند که از پریان الهام بخش بهتر آواز میخوانند. «کالیوپه»، بزرگ پریمان بیدان آنها آمد و در مسابقه‌ای که میان آنها داده شد یکبارگی این نهدختر را با آواز خود مغلوب کرد، و در نتیجه این دختران طبق شرطی که خود پذیرفته بودند بدست «آپولن» خدای موسیقی و هنر تبدیل به گنجشک شدند. «آوردیوس» در کتاب «استحالات» خود که منبع اطلاع دانه‌است بتفصیل در این باره سخن گفته است.

۲- aura morta فضای دوزخ که مردگان جاودان در آنند.

۳- Oriental(o) zaffiro اشاره به لعلی که از معادن شمال عرب ایران (Media) بارویا میرفت، و زیباترین رنگ لعلگون را داشت.

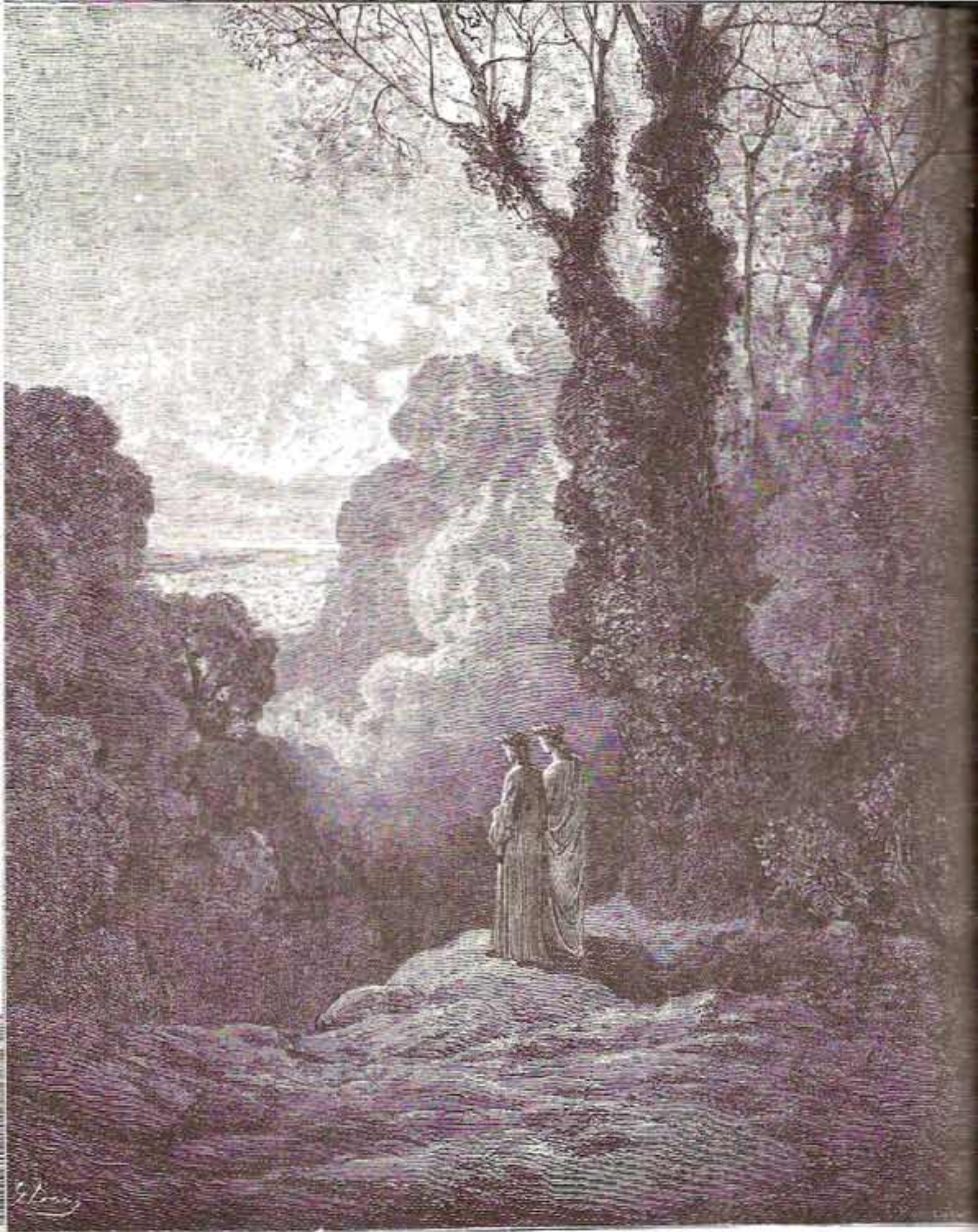
۴- primo giro اشاره به فلک ماه که اولین فلک از افلاک بالای زمین است. برخی از مفسرین این گفته را «افق» و بعضی نیز آخرین آسمان مافوق افلاک تعبیر کرده‌اند.

۵- مقصود ستاره زهره است.

۶- اشاره به مجموعه «حوت» - چنانکه در آغاز دوزخ شرح داده شد، هنگام سفر خیالی دانه خورشید در برج «حمل» بوده که بلافاصله بعد از برج «حوت» قرار دارد (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲) .

۷- در سفر برزخ، بخلاف دوزخ، دانه ووبرژیل همواره بطرف راست حرکت میکنند. از لحاظ تمثیلی این کنایه از آنست که گناهکار پس از طی دوران آشنائی با گناه و درک مخافت آن، اکنون در راه راست پشیمانی و توبه قدم بر میدارد.

۸- قطب جنوب.



سرود اول

دیدم که بجز زوج نخستین کسی آنها را ندیده بود^۱ .
از فروغ آتشیانشان سراسر آسمان خندان مینمود : ای ارض بیوه^۲
شمالی^۳ ، دریغ بر تو که از چنین دیدار محروم آمده‌ای !
چون دست از دیدن آنها برداشتم و اندکی بسوی آن قطب دگر^۴ که
دب اکبر روی از آن بر تافته بود^۵ گشتم ،
پیر مردی بکھوتنها را در کنار خویش یافتم که دیدارش بیش از آن
حد که پسری را در پیش روی پدر بایسته است خضوع در دل می‌آورد^۶ .

۱ - اشاره به چهار ستاره مجموعه « صلیب جنوبی » که آنها را فقط در نیمکره جنوبی
رؤیت میتوان کرد، و معلوم نیست دانه از روی چه منبعی از وجود آنها باخبر بوده است . از نظر
تمثیلی این چهار ستاره مظهر حنات اربعه اصلی یعنی حزم ، عدالت ، اغماض و ایمانند که
درسوردهای آخر برزخ بتفصیل درباره آنها سخن خواهد رفت .

- زوج نخستین : اشاره به آدم و حوا ، که تنها آدمیانی بودند که در بهشت زمینی یعنی
در بالای کوه برزخ که « صلیب جنوبی » بر فراز آن میدرخشد خانه داشتند .

۲- O Settentrional vedovo sito! : اشاره به نیمکره شمالی ، که از دیدار
اختران « صلیب جنوبی » محروم است . - مراد از « بیوه » در این جا تنهایی این نیمکره و دور افتادن
آن از بهشت زمینی است که در آغاز جایگاه آن بود (رجوع شود به صفحه مقابل آخر دوزخ) .

۳- قطب شمال .

۴- il Carro : مجموعه « دب اکبر » یا « بنات النعش » که با فرا رسیدن صبح در پشت
افق فرو رفته است .

۵ - این پیر مرد که از قهرمانان اصلی « برزخ » است ، مردی است بنام « مارکوس
پرسیوس کاتون » Marcus Porcius Caton که از بزرگان رم بود و در زمان سزار میزیست .
وی در سال ۹۵ پیش از میلاد مسیح متولد شد و در جنگهای داخلی روم که میان پمپئوس و سزار
در گرفت بطرفداری پمپئوس وارد پیکار شد ، و چون جنگ به پیروزی سزار خاتمه یافت وی برای
آنکه بدست دشمن اسیر نشود خود را کشت تا آزادی خویش را از دست نداده باشد . - از زمان
انتشار « کمدی الهی » مفسرین دانه همواره اظهار تعجب کرده‌اند که وی این مرد را (که به ایتالیایی
« کاتونه اورتیچنسه » Catone Uticense نامیده میشود) پاسدار برزخ کرده ، در صورتیکه فاعداً
باید چنین کسی را که هم مسیحی نبوده و هم مرکب گناه خود کشی شده است ، در طبقه هفتم دوزخ
که خود کشی کنندگان در آن جای دارند مکان داده باشد .

برزخ

ریشی بلندداشت که با آن تارهای سپید درآمیخته بود، و گیسوانش که صورت موجی دو برسینه‌اش فرو ریخته بود نیز چنین بود .
اشعه چهاراختر مقدس ، چهره ویراباچنان فروغی متور کرده بود که گوئی خورشید از روبرو بر صورتش مینافت^۱ .
بال‌وپر مردانه خویش را^۲ تکان داد و گفت : « شما که از زندان جاوید^۳ گریخته‌اید و این چنین از رود ظلمت^۴ بسوی بالا می‌آئید، کیانید؟ شمارا که راهنما بوده ؟ کدامین کس چراغ راهتان شده است تا از این شب دی‌جور که دره دوزخ را جاودانه سیفام دارد ، بروتان آرد ؟ مگر قوانین ورطه ژرف نقض شده‌اند^۵ ، یا از جانب ملکوت‌فرمانی تازه آمده که شما دوزخیان را اجازت ورود بهمغاره‌های من^۶ داده باشد؟ » راهنمای من که این بشنید، دست مرا گرفت و با سخنان و دستها و بانگاه‌های خود مرا واداشت تا باز انوان و دیدگان خوش‌دربرا بروی آئین‌ادب بجای آرم .

- ۱ - از نظر تمثیلی اشاره بدین است که «کاتو» که مظهر تقوای فطری است از صفای چهار تقوای اصلی (رجوع شود به صفحه ۵۸۳ شرح ۱) برخوردار است .
- ۲ - *oneste piume* : اشاره به موی صورت و گیسوان کاتو ، که دانه آنها را « بال و پر مردانه » وی می‌شمارد . یکبار دیگر در دوزخ (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۴۱ دانه همین اصطلاح را بکار برده است .
- ۳ - دوزخ
- ۴ - اشاره به رودخانه ای که در آخرین سرود دوزخ (دوزخ ، صفحه ۵۳۸) از آن سخن رفته است و دانه و ویرژیل در طول آن حرکت کرده‌اند تا از نقطه مرکزی کوره زمین به جزیره برزخ رسیده‌اند .
- ۵ - اشاره به کتیبه معروف دروازه دوزخ (دوزخ ، صفحه ۱۵۹) که بر طبق آن کسانی که با از آن دروازه بدون مینهند هرگز از آنجا بیرون نخواهند رفت . - «ورطه ژرف» : دوزخ .
- ۶ - اشاره به پناهگاههای دامنه کوهستان برزخ که «کاتونه» پاسدار آن است .

سرود اول

آنگاه پاسخ داد: « من با اختیار خویش نیامده‌ام. بانوئی از آسمان
فرود آمد^۱، و من بخواهش او یاری این کس که مبینی شتافتم.
اما اکنون که میخواهی در باره ما از من توضیحاتی کاملتر شنوی،
از قبول اراده تو سر باز نمیتوانم زد.

این کس تا کنون واپسین شامگاه خویش را بچشم ندیده، اما با
دیوانگی خود چنان بدین مرحله نزدیک شده بود که کوتاه‌زمانی پیش با آن
راه نداشت^۲.

چنانکه گفتم، من برای نجات او فرستاده شدم، و برای اینکار طریقی
بجز این راه که در پیش گرفتم نداشت^۳.

درین راه جمله خطاکاران را نشان دادم. و اکنون بر سر آنم که
ارواح آن کسان را نیز که در قلمرو تو پیاکی میگردانند بدو بنمایم.
اگر شرح آن دهم که چنان بدینجا آمدیم، سخن بدرازا خواهد
کشید: فیضی از عالم ملکوت مرا یاری داد تا ویرا برای دیدن تو و شنیدن
سخنت بدین مکان آورم^۴.

لاجرم لطف کن و مقدمش گرامی دار، زیرا وی در تکاپوی آزادی
است که بس ارزنده است^۵، و این نکته را آنکس که بخاطر آن دست از

۱ - اشاره به بتاتریس (دوزخ، صفحه ۱۱۵۵، شرح ۳).
۲ - برخی از مفسرین کمندی الهی ازین دهنه چنین نتیجه گرفته‌اند که داده. وقتی درزندگی
خوبش قصد خود کشی داشته‌است، ولی تقریباً مسلم است که از این سخن، مفهوم معنوی آن مراد است.
۳ - رجوع شود به دوزخ، سرود اول، صفحه ۸۹.
۴ - یعنی: بی کمک فیض ربانی قادر بچنین کاری نبودم.
۵ - یعنی: آزادی از بند هوسهای نفسانی که او را اسیر خود کرده بودند.

برزخ

زندگی شسته باشد، نیک میداند.^۱
تو براین ارزش واقفی، زیرا که در راه آن مرگ را در «اوتیکا»^۲
تلخ نگرفتی و جامه ایرا که در روز باز پسین بس فروزنده خواهد بود
در آن برجای نهادی^۳
ما قوانین جاودانی را نقض نکرده‌ایم؛ این کس که هیبندی زنده
است و من نیز از زنجیربان مینوس نیستم^۴، زیرا که در آن حلقه‌ای جای
دارم که دیدگان پاک‌بین «مارتسیای» تو^۵
که گوئی هنوز هم، ای روح مقدس، روی تمنا بسوی تو دارد تاوی
را از آن خویش شماری^۶، در آن خانه دارند: لاجرم ترا بمشق اوسو کند
که با ما سختگیری بسیار مکنی

۱ - اشاره ضمنی به خود «کانونه» که بغاطر آزادی خویش دست از جان شست. در بند
بعد این مطلب در متن آمده است.

۲ - Utica، شهر قدیم امپراتوری روم در نزدیکی کارتاژ (تونس امروزی)، که کانونه
در آنجا خودکشی کرد.

۳ - جامه: بدن - این اصطلاح در ادبیات مائیز غالباً بصورت «خرفه‌نهی کردن» (یعنی
مردن) بکار رفته است، همچنین: پرده از روی جان برداشتن (حافظ):

حجاب‌چهره جان میشود غبارتدم خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم
روز بازپسین: روز حشر، که در آن ارواح در قالب زمینی خود جای خواهند گرفت تا در
برابر میزان عدل الهی روند و در آرزو قالب نکوکاران درخشان خواهد بود.

۴ - Minos، پادشاه وقاضی دوزخ (دوزخ، صفحه ۱۳۷ شرح ۳). ویرزیل تذکر
میدهد که او ساکن طبقه اول دوزخ است که مینوس را در آن نفوذی نیست، و بدین ترتیب وی از
طرف این قاضی سختگیر جهنم مورد قضاوت قرار نگرفته و محکومیتی نیافته است تا قدرت بیرون
رفتن از دوزخ از او سلب شده باشد.

۵ - Marzia زن زیبای کانونه، که شوهرش اورابدوست خود هورتنسیوس Hortensius
(بایتالیائی اورتنسیوس Ortensio) بخشید، سپس از کشته شدن هورتنسیوس دوباره وی بنزد شوهر
نخستینش بازگشت و تا آخر عمر او با وی ماند. این قبیل نقل و اثقالها در روم قدیم معمول بود.

۶ - اشاره ب بازگشت مارتسیا بخانه شوهر اولی خویش.

سرود اول

ومارا اجازت آن‌دهی که از هر هفت قلمرو تو بی‌کنیم^۱؛ در عوض،
چون بجای خوش باز کردم بدخواهم گفت که بس سپاسگزار توایم،
بدان شرط که مرا خست ادای نامت را در آن دیار داده باشی.

آنگاه وی گفت: «تا آن زمان که از خاک‌نشینان بودم، «مارتسیا»
را چندان عزیز داشتم که هر خدمتی را که از من خواست بجان پذیرفتم.
اما اکنون که وی در آن سوی رود رنج^۲ خانه دارد، دیگر خواهش او
در من اثری نمیتواند داشت، زیرا آن قانونی که برای خروج من از آنجا
وضع شد مارا از هم جدا کرده است.^۳»

ولی، اگر آنچنانکه می‌گوئی بانوئی آسمانی ترا برانگیخته و راهنما
شده، چرب‌زبانی توکاری عبث است، زیرا که کافی است بنام او هر آنچه را که
میخواهی از من طلب کنی.

پس برآه خویش رو و بیش از هر چیز کمر بندی از جگن نرم بر کمر
این کس بند^۴ و چهره‌اش را بشوی تا اثر آلودگی را از آن بزدائی^۵؛

۱ - اشاره به طبقات هفت گانهٔ برزخ.

۲ - *il mal fiume*، اشاره به اولین رود دوزخ، «اکرونته» (دوزخ، صفحه ۱۴۱).

شرح (۱).

۳ - مراد واقعی «کانونه» ازین «قانون» چندان روشن نیست. ظاهراً اشاره به تصمیمی
است که از جانب خداوند دربارهٔ خروج او از طبقهٔ اول دوزخ (اعراف) که سابقاً کانونه با و برزخ و
مارتسیا و سایر اعرافیان (رجسوع شود به سرود چهارم دوزخ) در آن می‌زیسته، و ارتقاء وی بمقام
پاسداری برزخ اتخاذ شده است. برخی از مفسرین نیز مراد از این «قانون» را بیرون رفتن کانونه از
دنیای زندگان، یعنی مرگ او دانسته‌اند.

۴ - جگن: مظهر فردوسی و سرافکنندگی.

۵ - اشاره به آرایش دوزخ.

برزخ

زیرا روانیست که وی بادیده‌ای که حجابی در برابر داشته باشد پیش روی نخستین عامل بهشتی^۱ رود .

در پیرامون سواحل کوتاه این جزیره کوچک، آنجا که امواج را میبینی که بکرانه میخورند ، در روی رسوب نرم جگنهای بسیار روئیده است .

هیچ گیاهی دگر را که شاخ و برگ داشته باشد یا گردن‌فرازی کند، در آنجا یارای رستن نیست، زیرا که در برابر سیلی امواج پای نمیتواند داشت^۲ . از آن پس دیگر بدینجا باز مگردید ؛ خورشید که اکنون سر برزده است ، راهی کم‌شیب‌تر را که باید در طول آن از کهسار^۳ بالا رود بشما خواهد نمود .

این بیگفت و ناپدیدشد، و من بی آنکه کلامی بگویم از جای برخاستم و خود را براهنمای خویش فشردم و دیده بجانیش گرداندم .

ووی چنین آغاز سخن کرد : « بدنبال من آی تا واپس باز گردیم^۴ ، زیرا که در اینجا این دشت آرام آرام فرود میآید تا بکوتاه‌ترین حد

۱ - اشاره به فرشته پاسدار دوازده برزخ اصلی ، که از او در سرود نهم برزخ سخن خواهد رفت .

۲ - یعنی : برزخ جایی است که باید ارواح در آن سر پشیمانی و توبه فرود آرند و با خضوع و خشوع راه طهارت در پیش گیرند و در چنین مکانی تنها گیاهی میتواند رست که باسانی سر خم کند، و درختان پر شاخ و برگ (علامت ظاهر آرائی و خودنمایی) یا سرسخت (علامت گردن‌فرازی و غرور) چنان سیلی‌خور امواج میشوند که از پای درمیافتند .

۳ - اشاره به کوه برزخ ، که طبقات هفت گانه برزخ و بهشت زمینی در دامنه و قله آن جای دارند .

۴ - دانه قبلا تذکر داده که ابتدا در قطب جنوب داشته و بعد بدست راست چرخیده ، پس از آن در قطب شمال کرده و درین موقع بوده که با « کانونه » برخورد کرده است . بنابراین اکنون او در برزیل ناچارند « واپس باز گردند » تا از نو رو به قطب جنوب روند و بساحل دریا برسند .

سرود اول

خویش رسد .^۱

سپیده‌دم ، ساعت نماز بامدادان را که از پیش روی آن پای گریز
گشوده بود پیاپیان میداد^۱ ، چنانکه از دور دریای پرموج را تشخیص میتوانستم داد.
همچو مردی که به جاده گم کرده باز میگردد و چنین میپندارد که
تا باز یافتن آن بیهوده سرگردان بوده است ، در ساحل خاموش و بی‌رفت و آمد
براه خویش میرفتیم .

چون بدان جا رسیدیم که در آن ژاله بامدادی در برابر آفتاب پای
میدارد و بدان سبب که هنوز اثری از تاریکی مانده است بجز اندکی از آن
تبخیر نمیشود^۲ .

استاد من هر دو دست خویش را پیش آورد و آهسته بر روی علفهای
نرم نهاد ، و من که منظورش را دریافتم ،

دو گونه اشک آلود خود را بسوی او پیش بردم ، و آنگاه وی آن رنگی
را که دوزخ از چهره من سترده بود بدان بازگرداند^۳ .
سپس بساحل خاموش که هرگز در روی آبهایش مردی کشتی نراند

۱ - این یکی از اشعار مبهم کمدی الهی است . اصل شعر چنین است :

L'alba vinceva l'ora mattutina che fuggia innanzi

ظاهرأ مراد اینست که با فرا رسیدن سپیده دم آخرین ساعت شب که مخصوص دعای نهائی
شب است بیابان رسیده بود . ولی مفسرین کلمه *ora* را «تاریکی» و «نسیم سحری» نیز معنی کرده‌اند ،
و ازین راه میتوان برای این شعر چند مفهوم مختلف قائل شد .

۲ - این شعر نیز مفهومی مبهم دارد ، زیرا دانه در آن فعلی را بکار برده که ساخته
خود اوست و در زبان ایتالیائی قبل و بعد از او بکار نرفته است . این فعل *adorezzare* را غالب
مفسرین «در تاریکی بودن» معنی کرده‌اند ، ولی بعضی نیز معنی آنرا «وزیدن نسیم» و برخی دیگر
«سرد بودن» دانسته‌اند .

۳ - یعنی : رنگ اصلی چهره مراد که در تاریکی دوزخ تغییر کرده بود بدن باز داد

برزخ

که بدنیای زندگان باز کشته باشد^۱ قدم نهادیم .
ودر آنجا ، چنانکه دیگری^۲ فرمان داده بود وی کمر بندی بر تن من
بست . شکفتا که چون گیاه حقیر از زمین بر کنده شد ،
از همانجا در طرفة العینی گیاهی دیگر سر باز زد^۳ .

۱- اشاره به ماجرای اولیس در بارانتش که تا پای جزیره وکوه برزخ کشتی راندد ، ولی
در آنجا غرق شدند . (دوزخ ، صفحه ۴۲۳) .

۲- دیگری : کاتونه

۳- از نظر تمثیلی ، اشاره بدان است که چون کسی راه فروتنی را در پیش گیرد تا روح
خود را از آلائش غرور پاک کند ، هر فروتنی فروتنی نازه ویشرفتی نازه در راه ترکیه نفس برای او
همراه میآورد .

سرودوم

زورق ارواح

تمام این سرود در ساحل جزیره برزخ میگذرد که دانه و ویرزیدل در آخر سرود ازل بدانجا رسیده اند. ارواح بهشتی که باید قبلا دوران «برزخی» خود را بگذرانند و متناسب خطاهای خویش مدنی کم یا بیش دراز در قسمت مقدم برزخ و طبقات مختلف آن بسر برند تا شایستگی صعود بعالم فردوس را پیدا کنند، در برابر چشم دانه از زورقی که آنها را از مصب رود تیسر (نوه ره) در نزدیکی رم به کنار جزیره برزخ آورده است پیاده میشوند. بنابر این، بخلاف دوزخ دانه که مدخل آن از نظر جغرافیائی مشخص نشده، در اینجا بطور دقیق معلوم میشود که ارواح برزخی دهبشتی در کجا جمع میشوند و چنان فاصله میان مصب رود تیسر و جزیره برزخ را در اقیانوس پهناور طی میکنند. نکته جالب اینست که این ارواح پس از مرگ بلافاصله بدین جزیره نمیآیند، بلکه باید طبق دلخواه زورق بان آسمانی مدنی کم یا زیاد در ساحل تیسر در انتظار بمانند تا وی بهوس سوار کردن آنها بیفتد. ولی درین هنگام، چون سال بختش ۱۳۰۰ (سال یوییل) است (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۳۱۶، شرح ۱) این ارواح بی گذرانیدن دوران انتظار، همگی سوار به قایق میشوند و بسوی برزخ میآیند.

سرود دوم

خورشید بدان افق که نصف النهارش در بلندترین نقطه خود
بیت المقدس را بزیر پای دارد فرود آمده بود^۱ ،
و شب ، که در جهتی خلاف آن میگردد ، با ترازو هائی که
چون درازای ظلمت بچربد از دستش فرو میافتد^۲ ، از « گنگ »^۳ بیرون
میآید ،

چنانکه گونه های سپید و گلگون سپیده دم زیبا ، در آنجا که
من بودم ، از دیربائی نارنجی رنگ میشد^۴ .

۱- مفهوم این بند و دوبند بعد ، که در بدو امر بنظر مبهم هیآید ، ایشست که ساعت در حدود شش بامداد است . در بیت المقدس که در همان نصف النهار برزخ واقع است خورشید غروب کرده ، بنابراین در جزیره برزخ که درست در نقطه مقابل بیت المقدس در آن سوی کره زمین قرار دارد خورشید تازه طلوع میکند . و درین هنگام در « گنگ » که حد شرقی نیمکره مسکون و در نیمه راه بیت المقدس و برزخ است نیمشب و در مراکش که حد غربی این نیمکره و در آن نیمه راه دیگر برزخ و بیت المقدس است نیمروز است .

۲- در آغاز فصل بهار ، یعنی در هنگام سفر خیالی داتنه ، خورشید در برج حمل است ، بنابراین « شب » که درست در نقطه مقابل آن واقع است در برج « میزان » (ترازو) قرار دارد ، و چون « درازای شب بچربد » ، یعنی فصل پاییز فرا رسد ، خورشید در این برج میزان و شب در برج حمل قرار میگیرد ، یعنی از آن پس دیگر این مجموعه در آسمان شب قابل رؤیت نیست و با این ترتیب « ترازو از دست شب میافتد » تا دوباره بهار بعد فرا رسد .

۳- Gange (باتالیائی گنجه) ، رود معروف هندوستان، که در زمان داتنه آنرا حد شرقی ارض مسکون میشمردند (رجوع شود به نقشه دوزخ داتنه ، در اول کتاب « دوزخ ») .

۴- اشاره بدانکه سپیده دم اندک اندک جای خود را به روز میداد و سرخی آمیخته با سپیدی آن ، « نرائرسالخوردگی » تبدیل برنگ نارنجی میشد که طلیعه خورشید است . « بوکاچیو » در مقدمه معروف « روز سوم » دکامرونه خود همین تعبیر را بنکار برده است .

سرود دوم

هنوز همچو آنکسان که براه خویشتن میاندیشند ، و لاجرم
خیالشان را میفرستند و نشان همچنان بر جای میماند ، در کرانه دریا
بودیم .-

ودرین هنگام ، چونان ستاره مریخ که با نزدیکی بامدادان درافق
مغرب بر روی آبهای دریا و در میان بخارهای غلیظ برنگ آتشین
درآید^۱ ،

فروغی را دیدم ، وکاش باز توانمش دید^۲ ، که با چنان شتاب که هیچ
پرنده‌ای را با آن یارای برابری نیست ، در روی دریا پیش می‌آمد ؛

وچون دمی نظر از آن بر گرفتم تا از راهنمایم دراین باره پرسشی
کنم ، این فروغ را درخشنده تر و بزرگتر باز دیدم .

آنگاه از هر جانب نمیدانم چه چیزی سپید دیدم ، که از زیر آن
اندک اندک سپیدی دیگری بیرون جهید^۳ .

استاد من همچنان خاموش ماند تا آنکه سپیدیهای نخستین بصورت
بالهائی درآمدند ، آنگاه وی زورق بان^۴ را بشناخت .

۱- اشاره برنگ قرمز ستاره مریخ . دانه خود در اثر دیگرش بنام «ضیافت» (Convivio)
درین باره چنین میگوید : «کرمی مریخ نظیر حرارت آتش است ، وازین جهت است که این ستاره
گاهی بیشتر و گاهی کمتر قرمز مینماید ، واین بسته بکمی وزیادی تراکم بخاراتی است که در دنبال
آند ، در اصل ، برای کلمه در بالای امواج اصطلاح «در روی زمین دریا» sopra il suoi
marino بکار رفته است .

۲- اشاره بدانکه دانه هنوز زنده است و آرزو دارد که پس از مرگ شایسته رفتن به بهشت
شود و بدین ترتیب یکبار دیگر به برزخ که منزل مقدم بهشت است برود و این فروغ را ببیند .

۳- مراد از سپیدی نخستین بالهائی فرشته و مراد از سپیدی بعد جامعه اوست .

۴- در متن ، درین مورد خاص بجای کلمه عادی زورق بان (nocchiero) کلمه galeotto
بکار رفته . مفهوم اصلی این کلمه همین «ملاح» و مفهوم مجازی آن «قواد» و دلالت محبت است و
این مفهوم ثانوی است که در سرود پنجم دوزخ (دوزخ ، صفحه ۱۵۶ ، شرح ۱) ازین کلمه مراد
بوده است .

برزخ

و بمن گفت که: «زود، زود بزانو درآی، زیرا که این فرشته خدا است که میآید. دستها را بر هم نه^۱، که از این پس پیوسته این چنین صاحبمنصبان^۲ را در برابر خویش خواهی داشت. او را بین که چسان ابزار کار آدمیانرا ناچیز میگیرد، چندانکه در میان سواحلی چنین دور از یکدگر^۳، نیازی به یارو زدن ندارد، و بادبانی بجز بالهای خویش نمیطلبد!

بین که چگونه این بالها را بسوی آسمان بر افراشته است و فضا را با پرهای جاودانی خویش که چون موهای خاکیان در تغییر و تبدیل نیست، در مینوردد!»

طایر مالکوتی بما نزدیکتر و نزدیکتر آمد، و درخشندگی او هر لحظه فزون شد، چندانکه عاقبت دیده را یارای تحمل فروغش نماند؛ و ناچار نظر بریز افکندم؛ و او با زورقی آراسته و چنان سبک که بهنگام حرکت آنها را درهم نمیگفت، به کرانه آمد.

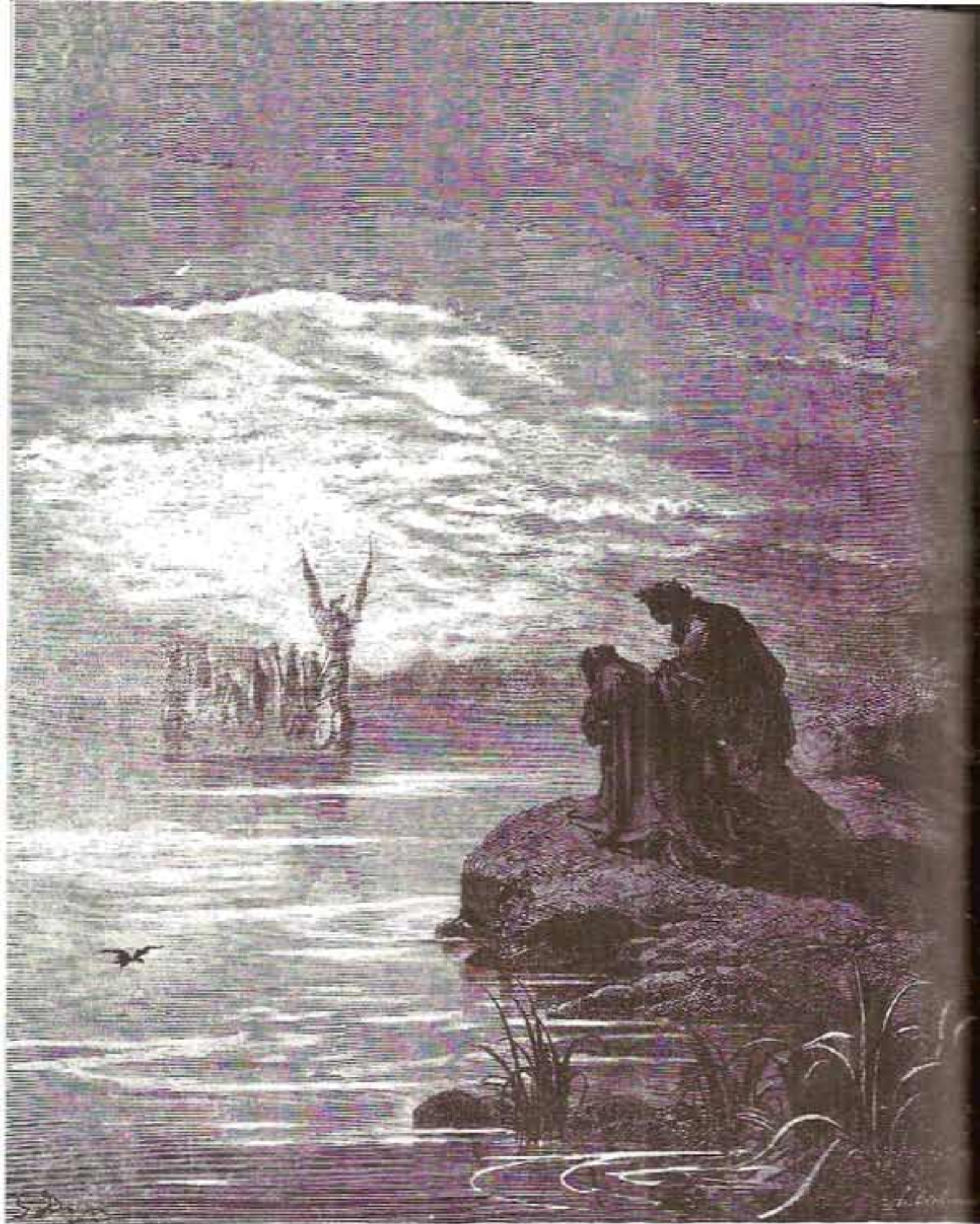
زورق بان آسمانی در عقب زورق ایستاده بود، و تو گوئی که نشان سعادت در چهره اش دیده میشد^۴. در درون زورق بیش از صد روح نشسته بودند،

۱- علامت احترام و تواضع

۲- یعنی: این چنین مأمورین خداوند - «صاحبمنصب» در اینجا ترجمه *officiali* است که در اصطلاح نظامی ما آنرا «افسر» معنی میکنند.

۳- اشاره به فاصله مصب رود «تیر» *Tevere* و برزخ. اندکی بعد در متن درین باره توضیح بیشتری داده شده است.

۴- این جمله در اصل صورتی پیچیده دارد، چنانکه «کازینی» یکی از مفسرین معروف کمدی الهی آنرا چنین معنی کرده است که: «چنان که فقط وصف آن، اثر شادی بر چهره شنونده میآورد». در اینجا تعبیری که مورد قبول غالب مفسرین است ترجیح داده شده؛ اصل شعر چنین است: *tal che pareo beato per iscriptor*



سرود دوم

وجمله آنان یکصد امی خواندند که: «In exitu Israel de Aegypto»^۱
و نیز دنباله آنچه را که در این مزمور آمده است .
آنگاه وی بر آنان نشان صلیب مقدس کشید ، و ایشان جملگی
خود را بساحل افکندند، و او با همان شتاب که آمده بود باز گشت .
بر جای ماندگان در این مکان نا آشنا مینمودند ، زیرا همچون
کسی که نو دیده ای را بیازماید به پیرامون خودش مینگرستند .
خورشید از هر جانب نور میافشاند و با اشعه فروزان خود «جدی»
را از وسط آسمان بیرون رانده بود^۲ ،
که تازه آمدگان دیده بسوی ما برداشتند و گفتند : «اگر
شما را وقوف است ، راه بالا رفتن از کوه را بما بنمائید .
و بر جیلیو پاسخ داد : « شاید ما را شناسای این دیار مینندارید ،
اما بحقیقت ما نیز مسافرانی چون شما ایم

۱- « چون اسرائیل از مصر بیرون آمد » - جمله لاتینی، که بهمین صورت در متن کتاب
آمده است . مزموری که باین جمله شروع میشود داتنه به مطلع وبقیه آن اشاره کرده عیناً چنین
است (تورات، کتاب مزامیر دارد نبی ، مزمور صد و چهاردهم) : « وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون
آمدند و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان ، یهودا مقدس او بسود و اسرائیل محل سلطنت وی .
دریا این را بدید و گریخت و اردن بعقب برگشت . کوهها مثل فوجها بجستن در آمدند و تلها
مثل بره های کله . ای دریاچه ، ترا چه شد که گریختی ، و ای اردن که بعقب برگشتی ، ای کوهها
که مثل فوجها بجستن در آمدید ، و ای تلها که مثل بره های کله ؟ ای زمین ، از حضور خداوند مترازل
شو و از حضور خدای یعقوب، که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خار را چشمه آب » .
مراد داتنه از اشاره بدین مزمور اینست که این ارواح نیز چون قوم اسرائیل از اسارت
تن نجات یافته و راه آزادی و سعادت جاوید را در پیش گرفته اند - این سرود در دیبای کاتولیک
بر بالای تمش هائی که از محل فوت به کلیسا انتقال داده میشوند خوانده میشد .

۲ - یعنی : مجموعه «جدی» (capricorno) که مابین دو مجموعه قوس و دلو واقع
است و در هنگام طلوع خورشید در برج حمل درست در وسط آسمان بوده ، در این هنگام از این
مکان رانده شده ، بنابر این خورشید لااقل ده درجه در آسمان بالا آمده است . چنین ساعتی بین شش و نیم
و هفت با مداد است .

برزخ

که کوتاه زمانی پیش از شما پای بدینجانها دیم، ولی از رامدیگری
چنان صعب و جانکاه آمده ایم که ازین پس بالا رفتن ازین کوه ما را
بازیچه ای بیش نیست .^۱

ارواح که از دم زدن من بهزنده بودم پی بردند ، از فرط شگفتی
رنک از رخ بدادند ،

و همچنانکه مردمان در پیرامون قاصدی که با شاخه زیتون آمده
باشد^۱ حلقه میزنند تا خبر های تازه شنوند ، و کسی از تنه زدن بدیگر
کسان باک ندارد ،

جمله این عاقبت بخیران مرا بهمین سان نگر بستند ، چندانکه
تقریباً صفا دادن خویش را از یاد بردند^۲ .

یکی از ایشان را دیدم که پیش آمد تا در آغوشم گیرد ، و این کار
را باچنان یکرنگی کرد که مرا نیز وا داشت تا همچو او کنم .

اما اینان اشباحی بودند که جز ظاهری از آدمی نداشتند ، چندان
که من سه بار دستان خویش را در پشت سر او حلقه کردم ، و هر سه بار
آنها را بروی سینه بلز آوردم^۳ .

پندارم که اثر شگفتی من بر چهره ام نقش بست ، و از همین بابت

۱ - دیوتان وردم قدیم، آمدن قاصدی که از میدان جنگه یا از شهری دور میرسید و
شاخه زیتونی در دست داشت ، علامت خیر خوش بود .

۲ - یعنی فراموش کردند که مثل دانه دست و رو را در آب بشویند و شاخه جگن بر کمر بندند .

۳ - اشاره بدانکه ارواح در برزخ مجرد هستند و قالب جسمانی ندارند . در دوزخ ، سه بار

دانه نظری خلان اینرا در باره ارواح دوزخی ابراز داشته : فیلیو آرجنتی (دوزخ، صفحه ۱۸۸) .
بوکادیلی آباتی (دوزخ ، صفحه ۵۰۴) و خود ویرزیل . - در بهشت ، ارواح حتی ازین هم مجرد ترند ،
زیرا تقریباً بی چشم دیده نمیشود .

بود که آن روح لبخندی زد و واپس رفت، و من بدنبالش رفتم .
بمهربانی از من خواست که برجای ایستم؛ آنگاه ویراشناختم، و از
او تقاضا کردم که دمی چند برای سخن گفتن بامن بایستد .
پاسخ داد : « همچنانکه در قالب خاک کی خود دوست داشتم ،
اکنون نیز که از بند رسته ام دوست دارم ؛ و لاجرم سختی را میپذیرم .
اما تو خود برای چه رهسپار این راهی ؟ »
گفتم : « ای « کازلای » من^۱ ، بدین سفر آمده‌ام تا مگر از تو
بدینجا بازتوانم کشت^۲ ؛ اما تو خود بگویی که چرا در باره‌ات این همه درنگ
روا داشتند^۳ ؟ »
و او بمن گفت : « آن کس که هر که را که بخواهد در هر زمان
که بخواهد بر زورق مینشاند^۴ ، چندین بار سر از بردن من بر تافت ؛ اما
ازین بابت هیچ آزاری بمن نرسید ،
زیرا که اراده او تابع اراده عادلانۀ دیگری است ، چنانکه از سه‌ماه
پیش تا کنون وی هر کس را که مایل بورود در زورق بوده بی‌اشکال تراشی
بدان پذیرفته است^۵ ؛

۱- Casella موسیقی‌دان و خواننده‌ای از شهر «یستوبا» که دوست نزدیک داته بود ،
و چند ترانه از ترانه‌های داته را نیز بموسیقی درآورده بود . میلتن در یکی از نغمه‌های خود باعلاقه
ازین دوست داته نام برده است .

۲- یعنی : بتوانم روح خوش را نصیبه کنم تا پس از مرگ بهشتی شوم و از تو بدینجا آیم .

۳- یعنی : چرا با اینکه مدتی از مرگت میگذرد ، تازه به برزخ می‌آئی ؟

۴- اشاره به زورق‌بانی که ارواح را به برزخ می‌آورد . رجوع شود بمقدمۀ این جلد .

۵- اشاره به سه‌ماهۀ اول سال ۱۳۰۰ مسیحی ، که از طرف کلیسا سال «یوبیل» یعنی
سال بخشش و رحمت خاص الهی اعلام شد (رجوع شود بدوزخ ، صفحۀ ۳۱۶ شرح ۱) و این سه‌ماه ،
از ۲۵ دسامبر ۱۲۹۹ را که روز تولد مسیح بوده ، تا زمان آغاز سر داته را به عالم دیگر
شامل میشود .

برزخ

و مرا نیز که ساعتی پیش در کرانه دریا ، یعنی در آن مصبی بودم
که دمی قبل وی بسوش بال گشود ، و در آن آبهای « توره ره » بشوری
میگرابند ،

و آن ارواحی که بسوی « آکروته » فرو نمی افتند در آنجا گرد
می آیند ، با خوشروئی درزورق خود پذیرفت .

و من گفتم : « اگر قانون تازه^۱ ترا از بیاد آوردن یا باز خواندن
آن نعمه عشقی که شنیدنش دل مرا سخت شادمان میکرد باز نمیدارد ،
لطف کن و با ترنم آن روح مرا که همراه تن خود بدینجا آمده
و درین راه بس آزرده شده است اندکی تسلی بخش ! »

آنگاه وی با آهنگی چنان لطیف که هنوز نوای شیرینش در روح
طنین افکن است چنین آغاز کرد : - *Amor che nella mente mi*
ragiona !^۲

من واستادم ، و آن ارواحی که باوی بودند ، چنان شیفته مینمودیم
که گوئی هیچیک غمی دیگر در دل نداشتیم .
همه بیحرکت ایستاده و گوش بنغمه های او فرا داده بودیم ، که

۱ - از اینجا معلوم میشود که ارواح برزخیان و بهشتیان باید در مصب رود نیبر
(بایتالیائی توره Tevere) گرد آیند تا از آنجا به برزخ برده شوند ، در صورتیکه ارواح دوزخی در
ساحل رود « آکروته » (که معلوم نیست از چه راه باید بدان رفت) جمع میشوند . در نظر خواننده
امروزی این اظهار نظر قرون وسطائی بشوخی نزدیکتر است . مراد از « آنجا که آبهای توره
شور میشوند » مصب این رود ، یعنی جایی است که آب شیرین رودخانه بدریا میریزد و شوری دریا را
پیدا میکند . این محل بندر اوستیا Ostia است که بندر گاه روم بشمار میرود .

۲ - یعنی : قانون برزخ ، که تازه شامل تو شده است .

۳ - « این عشق که فرمانروای دل منست » : این مطلع يك سرود عاشقانه (canzone) داته
است که در آغاز رساله سوم « ضیافت » او (Convivio) نقل شده و احتمال قوی میرود که
« کازلا » در حیات خود آنرا بموسیقی در آورده باشد .

سرود دوم

ناگهان پیرمرد موقر^۱ را دیدیم که بانگ میزد: «ای ارواح تنبل، بچه‌کار
مشغولید؟»

این چه سهل انگاری است که پیشه کرده‌اید؟ چرا ایستاده‌اید؟
بسوی کوهستان شتاید تا هرچه زودتر این پوششی را که بشما اجازت
دیدار خداوند را نمیدهد بدور افکنید^۲.»

چونان کبوتران که بی‌گردن فرازی عادی خویش پیرامون لقمه
گرد آیند و نوک بر دانه‌های گندم و ارزن زنند،
و بیدار چیزی که بهراسشان افکند ناگهان دست از خوراکی
بردارند و هوش و حواس خویش را یکسره بدان امر مهمتردهند،
این دسته تازه‌آمدگان را دیدم که بهمین سان دست از آواز -
خوانی برداشتند و چون کسی که برود و نداند که روی بکجا دارد بجانب
کوهستان براه افتادند؛

و عزیمت ما نیز کمتر از آنان شتاب آمیز نبود.

۱ - اشاره به «کاتونه»، پاسدار برزخ.

۲ - یعنی قشر گناه را که مانع دیدار خداوند است بردارند.

سرود سوم

منطقه قدمانی برزخ

دسته اول: کسانی که در حال تکفیر مرده‌اند

داتنه و ویرزیدل از ساحل دریا بیای کوه بلند برزخ می‌آیند تا شروع به بالا روی کنند ، ولی بر حسب عادتی که در دوزخ یافته اند در جستجوی راهی که باید از آن بالا روند بطرف چپ حرکت می کنند ، در صورتیکه در برزخ وبهشت باید همواره بسمت راست بچرخند . مفهوم تمثلی این گردش طبعاً اینست که گناهکاران همیشه از جهت خطا (سمت چپ) حرکت میکنند ، درحالی- که در سیر بطرف رستگاری باید همواره راه درستی (راه راست) را در پیش گرفت . این اشتباه نه فقط از طرف داتنه بلکه از جانب ویرزیدل نیز صورت میگیرد . زیرا وی سابقاً یکبار دیگر به دوزخ رفته و با آن آشنائی کامل داشته ، ولی سفر برزخ را برای نخستین بار انجام میدهد و درست با « راه وچاه » آن آشنا نیست .

ارواحی که با قدمهای آهسته گرداگرد کوه برزخ در حرکتند و هنوز حق بالا رفتن از آنرا ندارند ، ارواح کسانی هستند که پیش از مرگ توبه کرده‌اند ، ولی « تحریم مذهبی » که در دوران گناهکاری از طرف پاپ یا سایر مقامات روحانی شامل ایشان شده برطرف نشده است ، و ایشان باید مدت زمانی معادل با سی برابر زمانی که از طرف کلیسا در حال « تحریم » بوده‌اند در این سرگردانی بسر برند تا بعد دوران کفاره واقعیشان شروع شود .

سرود سوم

هر چند فرار ناگهانی این ارواح، آنانرا در این دهکده^۱ در جهت
کوهساری که در آن عدالت الهی ما را کیفر میدهد پراکنده کرده بود،
من همچنان در کنار مصاحب وفادار خویش ماندم، و چطور میتوانستم
بی او براه روان شوم؟ جز او چه کس مرا به بالای کوه راهنما میشد؟
و مرا چنین مینمود که وی خویشتن را ملامت میکرد^۲؛ ای وجدان
پر مناعت و پاک، چسان هر خطائی ناچیز ترا بتلخی میآزارد!
چون پاهای او دست از شتایی که هر وقاری را از میان میبرد
بداشتند، اندیشه من که در آغاز بیک فکر واحد تمرکز داشت^۳،
با تنگ حوصلگی بسوئی دگر بازگشت، و من نگاه خویش را
بجانب بلندترین قلله‌ای دوختم که از میان دریا سر بر آورده و بسمت
آسمان بالا رفته است^۴.
خورشید که در پشت سر ما از شعله‌های خویش آتشین فام میشد،
در پیش روی من سایه ای بصورت اندام پدید آورده بود، زیرا اش

۱- اشاره بزمین جزیره برزخ.

۲- ویرژیل از این بابت ناراحت است که چرا دانه را از شنیدن آواز کازلا باز نداشته

است، زیرا او خود مورد ملامت کائن نیست.

۳- اشاره به آواز کازلا و گفته کائن.

۴- اشاره بکوه برزخ که از همه کوههای روی زمین بلندتر است (رجوع شود به

دوزخ، صفحه ۴۲۳، شرح ۲).

برزخ

آن در برخورد با من از راه میماند .
از بیم آنکه بحال خود رها شده باشم^۱ به پهلوی خویش برگشتم ،
و دیدم که زمین فقط در پیش روی من تاریک بود ؛
و آنکس که مرامایه قوت دل بود ، کاملاً بسمت من چرخید و چنین
آغاز سخن کرد : « چرا چنین بدگمانی ؟ مگر باور نداری که من با توام
و راهنمائیت میکنم ؟
در این لحظه شامگاهان بر آن مکان که جسد سایه افکن
من در آن بخاک رفته ، دامن گسترده است^۲ : « ناپل » این جسد را
از « براندیتسیو » ربوده است و در دل خود دارد .
لاجرم ، اگر سایه ای در پیش روی من نیست ازین بابت بیش از
توجه بدین نکته که آسمانها بر همدگر میتابند و سایه‌ای نمیافکنند^۳
شگفت مدار .

۱- اشاره بدانکه وبرژیل بدلیل آنکه روحی بیش نیست سایه‌ای بر زمین نمیافکند ،
و داتنه که در آشفتگی خویش این نکته را از یاد برده است ، چون سایه‌ای از وبرژیل نمی‌بیند
کمان میرد که وی او را تنها گذاشته و رفته است .

۲- « شامگاهان » در اینجا ترجمه کلمه *Vespero* است که داتنه خود ، در جای
دیگر (صیافت ، فصل چهارم) آنرا فاصله ساعت سه و شش بعد از ظهر هیشمارد . - « آن
مکان که . . . » اشاره به ناپل ، که آرامگاه وبرژیل در آن است . - مفهوم این عبارت
ایشست که اکنون در ناپل نزدیک غروب است ، و بنابراین این موقع در برزخ اوایل باعداد
میشود . - « جسد سایه‌افکن من » یعنی : جسم حاکی من .

۳- وبرژیل در سال ۱۹ پیش از مسیح در بازگشت از سفر مشرق ، در بندز مریندیزی
Brindisi در ساحل شرقی ایتالیا مرد ، ولی بفرمان امپراتور او کوست جسد او را به « ناپل »
آوردند و در آنجا در کنار دریا بخاک سپردند . در متن ، بجای اصطلاح امروزی « بریندیزی »
اصطلاح قدیمی آن *Brandizio* بکار رفته است .

۴- اشاره به افلاک نه گاته ، که بنا بر عقیده قدما بصورت کرامی در داخل یکدیگرند ،
ولی چون حاکی ماورائند برهم سایه‌ای نمی‌افکنند .

سرود سوم

مشیت الهی این چنین کالبد ها را میآفریند تا دستخوش
پریشانیها و گرمیها و سردیها باشند؛ و این مشیت مایل بدان نیست که
در برابر ما پرده از روی بردارد.

دیوانه است آنکس که امید دارد تا عقل ما از عهدۀ طی این
راه بی پایان فرا روی آن حقیقتی بر آید که در سه وجود
متجلی است^۱.

ای آدمیان، بمرحله^۲ *quia* راضی باشید، زیرا که اگر همه
چیز را میتوانید دید دیگر نیازی بدان نبود که «مریم» فرزندی
بزیاید^۳.

و مردانی را بی نتیجه اسیر ناملایماتی دیدهاید که اگر چنین نبود

۱- مقصود خداوند است، که با اعتقاد مسیحیان در سه صورت اب و ابن و روح القدس متجلی
است و بهمین جهت است که آئین مسیح را آئین تثلیث میخوانند.

۲- کلمه لاتینی، بمعنای «که»، معنی این عبارت اینست که تنها بدانستن این که
«چنین است» راضی باشید، و سعی در دانستن این که «چرا چنین است» نکنید. باید متوجه بود
که در اینجا و برزبل یعنی عقل و منطق بشری است که سخن میگوید.

۳ - طبق روایات مسیحی، خداوند آدم و حوا را که در باغ بهشت بودند اجازه داد
که هر میوه ای را که مایل باشند بخورند بجز از میوه درخت «معرفت نیک و بد» که خوردن
آن مایه کثودگی چشم بشر و درک خوب و بد میشد و بالنتیجه او را بسمت گناه میکشاند. اما
آدم باغواهی حوا این میوه را خورد و گناهکار شد و از بهشت بیرون رفت و نوع بشر آتقدیر در این حال
گناهکاری مطلق باقی ماند تا عیسی از مریم پدید آمد و با نثار خون خود گناهان بشر را
را خریداری کرد. - بنابر این مفهوم این بند اینست که: اگر خداوند میخواست که بشر
معرفت کامل نیک و بد داشته باشد و با سرار نهان آفرینش بی برد، او را از خوردن میوه درخت
معرفت نیک و بد باز نمیداشت تا بر اثر گناهکار شدن وی احتیاجی بآمدن عیسی پیدا شود. - از
لحاظ تمثیلی، معنی این کلام آنست که اگر عقل میتواند بهمه چیز راه برد، احتیاجی بدان
نبود که ایمان برای بشر آمده باشد.

برزخ

بدانچه میخواستند رسیده بودند، در صورتیکه ازین آرزوها جز اسفی جاودان برایشان نماند^۱.

اشاره‌ام به ارسطو و افلاطون و بسیاری دیگر است. « و چون این بگفت سر بزیر افکند و دیگر سخنی نگفت، و پیریشان بر جای ماند^۲. درین میان پپای کوهسار رسیده بودیم، و در آنجا صخره را چنان سخت یافتیم که چالاکی پاها را در عبور از آن فایده‌تی نمیتوانست بود. خلوت‌ترین و صعب‌العبورترین کوره راه میان «لریچی» و «توریا»^۳ در برابر این مکان پلکانی راحت و عریض مینمود.

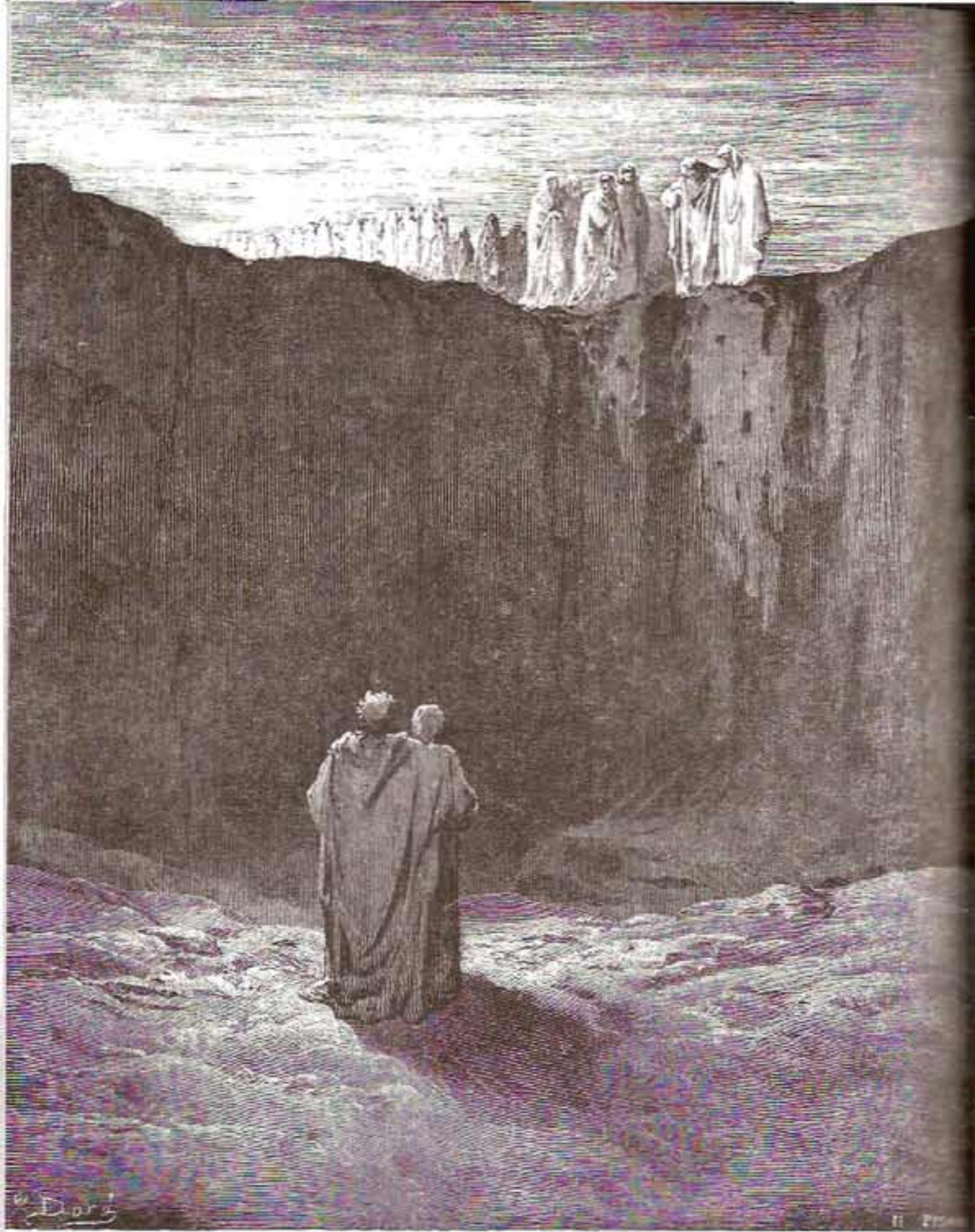
استاد من از رفتن بایستاد و گفت: « باری، که میداند که این دامنه‌را از کدامین سو سربالائی ملایمتری است تا آنکس که بال و پیریش نیست از آن بالا تواند رفت؟ »

و چون وی همچنان روی پپائین داشت و بجهتی که باید درپیش گیریم میاندیشید، و من بجانب بالا در اطراف صخره مینگریستم در دست چپ ما جمعی از ارواح هویدا شدند که پا بسوی ما بر -

۱- اشاره به خردمندان دور کهن: « ارسطو و افلاطون و بسیاری دیگر »، که اگر عقل و منطق برای بشر کفایت میکرد، ایشان نوانسته بودند با کمال خردمندی خود ره به - ناداستی ها برند. در صورتیکه بجز تأسف جاودان برایشان نماند. (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲۵، شرح ۱)

۲- پیریشانی و برزئیل از آن جهت است که او خود یکی از همین خردمندان کهن است که در اعراف بر میروند.

۳ - Lerici شهر کوچکی است در کنار خلیج « سیتسیا » در ساحل غربی ایتالیا، و Turbia بندری در بالای « موناکو » نزدیک شهر نیس، در خاک فرانسه. « بین لریچی و توریا » اشاره است به کناره لیگوریا Liguria در ساحل شمال غربی ایتالیا، که این شهرها دوحده نهائی آند.



سرود سوم

میداشتند و چنان آهسته روان بودند که گوئی از جای نمی‌جنبیدند .
گفتم : «استاد ، دیده بردار، زیرا اگر خود راهی نمیتوانی جست
همانا که این کسان ما را راهنما توانند شد .»

وی نگاهی کرد و با اطمینان خاطر پاسخ داد : « خود بدان
جانب رویم ، زیرا که اینان بس آهسته روانند ، و تو یسر مهربانم ، خاطر
آسوده دار .»

میگویم که پس از قدمی هزار که برداشتیم ، هنوز این ارواح
چندان از ما دور بودند که مستی سنگپاره که با دستی ورزیده بدور پرتاب
شده باشد .

و درین هنگام جملگی خود را بدیواره های سخت صخره
بلند چسباندند و چنانکه رهروی ناگهان بیدار چیزی اضطراب انگیز
برجای ایستد ، خویش را بهم فشردند و ایستادند^۱ .

و ورجیلیو سخن چنین آغاز کرد : « شما را ، ای ارواح عاقبت
بخیر^۲ که از هم اکنون در زمره برگزیدگانید ، سو کند بدان صفای
جاودان که پندارم جملگی درانتظار آید

که ما را بگوئید که این کوهسار را در کجا سر بالائی آرامتری
است تا ما را از آن امکان بالا رفتن تواند بود؛ زیرا که هرچه بیشتر

۱ - احتمال می‌رود که اشاره بگردش ویرژیل و داتنه سمت چپ باشد که برائری -
اطلاعی ایشان از قوانین برزخ صورت گرفته و مابیه اضطراب ارواح شد ، است . شاید هم نظر
خاصی در این اشاره نباشد . درباره این بند تاکنون چندین تعبیر مختلف کرده‌اند .
۲ - ben finiti : کسانی که آمرزیده مرده و عاقبت بخیر شده‌اند .

برزخ

ارزش وقت را بدانند اتلاف وقت ناخوشایند تر مینماید^۱. «
همچون گوسپند بچکان که یکایک و دوبدو و سه سه از اصطبل خود
برون آیند و مانند گان دیده و پوزه بزیر افکنند و محجوبانه بر جای مانند
و هر آنچه را که اولی کند دیگران همان کنند و اگر او بر
جای ایستد با سادگی و مهربانی در کنارش ایستند و ندانند که چرا چنین
کرده اند ،

سر دسته این رمه نیکبختان^۲ را دیدم که در آن دم با چهره‌ای پاک
و رفتاری پر وقار بجانب ما براه افتاد .

آنها که پیشاپیش دیگران میآمدند ، چون دیدند که در جانب
راست من در روی زمین نور خورشید از راه بمانده^۳ ، چنانکه سایه مرا
تا پای صخره گسترانیده است ،

برجای ایستادند و اندکی واپس رفتند ، و جمله آنان که در دنبال
میآمدند بی آنکه خود بدانند که چرا چنین میکنند چنین کردند .

« بی آنکه پرسشی کرده باشید ، شما اعتراف میکنم که آدمی
زندگرا در برابر دارید ، و ازین رو است که فروغ خورشید در روی زمین بریده
شده است .

۱ - داته در جای دیگر (ضیافت ، آغاز فصل چهارم) مینویسد : « اگر خوب در
ریشه گرفتارها ناراحتیهای خود تفحص کنیم ، بی میریم که علت العلل تقریباً همه آنها شناختن
ارزش وقت است . »

۲ - اشاره به ارواحی که در برابر داته اند . این تعبیر چندین بار دیگر نیز در
کمدی الهی بکار رفته است .

۳ - اشاره بدانکه داته و ویرژیل برای گفتگو با ارواح بجانب چپ چرخیده‌اند ،
و بنابراین خورشید که در پشت سرشان بوده در طرف چپ ایشان واقع شده و سایه داته در سمت
است او افتاده است .

سرفه سوم

شگفت مدارید؛ اما یقین بدانید که بی‌خواست الهی وی در پی بالا رفتن ازین دیواره برنمی‌آمد.

استاد من چنین گفت؛ و این شایستگان^۱ راه را با پشت دست خویش بما نشان دادند و گفتند: «به پشت سر باز گردید^۲ و درپیش روی ما براه افتید!»

ویکی از آن دو چنین آغاز کرد: «هر که باشی، بی آنکه دست از رفتن بداری در من بنگر و از خویش بپرس که هر آینه مرا دردنیای زندگان^۳ باز دیده‌ای؟»

بسوی او گشتم و بدقت در وی نگریستم: مردی سپید روی و زیبا بود و بسیار نجیب و با وقار مینمود، اما ضربتی یکی از ابروانش را شکافته بود.

چون فروتنانه پوزش طلبیدم که هر گزش باز ندیده‌ام، وی بمن گفت: «پس بین!» و شکافی را در بالای سینه خویش نشانم داد.

سپس لبخندزنان گفت: «من «مانفردی» نواده شهبانو «گستانتسا»

۱ - quelle gente degne ، اشاره بدانکه این ارواح در آخرین لحظه زندگی

توبه کرده و آمرزیده شده‌اند - این ها، چنانکه بعد توضیح داده میشود، کسانی هستند که از طرف کلیسا مورد تحریم قرار گرفته و مرتد اعلام شده‌اند، ولی در آخرین لحظه زندگی توبه کرده‌اند بی آنکه کلیسا از آن آگاه شده باشد؛ بدینجهت حال تحریم مذهبی درباره ایشان باقی‌است.

۲ - یعنی: درباره سمت راست بچرخید، زیرا که راه برزخ و بهشت راه چپ نیست.

اشاره بدانکه در اینجا باید همواره رو به پاکی و تقوی داشت.

۳ - در اصل: di là «در آنجا»: اشاره ضمنی بدنیای زندگان.

برنخ

هستم^۱؛ لاجرم از تو تقاضا دارم که چون بدنمای زندگان باز گشته باشی،
بدیدار دختر زیبای من که مادر آن دونفری است که مایه افتخار
«سیسیل» و «آرا گونا»^۲ بند روی، و اگر در باره من داستانی دگر
کنند تو حقیقت را بدو بگوئی.

چون تن من با دوزخیت مهلك شكافته شد، گریه کنان روح خویش
را بدان کس که بخشندگی شیوه اوست سپردم^۳؛

گناهانی بس گران داشتم، اما کرم بی پایان را آغوشی چنان
گشوده است که هرچه را که روی بسوی وی آرد میپذیرد.

اگر کشیش «کوزنتسا» که از جانب «کلمنته» دستور نبش گور

۱ - مانفردی Manfredi (در اصل آلمانی Manfred) پسر نامشروع «فردریک» -
دوم «امپراتور آلمان و نواده امپراتور هاینریش چهارم و ملکه کستانسا Costanza بود که به
«کستانسای سیسیلی» معروف است و در متن شعر دانه نام او بصورت Gostanza آمده .
این «مانفردی» با زنی بنام «بائریچه دی ساویا» ازدواج کرد و از وی صاحب دختری شد بنام
«کستانسا» که با ازدواج پیتروی سوم Pietro III پادشاه آراگون (در اسپانیا) درآمد و از
همین دختر است که در بند بعد نام برده شده است . پس از مرگ فردریک دوم مانفرد
در سال ۱۲۵۰ از طرف برادرش کنراد چهارم نایب السلطنه سیسیل شد و بعد از مرگ این برادر،
خود در سیسیل تاجگذاری کرد، ولی بر اثر کشمکش شدیدی که میان او و پاپ در گرفت در سال ۱۲۵۹
از طرف پاپ آلساندرو چهارم مورد تکفیر قرار گرفت و مرند اعلام شد. چون وی زیر بار کلیسا نرفت
در ۱۲۶۵ شارل داتر از فرانسه آمد و بدستور پاپ کلمنتوی چهارم سیسیل حمله برد و در جنگ
مشهور Benevento قوای مانفردی را شکست داد و مانفردی خود در ۲۶ فوریه ۱۲۶۶ درین
نبرد کشته شد . «دیلمانی» مفسر معروف دانه درباره او میگوید : «وی در همه عمر آدمی ایسکوری
بود . نه از خدا باکی داشت و نه به مقدسین احترام میگذاشت، فقط در فکر لذت جسمانی بود .
در همه عمر دشمن بزرگ کلیسا و کشیشان و اهل مذهب باقی ماند»؟

۲ - کستانسا دختر مانفردی چنانکه گفته شد زن پیتروی سوم پادشاه آراگون بود
و دو پسر او «فدریکوی دوم» و «یاکوبوی دوم» بر تیب پادشاه سیسیل و آرا گونا شدند .

۳ - اشاره به خداوند که بخشندگی صفت اصلی اوست. رجوع شود به شرح ۲ صفحه بعد.

سرود سوم

مرا داشت^۱، در آن هنگام این صفحه را از کتاب خدا خوانده بود^۲،
هنوز استخوانهای من در سرپل تردیک «بنوتو» بودند و در حفاظت
تل سنگین سنگ پاره ها بسر میبردند.

اما اکنون در بیرون از قلمرو، در طول رود «ورده»، باران
استخوانهای مرا که وی همراه با مشعلهای خاموش شده بدانجایشان برد
آبیاری میکند و باد برهمشان میزند.

تا وقتی که نهال امید در زمین روح گل میتواند داد، لعنت اینان روح
را آنچنان تباه نمیتواند کرد که عشق الهی را قدرت نفوذ در آن نباشد^۳،
هر چند که آن کس که مطرود کلیسای مقدس بمیرد^۴، هر چند هم

۱ - توضیحات مربوط بدین بعد و دو بند بعد : مافرد بعثت آنکه در هنگام مرگ
مورد تحریم مذهبی بود در کورستان بخاک سپرده نشد، بلکه جسدش را در سرپل
«بنوتو» میدان مصاف و شکست وی در گودالی افکندند و در آنجا هر سربازی سنگ پاره ای
بروی جسد وی انداخت (در حفاظت تل سنگین سنگ پاره ها). اندکی بعد پاپ اعلام کرد
که چون جزیره سیبیل جزء خاک مقدس کلیسا و «قلمرو» واتیکان است باید استخوانهای
سافردی را بیرون کشید و برودخانه «ورده» Verde افکند که بساحت مال قوی همان
«کاربلیانوی» امروزی است. و سرانجام این مأموریت از طرف پاپ کلننته Clemente چهارم
به «بارتولومئوینیاتلی» اسقف کوزتسا Cosenza واگذار شد که در آغاز این بند بدو اشاره
شده است. «مشعلهای خاموش شده» اشاره اس بدانکه این نبش قبر شباهنگام صورت گرفت
و در آن بنا بشیوه مذهبی مشعلها را هنگام بیرون آمدن استخوانها خاموش کردند.

۲ - اشاره بدین سخن انجیل (انجیل یوحنا، باب ششم): «... هر که بجانب من آید
او را بیرون نخواهم نمود.» - بعضی از مفسرین کلمه Faccia را بجای صفحه چهره معنی
کرده اند، در آن صورت مفهوم این عبارت این میشود که: «اگر وی خداوند را از این نظر
بخشندگی او نگرسته بود.»

۳ - یعنی: تا وقتی که آدمی حتی دمی دیگر زنده باشد امید بتوبه میتواند داشت،
و در آن صورت لعنت اهل کلیسا مانع این توبه او که بر اثر آن عشق الهی بدرون روح وی نفوذ
میکند نمیتواند شد.

۴ - یعنی در حالی بمیر که کلیسا او را «مرد» محسوب دارد، هر چند که وی در
آخرین نفس توبه کرده باشد.

برزخ

که عاقبت توبه کرده باشد باید سی برابر آن مدتی که بر سر عناد بوده از این صخره دورماند^۱، مگر آنکه خیرات و مبرات این دوران محکومیت را کوتاه کرده باشد^۲.

اکنون بنگر که تو چگونه میتوانی با باز گفتن وضع کنونی من و نیز این ممانعت^۳ به «گوستاتسای»^۴ نیکنهاد مرا شادمان کنی؛ زیرا در اینجا خیرات زندگان ما را بس خیر میتواند داد.

۱ - این قانون خاص برزخ داتنه است و احتمال می‌رود که وی آنرا از این شعر ویرژیل گرفته باشد (انئیس، کتاب ششم، شعر ۳۲۹):

Centum errant annos volitanque haec litora circum

۲ - یعنی: اگر زندگان بدبخت او دعای خیر کنند، این دوران کوتاه‌تر خواهد شد.

۳ - یعنی: ممانعت از ورود برزخ اصلی پیش از گذراندن دوران انتظار.

۴ - *Costanza* دختر مانفردی.

سرود چهارم

طبقه مقدمانی دوزخ

دسته دوم : سهل انگاران

این سرود، از اندکی بعد از سومین ساعت روز یکشنبه عید پاک تا ظهر این روز را شامل میشود . دانه و ورژیل شروع بیلا روی از قسمت پائین کوهستان رفیع میکنند ، و این قسمتی است که تقریباً غیر قابل عبور است . مخصوصاً این بالا روی در طول راه سنگلاخ و تقریباً عمودی برای دانه که زنده است و باید چهار دست و پا بالا رود بسیار دشوار است . این دشواری اشاره بدان است که ترک کناه و طی مراحل اولیهٔ پشیمانی ، همواره مستلزم استقامت و کوشش فراوان است و کسی بی رنج قدم بدین راه نمیتواند گذاشت .

درین مرحله - دانه با دسته دیگری از ارواح برزخی برخورد میکند که دسته « سهل انگاران » نام دارند . اینان کسانی هستند که توبه خود را تا آخرین ساعت زندگی بتعمیق انداخته اند ، و بالنتیجه در اینجا باید پیش از ورود به برزخ اصلی و آغاز دورهٔ تطهیر روحی خویش ، مدتی معادل با دوران زندگانی خود درین حال بسر برند . بدین ترتیب مجازات اولیهٔ ایشان سیار سبکتر از مجازات دسته برزخیان سرود پیش است . طی این دوره بی تکلیفی برای ایشان مستلزم تحمل عذابی خاص نیست ، زیرا دانه یکی از اینان را که آشنای اوست می بیند که در گوشه ای نشسته است و خستگی در میکند .

سرود چهارم

هنگامیکه روح ما بر اثر لذت یا رنجی که بر یکی از حواسمان
مستولی میشود یکسره بخوش فرو میرود ،

چنین مینماید که این روح رنج یا لذتی دیگر نمیشناسد ؛ و این
نشان میدهد که این پندار که در وجود ما روحی بر بالای روحی دیگر خانه
دارد خطائی بیش نیست^۱ ؛

و چون چنین شود وقتما بشنیدن یا دیدن چیزی که روح را سخت
بخود مشغول دارد میگنجد بی آنکه ما متوجه گذشت زمان شویم ،
زیرا آن نیروی در ا که ای که زمان را اندازه میگیرد جداست ،

۱- اشاره بدین نظریه فلسفی که روح آدمی دارای سه نیروی مختلف: زندگی، احساس و منطبق است که از آنها به سه صورت: نباتی، احساسی و شعوری تعبیر میشود .
هنگامیکه یکی از این سه جنبه متمایز روح در معرض لذت یا رنجی شدید قرار گیرد ،
روح «بخود فرو میرود» و خوش را یکسره وقف این احساس میکند و موقتاً آن دو جنبه دیگر خود
را از یاد میبرد. - غرض از «پندار خطا» از یک طرف فرضیه فلسفی افلاطون و پیروان اوست که انسان
را دارای سه روح متمایز می‌شمارند (نباتی در جگر ، احساسی در قلب ، شعوری در مغز) و از طرف
دیگر نظریه «مانوی‌ها» (پیروان آئین مانی که در آن زمان در اروپا فراوان بودند و شعبه خاصی در
آئین مسیحی پدید آورده بودند که بر اساس دوگانگی اورمزد و اهریمن تکیه داشت و پاپ‌ها چنان
از توسعه سریع این آئین بیمناک شدند که آنرا «اشد بدعت‌ها» نامیدند و یکی از جنگ‌های صلیبی را
به قلع و قمع آلیها، پیروان مانی و جنوب فرانسه اختصاص دادند) که به عقیده کاتولیکها فرقه‌ای هستند که بشر را
دارای دو روح میدانند . - منطبق دانه در این باره که بشر یک روح بیش ندارد ، اینست که اگر
بنا بود آدمی بجای یک روح چند روح داشت ، این «تمرکز» کامل روحی در باره یک مسئله یا
موضوع معین صورت پذیر نبود ، مثلاً در این مورد بخصوص ، یکی از روح‌های ابرصفاً متوجه مانفردی
میشد و روح دیگر میتواند «آزادانه» متوجه گذشت زمان شود .

سرود چهارم

وآن نیروی دیگر که روح را جذب میکند جدا؛ این مقید مینماید
وآن آزاد.

من با شنیدن صدای این روح و توجه خویش بدان، این نکته را
صورتی روشن آزمودم، زیرا که درین میان خورشید فزون از پنجاه درجه
در آسمان بالا رفته بود^۱

ومن اصلاً متوجه آن نشده بودم، تا آنکه عاقبت در مکانی برجای
ایستادیم و این ارواح یکصدا بر ما بانگ زدند: « اینست آنچه میطلبید^۲. »
غالباً در آن موسم که خوشه‌تاک سیه‌فام میشود^۳، روستائی با چنگکی
از خار سوراخی را مینندد

که با همه تنگی گشاده‌تر از آن کوره راهی است که چون دسته ارواح
بترک ما گفتند، راهنمایم از پیش و من در دنبال او بمنهائی قدم در آن نهادیم.
بسیار کسان به «سن لئو» میروند و در آنجا به «نولی» فرود می‌آیند یا
رو به قلل «یسمانتووا» و «کا کومه» میکنند^۴، و در همه این احوال تنها پاهای
خویش را بکار و امیدارند؛ اما در اینجا آدمی را میباید که پرواز کند؛

۱- بانوجه بدانکه خورشید در عرض بیست و چهار ساعت ۳۶۰ درجه یعنی ساعتی ۱۵ درجه طی
میکند، درین موقع اندکی بیش از سه ساعت از آغاز سفر خورشید در آسمان گذشته است.

۲- یعنی: این همان کوره راهی است که در طلبش بودید.

۳- یعنی: در آن هنگام که انگور میرسد و ناچار باید روستائی هوشیاری بیشتری

بکار برد.

۴- Sanlèو در متحکمی در نزدیکی «سن مارینو» که اکنون جمهوری مستقلی است،
و در زمان دانه در درک نشین «اورینو» واقع بود. - Noli دژی در لیگوریا، کرانه شمال غربی ایتالیا
که جزو «ریوبرای» ایتالیاست و در بالای صخره عظیم و غیر قابل عبوری واقع است. - Bismantova،
دهکده‌ای در «رجیانو» در درک نشین «مدنا»، که در بالای کوهستانی بسیار صعب‌العبور قرار دارد. -
Caccume کوهستانی از رشته جبال «آپنینو» که دامنه‌های نند دارد. - برخی از مفسرین کمندی
الهی معتقدند که این کلمه «کا کومه» الحاقی است و در اصل نموده است.

برزخ

اشارتم بدان است که میبایست بالهائی بلند پرواز و آکنده از پره‌های
اشتیاق فراوان داشته باشم^۱ تا بتوانم در پس راهنمای خویش که هم‌مایه‌امیدم
بود وهم چراغ راهم، براه خود روم.

از شکافتگی صخره که جدار هایش از هر جانب ما را تنگ در میان
گرفته بودند بالا رفتیم و در کف این کوره را در هر قدم بناچار دستها و پاهای
خویش را بکار انداختیم.

چون بلبه زبرین صخره بلند رسیدیم و خود را در مکانی مسطح و
سرگشوده یافتیم، گفتم: «ای استاد من، کدامین راه را در پیش خواهیم گرفت؟»
واو بمن گفت: «هشدار که پاهایت براه خطا نروند، و همچنان
بدنبال من بسوی بالا آی تا کسی را بیاییم که آشنای این راه باشد.»

قله صخره چنان بلند بود که بچشم دیده نمیشد، و راه چندان سر بالا
که شیب آن از شیب خطی که مرکز دایره را به نیمه ربع محیط اتصال دهد
تندتر بود^۲.

بافرسودگی چنین آغاز سخن کردم: «ای پدر مهربان، پشت سر
نگر تا دریایی که اگر برجای نایستی من بناچار یکه و تنها درین جا
خواهم ماند.»

گفت: «پسر جان، خود را تا بدانجا برسان»: و اندکی بالاتر از
جائی که بودیم برآمدگی را نشانم داد که ازین جانب بر تمام کوهستان
مشرف بود.

۱- باله‌های میل و اشتیاق نه باله‌های واقعی.

۲- یعنی: شیب تندتر از چهل و پنج درجه داشت.

سرود چهارم

سخنش چنانم بر سر شوق آورد^۱ که با تلاش بسیار خود را با دستو
پا بدو رساندم ، تا آنکه عاقبت بر آمدگی کوه را در زیر پای خویش یافتم.
در آنجا هر دو بر زمین نشستیم و از آنجانب که بالا آمده بودیم سوی
مشرق نگرستیم، زیرا هر کس را از روی عادت خوشایند است که براه
رفته باز نگردد .

نخست نظر بر کرانه‌ای که بر زیر پای داشتم افکندم ؛ سپس دیده
برداشتم و بخورشید نگرستم، و با بهت بسیار در یافتم که اشعه‌ آن از جانب چپ
بر ما می‌افتد .

شاعر متوجه آن شد که من از دیدار آنکه گردونه نور میان ما و باد
شمال در گذر است سخت بشگفتی در آمده‌ام^۲ .

لاجرم بمن گفت: «اگر «کاستوره» و «پلوچه» در همراهی این آئینه‌ای
بودند که با فروغ خود هر دو نیمکره را منور میکند ،

تو منطقه البروج کداخته را میدیدی که ازین نیز به خراسان نزدیکتر
میچرخید، مگر آنکه مسیر کهن آنرا تغییری پدید می‌آمد^۳ .

۱- در اصل: مهمیزم زدند (mi spronaron) .

۲ اشاره بدانچه در روی زمین ، یعنی در نیمکره مقابل برزخ ، خورشید در چنین
ساعتی از جانب مشرق و متعابلاً بجنوب یعنی نسبت بدان جا که دانه نشسته است در سمت راست او می‌تابد ،
و در اینجا ، بعکس آن نیمکره ، در جانب چپ او در سمت شمال (میان دانه و باد شمال Aquilone)
در تابش است .

۳- کاستوره Castore (در اصل لائینی کاستور) و پلوچه Polluce (در اصل لائینی پلوکس)
دو ستاره نوام برج جوزا هستند که نسبت به برج حمل در چنین موقعی از سال شمالی‌ترینند - آئینه‌ای که با
نور خود هر دو نیمکره را روشن میکند : خورشید . -

منطقه البروج : Zodiaco ، دائرة فرضی که بر وجه دوازده گانه ای که
بقیه در صفحه بعد

برزخ

واگر علت این را می‌خواهی، اندکی بخویش فرو رو و وضع «صهیون»
و این کوه را در روی زمین در نظر آر^۱
بدان صورت که این هر دو را افقی واحد و نیمکره هائی جدا باشد ؛
درین حال اگر آنچنانکه بایدت بود هشیار باشی، خواهی دید که «فتونه»
ناگزیر است

که آن راه را که از نابخردی طی آن نتوانست کرد، درینجا از سوئی
رود و در آنجا از سوئی دگر^۲ .
گفتم : « ای استاد من ، نکو گفتی و من پیش از درک این حقیقت

بقیه از صفحه قبل

خورشید ظاهراً در مسیر سالانه خود از آنها می‌گذرد در آن فرار دارند - «گداخته» (rubecchio) اشاره بدان قسمتی از منطقه البروج که خورشید در آن واقع است و حرارتش آنرا می‌کندازد. - خراسان (Orse) ، اشاره بمجموعه «دب اکبر» یا «بنات‌التعش» - باتوجه بداتیجه گفته شد ، مفهوم کلی این دو بند چنین است : اکنون خورشید ، با آنکه بنظر تو در سمت شمال حرکت میکند ، در برج حمل است و وقتی که بی‌رج «جوزا» برسد (ماه خرداد) که شمالی‌تر از برج حمل است ، ازین هم بیشتر بمجموعه دب اکبر که بقطب شمال نزدیکتر است ، نزدیک خواهد شد ، یعنی بیشتر در سمت شمال حرکت خواهد کرد . از لحاظ علم هیئت ، زاویه ستارگان جوزا ۳۲ درجه و زاویه حمل ۲۳ درجه است .

۱- یعنی: موقعیت کوه صهیون را در کنار اورشلیم و کوه برزخ را که اکنون در دامنه آن هستیم مقایسه کن . - قبلاً گفته شد که در جغرافیای داتنه ، اورشلیم که عیسی در آن بشهادت رسید بلندترین نقطه نیمکره مسکون است و درست در نقطه مقابل جزیره «برزخ» قرار دارد ؛ بنابراین این افق آنها کاملاً یکی است . با این تفاوت که یکی از جانب شمال و دیگری از جانب جنوب بدان نظر میکنند . در تورات ، در وصف کوه صهیون چنین آمده است : (تورات ، کتاب یوئیل نبی ، باب سوم) : « ... روز خداوند در وادی قضا نزدیک است . خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند - پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم . »

۲- فتونه Fetone) پس خدای خورشید در میتولوژی یونان، که خواست گردونه دار خورشید شود و درین راه پروبالش بسوخت (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۵۹ ، شرح ۱) . - مفهوم سخن ویرژیل اینست که «فتونه» اگر در این نیمکره جنوبی قصد داشت دنبال خورشید رود ، مسافت مسیری را در جهت عکس آنچه در نیمکره شمالی پیش گرفته بود درپیش گیرد .

سرود چهارم

که تا کنون اندیشه‌ام در راه بردن بدان قاصر بود، این نکته را چنین نیک درنیافته بودم

که حلقهٔ وسطای آسمانی که بلندترین جملهٔ آسمانها است^۱ ویوسته میان تابستان و زمستان جای دارد و علمی از علوم^۲ استوایش نام داده است بهمان سببی که تو گفتی درست بدان اندازه ازین جا در جهت شمال فاصله دارد که عبریان آنرا در جانب جنوب سوزان می‌توانستند دید^۳.

اما اگر مایل باشی، بمن بگوی که چه اندازه راه در پیش داریم، زیرا که این کوه از حد اعلائی نگاه من نیز بلندتر است.^۴ و او بمن گفت: «در این کوه خاصیتی است که از جانب یائین و بهنگام آغاز بالا روی طی آن بسی سخت مینماید، اما هر قدر بالاتر روند اینکار را رنجی کمتر است.

و لاجرم هنگامیکه این کوهسار ترا چندان دلپذیر آید که بالا رفتن از آن بهمان اندازه که مسیر رودی را با کشتی فرود آیند آسانت باشد، تو خود را در پایان این کوره راه خواهی یافت^۴؛ پس بردباری کن

۱ - اشاره بفلکی که بالای جملهٔ افلاک است (Primum Mobil).

۲ - علم هیئت.

۳ - یعنی: وقتیکه خورشید در مدار رأس‌السرطان باشد زمستان در این نیمکره، و وقتیکه خورشید در مدار رأس‌الجدی است، زمستان در آن نیمکره است، بنابراین خط استوا همیشه میان خورشید و زمستان قرار دارد.

دلیل اشاره به عبریان آنست که خط استوا درست در دودید گاه برزخ و اورشلیم تطبیق میکند و اورشلیم طبعاً مرکز اصلی عبریان است.

۴ - مفهوم تمثیلی این گفته ویرژیل کاملاً روشن است: آدمی هر قدر در راه پاکی و تقوی بیشتر رود، طی این راه که در آغاز کار دشوارش مینماید، بنظرش آسانتر و هلبوعتر میشود، تا جائیکه اصلاً احساس خستگی نمیکند، و بشر فقط وقتیکه توانست این راه را بیابان رساند و خود را بکمره از قید هوی و هوس آزاد کند، حق استراحت دارد.

برنخ

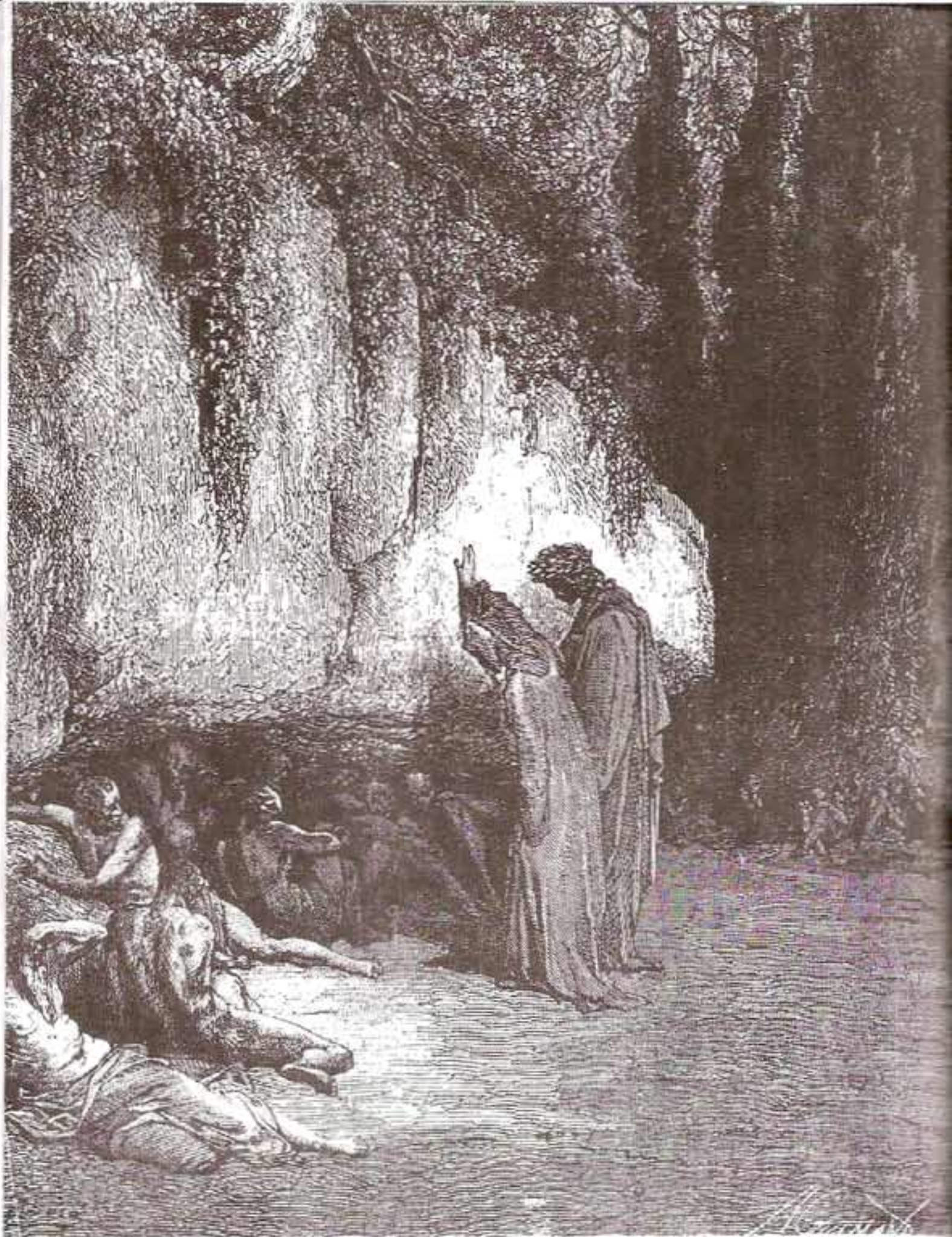
تا بدانجا زسی و آنگاه از خستگی راه بیاسائی؛ بیش ازینت درین باره چیزی نمیگویم، اما بدان که آنچه گفتم عین واقع است.»
هنوز سخن بیایان نرسانده بود که در تردیکی ما صدائی بگوشمان رسید که میگفت: «آری! ولیکن پیش از رسیدن بدانجا شاید که ترا سخت میل نشستن باشد!»

بدین سخن هر يك از ما بر گشتیم و در دست چپ تخته سنگی عظیم را دیدیم که در آغاز کار من و او هیچیک بدان توجهی نکرده بودیم.
بدان سوردقیم و در آنجا کسانی را یافتیم که در پس صخره در سایه لمبیده بودند، چنانکه تنبلان بلمند.

ویکی از آنان که بنظرم بسی خسته آمد، نشسته و زانوان خویش را در بازو داشت و سر را خم کرده و در میان زانوان نهاده بود.
گفتم: «ای مولای مهربان من، این کس را بین که حتی اگر تن آسائی^۱ خواهر او بود ازین سهل انگارتر نمینمود!»
وی که این بشنید بسوی ما برگشت و بی آنکه حتی نگاه خوش را کاملاً بیالا کرده باشد در ما نگرست و گفت: «درین صورت تو که چنین شیردلی، براه خویش رو!»

آنوقت وی را شناختم و نگرانی من که هنوز تندتر از حد عادی به دم زدنم و امیداشت مرا از رفتن بجانب او باز نداشت.
و چون بکنارش رسیدم وی فقط سرش را تکانی داد و گفت: «عاقبت

۱ - تن آسائی *pigrizia* در ایالتیائی کلمه‌ای موقت است، بدین جهت تشبیه به «خواهر» شده است. برای خود خواهر بجای *Sorella* در اینجا کلمه *Serocchia* (خواهرک) آورده شده تا جمله صورت خودمانی تری پیدا کند.



سرود چهارم

فهمیدی که خورشید چنان گردونه خویش را درست چپ میبرد؟^۱
تن آسائی او و کوتاه سخنیس لبخندی ملایم بر لبان من آورد. چنین
آغاز کردم: «بلا کوا»^۲، ازین پس دیگر از عاقبت تو نگران نیستم؛
اما بمن بگوی که چرا درینجا نشسته‌ای؟ انتظار یارانی را میبری
یا بار دیگر تنبلی پیشین سراغت آمده است؟^۳
واو بمن گفت: «برادر، از بالای رقتن چه سود؟ زیرا آن طایر آسمانی
که در آستانه دروازه^۴ نشسته است مرا اجازت آن نمیدهد که دوران کفاره
را آغاز کنم.

باید که پیش از آن آنقدر در بیرون این دروازه بمانم تا آسمان
بدفعاتی معادل آنچه در دوران زندگانیم چرخیده بود برگرد من
بچرخد، زیرا که من تا پایان عمر دست باستغفار آمرزش بخش نژدم^۵؛
مگر آنکه پیش از بسر رسیدن این دوران دعای خیری از جانب دلی که
مستظهر برحمت خداوندی باشد بیاریم آید: آن ادعیه دیگر که آسمانرا
برایشان گوش شنوا نیست بچه کار آیند؟^۶

۱ - Belacqua که او را شوخترین بازیگر کمندی الهی شمرده‌اند، یکی از دوستان
داتنه بود که با ساختن چنگک و سه‌تار امرار معاش میکرد و ظاهراً خودش نیز از موسیقی بهره داشت.
معروف است که یکروز داتنه از او پرسیده بود: «چرا اینقدر تنبلی علاقه داری؟» و او جمله‌ای از
ارسطو را نقل کرده بود که: «با کناری نشستن و راحت کردن میتوان خردمند شد»، و داتنه گفته بود:
«اگر فقط ازین راه خردمند میتوان شد، تو بزرگترین خردمند عالم هستی!»
۲ - دروازه اصلی برزخ.

۳ - این قانون تازه‌ای از قوانین دنیای دیگر داتنه است که طبق آن، کسانی که برای
توبه کردن تا آخر عمر خود منتظر مانده و فقط دردمرگ استغفار کرده‌اند، باید مدتی معادل دوران
عمر زمینی خویش در برزخ بی تکلیف بمانند تا بعد اجازة طی دوران آمرزش واقعی بدیشان داده
شود. - «طایر آسمانی که در آستانه دروازه نشسته است»: اشاره بفرشته‌ای که نگاهبان
دروازه برزخ حقیقی است، زیرا این قسمت که داتنه و ویرژیل از آن گذر میکنند، فقط قسمت
مقدم برزخ است.

برزخ

و چون وی مشغول سخن بود شاعر ینشایش من براه افتاده بود و
میگفت: « اکنون براه افت ؛ بین که خورشید بنصف النهار رسیده و در
کرانه جهان

شب مراکش را در زیر پای خویش گرفته است^۱ .»

۱ - «خورشید به نصف النهار رسیده» ، یعنی روز به نیمه رسیده است . « شب مراکش را
را در زیر پای خود گرفته » : اشاره بدانکه در افق مراکش که حد غربی عالم مسکون است ، درین
ساعت که شش ساعت با افق برزخ فاصله دارد خورشید غروب کرده و شب فرا رسیده است .

سرود پنجم

طبقه مقدماتی بروزخ دسته سهل انگاران

درین سرود نیز داتنه و ویرژیل با دسته دیگر از « سهل انگاران » سروکار دارند که « آشتی با خداوند » را تا ساعت واپسین زندگانی بتأخیر انداخته‌اند. در مورد این دسته ، میتوان کلمه ساعت را تبدیل به « لحظه » کرد ، زیرا ایشان کسانی هستند که مرگ ناگهانی بصورت « اجل معلق » سراغشان آمده ، و چون انتظار مردن نداشته‌اند هنوز بسراغ توبه نرفته بوده‌اند ، با این همه در آخرین لحظه زندگی و در آستان مرگ « قطره اشک ناچیزی » بنشان پشیمانی واقعی از دیده فرو چکانده‌اند ، و همین يك قطره اشك ما همه خردی خود این اعجاز را داشته که آنان را بجای ظلمات ابدی دوزخ به دیار ارواح آمرزیده‌ای فرستاده است که باید روزی در جرگه فردوس مکانان درآیند. آخرین قهرمان این سرود زن زیبایی است بنام Pib که فقط چهار مصرع بدو تخصیص داده شده ، ولی همین چهار مصرع ویرا بصورت یکی از جالب ترین قیافه های کمدی الهی وادبیات ایتالیا درآورده است .

سرود پنجم

بترك اين ارواح گفته بودم و دردنبال راهنمای خویش‌ره می‌سپردم ،
که یکی از ارواح از پشت سر من با انگشت نشانم داد
و بانگ برداشت که : « بنگرید که فروغ خورشید در جانب چپ
آنکس که پائین‌تر از آن دیگری روانست بر زمین نمیتابد ، و ازین راه وی
وجودی زنده مینماید! »

بدین سخن دیده بر گرداندم و آن‌انرا دیدم که با شگفتی تمام مرا ،
تنها مرا ، و نوری را که شکسته شده بود^۱ مینگریستند .
استاد گفت : « برای چه چنان باندیشه فرورفته‌ای که قدم سست
کرده‌ای ؟ زمزمه این کسان ترا چه اثر میتواند کرد ؟
بدنبال من آ و اینانرا بگذار که هر چه خواهند بگویند ! چون
برجی استوار باش که در برابر بادهای سرخم نمیکند ؛
آنکس که در ذهنش اندیشه‌ای بر روی اندیشه‌ای گرمیاید از هدف
خوش دور میشود ، زیرا که هر يك از این اندیشه‌ها از جهش آن دیگری میکاهد .
چه پاسخ می‌توانستم داد ، بجز آنکه بگویم : می‌آیم - و این کلام
را گفتم ، در حالیکه کمابیش آن رنگی را بر چهره داشتم که آدمی را شایسته^۲
بخشش میکند .

۱- یعنی : زمین نمیرسید .

۲- رنگ گلگون شرم را .

ودرین میان کسانی را دیدم که از راه میان بر، واند کی درپیش روی
 ما، از کناره میآمدند و سرود خوانان *miserere* را بندبه بند میخواندند.
 چون دیدند که تن من نور خورشید را اجازت گذر نمیدهد، آهنگ
 سرودخوش را تغییر دادند و آنرا بصورت - اوه - کشیده و سختی درآوردند؛
 و دوتن از آنان چون قاصدانی بیدار ما شتافتند و گفتند که:
 «وضع خوش را برای ما روشن کنید.»

و استاد من گفت: «بروید و بدانان که شما را فرستاده اند بگوئید
 که تن این کس واقعاً از گوشت و پوست است؛

و اگر چنانکه میپندارم اینان بسبب دیدار سایه او بر جای ایستاده اند
 این پاسخشان بس باشد؛ ایشانرا بگوئید که نسبت بدو آئین ادب بجای
 آرند، و این سودشان تواند کرد.»

هرگز بخاراتی سوزان^۲ را در آغاز شب یا ابرهای تابستانی^۴ را
 بهنگام غروب آفتاب ندیده‌ام که فضای تابناک را باچنان شتاب بشکافند

۱- این کلمه (ترحم کن) مطلع مزمور پنجاموسم مزامیر داود بی در تورات است که
 چنین شروع میشود: «ای خداوند بحسب رحمت خود بر من رحم فرما. بحسب کثرت رأفت خوش
 گناهان مرا محو ساز. مرا از عیانم بگریشت و شو ده. و از گناهم مرا طاهر کن، زیرا که من
 بمعصیت خود اعتراف میکنم و گناهم همیشه در نظر من است. بتو و بتو تنها گناه ورزیده و در نظر
 تو این بدی را کرده‌ام ...» - «بندبه بند میخوانند»، یعنی: مثل خوانندگان سرودهای مذهبی
 در کلیسا، یکدسته بندی را میخوانند و دسته دیگر بند دیگر را.
 ۲- اشاره بدانکه دانه بر روی زمین باز خواهد گشت و خواهد توانست بانی دعای خیر
 برای ایشان شود.

۳- مقصود شهاب ثاقب (تیرشهاب) است.

۴- در اصل: ابرهای ماه اوت (*nuvole d'agosto*) که در اصطلاح نجومی به
 «پرسیده» از مجموعه ستارگان موسوم به «پرسه» اطلاق میشود. این شهابها عادتاً در شبهای
 ماه مرداد بتعداد خیلی زیاد از فضای زمین میگذرند و سرعتی بیش از شهابهای عادی دارند.

برزخ

که اینان در کوتاه زمانی بالا رفتند ، و چون بمقصد رسیدند همراه آن دیگران چون گله‌ای که بی نگاهبان بود بسوی ما باز گشتند .

شاعر گفت : « شماره این کسان که بسوی ما میشتابند تا در برابر تو آئین ادب بجای آرند بس زیاد است؛ با این همه تو برجای ممان و همچنان درحین رفتن گوش بگفتار ایشان ده . »

و اینان درحین آمدن بانگ میزدند که : « ای روحی که باتن خاکی خود بسوی سعادت ازلی روانی ، اندکی آرام تررو ؛

درمانگر و بین که آیا هرگز کسی را از جمع ما در آنجا ندیده‌ای تا از او بعالم زندگان خبری ببری ؟ شکفتا ! چرا همچنان براه خوش میروی ؟ شکفتا ! چرا برجای نمیایستی ؟

ما جملگی پیش ازین با اجل معلق مرده‌ایم^۱ ، و تا واپسین ساعت عمر خویش گناهکارانی بودیم، اما در آن ساعت آخرین فروغ الهی بر ما تافت، چنانکه توبه کردیم و بخشیدیم ، و بدینسان زندگی را در حال صلح با خداوند ترك گفتیم ، و اکنون در آتش اشتیاق دیدار او میسوزیم . »

ومن گفتم : « با آنکه نیک در چهره‌های شما مینگریم ، هیچیک از شما را نمیشناسم ؛ اما ، ای ارواح نکوزاده^۲ ، اگر مرا کاری از دست تواند آمد که شما را پسند خاطر باشد

مطلب خویش را بمن بگوئید ، ومن بنام آن آرامشی که در دنبال چنین

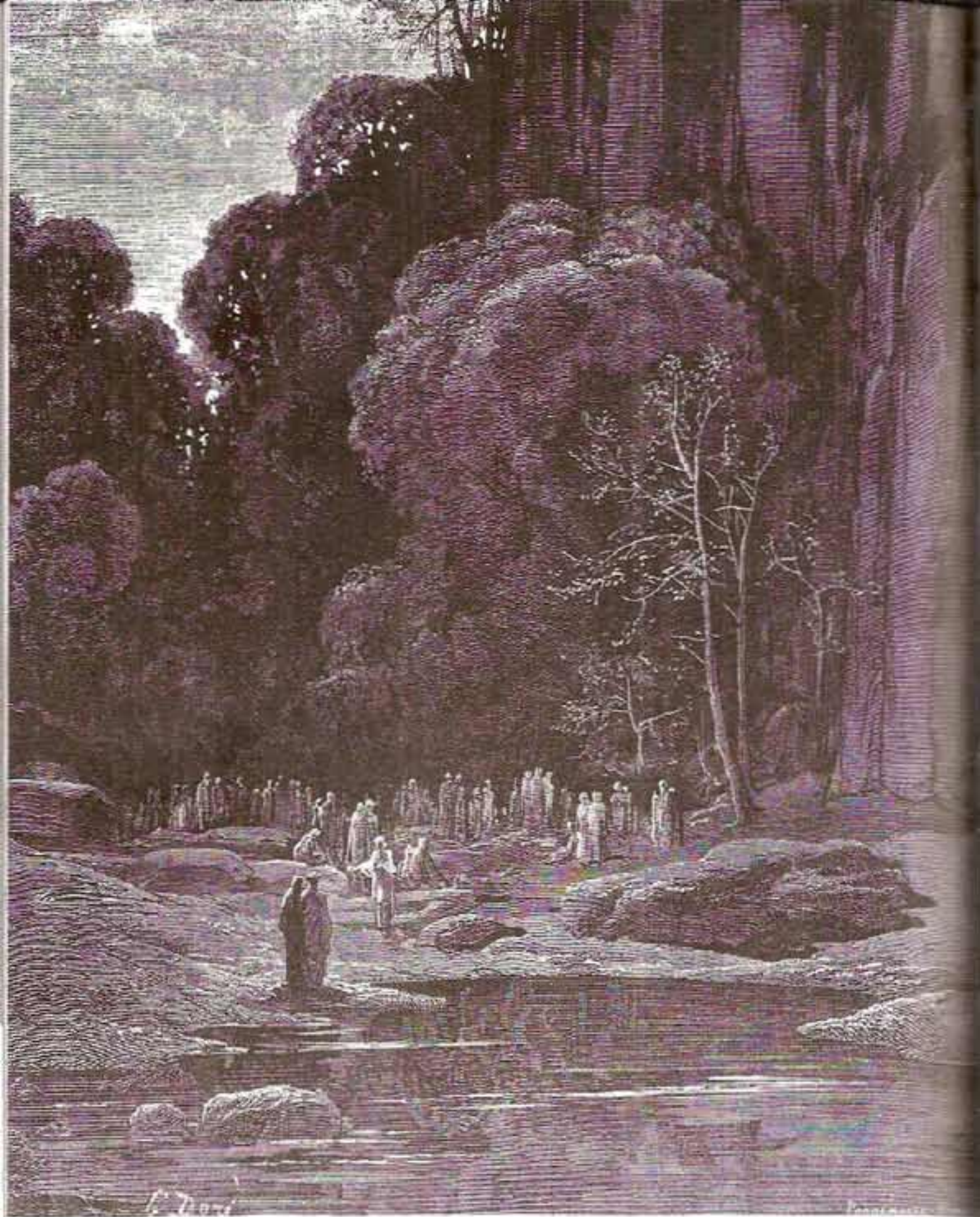
۱- در روز، زمین -

۲- دراصل : Deh! علامت تعجب در ایتالیائی، که در فارسی نیز مصطلح است .

۳- یعنی با مرگتی خونین و ناکهانی (per forza morti)

۴- ben nati - این اصطلاح در برابر کلمه «بنزادگان» mal nati آمده که داتنه

آرا قبلا در مورد دوزخیان بکار برده است (دوزخ، آغاز سرود پنجم ، صفحه ۱۳۷) .



سرود پنجم

راهنمایی از دنیائی بدنیائی در طلبش روانم^۱ خواسته شمارا انجام خواهم داد.
ویکی از آنان چنین آغاز کرد: «ما جملگی بی آنکه نیازی بپیمان
تو باشد به نیکدلیت ایمان داریم، بدان شرط که ناتوانی اراده اترا
فلج نکند»^۲.

لاجرم، من که بتنهائی پیش از دیگران سخن میگویم، از تو تقاضا
دارم که اگر روز کاری آن سرزمینی را که در میان «رومانیا» و قلمرو «کارلو»
است بازیابی،

در «فانو» لطف کنی و توجه خویش را از من دریغ مداری، تا برای
رستگاری من دعاهائی خوانده شود که بمن اجازت طهارت از آلاینش
گناهان سنگین دهد.

من اهل آن سرزمین بودم؛ اما زخمهای گرانی که خون هستی بخش

۱ - یعنی با احترام آن رستگاری و آمرزش روحی که ضامن آرامش ابدی است «من دری
آن از دوزخ بیرزخ آمده‌ام و باید از برزخ به بهشت روم».

۲ - توضیحات مربوط بدین بند و شش بند بعد:

گوینده سخن روح مردی است بنام یا کوپو دل کاسرو Iacopo del Cassero اهل
مارکادانکونا Marca d'Ancona ناحیه واقع در میان ایالت رومانیا Romagna و کشور ناپل
Napoli. پادشاه ناپل در آن هنگام، شاهزاده فرانسوی شارل د'انژ Charles d' Anjou بود
که نامش بایتالیائی کارلو Carlo تلفظ میشود و بدین جهت است که داشته از «قلمرو ناپل» بعنوان
«سرزمین کارلو» نام میبرد. این مرد در سال ۱۲۸۸ همراه نیروی فلورانس با کیپلین های ایالت
«ارنسو» Arezzo جنگید و در سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ از زمامداران «بولونیا» شد و درین سمت بود که
با «آنسودسته» ملقب به آنسوی هشتم Azzo VIII که فرمانروای شهر فراره Ferrare بود
بمبارزه پرداخت. در سال ۱۲۹۸ وی رئیس قضات میلان شد، و از راه «ونیز» و «یادوا» یعنی از
راهی دورتر از راه میان بر سمت میلان براه افتاد تا مجبور بعبور از ایالت «فراره» که زیر فرمان
«آنسو» بود نشود. ولی فرستادگان «آنسو» او را در مرداب اوریاگو Oriago در کنسر
رودخانه برتا Brenta غافلگیر کردند و کشتند؛ بعداً جسد وی بشهر فانو Fano انتقال یافت و
در کلیسای «سندونیکو» در آن شهر بجا سپرده شد.

برزخ

از راه آنها از تنم برون رفت^۱، در زادگاه فرزندان «آتنوره»^۲
که خویش را در آنجا بیش از هر جای دیگر در امان میپنداشتم^۳
بر من وارد آمد؛ این زخمها را پسر «استه» بر من زد که بیش از آن حد که
مستحق بودم^۴ بر من کینه میورزید.
اما، اگر در آن هنگام که در «اوریا کو» بچنگم آوردند بجانب
«میرا» گریخته بودم^۵، اکنون همچنان در دنیای زندگان میزیستم؛
دریفا که بسوی مرداب گریختم، ونیزار ولجن چنان راه را بر من
بستند که بر زمین در افتادم و دیدم که از رگهایم دریاچه‌ای در روی زمین
پدید آمد.

سپس روحی دیگر گفت: «کاش آن آرزوئی که ترا بیالای این کوه
بلند میکشاند بر آورده شود^۶! و تو نیز رحمت نکو کلرانه خویش را بدرقه راه
من کن تا من هم بچنین آرزو برسم.
من زاده «موتفلمتر و» بودم و «بوئون کوتاه» نام داشتم. «جووانا» و

- ۱ - اشاره بمقیده قداما که خون را جایگاه اصلی روح آدمی میدانستند.
- ۲ - آتنوره Antenore قهرمان افسانه ای تروئیایی که بمقیده رومیان شهر پادووا Padova را در ایتالیا بنیاد نهاد و مردم این شهر نسب خود را بسوی میرسانند؛ بنا بر این «زادگاه فرزندان آتنوره» اشاره است به شهر «پادووا». در متن بجای زادگاه تعبیر شاعرانه «در میان ران‌های آتنوری‌ها» in grembo agli Antenori بکار رفته که در فارسی نامانوس است.
- ۳ - اشاره بدانکه وی راه را کج کرده بود تا از این شهر بگذرد و از کید دشمن در امان ماند.
- ۴ - یعنی: بیش از آن اندازه که عدالت ایجاب میکرد - اشاره بدانکه ایندو با هم دشمنی داشتند، اما نمی‌بایست تا پای جان یکدیگر ایستاده باشند.
- ۵ - میرا Mira دهکده‌ای میان شهر پادووا Padova و دهکده اوریاگو Oriago که «باکوبو» بجای آنکه بجانب اولی رود، بست دومی گریخت و در مرداب «برتا» که در کنلر آن بود بچنگ دشمنان افتاد.
- ۶ - آرزوی آمرزش و رستگاری ابدی.

رود پنجم

دیگران هیچیک یادی از من نمیکنند ، ولاجرم مرا می بینی که چنین سرافکننده در میان این کسان ره میسپرم^۱ .

ومن بنو گفتم : « چه قدرتی یا چه تصادفی ، ترا چنان از « کامپالدینو » دور کرد که هرگز کسی را از مکان مرگت خبر نرسید^۲ ؟ »

پاسخ داد : دریای « کازتینو » رودخانه ای کوچک روان است که « آرکیانو » نام دارد و از بالای « ارمو » از کوه « آپنینو » سرچشمه میگیرد^۳ .

من ، در آن حال که با گلویی شکافته پیاده میگریختم و دشتراخونین میگردم بدانجا که این رود نام خویش را از کف میدهد^۴ رسیدم ،

و درین مکان بود که دید گاتم از دیدار بماند . نام « مریم » را بر زبان

۱ - توضیحات مربوط بدین بند و سیزده بند بعد :

گوینده روح مردی است بنام بوئون کوته Buonconte اهل « مونه فلترو » Montefeltro که داتاه قبلا پدرو لو « گویند مونه فلترو » را در دوزخ جای داده است (دوزخ ، صفحه ۴۲۶ ، شرح ۲) - وی در سال ۱۲۸۷ نقش مهمی در بیرون راندن کوفلنسا از « آرسو » بازی کرد. سال بعد باقوای « سینه نا » جنگید و سال بعد از آن (۱۲۸۹) بفرماندهی کیلین های شهر « آرسو » Arezzo بقوای فلورانس حمله برد و در ژوئن این سال ، دربرد معروف کامپالدینو Campaldino که قبلا در « دوزخ » بدان اشاره شده (صفحه ۲۸۵ ، شرح ۱) گشته شد . - جووانا Giovanna زن او است که چون یادی لژشوی خود نمیکند ، وی مجبور است در میان سایر برزخیان « سرافکننده » براه خود رود و سنگینی بار خود را ببنهائی بردوش کشد .

۲ - اشاره بدانکه با وجود کاوشهای بسیار ، توانستند جد فرمانده قوای ارسو را پیدا کنند .

۳ - Casentino دره علیای رود آرنو Arno که در مسیر خود از شهر فلورانس میگذرد . Archiano ، شعبه ای از رود « آرنو » . - Ermo ، اشاره به Eremo di Camaldoli سومه معروفی که در اوایل قرن یازدهم مسیحی ساخته شد . - Appennino رشته جبال سراسری معروف ایتالیا .

۴ - اشاره بمحل التقای دو رود « آرکیانو » و « آرنو » در ده میلی پائین « کامپالدینو » .

بورخ

آوردم و مردم^۱ و بجاك افتادم ، اما جز تنم چیزی از من در آنجا نماند .
اینك حقیقت امر را بتومیکویم و تو آنرا در جمع زندگان باز گوی:
چون مردم، فرشته خدا مرا بر گرفت، و ملك دوزخ بانگ برداشت که: ای
که از آسمان آمده ای ، چرا از منش می ربائی^۲ ؟

تو آن نیمه جاودان این کس را^۳ بنخاطر قطره اشك ناچیزی کهوی
از دیده فرو ریخت از چنگ من بدر میآوری ، اما من با این نیمه بازمانده اش^۴
معامله ای دگر خواهم کرد^۵ !

خوب میدانی که آن بخار مرطوب که چون آنقدر بالا رود که سردی
فضا در چنگ خویشش گیرد بصورت قطره های آب باز میافتد ، چسان در
هوا متراکم میشود^۶ .

۱ - ترجمه این شعر از روی متنی صورت گرفته که در غالب متون « کمندی الهی »
ارجح شمرده شده است ، ولی چاپ معروف « کمندی الهی » که توسط « انجمن باستانشناسی ایتالیا »
Società dantesca italiana منتشر شده و قاعدتاً باید سندیت داشته باشد در آخر کلمه *parola*
بك نقطه و بر گول اضافه دارد - درین صورت معنی این شعر چنین میشود که : « درین مکان بود که
بینائی و قدرت گفتار را از کف دادم و با یاد « مریم » مردم . « اصل شعر چنین است :

Quivi perdei la vista, e la parola
nel nome di Maria finii ; ...

مراد از « مریم » طبعاً حضرت مریم مادر عیسی است، که در قرون وسطی اعتقاد عجیبی بقدرت
روحانی او داشتند و هنوز هم این اعتقاد در دیبای کاتولیک باقی است .

۲ - یکبار دیگر نظیر چنین کشمکش میان « سن فرالیچکو داسیزه » روحانی بزرگ
مسیحی، و ملك دوزخ ، در باره روح « گویند و دامو ته فلترو » پدر این روح برزخی در گرفته بود
(دوزخ ، صفحه ۴۳۲ ، شرح ۳) ولی « رانجا این ماجرا بتفع شیطان دوزخ پایان یافته بود .
درینجا بعکس ملك عذاب شکست میخورد ، زیرا چنانکه در بند بعد گفته میشود ، این روح برزخی
پیش از مرگ خود « قطره اشك ناچیزی » *una lagrimetta* نشان پشیمانی فرو ریخته است .

۳ - اشاره به روح « بوئون کوتاه »

۴ - جسم بی روح .

۵ - اصل فکر از انجیل است (رساله یهودا) : « ... اما میکائیل رئیس ملائکه چون درباره جسد
موسی با ابلیس منازعه میکرد جرئت ننمود که حکم اقراراً بر او بزند ، بلکه گفت : خداوند مرا توبیخ فرماید . »

۶ - اشاره بطرز پیدایش باران و طوفان .

سرود پنجم

آن اراده بدخواه نیز که جز بسراغ شرمیرود، با هوشمندی درآمیخت^۱
و بادومه را با نیروئی که وی از طبیعت وام گرفته است بحرکت آورد^۲ ،
ولاجرم ، هنگامی که روزی پیاپیان رسید، سراسرده را از «پراتومانیو»
تا نوک عظیم صخره از ابر فرو پوشاند^۳ و در بالای آن ، آسمان را چنان
درهم فشرد

که هوای پرازبخار را بدل به آب کرد؛ باران فروبارید و آن آبهای
که زمین قدرت فروبردشان را نداشت رو بگودالها بردند؛
آب به جویناران گران پیوست^۴ و همراه با آنان ، چنان جوشان
و خروشان بدون رود شاهی^۵ فروریخت که هیچ چیزش مانع راه نتوانست شد.
«آرکیانوی» متلاطم کالبد یخ زده مرا در مصب خویش یافت و آنرا
به «آرنو» درافکند ،

و صلیبی را که چون از فرط درد از پای در میافتادم با بازوان
خویش برسینه کشیده بودم ، از هم بگست^۶ ؛ آنگاه مرا در طول

۱ - اشاره بشیطان و قدرت اهریمنی او، که از درآمیختن شرخواهی با هوشمندی پدید
میآید. این بند را از بند های تاریک کمدی الهی دانسته اند .

۲ - اصل فکر از انجیل است که در آن شیطان از جانب «پولس» رئیس قدرت هوا ،
لقب گرفته است (انجیل ، رساله پولس رسول به افسسیان ، باب دوم) ؛ . . . و شما را که در خطا
یادر گناهان مرده بودید زنده گردانید، که در آنها قبل رفتار میکردید بر حسب دوره این جهان، بروفق
رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل میکند .

۳ - Pratomagno کوهی در رشته جبال واقع در میان رود «آرنو» Arno و ایالت
Toscana - «نوک عظیم صخره» ، اشاره به پوجواسکالی Poggio Scali کوهی از رشته
جبال آپنینو .

۴ - اشاره به سیلابهای پیرامون کازتینو Casentino که قبلاً ذکر آن رفت .

۵ - رودشاهی : lo fiume real اشاره برود بزرگ «آرنو» Arno که در میان این
رودهای کوچک جلالی شاهانه دارد .

۶ - یعنی : وی پیش از مرگ بازوان را بعلامت صلیب در روی سینه خود برهم نهاد
بود ، اما «آرکیانو» که بادست شیطان طغیان کرده و طبعاً آلت دست اهریمن بود ، این صلیب
بعد از مرگش از هم گست .

برزخ

کرانه‌ها و در بستر خویش بغلطاند و اندک اندک پوششی از آن طعمه‌ای که
وی همراه خود میبرد برویم کشید و در درون آن جایم داد.^۱»

روح سومین، در دنبال دومی چنین گفت: «چون بر روی زمین
بازگشته و از رنج این سفر دراز آسوده باشی

مرا که «لاییا» هستم بیاد آر! «سینه‌نا» یم بزاد و «مارما» یم بمرگ
سپرد، و این راز را آنکس نکومیداند که حلقه زناشوئی خویش را بر انگشت
من کرد

و مرا بزنی گرفت.^۲»

۱ - اشاره به لجن و شنها و سنگریزه‌هایی که رودخانه همراه خود میبرد .
۲ - یعنی : جسد من از آن جهت پیدا شد که برای همیشه در درون گل ولای رود آرنو
پنهان شده بود .

۳ - این بند حاوی کوتاه‌ترین ماجرائی است که در کمدی الهی نقل شده و به همین
جهت عموم مفسرین آنرا دارای فصاحت و بلاغتی خلس شمرده اند . مجموعه آن فقط شامل
چهار مصرع است :

« Ricorditi di me che son la Pia :
Siena mi fe', disfecemi Maremma:
salsi colui che 'innanellata pria,
disposando, m' avea con la sua gemma . »

«لاییا» زنی از خاندان معروف «تولومی» شهر «سینه‌نا» بود و شوهرش که مردی بود موسوم به
«تلودلایترادئی پانوکیسکی» Nello della Pietra dei Pannocchieschi او را بقتل رسانید
تا بتواند بازن بیوه‌گی دومونفور Guy de Monfort حاکم فرانسوی «نوسکاتا» ازدواج کند (رجوع
شود به «دوزخ» ، صفحه ۱۷۴ ، شرح ۳) . قدیترین تفسیر کمدی الهی، که در قرن چهاردهم نوشته
شده ، درین باره حاکی است که : « این بانو در کنار پنجره اطاق خودش که مشرف بر یکی از دره‌های
«مارما» بود ایستاده بود که شوهرش یکی از نوکران خویش را محرمانه باطاق او فرستاد و وی خانم
ارباب خود را از پشت سر بدرون دره پرتاب کرد و این دره چنان عمیق بود که هرگز خبری از
جسد وی بکسی نرسید . - چندی تفسیر دیگر نیز درین باره آورده‌اند که در اینجا فرصت نقل
آنها نیست .

این چهار مصرع کوتاه ، «پیا» را چنان در ایتالیا سرشناس کرده که هنوز وقتی که کسی
از دوستی میخواهد که فراموشش نکند ، بعنوان ضرب‌العقل میگوید : «لاییارا فراموش مکن» . -
تاکنون سدها تحقیق مختلف درباره این «بانوی تیرموز» کمدی الهی صورت گرفته که فهرستی از آنها
در رساله دانش ایتالیائی «پیترو روسی» نقل شده است .



سرود هشتم

طبقة مقدماتی برزخ

دسته سهل انکاران

این سرود همچنان به دسته « سهل انکاران » اختصاص یافته است .
داشته و ورژیل در بید از ظهر یکشنبه پاک در قسمت « مقدماتی » کوه برزخ
با عده ای تازه مواجه میشوند و با آنان بگفتگو میپردازند . در یکجا جمعی
از این ارواح را می بینند و در جای دیگر با یک روح منزوی طرف صحبت
میشوند .

داستان در وسط سرود قطع میشود ، و نیمه دوم سرود تماماً وقف
حمله و انتقاد نیشداری میشود که در آن خشم با استهزا درآمیخته است . این
شدید ترین حمله است که داشته در کمند الهی به فلورانس و ایتالیا و فساد و
انحطاط اخلاقی کشور خود میکند .

سرود ششم

چون بازی «نارا»^۱ پایان پذیرد، آنکس که باخته باشد افسرده بر جای
میماند و از نو طاس میافکند و با تلخکلی در پی آن برمیآید که از خطای
کرده پند گیرد؛

و دیگران جعلگی بهمرام آن دیگری میروند^۲؛ یکی پیشاپیش
ره میسپرد و دیگری از پشت دست بر جامه اش میگیرد، و یکی دیگر نیز
که از کنارش روان است میکوشد تا او را بخوش بخواند؛
و او سخن این و آنرا میشنود ولی بر جای نمیایستد؛ آن کس که
وی دست بسوس دراز میکند دست از سماجت بر میدارد^۳، و بدینسان او
خود را از دست کسان خلاص میکند.

من نیز در میان این جمع انبوه چنین بودم؛ در اینجا و آنجا روی
بسوی آنان میگردم و با وعد و وعید^۴ خوش را از دستشان میرهائیدم.
یکجا با آن «آرتینی» سخن میگفتم که بازوی متمگر^۵ «گیندی تا کو»

۱- zara بکنوع بلزی فرون دساتی بود که با افکندن سطاس صورت میگرفت و برد و
باخت در آن مربوط بدان بود که بازیکنان مجموع ارفلم خالهای این سطاس را پیش از رها شدن
طاس ها بهتر از دیگران حدس زده باشند. درین بازی همیشه بلزده حق دلود یکبار دیگر طاس
ببفکنند، و اگر این بلزده ارفلم طاسها با آنچه او گفته بود تطبیق کرد وی از حال «باخت» بیرون میآید،
و اشاره داشته بدین که وی «طاسها را از نو میافکند» بدین لکنه است.

۲- یعنی: همراه آن کس میروند که برده بلزی است، تا از او «دشخوش» بگیرد.

۳- یعنی: آنکس که از وی «دشخوش» بگیرد، دست از سرش بر میدارد و بدینسان

کار خود میروند.

۴- وسطه آن را که در دیای زندگان از ایشان با خوردن و نان سخن گوید.

سرود ششم

بدست مرکش سپرد^۱، ویا آن دیگری که چون بشکار میدوید در آب غرق شد^۲.

یکجای دگر «فدریکونولو» دست بسویم دراز کرده و زبان بتقاضا گشوده بود^۳، و نیز آن کس دیگر از مردم «پیزا» که «مارتسوکوی» نیکنهاد را قویدل جلوه داد^۴.

«کنت اورسو» را دیدم^۵، و نیز آن روحی را که چنانکه خود میگفت

۱- اشاره بمردی بنام «بینکازا دالانرینا» Benincasa da Laterina که رئیس دادگستری شهر «آرتسو» Arezzo بود. مردم این شهر را با ایتالیایی «آرتینی» Aretino میخوانند و بدین جهت است که از وی درین جا بنام «آن آرتینی» یاد شده است. این قاضی چندین نفر از خویشان نزدیک یکی از تجبیزادگان شهر «سیهنا» را که موسوم به «کینودی تاکو» Ghin(o) di Tacco بود محکوم بمرگ کرده بود و این نجیب زاده برای خوتخواهی، او را هنگامیکه در دادگاه مشغول دادوسی بود، بکشت. «بوکاجیو» در کتاب معروف خود «دکامرونه» (روزدهم، داستان دوم) درین باره بتفصیل سخن گفته است.

۲- اشاره به «کوچیو دتارلاتی» Guccio de' Tarlati، از اشراف برجسته شهر Arezzo، که در سفر جنگی در تعقیب دشمنان خود میرفت (بقول دانه بشکار میدوید) و برودخانه «آرتو» Arno در افتاد و غرق شد.

۳- «فدریکونولو» Federigo Novello پسر «کوبدونولو» مرد اشرافی بزرگ شهر «کازتینو» Casentino و از خاندان معروف «کوبیدی» Guidi بود که دانه قبلا از آن نام برده است (دوزخ، صفحه ۲۹۴، شرح ۱) و در بهشت (سرود شازدهم) بلا از آن نام میکند. «فدریکونولو» در سال ۱۲۹۰ در نزدیکی «سیهنا» بدست یکی از دشمنان خود کشته شد.

۴- اشاره بدین واقعه که در سال ۱۲۸۷، «کنت اوگولینو» Conte Ugolino (رجوع شود بدوزخ، صفحه ۵۱۳، شرح ۱) زمامدار شهر Pisa، پسر مردی محترم را بنام «مارتسوکو» Marzucco که رئیس فرقه مذهبی معروف «فرانسیسکن» در این شهر بود (و این پسر خود بقولی کانو Gano و بقول دیگر فلریناتا Farinata نام داشت) محکوم بمرگ کرد، و «مارتسوکو» با قدرت ایمان خود مرگ پسرش را با خوشروئی تحمل کرد و پیروی از مسیح قائل فرزندش را نیز بخشید بدین ترتیب آن کس که دانه در برزخ نبیند روح این ذر است که باعث شد تا «مارتسوکوی» نیکنهاد قویدل جلوه کند.

۵- Conte Orso از اشرافزادگان خاندان «البرتی» Alberti شهر «پراتو» Prato، که در سال ۱۲۸۶ بدست پسر عمش آلبرتو Alberto قتل رسید.

برزخ

بر اثر کینه ورشک از کالبد خویش دوری گزیده بود و نه بخاطر آنکه خطائی کرده باشد ؛

اشارتم به « پیر دالا بروچیا » است^۱ ، و کاش که بانوی « براباته » چون این بداند ، تا هنوز در روی زمین است توبه کند ، مبادا که بیاد افره این بزه در جمع بدسگالان در آید .

چون از دست این ارواحی که تقاضای جمله آنان از من وا داشتن دیگران بدعای خیر در باره ایشان بود تا مگر آمرزششان نزدیکتر شود ، خلاص یافتم .

چنین آغاز سخن کردم : « ای فروغ راه من ، پندارم که تو در جائی صریحاً منکر آن شده‌ای که ادعیه ما قوانین و مقررات آسمانی را تعدیل توانند کرد^۲ ؛

۱ - Pier dalla Broccia جراح و ندیم مخصوص فیلیپ سوم پادشاه فرانسه ؛ این مرد که نام صحیح فرانسوی او « پیردولا بروس » Pierre de la Brosse است ، ظاهراً زن دوم پادشاه را که ماری دو برابان Marie de Brabant نام داشت (و در اینجا دانه از او بتوان « بانوی براباته » نام میبرد) متهم بدان کرد که « لوئی » Louis پسر ارشد پادشاه را مسموم کرده است تا پسر خودش فیلیپ لوبل Philippe le Bel را بولعهدی رسانده باشد . ملکه که ازین راه کینه او را بدل گرفته بود ، بنا بروایتی وی را متهم کرد که در دوره جنگ فیلیپ سوم با آلفونس پادشاه کاستیل (اسپانیا) فراسه خیانت کرده و بنا بروایتی دیگر بدو تهمت بست که قصد تعرض بشاموس وی واداشته است ، و در نتیجه « پیردولا بروس » بفرمان پادشاه بدار آویخته شد . - دانه در این جا نشان میدهد که به بیگناهی این شخص ایمان دارد ، بدین جهت بملکه « ماری دو برابان » توصیه میکند که « نازنده است » توبه کند و روح خود را از رفتن بدوزخ که طبقه هشتم آن باقرا زمان و قلب کنندگان سخن تعلق دارد نجات بخشد . - « جمع بدسگالان » ترجمه Peggiora greggia است که ترجمه لغت الفظی آن « بدترین کله‌ها » است .

۲ - اشاره به « اثیس » ویرژیل ، کتاب ششم ، شعر ۴۷۶ ، که در آن زن غیگو به پالینوروس Pallnures میگوید : « یهوده امید همدار که ادعیه تو سر نوشتی را که خدایان خراسته‌اند تغییر می‌دهند . »

سرود ششم

و با این همه این کسان را بجز این مسئلتی نیست؛ درین صورت آیا ایشان دل بامیدی عبث بسته‌اند یا من مفهوم سخن ترا خوب دریافته‌ام؟»
واو بمن گفت: «نوشته من بسی روشن است، و اگر با عقل سلیم سنجیده شود واضح میشود که امیدآنان گمراهشان نمیکند؛

زیرا که ازین راه بنای رفیع عدل الهی فرو نمیریزد، فقط آتش محبت باعث آن میشود که ساکنین این مکان آنچرا که باید کند، در دمی بانجام رسانند^۱.

و در آنجا که من چنین گفتم، هیچ گناهی بادعا تعدیل نمیتوانست شد، زیرا که دعا را راهی بخداوند نبود^۲.

با این همه نباید مسئله‌ای چنین معضل را حل شده پنداری، مگر آنکه بانوئی که در میان حقیقت امر و ادراک تو فروغی خواهد بود بتو چنین گوید^۳؛

نمیدانم که تا چه حد منظور مرا دریافته‌ای؛ اشارتم به بتاتریچه است، و تو او را بالاتر از اینجا خواهی دید که در قلّه این کوه^۴ لبخند

۱ - یعنی: اساس عدالت خداوندی پای برجاست، فقط دعاهای خیرما میتوانند بخشش الهی را زودتر نسیب گناهکاران کنند.

۲ - اشاره بدانکه در زمان ویرژیل هنوز از مسیحیت نشانی نبود، بدین جهت دعاهای مردمان نمیتوانست راهی بخدا داشته باشد.

۳ - اشاره به بتاتریس، که در شعر بعد از او نام برده میشود. ویرژیل تذکر میدهد که باوجود همه دلائل او، داتنه فقط وقتی میتواند واقعاً اقناع شود که بتاتریس یعنی مظهر عشق و روحانیت سخن او را تأیید کند، زیرا خود او که مظهر عقل بشری است حق اظهار نظر قطعی درباره

برزخ

سعادت ازلی بر لب دارد .

ومن کفتم : «مولای من ، بشتاییم^۱ ، زیرا که از هم اکنون سنگینی
خستگی را کمتر احساس میکنم، و بین که سایه کوه درازتر میشود^۲ .
پاسخداد : « ما همراه روزتا آنجا که بالا رفتن توانیم بالا خواهیم رفت،
اما راه آن راه که تو مینداری نیست ؛

پیش از آنکه بدان بالا توانیم رسید ، تو آن را که اکنون دامنه
کوه چنان پنهان دارد که دیگر اشعه آنرا در هم نمیتوانی شکست ،
باز گشته خواهی دید^۳ .

اما اکنون در آن کنار روحی منزوی و تنها^۴ را بین که بجانب ما
مینگرد ؛ وی اصرار راه را بما نشان خواهد داد .

بسوی او رفتیم : ای روح لمباردی^۵ ، چه رفتار پرمناعت و بزرگ
منشانه‌ای داشتی و گردش چشمانت با چهوقار و طمأنینه‌ای درآمیخته بود!

۱ - اشاره بدانکه شنیدن نام بشاترس داته را بشور افکنده است .

۲ - یعنی : غروب آفتاب تردیدک میشود .

۳ - یعنی : امروز رسیدن پیلای کوه ممکن نیست و باید بکبار دیگر خورشید سربرزه
تا بتوانیم بقیه راه را طی کنیم - « آن » colui اشاره است بخورشید - « دامنه کوه چنان
پنهان دارد که دیگر اشعه آنرا در هم نمیتوانی شکست » ، یعنی : اکنون خورشید بقدری بافق تردیدک شده
که سایه کوهستان ما را بکسر دزیر خود گرفته است و دیگر ندو نمیتوانی سایه‌ای بر روی زمین
پندازی . - « باز گشته خواهی دید » ، یعنی : بار دیگر ناظر طلوع خورشید خواهی شد .

۴ - يك ترکیب زیبای داته : sola noletta . ازین جا تا آخر سرود وقف گفته
«سوردلو» شده و این فصلی است که از معروفترین فصول کمدی الهی بشلسر میرود .

۵ - روحی که در اینجا با داته و ویرژیل مواجه میشود یکی از قهرمانان برجسته «برزخ»
و کمدی الهی است ، روح مردی است بنام «سوردلو» Sordello ، که اهل ماتتوا Mantova و
ازین راه مشهری با ویرژیل بود . وی آوازه خوانی دوره گرد ولی از خاندانی نجیب بود ، که
بعدها عشق رباروئی اورا بشاعری واداشت ؛ و بدین ترتیب او نیز توانست بمحبوبه خود بگردد که :
مرا معلم عشق نوشاعری آموخت !

سرود ششم

هیچ نمیگفت و فقط نزدیک شدن ما را چون شیری که راحت
گزیده باشد با نگاهی ناظر بود .

و برجلیو بتنهائی بنو نزدیک شد و از او خواست که آسانترین
راه بالارفتن از کوهرا بما بنماید، و او پیرش وی پاسخی نداد؛
درعوض از زادوبوم ما و از زندقانیمان پرسید، و راهنمای مهربان
چنین آغاز سخن کرد : « ماتووا ... » و روح که یکره بخوشتن فرو
رفته بود ،

از محلی که تا آن دم در آن بود برجست و قد برافراشت و بسوی
او آمد و گفت : « ای ماتوئی ، من «سردلو» هستم و از شهر نوام ! » و هر دو
یکدیگر را بوسیدند .

دریقا ، ای ایتالیای برده ، ای میهمانخانه رنج ، ای کشتی بی ناخدا
که در میان طوفانی سهمگین ره میسپری ، نو دیگر ملکه سرزمینها

جبه از صحنه قبل

این آوازه خوان عاشق در سال ۱۷۰۰ بدیا آمد و خیلی زود موسیازی پیشه کرد . اولین
«شکار» او خانم زیبائی بود بنام «کویتادآورمانو» که همراه او از خانه شوهرش فرار کرد و شاید
جای تسجیب باشد که داتته با این خانم در آسمان زهره در بهشت روبرو میشود . سپس همراه با
دختر مردی که حامی و سرپرست او بود ازدواج کرد و بعد دوباره بسراغ «کویتا» رفت و یکی از
مضائق او شد . اما اینبار برادر این خانم که بعکس شوهر او مردی غیرتمند بود سخت بخشم آمد ،
بطوریکه «سوردلو» فرار را برقرار ترجیح داد و به پروانس و از آنجا به اسپانیا و پرتغال رفت و بالاخره
به پروانس برگشت و اندکی بعد همراه «شارل داترو» پسر پادشاه فرانسه بایتالیا آمد و در آنجا بطولی
که بدست معلوم بیست بر زبان افتاد ، تا آنکه بدست پاپ کلنت چهارم آزاد شد و در سال ۱۷۶۹ در
زمره اشراف درآمد و ضیاع و ضار بسیار بهم زد ؛ چندی از مفسرین کمندی الهی عقیده دارند که وی
عاقبت بدست «انسولینو» برادر معشوقه اولش قتل رسید . از «سوردلو» قریب چهل قطعه شعر باقیمانده
که همه آنها بزبان پروانسی است .

برزخ

نیستی ، فاحشه خانه‌ای هستی !
این روح والا گهر تنها بشنیدن نام دلپذیر شهرخویش مشتاقانه
دیدار همشهری خود را در اینجا جشن گرفت
و امروز ساکنان تو هیچیک بی جنگ وجدال بر نمیبرند ، حتی
آنها که در درون حصاری واحد و خندقی واحد میزیند یکدگر را بچنگ
و دندان میدرند .
ای بینوا^۲ ، به پیرامون سواحل دریا های خویش بنگر و بس آنگاه
باندرود خود نظر افکن و بین که آیا در توجائی توان یافت که از صلح
برخوردار باشد^۳ ؟
اکنون که زمین تو خالی است ، چه سود که «جوستینیانو» عنایت
را مرمت کرده باشد^۴ ؟ اگر این چنین دهانه در کار نبود ، باری ، ترا

۱- این بند ، که در آن دانه آزدگی خود را از وطن صورتی روشن نشان میدهد و در آن
وی نیز مثل حافظ میگوید که : « معرفت نیست در این قوم ، خدا یا مددی ! » یا « دلم از ظلمت
زندگان کنند بگرفت » ، یا مانند سعدی ما : « توان مرد بسختی که من اینجا زادم ! » از
معروفترین بندهای کمدی الهی است و غالباً در ادبیات ایتالیا مورد نقل و اقتباس قرار گرفته است

متن این بند چنین است :

Ahi, serva Italia, di dolore ostello,
nave senza nocchiere in gran tempesta,
non donna di Provincie, ma bordello !

۲- یعنی : حتی اهالی یک شهر نیز باید یکدیگر در جنگ وجدالند . خندق و حصار ، حلقه های

دفاعی تمام شهرهای قرون وسطائی اروپا بودند .

۳ - miserai خطاب عتاب آمیز دیگری بایتالیا .

۴ - یعنی : بیرون از ایتالیا همه جا در صلح و امان است و در داخل آن ، همه جا

اختلاف حکمفرماست .

۵ - جوستینیانو (Justiniano) (بتلفظ اصلی لاتینی یوستینیانوس Justinianus)
امپراتور معروف روم که بیزانس (اسلامبول کنونی) پایتخت او بود و قوانین معروفی را که بشهری
موسوم است وضع کرد . « عنان ترانزیم کرد » ، یعنی : قوانین ترا که بمنزله عنانی در برابر لجام
کیسختگی بوده عوض کرد و صورت قوانین تلزه تری در آورد . « زمین تو خالی است » ، یعنی : تو چون
اسبی هستی که دهانه داری ، ولی سواری بر پشت نداری . مراد از سوار امپراتور « دم و زرم » است
که دانه پیروی از افکار سیاسی خود طرفدار او بود .

سرود ششم

شرمی کمتر ازین میتوانست بود!^۱

ای قومی که میبایست درستی پیشه کنی و قیصر را بر روی ذین باقی
گذاری ، اگر درست مفهوم آنچه را که خداوند گفته است دریابی ،
بنگر که چگونه این حیوان ، بخاطر آن که دیگر مهمیزی ندارد
و عنانش نیز در دست چون تو ایست ، سرکشی پیشه کرده است.^۲

ای «آلبرتوی» آلمانی^۳ که این ماده اسبی را که چموش و گردنکش
شده است ، بجای آنکه رکاب زنی بحال خویش رها نمیکنی^۴ ،
کاش کیفری عادلانه از جانب آسمان بر دودمانت نازل شود که ناشنیده
و مشخص باشد^۵ ، و چنان باشد که جانشین ترا بهراس آورد!^۶

۱ - یعنی : بهتر بود که لافل قوانینی برای تو وضع نشده بود تا این لجام گسیختگی ترا
جای عذر و بهانه‌ای باقی بود .

۲ - روی این سخن با کلیتایان در روحانیون است که با امپراتور مخالف بودند و ازین راه
بفول دانه آنچه را که تعلیم خداوند است زیر پا گذاشته بودند .

۳ - Alberto (در اصل Albert) اشاره به آلبرت قن هابسبورگ ، پسر رُودولف
امپراتور که اصلاً اتریشی بود و در سال ۱۲۹۸ امپراتور شد . وی ، طبق معمول « امپراتور آلمان
و پادشاه رم » بود ، ولی در تمام دوران سلطنت خود برای تاجگذاری برم نرفت .

۴ - اشاره به ایتالیا ، که چون قدرت امپراتور را احساس نمیکنند ، بصورت
اسبی چموش درآمده است . تشبیه « ماده اسب » از آن رو است که « ایتالیا » در زبان‌های لاتینی ،
کلمه‌ای مؤنث است .

۵ - « آلبرت » امپراتور ، در اول مه سال ۱۳۰۸ بطور غافلگیر بدست برادرزاده اش
« یوهان » بقتل رسید و این « کیفیر عادلانه » ایست که دانه بدان اشاره میکند . بدیهی است این
واقعه در زمان سروده شدن « برزخ » روی داده بوده ولی در زمان سفر خیالی دانه به برزخ ، صورت
پیشگویی داشته است .

۶ - جانشین آلبرت ، « هاینریش هفتم » اوگزامبورگ بود ، که در ۲۷ نوامبر ۱۳۰۸ امپراتور
آلمان و ایتالیا شد و تا مدت مدیدی دانه امیدوار بود که او برخلاف پدرش ایتالیا را با قدرت و
خشونت بیشتر تحت اداره خویش گیرد . وی در سال ۱۳۱۱ در میلان تاج آهنین لمباردیا را بر سر
گذاشت و دانه نیز او را « انریکوی (تلفظ ایتالیایی هاینریش) آسمانی و پیروز » خواند . ولی
او نیز علاوه بر امور ایتالیا نشان نداد .

برزخ

زیرا که تو ویدرت^۱، که بخاطر آزمندی خود در سرزمین خوش
رخت افکندید، باغ امپراتوری را^۲ دیدید که بصورت شوره زاری در آمد
و همچنان خاموش ماندید.

ای مرد سهل انگار، بیا و «مونتکی‌ها» و «کاپلتی‌ها» و «مونالدی‌ها»
و «فیلیسکی‌ها» را ببین که اینان از هم اکنون غرق عزایند و آنان دریم
و هراس عمر میگذرانند^۳!

بیا، ای سنگدل، بیا و ببین که نجیب زادگان تو در چه فشاری
میزنند، و بر زخم آنان مرهم نه^۴، و خود خواهی دید که «سنتافیورا»^۵ تا بچه
اندازه در امن و امان است!

بیا و «رم» خویش را ببین که چون بیومزنی دور افتاده میگرد و روز
و شب ترا میخواند و میگوید: «ای قیصر من^۶، چرا بتر کم گفته‌ای؟»

۱ - یدوت: اشاره به رود ولفن‌هایسبورگ، پدر آلبرت، که پیش از او امپراتور بود.

۲ - «باغ امپراتوری» لقبی بود که بایتالیا داده بودند. از زمان مرگ فردریک دوم در سال ۱۲۵۰. تا سال انتخاب هایشترش هفتم (۱۳۰۸) هیچک از امپراتوران آلمانی به ایتالیا نرفتند.

۳ - مونتکی‌ها Montecchi و کاپلتی‌ها Cappelletti دودسته از اشراف شهر ورونا Verona بودند و مونالدی‌ها Monaldi و فیلیسکی‌ها Filippeschi دودسته از اشراف شهر اورویتو Orvieto، که پیوسته با یکدیگر در جنگ و جدال بودند و آرامش این شهرها بر اثر اختلافات آنان از میان رفته بود. شکمپیر در «رم‌وژولیت» به اختلافات دو خاندان اول اشاره میکند.

۴ - cura lor magagne: این جمله را بعضی از مفرین بدینصورت تعبیر کرده‌اند که: «بیا و فساد آنانرا علاج کن».

۵ - Santa fiora کنت نشین ناحیه «مارما» متعلق به شهر Sienna، که در زمان داتچه بر اثر حملات پیاپی راهزنانی که در اطراف آن بودند، ویران شده بود.

۶ - قیصر: لقب امپراتوران آلمان.

سرود ششم

بیا و اتباع خود را بنگر که چنان دل بمهر یکدگر دارند، و اگر
هیچ ترحمی بمانمیکنی، لااقل از بدآوازی نام خویش بشرم درآی!
و اگر اجازت گفتار داشته باشم، میگویم: «ای رب الارباب صدر
نشین که بخاطر ما در روی زمین بصلیب کشیده شدی^۱، آیا دیدگان
پاک بینت را بجائی دگر دوخته‌ای؟

با آنکه در بارگاه عقل حاکم خود، مارا وسیله خیری فراهم
میآوری که خودمانرا پیشاپیش از آن آگاهی نمیتواند بود؟^۲
زیرا که جمله شهرهای ایتالیا را فرمانروایانی ستمگراست، و در
همه این شهرها هربی سرویائی سر آن دارد که «مارچلی» شود^۳.
ای فلورانس من، توشاد از آن میتوانی بود که این جمله معترضه‌ترا
شامل نیست، زیرا که مردمان تو اجل از این چنین سرزنشند^۴!
بسیار کسان دگر دادگستری را در دل دارند، اما آن را جز با
احتیاط فراوان، چون تیری از کمائی سخت نکشیده بیرون نمیکشند؛
در عوض مردم تو این دادگستری را برزبان دارند!

۱ - اشاره بخداوند، که طبق اعتقاد مسیحیان بصورت مسیح در روی زمین بصلیب کشیده شد. در متن کلمه «رب الارباب» بصورت Giove آمده، که نام خدای خدایان در مینولوژی یونان و روم است.

۲ - مارسلسوس Marcellus نام خاندان بزرگ رومی بود که افراد ارشد آن سلاطین نسل ستمهای برجسته داشتند، و سلسله آنها کسی بود که شهر «سیراکوز» را گرفت و درین واقعه بود که ارسطیدس بدست یکی از سربازان او کشته شد. مراد از «مارسلوس» که درینجا بصورت ایتالیائی آن «مارچل» Marcel (lo) نام برده شده، اختصاصاً «کلاودیوس مارسلسوس» کنسول رومی است که در سال ۵۰ پیش از مسیح بطرفداری پمپئوس علیه سزار قیام کرد.

۳ - از اینجا تا آخر سرود، همه آنچه گفته میشود جنبه نیشخند وطنه دارد، زیرا مراد اصلی اینست که فلورانس بیش از تمام شهرهای دیگر ایتالیا مورد انتقاد و حمله قرار گیرد.

برزخ

بسیار کسان دگر از قبول مناصب دولتی سر باز میزنند ، اما مردم غیرتمند تو ، بی آنکه آنان را بسمتی خوانده باشند ، بانگ میزنند که :
« آماده کارم ! »

پس اکنون شاد باش که ترا شادمانی باید کرد ! ترا که توانگری و در صلح و صفا بر میبری ، ترا که عاقلانه زندگی میکنی ! و نتیجه کارت نشان میدهد که چسان راست میگویم !

« آتن » و « لاجدمونا » که واضع قوانین کهن بودند^۱ و با آنهمه نظم و ترتیب زیستند ، در برابر تو که احکام موشکافانه ات آنچه را که در اکبر رشته ای بنیمة نوامبر نمیتوانند رسانند^۲ ، جز سرمشقی ناچیز از فن نکوزیستن ارائه نمیدهند .

تو خود میدانی که از آن زمان که ییاد توانی آورد^۳ ، چند بار قوانین وسکهها و قاضیان و شیوه زندگی گانی خویش را تغییر داده ای و کسان خود را

۱ - « آتن » پایتخت یونان و لاجدمونا Lacedemona (یونانی لاسدمونس) نام دیگر شهر معروف اسپارت در آتن است ، در آتن قانون « سولون » مجری بود و در اسپارت قانون لیکورگس و این هر دو از محکمترین مشورهای قضائی و معتننه دنیای کهن بودند .

۲ - اکتبر (بایتالیائی اوتوبره Ottobre) : از هشتم مهر تا هشتم آبان . - نیمه نوامبر (بایتالیائی نوومبره Novembre) : بیست و سوم آبان . - یعنی قوانینی که در فلورانس وضع میشود آنقدر مست و ناپایدارند که حتی یکماه نیز محترم نمیمانند . - طبق تحقیق « دل لونگو » مفسر معروف کمدی الهی در کتاب *dal secolo e dal poema di Dante* ، اشاره شاعر در اینجا اختصاصاً بدین واقعه است که « شورای حکومتی » سفیدها در فلورانس که در ۱۱ اکتبر ۱۳۰۱ روی کار آمده بود وقتاً میبایست تا ۱۵ دسامبر بر سر کار بماند ، در ۸ نوامبر بفرمان « شارل دووالوا » منحل شد و يك « شورای حکومتی » سیاهها بجای آن آمد و این تغییر و تبدیل عامل اصلی تمجید داته بود .

۳ - یعنی : از همین چند وقت پیش .

سرود ششم

عوض کرده‌ای !

و اگر حافظه‌ای نکوداشته باشی و روشن بینی کنی ، خود را همچو
آن بیماری خواهی یافت که در بستر خویش^۲ آرام نمیتواند بود
و با این وصف پیوسته بدین سوو آن سوومی غلطد تا مگر با درد بستیزد.

- ۱ - یعنی : عدمی از اتباع خود را نفی بلد کردمای وعده‌ای دیگر را که از خراج
آمده‌اند بتابیت خود پذیرفته‌ای .
- ۲ - در اصل : روی پرهای خویش : اشاره به بستر بیمار که عادتاً نرم است و از پر
ساخته میشود.

سرود هفتم

طبقه مقدمانی برزخ دره پادشاهان

سرود هفتم ، مثل سه سرود پیش ، مربوط به دسته « سهل افکاران » است . ولی این بار این سهل انگاز ها شاهان و شاهزادگانی هستند که توجه بامور دنیوی و جاه و جلال ناین جهانی آنان را از توجه بمعنویات یاز داشته و از خدا غافل کرده است و فقط در دم مرگ دریاخته اند که سعادت جاوید را مدای قدرت ناپایدار و بی ارزش جهانی گردماند ، و این توجه آنانرا به پشیمانی و توبه وا داشته است . این دسته از ارواح ، در درون دره خرم و پرکلی جای دارند که در دامنه سنگلاخ وحشی کوهستان برزخ قرار دارد ، ولی از جایگاه بقیه ارواح مجزا و نسبت بدان ممتاز است ، و تقریباً همان صورتی را دارد که جمع فیلسوفان و هنروران دوران کهن در درون قلمه با صفا و روشنی در میان ظلمات طبقه چهارم دوزخ دارند (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ)

درین سرود دانه و ویرژیل با شوخترین روح کمندی الهی که روح شاعر آوازه خوان دوره کردی بنام « سوردلو » است یرخورد میکنند ، و « سوردلو » آنان را با این قانون کلی برزخ آشنا میکند که در کوهستان برزخ چون خورشید غروب کند دیگر بالا نمیتوان رفت ، تا وقتی که دوباره خورشید سر برزند . بنا بر این ، این دو مسافر دیار جاودان تاگزیر باید شب را در هماغجا بیتونه کنند و صبحگاهان دوباره براه افتند . مفهوم این نکته از نظر « سمبولیکه » آنست که در تاریکی جهل و بیخبری رو به دستکاری معنوی نمیتوان رفت ، و این سیر بسوی کمال باید در روشنائی اطلاع و وقوف صورت گیرد ، نه کورکورانه . و از روی پیروی و تقلید .

در پایان سرود ، « سوردلو » فهرستی از ارواح « دره پادشاهان » و کارهایشان را به دانه عرضه میدارد که در آن جنبه نیشخند و هجا بر تجلیل و تحسین میچربد .

سرود هفتم

چون این خوش آمد گوئی پرتراکت و سرور آمیز سه چهار بار از سر گرفته شد ، «سوردلو» بعقب بازگشت و گفت : « شما کیانید ؟ »
« پیش از آنکه ارواح شایسته صعود باستان خداوند بسوی این کوهستان روی کرده باشند ، «اوتاوینانو» استخوانهای مرا بخاک سپرد ؛
من و برجلیو هستم ؛ هیچ بزهی دیگر از آسمان محرومم نکرد بجز آنکه ایمان نداشتم^۱ : چنین بود پاسخی که راهنمای من داد .
همچو آن کس که بنا گهان چیزی در برابر خودش می بیند که از آن غرق حیرت میشود، و آنرا هم باور میدارد و هم باور نمیدارد ، و میگوید :
« چنین است ... چنین نیست » ،
این کس نیز بنظر من چنین آمد، تا آندم که دیده بزرگ من را فکند و متواضعانه بسوی او باز آمد و بشیوه کهنترانش بوسید^۲ .
و گفت : « ای افتخار لاتینیان^۳ که زبان ما از راه تو نشان داد که

۱- یعنی : پیش از آنکه مسیح بشهادت رسد و با مرگ او راه برزخ و بهشت بروی ارواح کشوده شود ، من مرده بودم - اوتاوینانو Ottaviano تلفظ ایتالیایی او کتاویوس Octavius نام کوچک آوگوستوس Augustus امپراتور معروف روم است که جانشین سزار شد و ویرژیل در دوران امپراتوری وی میزیست و سمت ملك الشعرانی داشت - ویرژیل در سال ۱۹ پیش از میلاد مسیح در بندر بریندیزی مرد و بدستور اوگوست جسد او را در ناپل بخاک سپردند .

۲- ویرژیل خود قبلا درین باره بتفصیل با داتسه سخن گفته و توضیحات لازم را بدو داده است (دوزخ ، صفحه ۸۲۴ شرح ۴) .

۳- یعنی : برپای او بوسه زد .

۴- مردم سرزمین لاتین ، یعنی ایتالیا .

دوزخ

چه اندازه توانائی دارد، ای مایهٔ سربلندی جاودان آن مکانی که مرا در آن بزادند،

کدام شایستگی من، یا کدام لطف الهی ترا در برابر دیدگان من آورده؟ اگر مرا شایستهٔ شنیدن سخنان خوش‌میشماری، بگوی که آیا از دوزخ آمده‌ای؟ و از کدامین حلقهٔ آن می‌آئی؟^۱

وی پاسخ داد: « جملهٔ حلقه‌های قلمرو رنج‌ها در نور دیدم تا بدینجا رسم؛ بر کمی آسمانی براهم افکند و همراهیم کرد.

نه بخاطر آنچه کردم از دیدار آن آفتاب و الا^۲ که تو در طلب آئی و من بس دیرش شناختم محروم آمدم، بلکه بخاطر آنچه نکردم چنین شدم. در آن پائین^۳، مکانی است که تیرگی آن ناشی از عذاب نیست، بلکه فقط زادهٔ ظلمت است^۴، و در آن شکوها آه‌هایی هستند، نه وای‌هایی^۵. در آنجا است که من، همراه با کودکان معصومی که پیش از تطهیر ایشان از آلودگی بشری هرگز دندان در نشان فرو برده، بسرمی‌رم^۶.

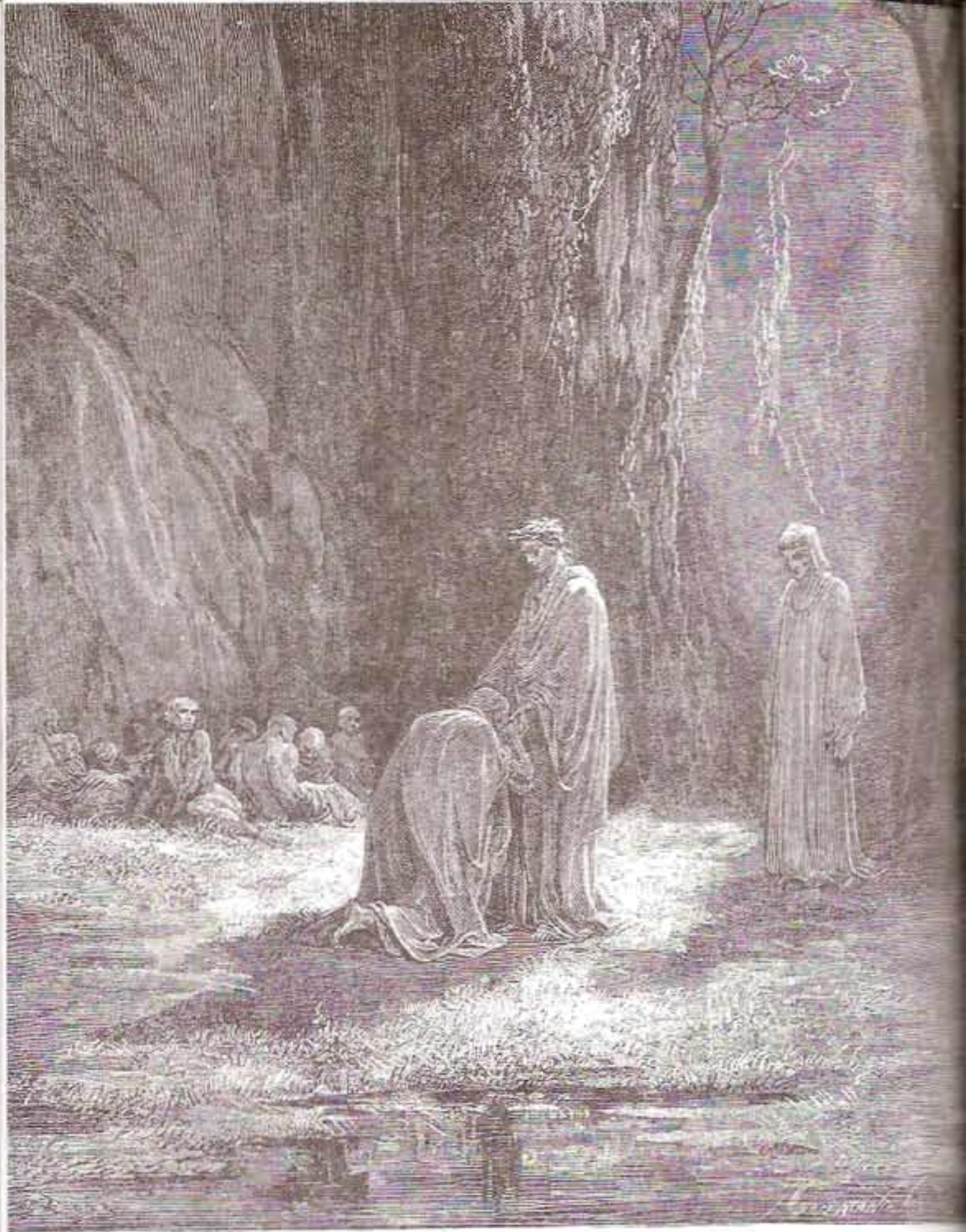
۱- در اصل: *chiostra* (صومعه، دیر). داتته در دوزخ نیز چندبار دوزخیان طبقات مختلف را به دیر نشینان تشبیه کرده، زیرا آنها هم حق خروج از حلقهٔ خود را ندارند و باید همیشه در آن بمانند.

۲- *l'alto sol(o)*: اشاره بخداوند - داتته خود در کتاب «ضیافت» (*Convivio*) مینویسد: «در سراسر عالم وجود هیچ چیز نیست که بیش از خورشید مظهر خداوند تواند شد». قبلاً در دوزخ نیز این تعبیر بکار رفته است (دوزخ، صفحه ۷۸، شرح ۲).
۳- اشاره به دوزخ.

۴- اشاره بطبقهٔ اول دوزخ (*limbo* یا اعراف) که بر ژیل جزو ساکنان آنست و ارواح آن عذابی بجز تحمل ظلمت و نومیدی جاودان ندارند (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ).

۵- *ave i lamentinon suonan come guai, ma son sospiri* یعنی: ناله‌ای که از دهان ساکنان این طبقهٔ دوزخ بر میخیزد از نومیدی آنان می‌آید، نه از آنکه سایندهٔ تحمل عذابی باشد. قبلاً در دوزخ این نکته تشریح شده است (دوزخ، صفحه ۸۲۴ شرح ۲).

۶- طبق احادیث مسیحی، ارواح کودکانی که پیش از دریافت غسل تعمید بمیرند، بدین طبقه از دوزخ انتقال داده میشوند. درین باره «سن‌تامس‌داکن» روحانی معروف بتفصیل سخن گفته‌است.



و در آنجاست که با کسانی هم‌خانه‌ام که جامهٔ حنات ثلاثه را بر تن نکردند، اما بی آنکه با فادی آشنا باشند، جملهٔ تقواهای دگر را شناختند و بکار بستند^۱.

ولی تو، اگر میدانی و میتوانی، ما را نشانی ده تا اجازتمان دهد که زودتر بدانجا که مدخل واقعی برزخ است برسیم^۲.

وی پاسخ داد: « ما را نفرموده‌اند که در جایی معین بمانیم^۳، و مرا آن اجازت هست که از کوه بالاروم و گرداگرد آن بگردم؛ و لاجرم برای راهنمایی تو تا دورترین نقطه‌ای که میتوانم رفت، همراهیت خواهم کرد. اما بین که هم‌اکنون چسان روز رو پایان است، و شبا هنگام بالا نمیتوان رفت؛ و لاجرم باید در جستجوی مأمنی شایسته برآمد^۴.

در جانب راست ما ارواحی جدا از دیگران خانه دارند؛ رضا ده‌تاترا بنزد آنان برم و یقین دان که از شناسائیشان بر خرسند خواهی شد.»

۱- حنات ثلاثه: ایمان، امید و احسان، که پایه‌های اصلی مذهب می‌باشد. مفهوم این بند اینست که: ایشان سایر صفات حسنه را داشتند و فقط از تقواهای ثلاثه که بی‌داشتن آنها بهستی نمیتوان شد محروم بودند.

۲- قبلاً گفته شد که داته و ویرژیل هنوز در قسمت مقدمانی برزخ بر می‌برند و با به برزخ اصلی نگذاشته‌اند.

۳- اصل فکر از ویرژیل گرفته شده (اتیس، کتاب ششم، شعر ۶۷۳) که در آن موزنا به زن غیبگو می‌گوید: هیچ اقامتگاه ثابتی در کار نیست (nulli certa domus ...).

۴- قانون برزخ، که برای اولین بار در اینجا بدان اشاره میشود، اینست که چون تاریکی شب فرارسد ارواح دیگر از کوه برزخ بالا نمیتوانند رفت و باید بهمان حدی که بالا رفته‌اند اکتفا کنند تا دوباره خورشید سر برزند. داته دوشب دیگر را نیز بهمین ترتیب در دوزخ مجبور بنوقف میشود (سرودهای هجدهم و بیست و هفتم). - ظاهراً اصل این فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل یوحنا، باب دوازدهم): «... آنگاه عیسی بدیشان گفت اندک زمانی نور باشماست، پس مادامیکه نور باشماست راه بروید تا ظلمت شمارا فرو نگیرد، و کسیکه در تاریکی راه میرود نمیداند بکجا میرود.»

برزخ

پاسخ شنید : « چگونه چنین است که گفتی؟ آیا آنکس را که شباهنگام سر بالا روی باشد، کسی مانع حرکت میشود، یا وی خود چنین نمیتواند کرد؟ »

و «سوردلوی» پا کدل با انگشت خطی بر روی زمین کشید و گفت : « می بینی؟ چون خورشید روی در کشد، حتی از این خط نیز نتوانی گذشت؛ اما گمان مبر که مانعی بجز ظلمت شب ترا از بالارفتن باز میدارد؛ تنها همین تاریکی است که قدرت چنین کاری را از میان میبرد و سدی در برابر نیروی اراده پدید میآورد .

در عوض میتوان همراه با ظلمت رو بیائین آمد، یا تا آن زمان که افق روز را در زندان خویش دارد در گرداگرد کوه پرسیه زد^۱ .

مرشد من که این بشنید با اندکی اعجاب گفت^۲ : « پسر ما را بدانجا بر که رقتن بدانرا خوشایند مان دانستی . »

چون اندکی دور شدیم کوهسار را دیدم که در محلی شکاف برداشته و دره‌ای چون دره‌های این جهانی پدید آورده بود .

آنروح گفت : « بدانجا که کوهستان گردنه‌ای پدید آورده خواهیم رفت و در انتظار روزنو خواهیم ماند . »

۱ - مفهوم این اشاره اینست که تاریکی یعنی مظهر آلابش و خطا، خود مانع صعود روح بسوی کمال است، و درین تاریکی میتوان فرود آمد یعنی خطاکارتر شد، اما نمیتوان بالارفت، زیرا «بالارفتن» مظهر پاکی و صفا است و چنین پاکی جز در یرتو فروغ برکت الهی تحصیل نمیتواند شد .

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل را از فواین برزخ اطلاعی نیست، زیرا در سفر گذشته خود بدوزخ فقط تا آخرین طبقه دوزخ پیش رفته است .

کوره راهی بود پریچ و خم ، باشیبی ملایم، که مارا به جناح این
فرورفتگی بمحلی که در آن لبه کوه از هر جای دگر پائین تراست رهبری کرد.
زر و سیم سوده ، و شگرف و سپید آب ، و نیل ، و چوب صیقلی و
درخشان، و زمرد تازه شکسته ، اگر بدین دره آورده شوند در برابر طراوت
علفها و گلهای آن ، چون کودکی در برابر ارشد خود سر افکنده و تحت
الشعاع خواهند آمد^۱ .

طبیعت نه تنها در آنجا بساط رنگین گسترده بود ، بلکه با درآمیختن
هزاران بوی خوش ، عطری ناشناس و مشخص پدید آورده بود^۲ .

بر روی علفها و گلهای آن ، ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن
«Salve Regina» مشغول بودند^۳ ، ولی دیواره صخره مانع آن میشد که
از بیرونشان بتوان دید .

روح «مانتوائی» که مارا بدانجا راهنمائی کرده بود، گفت : « پیش

۱ - مظاهر مختلف رنگها ؛ مراد از اشاره به « زمرد نازه شکسته » آنست که رنگ زمرد در برابر هوا تیره میشود و شفاف ترین جلوه آن مربوط بهنگامی است که نازه شکسته شده باشد . - «چوب صیقلی و درخشان» اشاره است به آبنوس که در آن زمان از هندوستان با اروپا میرفت . - این جمله « نیل ، چوب صیقلی و درخشان » را میتوان با تغییر محل بك « ویرگول » بدین صورت خواند که : « بوته نیل صیقلی و درخشان » و این صورتی است که در چندین چاپ ایتالیائی « کمدی الهی » دیده میشود .

۲ - این ریزه کاری داتنه در شرح رنگها و عطرهای این دره با احتمال قوی مفهوم تشبیلی مشخصی دارد ، ولی مفسرین تاکنون درین باره نظر قطعی و روشنی نداده اند .

۳ - « سلام بر تو ، ای مریم مقدس » . این خطاب ، مطلع سرود مذهبی قدیمی و معروفی است که توسط «ارمینیوس» اسقف ساخته شده بود و در مراسم مذهبی خاص کشیشان خوانده میشد .^۱ . لاتینی آن چنین است :

Salve Regina, mater misericordiae

Vita dulcedo et spes nostra, salve .

برزخ

از آنکه خورشید یکسر مروی پنهان کرده باشد، از من نخواهید که بمیان این ارواحتان برم .

ازین بلندی، حرکات و چهره‌های اینان را بهتر تشخیص می‌توانید داد تا درته دره و درمیان خود ایشان .

آنکس که در صدرنشسته و از وجناتش پیداست که آنچه را که باید کرده باشد نکرده است، و در آن هنگام که دیگران سرود می‌خوانند او همچنان خاموش است ،

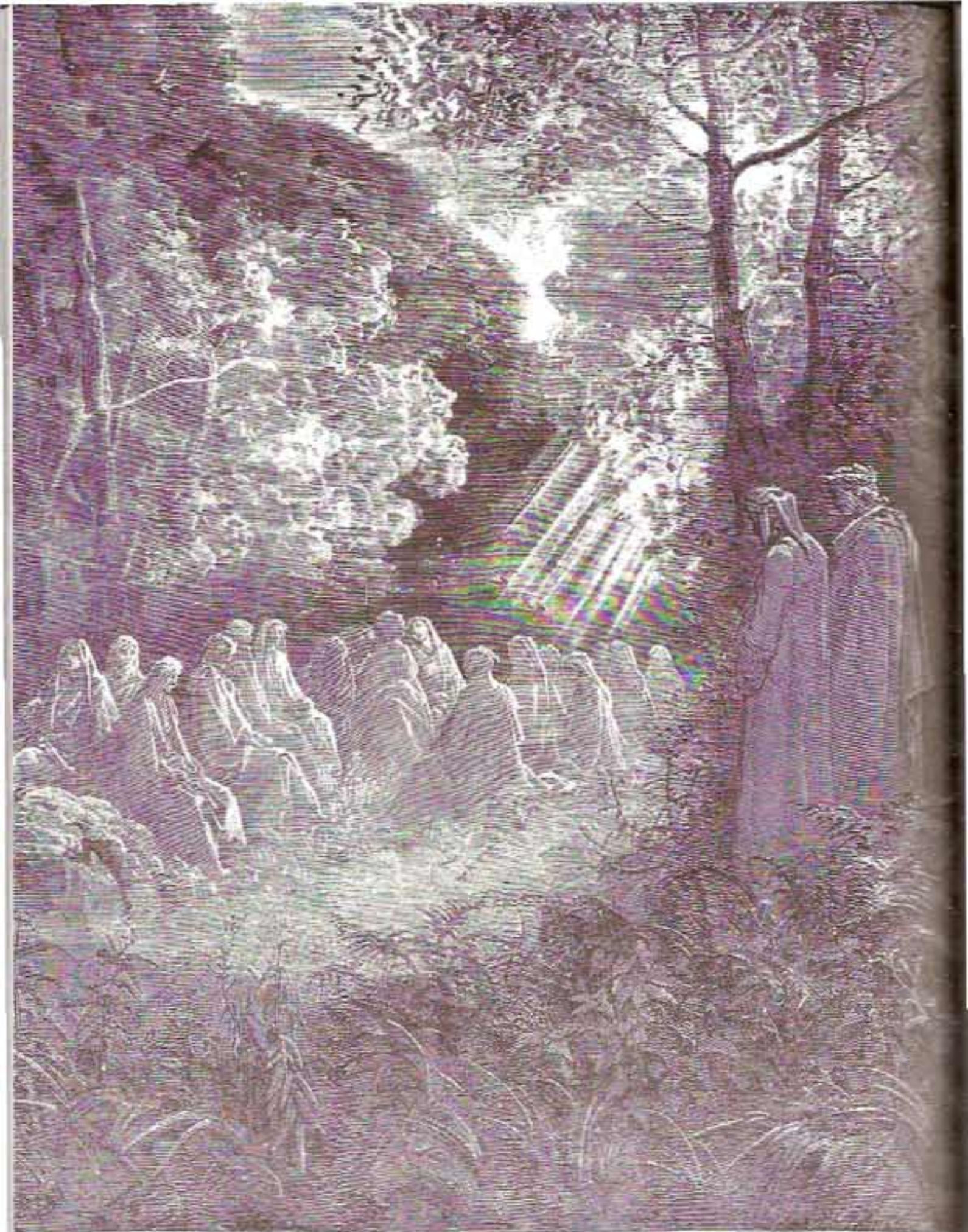
امپراتور «ریدولفو» است که می‌توانست بر آن زخمهائی که ایتالیا را بدست مرگ سپرده مرهم نهد، و نهاده، چنانکه اکنون دیگر دیر است که کسی دگر زندگی را بدان بازگرداند^۱

آن دیگری که با نگاه خود ویرا آرامش خاطر میبخشد، حاکم آن سرزمینی بود که آن رودی که «مولتا» را به «آلبیا» و «آلبیا» را به دریا میبرد از آن میزاید؛

نامش «اوتا کرو» بود، و در همان هنگام که در قنذاقه بود، بیش از پسرش «وینچیسلانو»ی ریشو که بانفس پرستی و تن آسائی پیوسته رو به فریبی می‌رود میارزید^۲ .

۱ - ریدولفو داسبورگو (Ridolfo d' Asburgo) در اصل آلمانی (Rudolph von Hapsburgen) امپراتور آلمان، از خاندان معروف «هابسبورگ»، که در سال ۱۲۷۳ تا جگذاری کرد و دانه اظهار تأسف میکند که چرا وی ایتالیا را بحال خود رها کرد و با تصرف آن مرهم بر زخمهایش نهاد - «کمی دیگر» اشاره است به امپراتورهای نریش هفتم که در سده اشغال ایتالیا برآمد، اما بقول دانه اینکار «نوشداروی بعد از مرگ» بود .

۲ - Ottacchero اشاره به اوتو کار دوم (Ottocar II) پادشاه بوهیم، که چنانکه معروف است ناحیه در صفحه ۶۶۵



دیرروی علفها و گلهای . ارواحی را نشسته دردم که بخواندن Salve, Regina مشغول بودند (صفحه ۶۶۱)

سرود هفتم

این مرد کوتاه بینی ، که با این دیگری که سر و روئی نکو دارد
چنین گرم گرفته است ، در حالی 'مرد که میگریخت و بوتۀ زنبق را از گل
تهی میکرد .^۱

او را بگرید که چسان دست بر سینه میکوبد ! و آن دیگری را
بینید که آه کشان کف دست را بستر گونه کرده است .^۲

این دو ، پدر و پدربزرگ آن کسند که مایۀ نگوینختی فرانسه است .
اینان از زندگانی فساد آلوده و پر گناه^۳ او آگاهند ورنجی که چنینشان
میآزارد از همین جا زاده است .

این دیگری که چنین ستر مینماید و هماهنگ با آن مرد درشت
بینی^۴ سرود میخواند کسی است که کمر بند جمله طهارات را

بقیه از صفحه ۶۶۲

امپراتوری را بدو پیشنهاد کردند دوی از قبوش سر باز زد - Molta (در اصل مولداو) ،
شعبۀ رود «الب» . - آلبیا Albia تلفظ ایتالیائی قدیم البا Elba (الب) ، رود معروف اروپایی
مرکزی و شرقی که از «بوهم» (چکوسلواکی) بدریای سیاه میریزد . «آن سرزمین» اشاره به بوهم ،
Bohemia . - وینچیسلاو Vincislao تلفظ ایتالیائی و سلاوی Venceslas ، اشاره به «وسلاس»
چهارم ، پسر «اتوکار» فوق الذکر، که در سال ۱۳۰۵ مرد و بدین ترتیب در زمان سفر آن جهانی
داته پادشاه بوهم بود . - «رشو» ترجمۀ تحت اللفظی کلمۀ barbuto است که در متن بکار رفته است .
۱- «مرد کوتاه بینی» : فیلیپ سوم Philippe III ، پادشاه فرانسه که از ۱۲۷۰ تا
۱۲۸۵ سلطنت کرد. «این دیگری که سر و وضعی نکو دارد» : اشاره به هانری دوناوار Henri de Navarre
پادشاه ناوار، که در سال ۱۲۷۴ مرد و این دوزخ پدر و پدربزرگ فیلیپ لوبل Philippe le Bel پادشاه
فرانسه بودند که داته در دوزخ بعد از وی بنحوی «مایۀ بدبختی فرانسه» نام میبرد . - «در حالی
مرد که میگریخت و بوتۀ زنبق را بی گل میکرد» : اشاره بدانکه فیلیپ سوم در جنگه با
Pietro d' Aragona پادشاه «آراگون» (در اسپانیا) شکست خورد و دست از «کاتالونیا» برداشت
و فرار کرد، و در همین ضمن نیروی دریائی فرانسه نیز دچار شکست شد و بدین ترتیب خاندان سلطنتی فرانسه
که نشان خانوادگی معروف آن گل زنبق Fleur de lys (بایتالیائی fiordalisa) بود ننگین شد
و «گلهای بوتۀ زنبق فروریخت» .

۲- یعنی : از روی تأثر صورت خود را بردست تکیه داده است .

۳- در اصل lorda : سنگین ، یعنی سنگین از بار گناه .

۴- در اصل maschio naso : بینی مردانه .

برنخ

بر کمر بست؛^۱

واگر آن نوجوانی که در پشت سرش نشسته است پس از او پادشاه مانده بود ، یقین ارزندگی از ظرفی به ظرفی منتقل میشد؛^۲

اما در باره دیگر وارثان او چنین نمیتوان گفت : « یا کومو » و « فدریکو » قلمروهای وی را در زیر فرمان خویش دارند ، اما از بهترین میراث او نصیبی نبرده‌اند^۳

بسی نادر است که حنات بشری در طول شاخه‌های شجره گسترده شوند؛^۴ این اراده آن کس است که این حنات را نصیب کسان میکند تا کسان نیز با او از در مطالبه درآیند .^۵

۱- « آن که چنین ستیرمینعاید » : پیتروی سوم ، پادشاه «آراکونا» (در اسپانیا) ، که در سال ۱۲۸۲ پادشاه سیسیل نیز شد و در ۱۲۸۵ وفات یافت و شاهی کاردان و شایسته بود . - « مرد درشت‌بینی » : شارل‌دانژو Charles d' Anjou برادر «سن‌لوتی» پادشاه معروف فرانسه، که پادشاهی ناپل و سیسیل بر کزیده شد و داته از « تاج سلطنت ناپل و سیسیل » که پاپ اوربینوی چهارم و پاپ کلنتوی چهارم بر سر او نهادند بعنوان « کمربند جمله پاکهاکه او بر کمر بست » یاد میکند .

۲ - نوجوان (Giovinetto) : پسر ارشد پادشاه آراکونا ؛ این پسر « الفونس » Alfons نام داشت و در سال ۱۲۸۵ جانشین پدر شد ولی در ۱۲۹۱ مرد. - « ارزندگی از ظرفی به ظرفی منتقل میشد » ، یعنی اگر این جوان مدتی درازتر پادشاه مانده بود ، شایستگی پدر بطور کامل در او تجلی میکرد .

۳ - یا کومو Jacomo و فدریکو Federigo ، پسران دوم و سوم پادشاه «آراکونا» ، که پس از مرگ برادر ارشد خود «الفونس» ، قلمرو او را بین خود تقسیم کردند - « یا کومو » در سال ۱۲۸۶ پادشاه سیسیل و در ۱۲۹۱ پادشاه «آراکونا» شد و در ۱۳۲۷ مرد و « فدریکو » در سال ۱۲۹۶ پادشاه سیسیل شد و در ۱۳۳۷ مرد - مفهوم اشاره داته اینست که ایندوتش وارث قلمرو پدر شده‌اند ، ولی وارث صفات نکوی او نشده‌اند .

۴- یعنی : خیلی کم اتفاق میافتد که تقوی و پاکدامنی بطور ارثی به فرزندان کسی برسد .

۵ - یعنی : تقوی ارمغانی است که از جانب خداوند داده میشود و فقط بداهها داده میشود که تقاضای دریافت آنرا داشته باشند .

سرود هفتم

آنچه گفتم ، هم در بارهٔ این مرد درشت بینی^۱ صادق است و هم در بارهٔ آن دیگری ، یعنی «پیر» ، که همراه با وی آواز میخواند^۲ : و ازین بابت هم اکنون «پولیا» و «پروونتسا» افسرده دلند^۳ .

درخت همان اندازه ارزشی کمتر از بندر خود دارد که شوهری که «گستانتسا» هنوز لاف از وی میتواند زد ، نسبت به شوهر «بئاتریچه» و «مارگریتا»^۴ .

در آن کنار «آریگودینگیلترا» پادشاهی را که زندگانش سراسر با سادگی گذشت بینید که تنها نشسته است : وی در شاخ و برگ خویش جوانه‌ای نکوتر نهفته دارد^۵ .

و آن کس که در میان ایشان و پائین‌تر از آنها بر زمین خفته و دیده بر آسمان دوخته است ، «مارکزه گولیلمو» است ، که بخاطر او هم

۱ - اشاره به «شارل دانژو» که ذکرش رفته است .

۲ - Pier پادشاه «آراگونا» که قلا ذکر او رفته است .

۳ - پولیا Puglia و پروونتسا Provenza ، دو ایالتی که زیر فرمان «شارل دوم» ، پیر «شارل دانژو» بودند و داتنه تذکر میدهد که مردم این دو ایالت از سلطنت اورنج بسیار بردند .

۴ - گستانتسا Gostanza ، زن پیترو سوم ، پادشاه «آراگونا» - بئاتریچه Beatrice و مارگریتا Marguerita زنان اول و دوم شارل اول (شارل دانژو) - مفهوم این بند اینست که شارل دانژو در برابر پیترو همان اندازه ارزش دارد که تنهٔ درخت در مقابل تخمی که آنرا بوجود میآورد .

۵ - Arrigo d' Inghilterra (دراصل انگلیسی Henry of England) هنری سوم پادشاه انگلستان که در سال ۱۲۷۲ مرد و زندگانی ساده و بی‌آزاری گذرانید . - «جوانه‌ای تکوتر» اشاره به پسر او «ادوارد» اول Edward I که پس از وی پادشاه انگلستان شد و در سال ۱۳۰۷ مرد ، ولی در آن تاریخ که داتنه سفر بدو رخ کرد وی هنوز زنده بود .

برزخ

«آلساندربا» وهم جنگ آن

«مونفراتو» و «کاناوزه» را بگریستن واداشته‌اند . «

۱ - مارکزه گویلمو Marchese Guglielmo ، گویلموی هفتم، مارکی مونفراتو ،
در سال ۱۲۹۰ ، هنگام شورش شهر Alessandria (اسکندریه ، در شمال ایتالیا) باسوت در آمد
و او رادر قفسی آهنین زندانی کردند که تا سال ۱۲۹۲ در آن بود و در همانجا بیزمرد ؛ پس وی سعی
در خوشنواهی پند کرد ولی موفق نشد ، و در وقت قلمرو او ، «مونفراتو» Monferrato وکاناوزه
Canavese ازین بابت آسیبهای بسیار دیدند که « آنها را بگریستن واداشت » .

سرود هشتم

طبقه مقامی برزخ

دره پادشاهان

در این سرود ، دانه ووبرژیل برانمائی «سوردلو» بدره پادشاهان
میرود ، زیرا که شب رسیده است و ایندو دیگر بسمت بالا نمیتوانند رفت .
هنگام آغاز سرود غروب روز یکشنبه عید پاک و پایان آن سه ساعت از شب گذشته است .
در این سرود دانه فقط با درروح طرف گفتگو میشود که هر دو شاهانی سهل انگار
و غافل بودمانند . ولی قسمت مهمی از سرود صرف يك بحث سمبوليك عالی ،
یعنی وسوسه نفانی و كمك الهی میشود که بصورت زور آزمائی مار و فرشتگان
تجلی میکند . این مار همان است که روزگاری در بهشت زمینی حوا را واداشت
که میوه « شجره ممنوعه » را بچیند ، و درین موقع که تاریکی شب فرا رسیده
و نوبت جهل و غفلت شده است برای اغوای ارواح میآید ، اما دو فرشته که
در اینجا مظهر تنبه روحی و جدال با نفس هستند مار را (که مظهر وساوس
نفسانی است) فرار و امیدارند .

سرود هشتم

ساعتی که اشتیاق دریا توردان را بسوی گذشته باز میگرداند و دلش آنرا
بیاد روز وداع با یاران مهربان نرم میکند^۱ ،
ساعتی که قلب زائر تازه رسیده را بشنیدن ناقوس دوردستی که
گوئی بر مرگ روز گریبان است از محبت میآکند ، فرا رسیده بود
که من دست از شنیدن بداشتم^۲ ، و یکی از ارواح نگرستم که از
جای برخاسته بود و با اشارت دست ما را بشنیدن سخنان خویش میخواند .
دو کف دست را بر هم نهاد و پس آنها را بالا برد و نظر بجانب مشرق
دوخت^۳ ، چنانکه گوئی بخداوند میگفت :- بجز تو پروای هیچم نیست .-
و آنگاه نغمه « Te lucis ante » با آهنگی چنان خلوص آمیز و با
زیرویم‌هایی چندان شیرین از دهانش برآمد^۴ که مرا از یاد خویش بدر برد .

۱- اشاره بوقت غروب . از این بند و بند بعد همواره بعنوان یکی از استادانه ترین آثار نظم ایتالیائی یاد شده است .

۲- یعنی : دیگر صدای سوردلو و سرود مذهبی سایرین را که خاموش شده بود تمیثیدم .
۳- در قرون وسطی « شرق » قبله تمام کلیساهای اروپا بود ، زیرا روبه جانب بیت المقدس یعنی شهادتگاه عیسی داشت . یدین جهت « جهت شرق » مثل جهت جنوب (قبله) در ایران ، جهت مقدسی بود .

۴- این سه کلمه ، مطلع سرود مذهبی معروف قرون وسطائی است که توسط « سنت آمبروزیو » ساخته شده بود و در وقت غروب خوانده میشد ، و با خواندن آن مؤمنین از خداوند تقاضا میکردند که روح آنها را از سوسه‌های شب در امان دارد . بند اول این سرود لائینی چنین است :

Te lucis ante terminum ,
Rerum creator, poscimus
Ut pro tua clementia
Sis presul ad custodiam .

سرود هشتم

دیگران ، مهر بانانه و پارسایانه صدای خود را با او درآمیختند و در آن حال که دیده بسوی آسمان^۱ داشتند سرود را تا پایان ادامه دادند .
ای خواننده ، درینجا دیده بصیرت بگشا تا حقیقت را بینی ، زیرا پرده چنان لطیف است که ییگمان از آن آسان میتوان گذشت^۲ .

این ارواح شایسته^۳ را دیدم که خاموش شده بودند، و چنانکه انتظار چیزی را برند پریده رنگ و خاشعانه بجانب آسمان مینگرستند ،
و دیدم که از بالا دوفرشته باشمشیرهایی آتشین که نوکشان شکسته و از میان رفته بود سر بر آوردند و بسوی پائین آمدند^۴ .

جامه‌هایشان با وزش بادی که از حرکت بالهای سبزشان در پشت سر آنها پدید آمده بود موج میزد، و چون نوبت گهای تاز مرستمسبز رنگ بود^۵ .

۱- دراصل : بسوی جاده‌های بالا (alle superne rote) .

۲ - یعنی اشاره‌ای که در این سخنان من پنهان است و باید آن را درسطور بعد دریابی .
بقدری روشن است که هر زحمت بدرک آن توفیق خواهد یافت . یکی از مفسرین معروف کمندی الهی «ولوتلو» Vellutello، در قرن شانزدهم ، بعکس کلیه مفسرین دیگر مفهوم این گفته را چنین دانسته است که : « درک این نکته بقدری دشوار است که گذشتن از آن آسان تر بنظر میآید.» تصور می‌رود که مفهوم اولی صحیح تر باشد .

۳- دراصل : سپاه شایسته esercito gentile .

۴- فکر «شمشیرهای آتشین» از تورات گرفته شده (تورات ، سفر پیدایش ، باب سوم) :
« ... پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کرد و بیان را مکن داد و شمشیر آتشبار را که بهر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند . . . » - « دو فرشته »
مظهر تأیید و حمایت الهی در برابر و ماوس و تمیات نفانی بشرند که ماری که اندکی بعد پیدامیشود نمابنده آن است . - دو شمشیر ، بنا بنظر غالب مفسرین کمندی مظهر عدالت و بخشش خداوندند ، و آتشین بودن آنها نشان آنست که خداوند در عین آنکه بخشنده است قهار است .

۵- رنگ سبزرنگ «سمبولیک» امیدواری است .

برزخ

یکی از آن دو اندکی بالاتر ازما جای گرفت و آن دیگری به کنارهٔ مقابل فرود آمد، چنانکه این دو جملهٔ ارواح را در میان گرفتند.

سرهای نیم‌نگشان^۱ را خوب میتوانستم دید، اما نگاه من، چون نیروئی که بر اثر کوششی فزون از اندازه درهم شکند، بر روی چهره‌های آنان راه گم میکرد^۲.

سوردلو گفت: «این هر دو از حلقهٔ مریم می‌آیند^۳ تا دره را در برابر ما که بزودی هویدا خواهد شد^۴ پاسداری کنند.»

لاجرم من که نمیدانستم اینان از چه راه خواهند آمد، بهمهٔ اطراف وجوانب نگریستم، و تن خویش را که از فرط هراس یخ زده بود به‌شانه‌های وفادار^۵ فشردم.

و سوردلو باز گفت: «اکنون بدره فرود آئیم و بمیان ارواح بزرگ^۶ رویم و با آنان سخن گوئیم، که اینان را دیدار ما بس خوشایند باشد.»

۱ - سر بور la testa bionda - باید متوجه بود که فرشتگان در آثار هنرمندان مسیحی

تقریباً همیشه باموئیزرین و کمرنگ نموده شده‌اند، زیرا رنگ روشن علامت پاکی و صفاست.

۲ - اشاره بدانکه هنوز داتنه آن تقوی و طهارت را ندارد که بتواند رو در رو بچهرهٔ فرشتگان

و کرویدان نگاه کند.

۳ - یعنی از بالاترین طبقهٔ آسمان که حضرت مریم در آن است.

۴ - توضیح در صفحهٔ ۶۷۷

۵ - alle fidate spalle یعنی: به شانه‌های مصاحب وفادارم. اشارهٔ این سخن طبعاً

به ورزیدل است.

۶ - اشاره به ارواح پادشاهان.

سرود هشتم

پندارم که تنها سه قدم فرود آمدم ، و خوش را در آن پائین یافتم ، و
روحی را دیدم که مرا ، و تنها مرا مینگرست ، چنانکه گوئی سرشناسائیم
را داشت .

آن ساعتی بود که هو اتاریک میشود^۱ ، اما هنوز این تاریکی چندان نبود
که در میان دیدگان اوومن آنچه را که در آغاز پنهان داشته بود همچنان
پنهان دارد^۲ .

وی بجانب من آمد و من بسمت او رفتم : ای «نین» ، ای قاضی
بزرگوار، چه شاد از آن شدم که ترا از جمع دوزخیان برون یافتم^۳ !
از هیچ خوش آمد گوئی فرونگذاشتیم . آنگاه وی پرسید: «کی از
راه آبهای دوردست بیای کهسار رسیدی ؟^۴»

بلو گفتم : « بامداد امروز بود که از مکانی بس شوم بدینجا آمدم^۵ ؛
هنوز با زندگانی نخستین^۶ دمسازم ، هرچند که بسفر برخاسته ام تا مگر
آن زندگانی دگر را بدست آرم^۷ . »

۱ - s'annerava یعنی : تاریکی شامگاهان فرا میرسد .

۲ - یعنی : بطور کلی تاریک بود ، اما نه چندان که دوقفرازفاصله خیلی نزدیک بتوانند
چهره یکدیگر را تشخیص دهند .

۳ - Nin(o) ، اشاره به نینوویکوتی Nino Visconti قاضی شهر گالورا Gallura در
جزیره ساردینیا ، نواده دختری «کنت اوکولینو» که قبلا داته از او بتفصیل سخن گفته است
(دوزخ ، سرود سی و سوم) . داته با این مرد بیاردوست بود و آشنائی آنها از نبرد کاپرونا (دوزخ ،
صفحه ۳۵۷ ، شرح ۱) آغاز شده بود .

۴ - یعنی : چه وقت در مصب رود «توره» برزورق نشنی واز دریای پهناور به برزخ
آمدی ؟ - بدین ترتیب قاضی متوجه زنده بودن داته نشده است .

۵ - اشاره بطبقات مختلف دوزخ .

۶ - یعنی : زندگی روی زمین .

۷ - اشاره بکوشش داته برای رستگاری روح خوش .

برزخ

وچون پاسخ من بگوش آنان رسید، «سوردلو» و آن دیگری چون کسانی که بهراسی ناگهانی دچار آمده باشند واپس رفتند^۱ یکی از آن دو بجانب «ورجیلیو» برگشت و آن دیگری روی بسوی روحی که در کناری نشسته بود کرد و بنوی بانگ زد که: «هان، ای «کورادو»^۲، بیا و بنگر که خداوند با قدرت کامله خود چه خواسته است.»

پس آنگاه بسمت من گشت و گفت: «ترا سو کند به لطف خاص آن کس که مشیات خویش را چنان از ما پنهان میدارد که مارا هیچ راهی به ادراک آن‌ها نیست»^۳،

که چون بدان سوی آبهای بیکران^۴ باز گشته باشی، به «جووانای» من^۵ بگویی که بدان درگاه که ادعیه معصومان در آن قبول میافتد، برایم دعا کند.

پندارم که مادرش از هنگام برون آمدن وی از آن پرده سپیدی که ازین پس باید افسرده دلانه درینا گوی آن باشد، دیگر مهری بمن ندارد.^۶

۱- اشاره بدانکه سوردلویز که تا این زمان تمام توجهش معطوف بوبرژیل بوده، بی بزنده بودن دانه برده است.

۲- Currado؛ توضیح در صفحه شرح ۲.

۳- یعنی: عقل و ادراک بشری قاصرتر از آن است که حکمت آنچه را که خداوند اراده میکند در یابد.

۴- یعنی: رقتیکه دریای فاصل دوزخ و مصب «توره» را در پشت سر گذاری و دوباره بدنای زندگان برگردی.

۵- Giovanna، دختر قاضی، که در این زمان نه ساله بود.

۶- «مادرش»: اشاره بزنی قاضی، که بانبریچه Beatrice نام داشت و دختر «اوتیسوداستی» بقیه در صفحه بعد

سرود هشتم

از رفتار او آسان میتوان دریافت که اگر پیوسته نگاه‌ها یا توازش‌هایی
بر آتش عشق زنی دامن‌ترند ، این آتش چه آسان فرومینشیند .
و حال آنکه آن افعی که «میلانیان» را بمیدان ستیز هیبرد ، سنگ
گور او را زینتی بدان شکوه که خروس «گالورا» میتواند داشت ،
نخواهد بود^۱ .

چنین میگفت ، و در چهره‌اش اثر آن غیرتمندی شایسته‌ای که در درون
دل جایی باندازه دارد^۲ ، هویدا بود .

درین میان دیدگان حریص^۳ من بسوی آن مکانی از آسمان که در
آن اختران همچون قسمتی از چرخ که به میله نزدیکتر باشد گردشی

بیه از صفحه قبل

Obizzo da Esti بود که داتّه او را بجرم ستگری در جهنم جای داده است (دوزخ، صفحه
۲۴۹ ، شرح ۴) این «بئاتریچه» را با «بئاتریچه» معشوقه داتّه و راهنای آسمانی او اشتباه
نباید کرد . - «از پرده سید برون آمده» ، یعنی : جامه بیوگی را (که در قرون وسطی
سید بود) از تن بیرون آورده تا شوهر دیگری کند . «باید درینا گوی آن باشد» ،
اشاره بدانکه شوهر دوم این خانم ، کالتاتوویکوتی Galeazzo Visconti همراه با کلیه
افراد خاندان خود از شهر میلان طرد خواهد شد و در مسکنت و آوارگی خواهد مرد . این اتفاق
که در سال ۱۳۰۲ روی داد ، در زمانی که داتّه کمندی الهی را سرود روی داده بود ، ولی برای
سال ۱۳۰۰ یکنوع غیگوتی بشمار میرفت . - «دیگرمهری بمن ندارد» یعنی : در صد زناشویی
نازه‌ایست و یاد شوهر اولش را از دل بیرون برده است .

۱ - «افعی» نشان خانوادگی خاندان «ویکوتی» شوهر دوم «بئاتریچه» و «خروس»
نشان خانوادگی خاندان «گالورا» شوهر اول این خانم بود . معنی این گفته اینست که این زن
اگر با سمت بیوه «گالورا» شوهر اولش مرده بود افتخاری بیش از آن مییافت که با سمت بیوه
«ویکوتی» مرده باشد . عملاً این هر دو منظور حاصل شد ، زیرا بعد از مرگ این خانم ، در سال
۱۳۳۴ ، هم نشان افعی و هم نشان خروس را بر روی سنگ گورش نقش زدند .

۲ - یعنی : اثر غیرت مردانه که با از حد خود بیرون نکند و نه اثر حمادت که صفت
ناپسندیده‌ای است .

۳ - یعنی : دیدگان من که حرص دیدن همه‌جا را داشت .

برزخ

کندتر داشتند ، معطوف شده بود .

وراهنمای من گفت : « پسر جان ، در آن بالا بچه مینگری ؟ » و من بدو گفتم : « بدین سهمشعلی مینگرم که آتش در سراسر قطب افکنده اند ^۲ . »
واو بمن گفت : « چهار اختر فروزانی که امروز بامدادان دیدی ، در آنجا فرورفته و این اختران در جای آنها سر بر زده اند ^۳ . »
چون سخن میگفت ، « سوردلو » ویرا بجانب خویش کشید و گفت :
« حریف مارا بین ^۴ » . و با انگشت اشارتی کرد تا نظر وی را بدان جانب که میخواست معطوف دارد .

در آن مکانی که دره کوچک را حاشیه‌ای نبود ، ماری عیان بود ، و شاید که این همان مار بود که « حوا » را به چیدن خوراک تلخ وا داشت .

۱- یعنی : ستارگان پیرامون قطب جنوب ، مینگریتم که چون بدر کردوران نزدیکتر آهسته‌تر میچرخند .

۲ - ظاهراً اشاره به ستاره جنوبی (ستاره آلفای مجموعه اربدان ، ستاره کانوپوس « ماهی‌طلایی » و ستاره کشتی) است . ولی بیشتر احتمال میرود که این سه ستاره صرفاً جنبه تمثیلی داشته و اشاره به سه اصل : ایمان ، امید و نیکوکاری باشند - « آتش در قطب افکنده اند » یعنی در نزدیک قطب باروشنی فراوان می‌درخشند .

۳ - « چهار اختر » اشاره به ستارگان مجموعه صلیب جنوبی که مظاهر زندگانی مثبت و عملی (روز) بودند و اکنون جای خود را به ستاره‌ای که مظاهر زندگانی درونی و معنوی (شب) هستند سپرده‌اند . قبلاً از این چهار ستاره در آغاز ورود اول برزخ سخن رفته است (رجوع شود به صفحه ۵۸۳ شرح ۱)

۴ - این اصطلاح ترجمه در کلمه لاتینی *hostemque nostrum* است که در سرود مذهبی *Te lucis* (رجوع شود به صفحه ۶۷۵ ، شرح ۴) بکار رفته و دانه آنرا با ایتالیائی در آورده است

۵ - اصل فکر از تورات است (سفر پیدایش ، باب سوم) : « ... و ما را از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود . و بزنی گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ بخورید ؟ - زن بمار گفت از میوه درختان باغ میخوریم ، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آنرا لمس نکنید ، مبادا بمیرید - ما را بزنی گفت هر آینه

بقیه در صفحه بعد

سرود هشتم

حیوان تبه‌کار در میان علفها و گلها میخزید و پیش می‌آمد، و گاه
گاه سر به پشت خویش میگرداند و آنرا همچو حیوانی که پشم‌هایش
را صیقل دهد می‌سید.

بچشم خویش ندیدم، و لاجرم نمیتوانم گفت، که چگونه شاهین‌های
آسمانی بال گشودند^۱، همینقدر میدانم که آن هر دو را در حال پرواز دیدم.
صدای بال‌های سبز آنان که فضا را در هم می‌شکافت، مار راه‌گرنز
گرفت، و فرشتگان با پروازی هماهنگ بجای نخستین باز گشتند.

روحی که بدعوت قاضی بکنار او آمده بود، درسراسر مدت این حمله
از نگرستن بمن باز نایستاد.

و چنین آغاز سخن کرد: «کاش مشعلی که راه ترا بسوی بالا روشن
میکند، آن اندازه مومی که لازم است در نهاد تو بجوید تا ترا به مینای
اعلی رساند^۲»

بقیه از صفحه قبل

نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا
عارف نیک‌بود خواهید بود - و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوش‌نما
و درختی دلپذیر دانش‌افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد... «خوراک
تلخ cibo amaro اشاره به میوه‌ای که حوا چید و برای او و شوهرش و نسل آدمیان تلخی و بدبختی
آورد - این میوه را یهودان و مسیحیان سیب و مسلمانان کتدم میدانند.

۱ - اشاره بدو فرشته نگهبان.

۲ - «مشعلی که راه ترا بسوی بالا روشن میکند» اشاره بلفظ خداوند که شامل حال
دانه شده تا او را بهشت اعلی رهبری کند - «آن اندازه موم که لازم است در نهاد تو بجوید»
یعنی که معنای شایستگی چنین لطفی را داشته باشی (موم دروغن دوامیبه اصلی مشعلها و چراغهای
قرون وسطی بودند). مینای اعلی sommo smalto اشاره بجایگاه خداوند. این تعبیر صورتی
مبهم دارد و ظاهراً یا اشاره به بهشت زمینی است که با گلها و چمنها «میناکاری» شده، یا
بآسمان که اختران میناهای آنند. احتمال قوی می‌رود که تعبیر اخیر درست‌تر باشد.

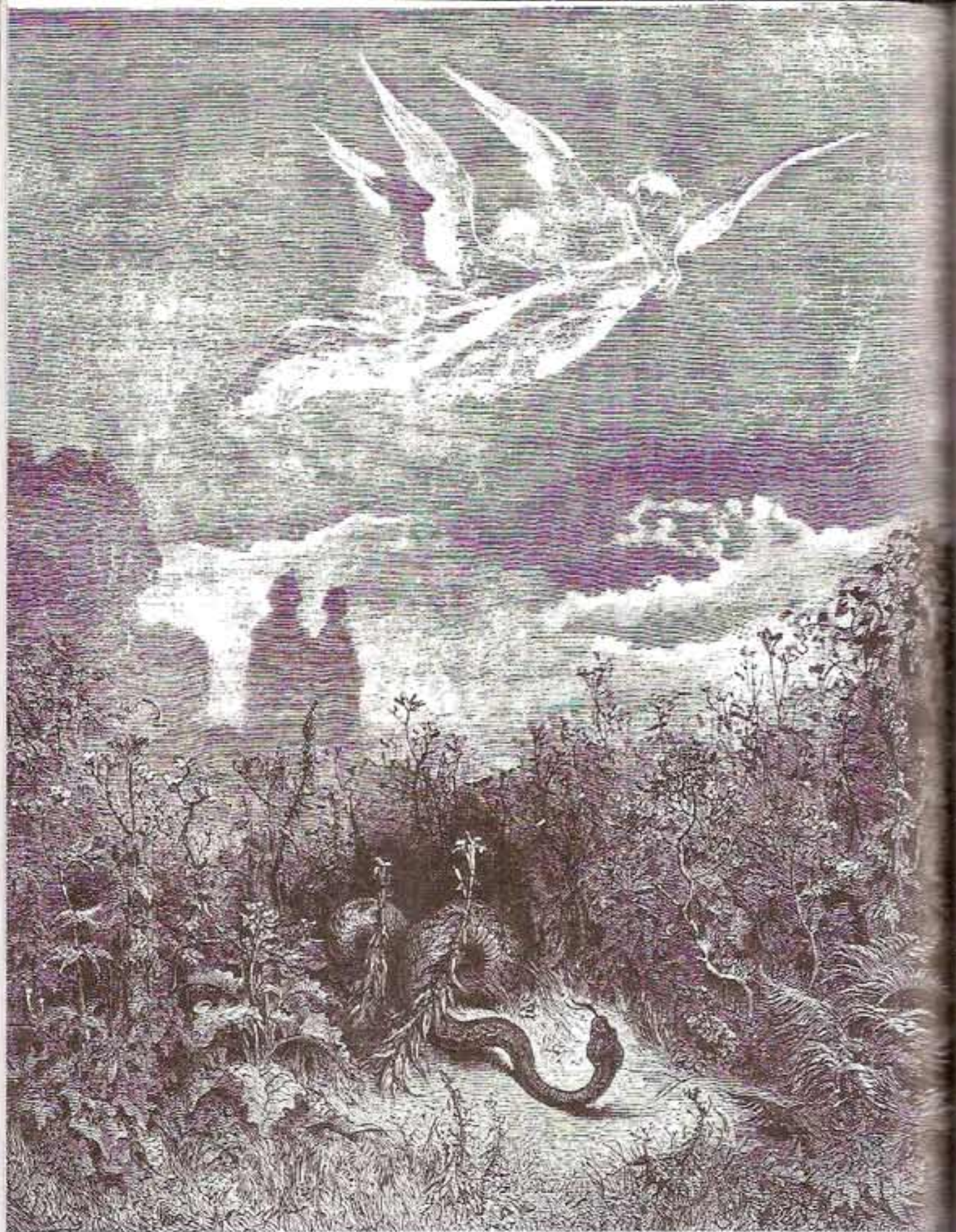
برزخ

و تو اگر خبری موثق از والدی‌ها گرا^۱ یا سرزمین همسایه آن داری با من بگویی، زیرا که روزگاری من در آنجا منزلتی داشتم. نامم «کورادومالاسپینا»^۲ بود. آن قدیمی نیستم^۳، اما از زادگان اویم؛ و بکسان خوش محبتی داشتم که برای تطهیر از آلائش آن در اینجا بسر میبرم.^۴

بنو گفتم: «اوه! من هرگز در سرزمین‌های شما نبودم، اما در سراسر اروپا کدام جای مسکون میتوان یافت که خاندان شما در آن سرشناس نباشد؟ نام بلندی که مایه افتخار این خاندان است چنان این سرزمین و خداوند گاران آنرا بلند آوازه دارد که همه کسان بی آنکه پای بدان نهاده نهاده باشند با آن آشنایند.

و من، که کاش تا بدان مقام اعلی توانم رفت^۵، برایتان سوگند می‌خورم که خاندان نام‌آور شما هیچیک از افتخارات زر و شمشیر را از کف تهشته است.^۶

- ۱ - Val di Magra ، ناحیه‌ای از ایالت «لونیجیانا»، که قلعه مستحکم «ویلافرانکا» متعلق به «کورادو» در آن واقع بود (رجوع شود به برزخ، صفحه ۳۹۸. شرح ۳)
- ۲ - Currado Malaspina ، از اشراف لونیجیانا، که شش سال تمام داتۀ دو دوران غربت و تبعید خود میهمان او و تحت حمایت پسر او بود. این «کورادومالاسپینا» که در سال ۱۲۹۴ مرد، خود نوادۀ «کورادومالاسپینا» دیگری بود که در اینجا با صفت «قدیمی» از او یاد شده است، و او سرسلطۀ این خاندان و فرد شاخص آن بود.
- ۳ - اشاره به کورادوی اول که جد این رده‌ی است که با داتۀ سخن می‌گوید.
- ۴ - یعنی: چنان مستغرق «رفیق‌بازی» و توجه باحوال خویشان و کسان خود شدم که از توجه بروح خویش غافل ماندم، و اکنون بچرم این سهل‌انگاری باید مدتی برای تصفیه این روح در برزخ بمانم.
- ۵ - یعنی: اینکش بتوانم تا بهرش خداوند بالا روم.
- ۶ - افتخارات زر و شمشیر: یعنی افتخار جواسردی و دل‌آوری و افتخار بخشندگی و کرامت.



سرود هشتم

سنن نیکو و خصائص ذاتی این خاندان چنانش ممتاز کرده اند که خود بخود براه راست می‌رود و به پیراهه اعتنائی ندارد، هر چند که سر فاسد جهان را براهی منحرف برد^۱.

واو گفت: «بیم مدار، زیرا که اگر مشیات اعلیٰ را تغییری عارض نیاید، خورشید هفت بار در بستری که قوچ بر آن خفته و هر چهار پای خویش را در آن فرو برده است نخواهد خفت^۲،

که این پندار لطف‌آمیز با میخ‌هایی استوارتر از سخنان کسی، در درون سرت میخکوب خواهد شد^۳».

۱ - *perchè il capo reo lo mondo torca* - این جمله مبهم است و بهمین دلیل مفسرین در تعبیر آن اختلاف نظر دارند، زیرا روشن نیست که مقصود از «سرفاسد» شیطان است که جهان را براه بد میبرد، یا اشاره به پاپ و دستگاه کلیسا است که فاسد شده است. بیشتر احتمال می‌رود که این نظر اخیر صحیح باشد، زیرا پاپ اعظم در سال ۱۳۰۰ بونیفاتسیوی هشتم بود که داتنه پیشاپیش او را نامزد دوزخ کرده است (رجوع شود به دوزخ صفحه ۳۳۳، شرح ۲)۔
دعین حال، میتوان کلمه *capo reo* را فاعل جمله محسوب نداشت، در صورتی معنی شعر این میشود که: «هر چند که جهانیان سر فاسد خویش را براه منحرف بگردانند.»

۲ - یعنی: پیش از آنکه خورشید هفت بار وارد برج حمل شود (هفت سال بگذرد).

۳ - اصل فکر از تورات است (کتاب جامعه، باب دوازدهم): «... کلمات ارباب جماعت مانند میخ‌های محکم شده میباشد». - مفهوم کلی این بند اینست که تا هفت سال دگر، تو خود در عمل بزرگواریهائی از این خاندان خواهی دید که در این نظر محبت‌آمیز کنونیت، بیش از این راسخ خواهی شد.

سرود هفتم

از طبقه مقدماتی تا طبقه اصلی برزخ

درین سرود دانه برای اولین بار در سفر خود بدنیای جاوید بخواب میرود و این خواب او تا آنکه بعد از طلوع آفتاب روز بعد بطول می‌انجامد . دوبار دیگر نیز در شهای بعد ، وی در طبقات مختلف برزخ می‌خوابد ، زیرا که به هنگام شب ناچار است برجای توقف کند . در این هر سه بار دانه نزدیک صیجگهان خوابگاهی می‌بیند که حقیقت رؤیاهای صادقانه و هر کدام آنها از حقیقتی خبر میدهند .

در این سرود خواب او در واقع رؤیا نیست ، بلکه تجلی واقعی است ، زیرا که وی همان اتفاقی را در عالم خواب می‌بیند که عملاً در همان موقع و با همان نتیجه برای وی روی داده است . این هر سه رؤیای دانه صورت و مفهوم «سمبولیک» دارند و هر بار از حقیقتی عالیتر و کاملتر خبر میدهند .

نکته جالب توجه این است که سه رؤیای دانه در برزخ، در سه سرود نهم و هیجدهم و بیست و هفتم توصیف شده‌اند که از لحاظ ریاضی مرادفند با 9×11 ، 9×2 و 9×3 ؛ و با توجه بفضل بیست و نهم کتاب معروف دیگر دانه ؛ زندگانی نو Vita Nuova که در آن تذکر داده شده که رقم ۹ رقم مورد علاقه بئاتریس و «طنم خوشبختی» او بود ، و رقم سه نیز رقم مقدس مسیحی است که اساس کمندی الهی بر آنست ، میتوان دریافت که این تقارن صرفاً زاده تصادف نیست و دانه در آن تمهید داشته‌است .

در آخر سرود ، دانه که بادست «سنالوجیا» قدیمه آسمانی بکنار مدخل اصلی برزخ رسیده است پس از آنکه فرشته پاسدار برزخ هفت نشان بعلاجه معاصی کبیره سبعة ریشانی ارفش میزند، به همراهی ویرژیل یا به برزخ اصلی می‌گذارد که در هفت طبقه آن ، هفت دسته از گناهکارانی که پیش از مرگ توبه کرده‌اند با اصولاً شایسته بهشتی شدن تشخیص داده شده‌اند ، بگذراندن دورانی که باید صرف تهنییب و تزکیه ارواح آنان شود مشغولند .

سرود نهم

همخوابه «تیتونه» کهن، بیرون از بازوان یار مهربان خوش، در
ایوان مشرق سپید روی میشد،
ویشانی درخشان جواهرنشانش بشکل آن حیوان سردبدن درمیآمد
که آد میان را بادم خود ضربت میزند،

۱- مطلع این سرود، یعنی سه بند اول آن، حاوی لغز پیچیده و بسیار غامضی است که از قدیم مفسرین کمندی الهی را گرفتار در دسر بسیار کرده است. این معمای ادبی را بطور کلی نه تنها پیچیده ترین لغز در کمندی الهی بلکه در تمام ادبیات ایتالیا شمرده و بدان عنوان «بیار دشوار» (difficilissimo) داده اند. بنونونودا ایسولا» بزرگترین مفسر گذشته کمندی الهی درین باره مینویسد: «دانه این سرود را بازکر مطلبی آغاز کرده که هیچ شاعر دیگر در هیچ زمان و مکانی آنرا نه گفته و نه بعالم تخیل آورده است.» همین دلیل این سرود یکی از آن سرودهای کمندی الهی است که بیش از همه مورد تفسیر و تعبیر قرار گرفته اند.

اینک توضیحات مربوط بدین بند و دو بند بعد:

تیتونه Titone در افسانه خدایان یونان پسر «لاگومدونه» و برادر پیراموس (پایتالیایی Priamo) پادشاه «ترویا» بود که داستان جنگهای ترویا و یونان و ایلیاد حماسه معروف هومر مربوط بدوست. این «تیتونه» ربانوع سپیده دم Aurora را که دل بدو داده بود بزنی گرفت و بمناسبت این زناشویی خدای خدایان زندگانی جاوید را به تازه داماد که تا آنوقت بشری خاکی بیش نبود ارمغان داد، ولی جوانی جاوید را بدو ارمغان نداد؛ بدین جهت «تیتونه» مرتباً پیر و دوباره جوان میشد (واژه همین رواست که در آغاز این سرود وی لقب کهن «antico» گرفته است)، در صورتیکه زن او یعنی «سپیده دم» جوانی جاویدان داشت.

«همخوابه» در اینجا ترجمه کلمه la concubina است که دانه دوباره «سپیده دم» یعنی زوجه «تیتونه» بکار برده است، و این از موارد نادری است که عنوان «همخوابه» را بجای «زن» و همسر آورده اند. «بیرون از بازوان یارخوش» یعنی در آنوقت که این زن وشوهر در کنار هم نبودند، زیرا شوهر مثل هر شب پیر میشد و «سپیده دم» جوان بود. - «در ایوان مشرق»، یعنی: در آنوقت که «اورورا» (سپیده دم) در آن سمت ایستاده بود که رویوی مشرق داشت. «سپید روی میشد»: بقیه در صفحه بعد

برزخ

و شب، در آنجا که ما بودیم^۱، قدمی دو بجانب بالا برداشته بود و بالهای خویش را برای برداشتن قدم سومین فرود میآورد، که من، که بار آدم را همراه میکشیدم^۲، مغلوب خواب شدم و در

بقیه از صفحه قبل

یعنی: با رونمودن او سبیده سر بریزد.

«پیشانی جواهر نشان او»؛ اشاره بتارکان درخشان آسمان شب - «آن حیوان سرد بدن که آدمیان را با دم خود ضربت میزند»؛ بمعنی غالب مفسرین اشاره است به «عقرب» که در آغاز شب در آسمان برزخ (یعنی هنگام سپیده دم رآسمان زمین) مجموعه ستارگانی که نام آنرا دارند (برج عقرب) در آسمان بالا میآید. برخی از مفسرین نیز این اشاره را به «ماهی» میدانند و بهمین دلیل منظور را برج «حوت» می‌شمارند. - در آغاز بهار که سفر آن جهانی دانه در آن صورت میگیرد، طول شب و روز تقریباً مساوی است؛ بدین جهت «شب» مدت شش ساعت روی بالا می‌رود و شش ساعت دیگر روی پایین دارد تا بافق برسد و جای خود را صبح بچارد، و بدین ترتیب «شش قدم» بسوی بالا بر میدارد، و مفهوم اینکه «دو قدم در راه بالا برداشته بود و میخواست قدم سوم را بردارد» اینست که دو ساعت از شب گذشته و سومین ساعت شب فرا رسیده بود.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که: آن ساعتی که مورد بحث دانه است، هنگامی است که در برزخ سه ساعت از شب گذشته و بنابراین در اورشلیم که نقطه مقابل برزخ است سه ساعت از روز برآمده و در ایتالیا که چهل و پنج درجه جغرافیائی با افق اورشلیم فاصله دارد آفتاب در حال طلوع کردن است و «رَبَّةُ النَّوْعِ سَبِيحَةٌ دَمِ اَزْ اَعْغُوشِ شَوْهَرِ سَالْخُورْدَهْ اَشِ بِيْرُونِ اَمْدَهْ اَسْتْ تا در ایوان مشرق سپید روی شود».

برخی از مفسرین این «سپیده دم» را سپیده قمر دانسته و آنرا مربوط به آسمان برزخ شمرده اند که در چنین ساعتی ماه در آن در حال طلوع بوده است. - برخی نیز عقیده دارند که اصولاً باید بجای «تیتون»^۱، Titan، «تیتان» خواند؛ درین صورت معنی شعر بکلی فرق میکند، زیرا تیتان^۱ در میثولوجی یونان دیواتی بودند که پیش از خدایان فرمانروایان زمین بودند، و «تیتان کهن» Titane antico؛ اداره ای میشود به خورشید، که تیتس Thetis زن «اوقیانوس» هم خوابه او بود.

بطور کلی تنها در ده ساله آخر قرن نوزدهم یازده تفسیر مختلف در باره این سه بند منتشر شده، یعنی بطور متوسط سالی یک تفسیر تازه صورت گرفته است، و با این حساب باید هنوز منتظر تفسیرهای جدیدتر و بیسابقه تری بود.

۱- اشاره به برزخ.

۲- یعنی: مجبور بودم بخلاف سایر ارواح که مجرد بودند، جسم را هم همراه روح

داشته باشم.

سرود نهم

آنجا که هر پنج نشسته بودیم^۱ بر روی علفها دراز کشیدم .
در ساعت طلوعه بامدادان که پرستو ناله‌های غم‌انگیز خود را، شاید
بیاد نخستین بدبختیهای خوش، سر میدهد^۲ ،
واندیشه ما که از هر وقت دیگر از جسم ما دورتر و از بند افکار آن
آزادتر است ، در رؤیاهای خوش روشن بینی تقریباً آسمانی پیدامیکند^۳ ،
بنظرم چنین آمد که عقابی زرین بال پر گشوده و در آسمان پرواز
آمده است و سرفرو آمدن دارد ؛
و خوش را در آنجا پنداشتم که « گانیمده » دست از کسان خوش
بداشت و بقرار گاه خدایان ر بوده شد^۴ .
در دل اندیشیدم که : « شاید وی را شیوه اینست که جز در این جا
بشکل نپردازد ، و شاید که کسر شأن خوش داند که از جایی دگر طعمه
بر گیرد . »
سپس چنینم نمود که وی ، پس از اندکی چرخ زدن ، بمخافت

۱- اشاره به ویرژیل ، سوردلو ، نینورسکوئی ، کورادومالاسینو، و خود دانته.

۲- بنا بافانۀ خدایان یونان پرستو در آغاز یکی از بریان بود که فیلوملا Filomela نام داشت ، و چون برادر شوهرش تریوس Tereus با او عشق‌بازی کرد و شوهرش شکایت نزد خدای خدایان برد ، این پری تبدیل به پرستویی شد تا از آن پس هر بامدادان بیاد بدبختی خود ناله سر دهد .

۳- این نظیر عقیده رایج ماست که رؤیای صبحگاهان رؤیای صادقه است . دانته قبلا نیز بدین نکته اشاره کرده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۵۱۳ شرح ۱) .

۴- در افسانۀ خدایان یونان Ganimede جوان زیبایی بود که بنا بر فرمان خدای خدایان ، پریان او را از بالای کوه ایدا Ida که وی در آنجا شبانی میکرد ربودند و با آسمان بردند تا در آنجا ساقی خدایان شود . دانته در خواب می‌بیند که او را نیز چون « گانیمده » از بالای کوهی چون « ایدا » برداشته‌اند و رو بیلا میبرند .

برزخ

صاعقه‌ای فرود آمد و مرا از زمین برداشت و بالا برد تا به آتش رسد^۱.
و در آنجا، بنظرم چنین آمد که او و من میگذاختیم، و آن آتش خیالی
چنانم بریان کرد که سوزندگی آن رشته خواب مرا بگست.
هنگامیکه مادر «آکیله» وی را از «کیرونه» ربود و همچنان خفته
در بازوان خویش برد تا به «اسکیرو» رسید که کوتاه زمانی پس از آن یونانیان
از آنجا راهیث کردند^۲،
«آکیله» که چشم گشوده بود و به پیرامون خوش مینگریست و
نمیدانست که در کجاست^۳، بهمانسان بخویش باز آمد
که من پس از بیداری از آن خواب بخود آمدم؛ و چون خواب

۱- *infino al foco*، یعنی: تا بحلقه نار که زیر فلک قمر و بالای فضای زمین قرار دارد بالا ببرد. در اولین سرود بهشت نیز بدین نکته اشاره میشود.

۲- بنا به میتولوژی یونان، «آکیله» *Achille* (اکیلوس) قهرمان نامی یونانی (که نقشی نظیر رستم مارا در ایلیاد هسر و جنگهای معروف تروبا بعهده دارد) دوران کودکی خود را تحت پرورش و تربیت کیرونه *Chiron* (کیرون)، سنتور (اسب آدمی روی) مشهور (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲۴۴، شرح ۱) بسربرد و اسب سواری و زوبین افکنی و جنگاوری را نزد او آموخت. اما چون وی جوانی برومند شد، یکروز مادرش تیس *Thetis* زن خدای اوقیانوس، که اکیلوس فرزند نامشروع او بود، ویرا از خانه «کیرونه» ربود و در آغوش گرفت و همچنان خفته تا به بندر اسکیر *Schiro* (در اصل *Scyros*) برد و در آنجا بوی جامعه زنان پوشانید تا هانع آن شود که وی بطرقداری از سپاه یونان وارد بیکار شود. ولی در این بندر «اولیس» و «دیومدس» دو پهلوان معروف یونانی به حیل «تیس» پی بردند و «اشیل» را دوباره لباس مردانه پوشانند و به میدان جنگ روانه کردند، و اشاره داتنه بدینکه «اندکی بعد یونالیان راهیث کردند» به همین است. داتنه اصولا طرفدار تروپائیها بود که رومیان خود را از اعقاب آنها میدانستند، همین مناسبت از «اولیس» و «دیومد» ناراضی بود و شاید يك علت آنکه این هردو را در دوران يك شعله آتش در دوزخ جای داده همین باشد (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۴۱۹، شرح ۱).

۳- اشاره به یکی از اشعار استاسیوس *Stacius* شاعر لائین، در اثر معروف او اکیلیس *Achilleis* (اشیل نامه)، که در آن (کتاب اول، شعر ۲۴۷) میگوید: «اشیل در اسکیروس ناگهان از خواب بیدار شد و خود را غرق بهت و حیرت یافت».



بشهرم چنین آمده که طغای زمین‌پال مرا از زمین برداشت و بی‌الا برد. (صنعت ۶۸۵)

سرود نهم

از چهره‌ام بگریخت ، همچومردی که از وحشت یخ زده باشد ، رنگ از رخ بدادم .

تزدیكمن، فقط آنکه مایهٔ دل گرمی من بودنشته بود^۱ ؛ ساعتی دو فزون بود که خورشید بالا آمده بود و من نظر بجانب دریا داشتم .

مولای من گفت : « بیم مدار و آسوده خاطر باش ، که ما در مکانی امنیم ؛ از شوق خویش مگاه ، بل ازین نیز افزونترش کن^۲ !

زیرا که اینک به برزخ رسیده‌ای : بدان جا نظر افکن و صخره‌ایرا که از هر جانب در میانش گرفته است بین و مدخل آنرا بنگر که در آن این صخره شکافته مینماید .

اندکی پیش ، بهنگام سپیدمدم که پیشاهنگ روزاست ، چون روح تو در درونت خفته بود بانوئی بروی گل‌هائی که زینت بخش آن مکان کوتاه‌ترند^۳ آمد

و گفت: - من «لوجیایم»^۴ : بگذارید این خفته را بر گیرم تا طی راه را بر او آسانتر کرده باشم . -

«سوردلو» و دیگر ارواح والا بر جای ماندند ؛ و آن بانوترا بر گرفت

۱ - اشاره به ویرژیل .

۲ - یعنی : بجای اینکه خود را اسیرنگرانی کنی و بیمناک شوی ، جرئتیشتر بخوش ده ، زیرا ما به برزخ واقعی تزدیك شده‌ایم .

۳ - اشاره به «درهٔ پادشاهان» که داته در آنجا بخواب رفته بود .

۴ - Lucia « سنآلوجیا » قدیسهٔ مسیحی که در قرن چهارم میلادی در جزیرهٔ سیبیل یشهادت رسید . وی در «کمدی الهی» مظهر لطف و ناری الهی است و قبلاً نیز یکبار دیگر در دوزخ از جانب مریم مقدس مأمو ریت یافته بود که به بتانریس را بکمک داته که در جنگل تاریک سرگردان شده بود برانگیزد (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۱۰۲ ، شرح ۳ صفحهٔ ۱۰۳ شرح ۱) .

برزخ

و چون خورشید بر آمد بجانب بالا پرواز کرد ، و من در دنبالش روان شدم ^۱ .
ترا در اینجا بر زمین نهاد ، و پیش از فرو نهادن دیدگان شهلای
او این در گشاده را بمن نمود ؛ آنگاه او رفت و خواب نیز با وی راهی شد .
همچو مردی که از شك یا بیقین نهد و چون پی بحقیقت برسد ،
هر اس او جای به قویدلی دهد ،

من نیز یکسره حالی دگر یافتم ، و راهنمای من که آسوده خاطر میدید
از راه صخره روی بیلا نهاد و من در دنبالش روان شدم .

ای خواننده ، می بینی که حدیث من چنان اوج گرفته است : لاجرم
شگفت مدار که با هنرنمایی فزونی از پیش نیز بالاتر برم ^۲ .

تزدیک شدیم ، و بجائی رسیدیم که از آن ، در آنجا که مرا در آغاز
کار شکافی همچون شکافهای دیوارها بنظر آمده بود

دری دیدم ^۳ ، و در پائین آن سه پله که هر یک برنگی دگر بودند ، و

دربانی را دیدم که هنوز هیچ سخن نمیگفت .

۱ - اشاره بدانکه رؤیای داتنه رؤیای صادقه بوده ، و واقعاً در عالم خواب « عیبی »
او را برداشته و بیلا برده است . یکبار دیگر در برزخ « برکت الهی » که شامل حال روحی
آلوده شده بعباب نشیبه میشود .

۲ - یعنی : اکنون سخن از مطلبی بسیار دلپذیرتر و آسمانیتر از آن میرود که در دوزخ
و نخستین فصول برزخ در میان بود ، و من تا گزیرم هنرنمایی بیشتری کنم تا حق مطلب را بهتر ادا
کرده باشم .

۳ - اشاره بدانکه این در بخلاف دروازه دوزخ بسیار کوچک و تنگ است ، چنانکه آنرا
از دور شکافی یش نمیتوان دید . اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب هفتم) :
« ... از در تنگ داخل شوید ، زیرا فرسخ است آن در ، و وسیع است آن طریقی که مؤدی به
هلاکت است و آنانیکه بدان داخل میشوند بسیارند » . آن در وسیع که آسان بدان داخل میتوان
شد و « مؤدی به هلاکت است » دروازه دوزخ است که داتنه چهار روز پیش با بدرون آن نهاده ،
و هیچکس را از ورود بدان مانع نمیشود ؛ اشاره بدانکه آسان میتوان با مرحله گناه گذاشت
ولی ورود بمرحله پاکی و صفای نفس مستلزم شهادت و گذشت است .

سرود نهم

و چون بیش و بیش دیده گشودم ، دیدم که وی بر بلندترین آن سه پله
نشسته بود و چهره اش چنان بود که یارای تحمل آنرا در خویش نیافتم^۱ .
شمشیری برهنه بردست داشت که فروغش با برقی خیره کننده بر ما
میتافت ، چندانکه بکرات بدان نگرستم و هیچ ندیدم^۲
چنین آغاز سخن کرد : « از همانجا که ایستاده اید بگوئید که چه
میخواهید؟ کجاست آنکس که بدینجایتان آورده ؟ هس دارید که بالا
آمدن مایهٔ پشیمانیتان نشود^۳ ! »
استادمن پاسخ داد : « بانوئی آسمانی که برین امور وقوف کامل
دارد ، دمی پیش ما را گفت که :- بدان سو روید ؛ دروازه آنجاست .- »
دربان آداب دان دو باره چنین آغاز سخن کرد : « و کاش که ازین
پس نیز وی قدمهای شما را بسوی خیر راهبر باشد ؛ اکنون که چنین است
بجانب پلههای ما پیش آئید . »
تا پلهٔ نخستین رفتیم : پله از مرمری سپید و چنان صیقلی و درخشان
بود که تصویر من کاملاً در آن منعکس میشد^۴ .

۱ - یعنی : فروغی چنان خیره کننده داشت که نمیتوانستم مستقیماً بدو بنگرم .

۲ - یعنی : درخشندگی آن قدرت تشخیص را از دیدگانم گرفته بود . شمشیر برهنه :
مظهر عدالت الهی . فکر از اجیل آمده (رسالهٔ پولس به افسسیان) : « ... شمشیر روح را که
کلام خداست بردارید » و همچنین از نورات (سفر پیدایش ، باب سیم) : « ... پس خداوند آدم
را از بهت بیرون کرد و گروییان را بطرف شرقی باغ عدن مسکن داد . و شمشیر آتشبار را که بهر سو
گرددش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند » .

۳ - یعنی : از روی سبکری بالا نیامده باشید تا فاگزیر بیاز گشتن شوید .

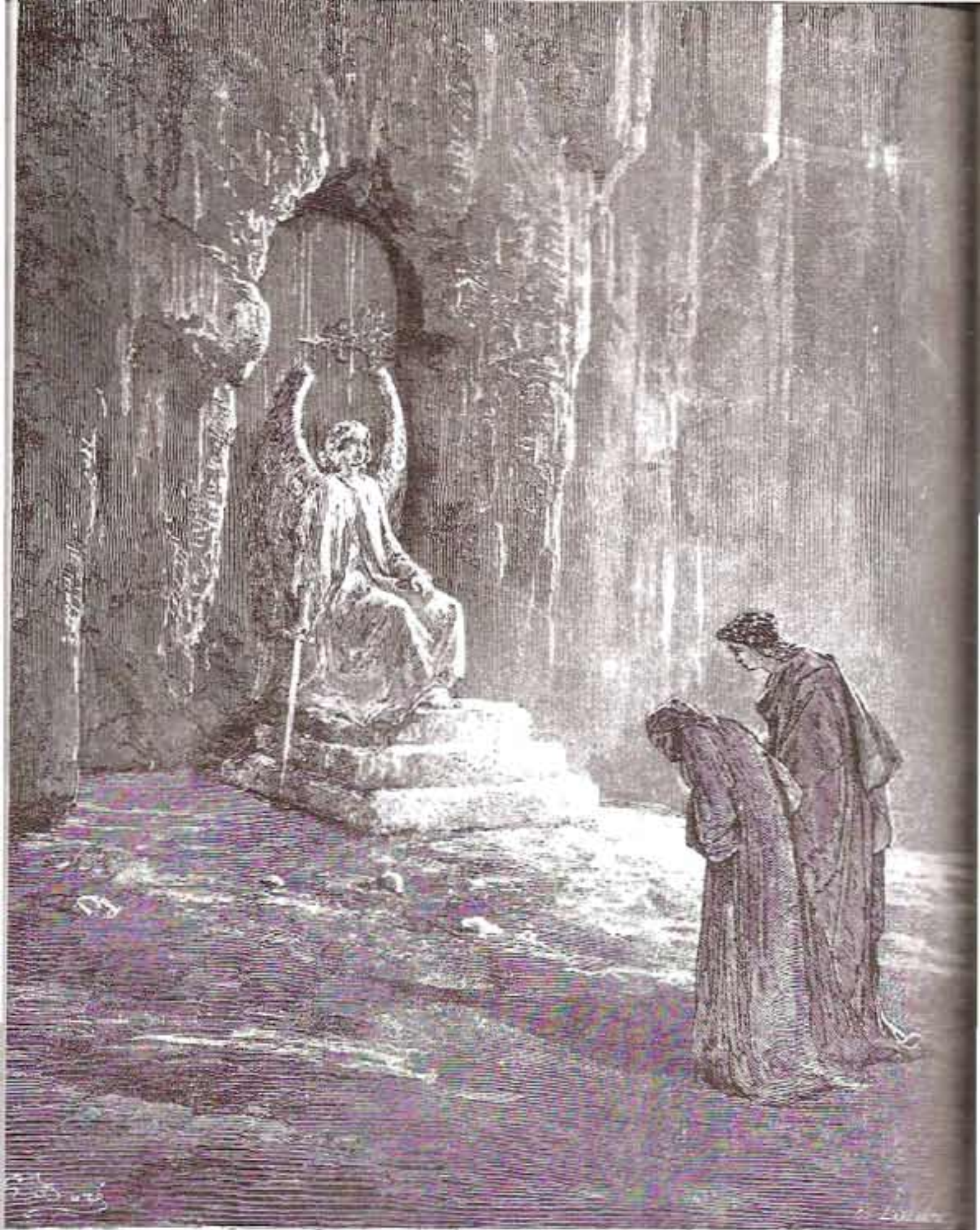
۴ - این پله و دوبلهٔ دیگر مظهر سه مرحلهٔ استغفار و آمرزش ، یعنی پشیمانی از گناه ،
اعتراف بگناه و پشیمانی گناهند .

برزخ

پله دومین رنگی تیره و تقریباً سیاه^۱ داشت و از سنگی ناهموار و گداخته ساخته شده بود که در آن دوشکاف طولی و عرضی دیده میشد^۲. سومین پله، که ابعادی فزون از آن دوتای دیگر داشت، بنظم از سنگ سماقی آتشین فام، برنگ خونی که از رنگی بیرون جهد، آمد^۳. فرشته خدا خود بر آستانه در که در نظر من از سنگ الماس آمد^۴ نشسته و دویای خویش را بر روی آن پله سومین نهاده بود. راهنمای من مرا بمیل خودم^۵ از هر سه پله بالا برد و گفت: «خاضعانه از وی بخواه که قفل را برویت بگشاید^۶»

باخضوع تمام در برابر پاهای مقدس او بزانو در افتادم از او خواستم که از راه بخشندگی در را برویم بگشاید، اما پیش از آن سه بار دست بر سینه زدم^۷.

- ۱ - più che perso. این اصطلاحی است که داتنه یکبار دیگر نیز در دوزخ در وصف رنگ آب رودخانه جوشان استیجه بکار برده است (دوزخ، صفحه ۹، شرح‌های ۴۰۵)
- ۲ - این پله دومین، چنانکه گفته شد، مظهر اعتراف بگناه است، و در هنگام اعتراف همیشه سختی قلب و غرور شکست می‌خورد. دوشکاف طولی و عرضی این پله نشان این شکستند.
- ۳ - سنگ سماق و رنگ آتشین آن؛ اشاره به اشتیاق و حرارتی که باید توبه کننده در بکار بستن دستورهای کشیش اعتراف گیرنده بکار برد تا از راه ریاضت روح خویش را ظاهر کند.
- ۴ - الماس: مظهر استحکام و صلابت معنوی کشیشی که به اعتراف گناهکاران گوش میکند. شاید اصل فکر از تورات گرفته شده باشد (کتاب حزقیال بنی، باب سوم)؛ «... همان من روی ترا در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و ایشان سخت خواهم گردانید، بلکه پیشانی ترا مثل الماس از سنگ خارا سخت‌تر گردانیدم.»
- ۵ - اشاره بدانکه اراده و تمایل قلبی گناهکار به استغفار و اعتراف و آمرزش، از شروط قطعی چنین آمرزشی است و تا وقتی که وی خودخواهان چنین استغفار نباشد الزام او نتیجه‌ای ندارد.
- ۶ - قفل در برزخ را، مفهوم واقعی این اشاره، گشایش در بی‌گمانی و توبه بردی دل گناهکاری است که متوجه خطای خود شده است.
- ۷ - بزانو در افتادن و سه بار دست بر سینه زدن، از مراسم آئین کاتولیک در هنگام اعتراف بگناه است.



سرود نهم

وی بانو کشمشیر خویش هفت نشان بر پیشانیم کشید^۱ ، و گفت: «چون داخل شوی کاری کن که این زخمها را بشوئی .»
جامه اش برنگ خاک کستر یارنگ خاک شکافته بود^۲ و ازین جامه کلیدی دو^۳ بر کشید .

یکی ازین کلیدها از زر و آن دیگری از سیم بود^۴ ؛ نخست کلید سپید را در قفل نهاد و سی کلید زرد را ، چنانکه مایه خوشنودیم شد^۵ .
بما گفت : « هر بار که یکی ازین دو کلید آنچه چنانکه باید کار نکند و بد در قفل بچرخد ، این در گشوده نمیشود .

یکی ازین دو ارزشی بیش دارد^۶ ، اما بکار انداختن آن دیگری مستلزم

۱- نشان P حرف اول کلمه peccato (گناه) است و هفت نشان مظهر « معاصی کبیره سبعة » اند که عبارتند از : غرور ، حسد ، خشم ، تنبلی ، خست ، شکمپرستی ، شهرترانی . دانه در هر طبقه از طبقات هفت گانه برزخ از آرایش یکی ازین گناهان پاک میشود و در نتیجه هر بار فرشته ای یک نشان p را از پیشانی او میزداید .

۲ - این رنگ خاک مظهر فروتنی کشیشی است که از گناهکار اعتراف میگیرد و شخصیت او فقط این است که مأموری است از جانب خداوند ، نه اینکه خود امتیازی داشته باشد .

۳ - این دو کلید ، کلیدهای قلمرو آسمان یعنی کلیدهای بهشتند ، که در حقیقت دو مظهر گناایش باب پاکی از آرایش گناهان بشمار میروند . اصل فکر از سخن معروف عیسی به پطرس گرفته شده است (انجیل متی ، باب شانزدهم) : « ... ومن ترا میگویم که توئی پطروس ، و بر این سخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت . و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو میپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود » .

۴ - اشاره به دوجنبه روحانیت و علم که دو صفت ممیزه کشیش اعتراف گیرنده ماند . کلید طلا مظهر شخصیت روحانی و کلید نقره مظهر شخصیت علمی اوست .

۵ - یعنی باین عمل در برزخ را برویم گشود .

۶ - اشاره به کلید زرین که مظهر مقام و اقتدار روحانی است و از آن جهت ارزشی بیشتر دارد که بخاطر آن عیسی شهادت رسیده است .

برزخ

مهارت و دقت بسیار است، زیرا هم آنست که قفل را میگشاید^۱؛
من این دو را از «پطرس» گرفته‌ام^۲؛ ووی مرا فرموده است که اگر
بنا باشد که در کار خود اشتباهی کنم، این اشتباه را بیشتر در راه گشودن
این در بکار برم تا در بسته نگاه داشتن آن، بدان شرط که کان دریای من
بزانو درآفتند^۳ .»

سپس دولنگه در مقدس را بگشود و گفت: «داخل شوید، اما هش
دارید که به پشت سر منگرید، و آگه باشید که آنکس که چنین کند به
بیرون ازین در باز خواهد گشت^۴ .»
و چون هر دولنگه فلزی خوش آهنگ و محکم این در مقدس بروی
پاشنه‌های خود چرخید،

خروشی قوی‌تر و پرنده‌تر از صدای «تارییا»، در آن هنگام که «متلوی»
نیکدل را از آن بر کشیدند، و از این راه تخته سنگ از آن پس محروم

۱ - اشاره بدانکه کتیش باید از روی علم و بصیرت گناهان را بسنجد و مجازاتی متناسب
بآن‌ها معین کند و گناهکاران را بجانب بخشایش الهی ببرد .

۲ - چنانکه نقل شد، در انجیل آمده که عیسی کلیدهای بهشت را به پطرس حواری
خود داد و بدین مناسبت وی کلید دار لقب دارد . درینجا این وظیفه کلیدداری از طرف پطرس به
فرشته یاسدار برزخ محول شده است .

۳ - یعنی: اگر بنا باشد که در اجرای دقیق عدالت قصورکنم . این تصور بیشتر در
راه اغماض و بخشش گناهکاران بکار رود، نه در راه سختگیری و اشکال‌تراشی، بدان شرط که
گناهکار واقعاً احساس پشیمانی کند، یعنی در پدای آن کس که نمابنده و مظهر روحانیت است
«بزانو درآفتند» .

۴ - اشاره بدانکه گناهکار پس از پشیمانی و اعتراف و تطهیر از گناه نباید دوباره رو بسوی
گناهان گذشته کند، و گرنه تطهیر و بخشایش او بی‌اثر خواهد شد . اصل فکر از انجیل گرفته شده
(انجیل لوقا، باب نهم): «... عیسی ویرا گفت کسبکه دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت
سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیباشد» .

سرود نهم

آمد، بگوش ماریسید^۱ .

بشنیدن نخستین زیروبم این صدا^۲ بوقت برگشتم وچنین پنداشتم
که سرود Te Deum laudamus^۳ را میشنوم که صداهائی آمیخته با موسیقی
دلپذیری ترنم میکنند .

و آنچه شنیدم درمن درست آن احساس را پدید آورد که عادتاً بهنگام
شنیدن سرودهای مذهبی همراه با ارگ^۴ پدیدحیا آید،
و شنونده سخنان سرود را گاه میشنود و گاه نمیشود^۵ .

۱ - سزار ، سردار رومی ، پس از گذشتن از رودخانه «رربیکون» و حمله مسلحانه به
رم در صدد برآمد که خزانه دولتی را که در زیر صخره تارپیا Tarpeia در کنار کاپیتول معروف
در مرکز شهر رم نگاهداری میشد متصرف شود . پاسداری این خزانه از طرف سنای رم به
سیلیوس متلوس Caecilius Metellus نماینده مجلس عوام سپرده شده بود و وی باتمام قوای خود
در صدد جلوگیری از اینکار برآمد ، ولی سزار بدو گفت : « متلوس ، اگر میخواهی انجام وظیفه
کنی ، بجای حرقزدن عمل کن » . بالاخره بفرمان سزار ویرا بزور از کنار «تارپیا» بیرون کشیدند
و تارپیا را برای برداشتن ذخائر از جای تکان دادند و ازین حرکت غریبوی گوش خراش برخاست و از
آن پس « این تخته سنگ محروم آمد » ، یعنی دیگر ذخیره ای در آن جای ندادند . اوکاتوس در
فصل سوم «فارسالیا» ازین واقعه بتفصیل سخن گفته است .

۲ - al primo tuono : بعقیده برخی از مفرمن اشاره این سخن به نخستین صدائی
است که از داخل برزخ بگوش دانه رسیده است .

۳ - « خداوند ، ترا سپاس میگوئیم » ، جمله لاتینی مطلع سرود مذهبی معروفی که
باحتمال قوی توسط «سنت امبریزو» سروده شده و به سرود Te Deum مشهور است . این سرود ،
سرود بخشایش است و در برزخ دانه همیشه بهنگام ورود روح نازمای بحلقه برزخیان یعنی بهشتیان
از طرف ارواح برزخی خوانده میشود .

۴ - con organi آلت معروف موسیقی که بخصوص در کلیساها همراه با سرودهای

مذهبی نواخته میشود .

۵ - یعنی: گاهی صدای آواز بگوش میرسد و گاه صدای ارگ .

سرود دهم

طبقه اول برزخ: مفرووران

طبقه اول برزخ خاص کیفر یا کفاره مفرووران است. این ارواح که در زندگی اهل غرور و خودخواهی منوط بوده‌اند، ولی پشیمانی و توبه آنرا بجای دوزخ به برزخ آورده است، در اینجا کفاره گناه خود را بدینصورت پس میدهند که هر يك از آنان باری بسیار سنگین بر پشت دارند که دوزیر آن سر تا زمین خم کرده‌اند و باید دیرزمانی همچنان در منتهای مراقبت‌دگی باقی مانند تالز آلابش غرور و گردن قرآزی پاك شوند.

دیواره و کف این طبقه پوشیده از تصاویر و حجاریهایی است که در آنها شواهد و امثله مذهبی و تاریخی مربوط بگناه خاص افراد هر طبقه، صورتهای مختلف ارائه میشود و تقریباً در همه جا بقتاب يك نمونه از تورات یا انجیل و يك نمونه از تاریخ یا میتولوژی یونان و روم در کنار هم آورده شده است. در توجیه این شواهد دستة اخیر، یکی از دانشمندان بزرگ قرن گذشته بنام فردريك اوزانام F. Ozanam مینویسد که: «دائمه عمداً برزخ خود را وسیله حفظ و بقای خاطرات آن رمانس هنر و شعری فرار داده که مایه افتخار ایتالیای قرن سیزدهم است.»

سرود دهم

چون بدانوی آستان آن دری رقتیم که عشق بد^۱، از آن جهت که
راه پرییج و خم و راهی راست جلوه میدهد^۲ ارواح را از دخول بدان
باز میدارد،

از صدای در، بسته شدن آنرا در پشت سرمان دریافتم، و اگر دیده
بجانب آن گردانیده بودم برای این خطای خود چمعذری مسموع میتوانستم
داشت^۳

از شکاف تخته سنگی بالا رقتیم که از هر دو جانب شکلی چون آن
موج داشت که گاه دور و گاه نزدیک میشود^۴.

راهنمای من چنین آغاز کرد: « در اینجا باید اندکی زبردستی بکار
برد و گاه ازین طرف و گاه از آن طرف دیگر بجانب کناره‌ای که چرخشی
کوتاهتر دارد رفت. »

و این شیوه رهروی حرکت ما را چنان کند کرد که پیش از آنکه
ازین شکاف بیرون رفته باشیم ماه که رو بیائین داشت برای خفتن بیستر

-
- ۱- در سرود هفدهم برزخ این غرضیه فلسفی بتفصیل شرح داده میشود که عاملی که احساس تمام کارهای خوب و بد بیزاست عشق است، و این عشق بد و صورت «عشق خوب» و «عشق بد» تقسیم میشود.
- ۲- یعنی: گناه را در نظر ما دلیپذیر میکند.
- ۳- اشاره بدانکه قبلا فرشته دربان برزخ دایقه را آگاه کرده بود که روی به پشت سر نکرده اند.
- ۴- یعنی راه بسیار پرییج و خم بود.

برزخ

خوش رفت^۱ .

اما چون در آن بالا، در جایی که دامنه کوهستان اندکی واپس می‌رود^۲ خوش را آزاد یافتیم و اطراف را باز دیدیم ،
من با خستگی و هر دو بای خبری از راهی که باید در پیش گیریم ،
در آن بالا بر روی زمین مسطحی که از بیابانی نیز بی‌رفت و آمدتر بود
بر جای ماندیم .

از کناره بروین این زمین که مجاور با پرتگاه است، تاپیای صخره‌ای
که پیوسته رویا می‌رود، با اندازه سه بار درازای قامت يك آدمی فاصله بود^۳ ،
و تا دورتر من جایی که دیدگان من بال می‌توانستند کشود، چه در
جانب چپ و چه در سمت راست ، این حلقه را بهین پهنا یافتیم .
هنوز پاهای ما در آنجا براه نیفتاده بودند که متوجه آن شدم که این
دیواره حلقه‌ای شکل که هیچ راهی برای بالا رفتن از آن نبود ،
از مرمر سپید بود و با چنان حجاریها آراسته شده بود که نه تنها
«پولیکرتو» بلکه طبیعت را نیز غرق اسف میکرد^۴ .

۱- در آغاز «دورخ» ذکر شده که ماه در شب آدینه مقدس پیش از عید پاک ، بحال بدر
بوده است . بدین ترتیب در بامداد دوشنبه پاک ، یعنی چهارروز بعد از آغاز سفر دانه ، ماه چهار
ساعت بعد از طلوع خورشید غروب میکند . مفهوم این اشاره اینست که درین هنگام چهار ساعت
از روز برآمده بود .

۲- اشاره به «حلقه اول» درزخ که شرح آن بعداً خواهد آمد .

۳- یعنی : در دامنه کوه و بر کردا کرد آن زمین مسطحی بشکل کمر بند دیده میشد که
مرض آن از منتهای الیه خارجی که مشرف به فضا است تا منتهای الیه داخلی که دنیاله دامنه کوه است ،
معادل طول سه فرآدم ، بنابراین در حدود پنج متر بود .

۴- Policroto (در اصل پولوکلتوس Polycletus که نامش در ایتالیایی Policroto
تلفظ میشود و دانه حرف P را بجای I آورده است) مجسمه‌ساز و حجاری بزرگ یونانی بود که در اوایل
بقیه در صفحه بعد

سرود دهم

آن فرشته‌ای که بروی زمین آمد^۱ تا مبشر آن صلحی باشد که در طول قرنهای دراز مردمان اشکر نزان در طلبش بودند^۲، و بادست آن دره‌های ملکوت که دیری بسته بود گشوده شد^۳،
در آنجا چنان زنده و جاندار و با صورتی چنان دلپذیر در برابر ما نمودار بود که بهیچ رو تصویری خاموش نمی‌نمود^۴.
بیننده‌سو گنجه‌توانست خورد که وی دهان به گفتن! Ave گشوده است^۵؛ زیرا که تصویر برابر او از آن بانوئی بود که کلید را برای گشودن در عشق والا بچرخانید^۶؛

ضیه از صفحه قبل

قرن پنجم پیش از میلاد مسیح متولد شده بود و در قرون وسطی از روی نوشته‌های سیرون و سایر بزرگان ادب لاتین، مقام بلندی برایش قائل بودند. معروفترین مجسمه او که آنرا «شاهکار مجسمه سازی یونان» نام داده بودند. مجسمه يك سرماز جاویدان هخامنشی بود که «پادشاه» نامیده میشد. - «طبیعت نیز از آن غرق اسف میشد»، اشاره به نظریه‌ای است که قبلاً به تفصیل در «دوزخ» آمده (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲۳۵، بند آخر) و طبق آن، هنر انسانی حکم فرزند طبیعت و نواده خداوند را دارد.

۱- جبرئیل.

۲- یعنی ظهور مسیح را که مظهر صلح و صفاست بشارت دهد. مراد از «صلح»، تفاهم بین خداوند و بندگان اوست.

۳- یعنی: بخاطر آنکه مسیح گناهان بشر را با خون خود خرید، بشر مشمول لطف خداوند قرار گرفت و خدا دره‌های ملکوت را بروی ارواح آدمیان بگشود. - باید متوجه بود که طبق عقائد مسیحی، از وقتی که آدم با گناه خود از بهشت رانده شده بود در های بهشت بروی مردمان بسته بود تا آنکه عیسی بشهادت رسید.

۴- یعنی: این مجسمه چنان جاندار ساخته شده بود که تصور میرفت واقعاً خود جبرئیل است.

۵- Ave! اصطلاح مذهبی مسیحی «سلام بر تو». اصل از انجیل آمده است (انجیل لوقا، باب اول)، «... پس فرشته نزد مریم داخل شده گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند بانو است و تو در میان زنان مبارک هستی».

۶- یعنی: عیسی را بجهان آورد و با دست او در بهشت را که جایگاه عشق alto amor(e) (عشق الهی) است بگشود.

برزخ

حالت او چنان بود که گوئی میگفت : *Ecce ancilla Dei* -
و این را با همان وضوح میگفت که تصویری در موم نقش بندد .
استاد مهربان که مرا در تزدیک خود و در جانب دل خویش داشت^۱
بمن گفت : « اندیشه‌ات را در یک جای نگاه مدار^۲ » .
لاجرم نگاه خویش را بر گرداندم و در پشت سر مریم، در آن جانب که
راهنمایم ایستاده بود ،
صحنه‌ای دیگر را دیدم که در دل سنگ کنده بودند ؛ بدین جهت
بجانب دیگر و بر ژیل رقوم و بدان تزدیک شدم تا این تصویر را بهتر در معرض
نگاه داشته باشم .
در آنجا ، در سنگ مرمری واحد ، ارا به و گاوان حامل آن تابوت
مقدس^۳ حجاری شده بودند که کسان را از غضب مقامی که بعهده ایشان واگذار
نشده بر حذر میدارد^۴ .

۱ - نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... مریم گفت : اینک کنیز خداوندم . »

۲ - یعنی : من در سمت چپ او ایستاده بودم .

۳ - یعنی : سایر تصاویر را نیز ببین .

۴ - اشاره به تابوت مقدس یهود ، موسوم به « تابوت یهوه صباپوت » . نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل ، باب ششم) : « ... و داود بار دیگر جمع بر گردیدگان اسرائیل را جمع کرد و با تمامی قومیکه همراهش بودند برخاسته از بعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که با اسم یعنی با اسم یهوه صباپوت که بر کرویانی لشته است مسمی میباشد از آنجا بیاورند ، و تابوت خدا را بر عرابه نو گذاشتند و آنرا از خانه اینتاداب که در جبهه است برداشتند و عزه و اخیو پسران اینتاداب عرابه نورا رانند . »

۵ - اشاره به عزه پسر اینتاداب که غاصبانه دست بتابوت یهوه دراز کرد و کفر دید . نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل ، باب ششم) : « ... و چون بخرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را بتابوت خداوند دراز کرده آنرا گرفت ، زیرا گاوان میلفزیدند . پس خداوند بر عزه آفرودخته شده خدا او را در آنجا بسبب تقصیرش زد و در آنجا نزد تابوت خدا مرد . »

سرود دهم

دریش آن ، جمعی نموده شده بود که بهفت دسته سرودخوان تقسیم شده بود و دیدار آن یکی از دوحس مرا^۱ بگفتن آن و امیداشت که :- نه - و آن دیگری را بگفتن این که :- چرا ! -

بهمینسان در مورد دود کندی که در آنجا نموده شده بود، دیدگان و بینی من هم آهنگی نداشتند، زیرا که میان آری ونه در کشمکش بودند^۲ .
در این تصویر، مزبورخوان پر خضوع^۳ با جامه‌های بالا گرفته ، رقص کنان پیشاپیش تابوت مقدس در حرکت بود و درین صحنه خود را بیشتر و کمتر از پادشاه نشان میداد^۴ .

۱ - یعنی : دوحس بینائی و شنوائی من باهم در کشمکش بودند ، زیرا که بینائی من میگفت که این تصویری بیش نیست ، در حالیکه حس شنوائی من حتی صدای آواز سرودخوانها را بگوشم میرسانید و ازین جهت با صرعه من میگفت «نه» (نمیخواند) و سامعه‌ام میگفت که «چرا» (میخواند).
اشاره به فرط قدرت نمائی سازنده این تصاویر .

۲ - این همان نکته مربوط به شرح پیش است که در این جا در مورد دوحس با صرعه و شامه آمده است ، مدین ترتیب که چشم میگوید که این تصویری بیش نیست ، و بینی از فرط کمال این تصویر عطر کندی را که در تصویر نموده شده است میبوید.

۳ - اشاره به داود پیغمبر، که کتاب مزامیر از اوست .

۴ - نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب ششم) : « ... و داود باتمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد^۵ ، و داود بایفود کنان مجلس بود . پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را با آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند . و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد میکال دختر شاؤل از پنجره نگرسته داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جست و خیز در رقص میکند . پس او را در دل خود حقیر شمرد ... پس میکال دختر شاؤل باستقبال داود بیرون آمد و گفت پادشاه اسرائیل امروز چقدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان و بندگان خود برهنه ساخت ، بطوریکه یکی از سفها خود را برهنه میکند . » - « خود را بیشتر و کمتر از پادشاه نشان میداد » : بیشتر از پادشاه برای آنکه «ایفود» جامه مقدس را بر تن کرده بود، کمتر از پادشاه برای آنکه در ملاء **بقیه در صفحه بعد**

برزخ

و «میکول»^۱ که از زوبرو در بنجره کاخی بزرگ نموده شده بود، با
اعجاب بسیار چون زنی بی اعتنا وافرده مینگریست.
مکان خود را ترك گفتم تا از تردیک صحنه دیگری را که در پشت
سر میکول نظر مرا با فروغ سپید خود بخوش میخواند بنگرم.
در آنجا افتخار والای پادشاه رومی که ارزندگی او «گر گوریو» را
به پیروزی بزرگ خوش رسانید مصور شده بود^۲؛
اشارتم به امپراتور «ترایانو» است که بیومزنی بینوا^۳ باحالی پررنج
اشکر نزان دهانه اسبش را گرفته بود.
پیرامون او زمین یکسره در زیر پای سواران جنگی بود، و بر بالای سر
آنها عقابانی زرین در میان باد در پرواز مینمودند^۴.

بقیه از صفحه قبل

عام میرقصید . - ایفود جامعه کاهنان اسرائیل بود (تورات ، سفر خروج ، باب بیست و هشتم) :
« ... و بیهوه به موسی گفت : بگو که دختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من
کفایت کنند... و رختهایی که میسازند اینست : سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند...
و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند و ایفود را از طلا و لاجورد ارغوان و قرمز
و کتان نازک ناپیده شده از صنعت نواج ماهر بسازند .

۱ - Micol : میکلان دختر شاول . رجوع شود به شرح پیش .

۲ - اشاره به ماجرائی از زندگانی ترایانوس (باستانی ترایانو Traiano) امپراتور
معروف روم و پاپ گریگوریوس اول (باستانی گرگوریو Gregorio) . طبق يك افسانه معروف
قرون وسطائی که تمام مفسرین قدیمی کمدی الهی بنان اشاره کرده اند ، ترایانوس پلوشاه عادل و
لکونکاری بود ، ولی ناوقتیکه مرد مسیحی نشده بود و بنا برین میبایست بدووخ رود . گر گوریوس
بدرگاه خداوند دعا کرد که روح او را یکبار دیگر برانگیزد و این بار ترایانوس مسیحی شد و تعمید گرفت
و در نتیجه پس از مرگ به بهشت رفت . در سرود بیستم «بهشت» تفصیل درین باره سخن رفته است .

۳ - una vedovella مخفف بیوه زن : بیوه زنک .

۴ - اشاره به پرچمهای عقاب که نشان امپراتوران روم بود و هنگام حرکت امپراتور
پسوی میدان جنگ باهتر از در میآمد .

سرود دهم

پنداشتی که زنک بینوا در میان این همه کسان میگفت: «خداوند کارا،
مرک پسر کم را که بس آزرده دلم دارد انتقام بستان!»
روی بدویاسخ میداد که: «درنگ کن تا باز کردم.» و آن زن که
از گرانی رنج تنگ حوصله مینمود میگفت: «خدایگانا، اگر تو باز
نگردی چکنم؟»
واو میگفت: «آنکس که بجای من آید چنین کند.» و آن زن
میگفت: «از آن کلر خیر که کسی دگر کند، ترا چمسود، اگر خود در
انجام آنچه بعهد داری سهل انگاری پیشه کنی؟»
و آنگاه وی چنین میگفت: «درین صورت خاطر آسودمدار، زیرا
که باید پیش از عزیمت وظیفه خوش را بانجام رسانم، که هم عدالت چنین
میطلبد و هم ترحم برجای نگاهم میدارد.»
آنکس که هرگز چیزی تازه ندید^۱، این چنین سخنان را پدید
آورد که قابل دیدارند و برای ما بس تازگی دارند، زیرا که در روی زمین
ماندشان را نمیتوان یافت^۲.

چون مجنوب دیدار این تصاویری بودم که چنین اثر سرافکنندگی
فراوان در خود داشتند، و مقام سازنده آنها در نظر ما بس گرانبها ترشان
کرده بود^۳،

- ۱ - خداوند، که چون همه را خود آفریده هیچ چیز برایش تازگی ندارد.
- ۲ - یعنی: این تصاویر را چنان کامل ساخت که کوئی از دهان آنها سخن نمیتوان شنید
و این سخن «قابل دیدار» است، زیرا با چشم احساس میشود نه با گوش.
- ۳ - یعنی: از آن جهت که سازنده آنها مستقیماً خود خداوند بود، ارزش این تصاویر
بسیار زیاده تر شده بود.

برزخ

شاعر در زیر لب گفت: « جمعی کثیرند که با قدمهای آهسته میآیند،
و اینان مارا بدرجات بالاتر راهنما خواهند شد^۱. »

دیدگان من که پیوسته مراقب دیدارند تا چیزهای تازه‌ای را که
خواهاند ببینند، زود بسوی او گشتند.

با این همه، ای خواننده، نمیخواهم ترا با توصیف آنکه خداوند
چنان به تصفیة وامهای کسان اراده فرموده است، در نیات خیرت دلسرد کنم^۲.
نوع عذاب را در نظر بگیر، بلکه بدانچه در دنبال دارد بیندیش^۳؛
و از یاد مبر که این جمله منتها در روز رستاخیز^۴ پایان خواهند یافت.

چنین آغاز کردم: « استاد، آنچه بسوی خوش روان می بینم مرا
آدمی نمی‌نماید؛ و نمیدانم که اینان کیانند، زیرا که از نگرستن من مرا
حاصلی نیست. »^۵

و او بمن گفت: « ناهنجاری عذاب آنان پشتشانرا تا روی زمین خم
کرده است، چندانکه دیدگان مرا نیز در بدو امر تردیدی عارض آمد.
اما هشیارانه بنگر تا آنچه را که در زیر این تخته سنگها بجانب

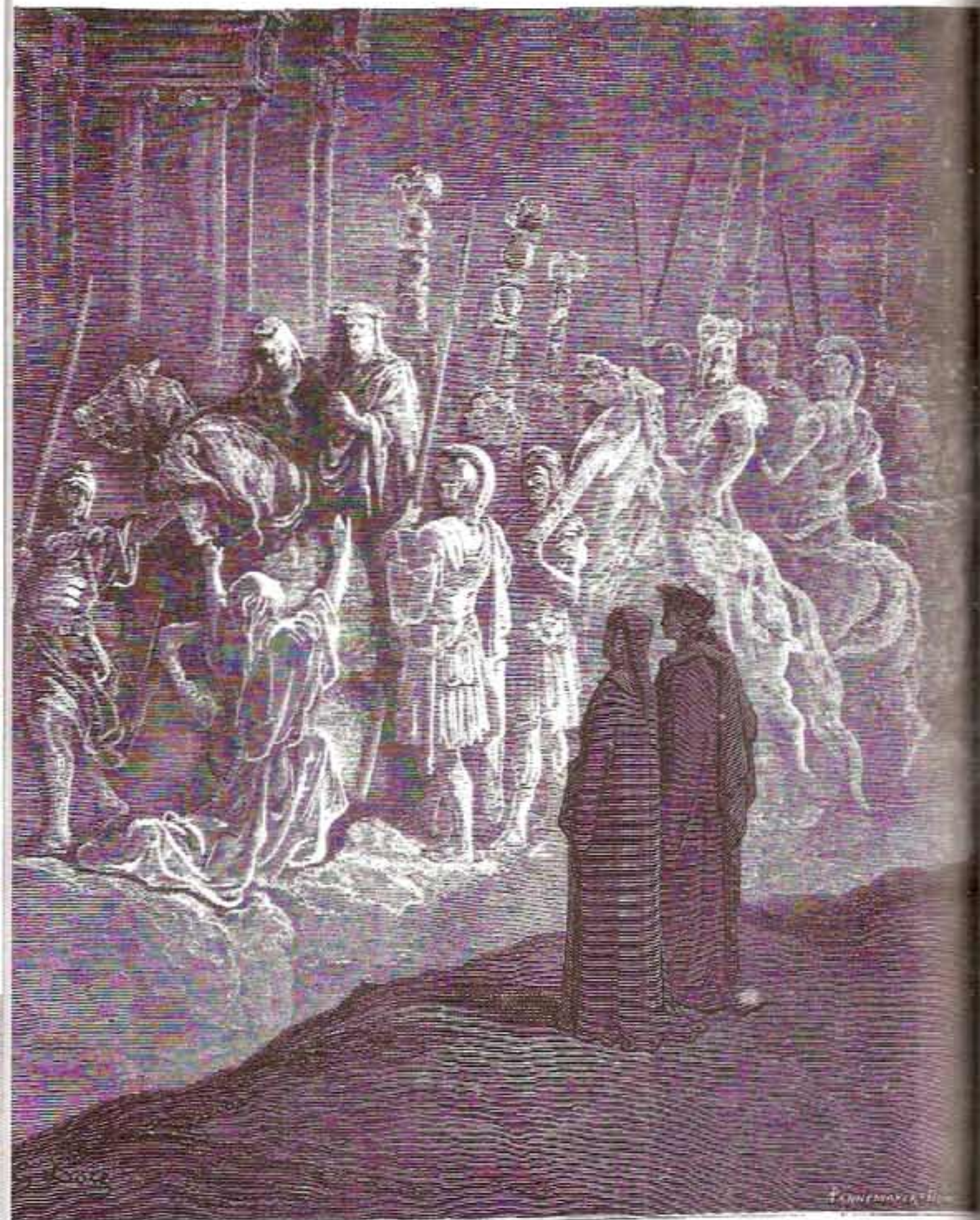
۱ - یعنی راه طبقه بالاتر را با نشان خواهد داد.

۲ - یعنی: منظورم از شرح آنکه خداوند خطاکاران آمرزیدنی را در برزخ با چه سختی
کیفر میدهد و تنبیه میکند، این است که مرا بهراس آورم و دل‌مردت کنم.

۳ - یعنی: فقط بنگر آن مباش که اینان چه عذاب سختی را تحمل میکنند، بلکه متوجه
آن باش که در دنبال این دوران کفاره بخشش و رحمت خداوندی لهفته است.

۴ - *la gran sentenza*: قضای بزرگ؛ اشاره به روز قیامت.

۵ - یعنی اینان بطوری رو بسمت زمین خم کرده‌اند که هر اندازه هم که بدقت نگاهشان
کنم، موفق به شناختنشان نخواهم شد.



پنداشتم که زن یثوا پیداشاه رومی میگفت ' خدایگانا ، انتقام مرا که پرکم را بنان ' (صفحه ۷۰۷)

سرود دهم

ما می‌آید خوب تشخیص دهی؛ از هم اکنون میتوانی دید که چگونه هر يك از اینان بر سینه خوش می‌کوبد^۱ .

ای مسیحیان مفرور، ای خست‌دلان ینوا که در کور باطنی خوش اعتماد به قدمهای قهرائی بسته‌اید^۲ ،

مگر نمی‌بینید که ما حشراتی هستیم که زاده شدیم تا خود زاینده آن پروانه ملکوتی باشیم که بی‌وسيله دفاعی بسوی عدالت پرواز میکند؟^۳ چیست که روح شمارا چنین اجازت بالارفتن میدهد، در حالیکه خود حشراتی ناقص بیش نیستید^۴ ، همچو آن کرمانید که هنوز بحد رشد خوش نرسیده‌اند .

همچنانکه برای نگاهداری سقف اطاقی یا بامی، گاه مجسمه‌ای را که زانوانش به سینه پیوسته بکار می‌برند تا ستونی شود^۵ ،

۱ - *si picchia* ، اشاره بدانکه از تأسف و پشیمانی دست بر سینه می‌زند .

۲ - یعنی : از راه تقوی دور بشوید و واپس می‌روید .

۳ - پروانه ملکوتی : روح ، که صفت ملائکه را دارد، یعنی ابدی است و به جسم وابسته نیست . - « بی‌وسيله دفاع » اشاره بدانکه روح بی آنکه وسیله پرده پوشی و استتار خطاها را داشته باشد در برابر خداوند حاضر میشود . - مفهوم این بند اینست که ما آدمیان در حقیقت حال کرمان ابریشمی را داریم که باید در درون خوش آن پروانه‌ایرا که حاصل وجود و هدف هستی‌ماست (روح) رشد دهیم تا او را روانه در گاه خداوند کنیم .

۴ - *entomata in difetto* این کلمه *entomata* که دانه در اینجا بکار برده *يك* کلمه عجیب ساخگی است که در ادبیات ایتالیائی بفرز این *يك* مورد هیچ‌جا بکار برده نشده است و ریشه ایتالیائی نیز ندارد ، بلکه ریشه یونانی دارد . ظاهراً دانه کلمه «حشرات» را بزبان یونانی (*entoma*) در یکی از ترجمه‌های ارسطو دیده و آنرا کلمه‌ای مفرد فرض کرده و بصورت قدیمی ایتالیائی جمع بت و بصورتی که ذکر شد در آورده است .

۵ - اشاره به ستونهای آدمی شکل ، که در ائینه قدیم ایتالیائی نمونه فراوان از آنها

دیده میشود .

برزخ

و دیدار این چنین هیکل در دل آنکس که ناظر آنست بخاطر همین صورت ظاهری آن رنجی واقعی پدید می‌آورد ، من نیز چون بدقت در این ارواح نگرستم آنرا چنین یافتم .

اینان بتناسب کمی و بیشی سنگینی بار خود ، کم‌بیش درهم فرو رفته بودند ، وینداشتی که آنکس از این جمع که رفتارش بردبارانه تر از دیگران مینمود ،

گریه کنان میگفت : - دیگر مرا طاقتی نمانده است . -

۱ - اشاره بدانکه همه این برزخیان خمیده پشت بودند ، بطوریکه سرهایشان تا بزمین میرسید و در عین حال بتناسب کمی وزیادی درجه فرودشان پشی کمتر یا بیشتر خمیده داشتند .

سرود یازدهم

طبقه اول برزخ : مغروران

در این سرود داتنه و ورژیل همچنان در طبقه مغروران برمیگردند و با عدم‌ای دیگر از آنان گفتگو میکنند . این ازواج سرود مذهبی خاصی را میخوانند که مظهر تواضع و حقارت در برابر خداوند است .

قسمتی از سرود صرف بحث از نقاشان و هنرمندان ایتالیایی معاصر داتنه یا اندکی پیش از زمان او شده است، که در آن ، وی در عین آنکه درباره ارزش کار آنان قضاوت میکند ، بی‌ارزشی شهرت‌ها و افتخارات این جهانی را متذکر میشود.

سرود یازدهم

«ای پدر ما که در آسمانی،^۱ و نه آنکه تنها در آن جا باشی، بلکه از آن دو
در آنی که بنخستین آفریدگان آسمانی مقام خویش مهری بیشتر داری،^۲
از جانب هر آفریده‌ای بر نام و تو! نائیت ثنائاً و بر حکمت دلپذیر
منعالت ستایش باد!

صلح حکومت تو ما را نصیب باد،^۳ زیرا که اگر این صلح رو بما
نکند ما را خود یارای آن نیست که بایای خوش بسویش رویم، هر چند
که درین راه بسیار بکوشیم!
همچنانکه فرشتگان تو - *Osanna* - خوانان اراده خویش را در

۱- این جمله بند اول سرود مذهبی معروف مسیحی «پدر ما» *Pater noster* است که چون نشان خضوع و خضوع در برابر خداوند است در اینجا توسط مفروران و گردنکشان خوانده میشود، و در هشت بند اولین سرود یازدهم بقیه قطعات این «مناجات نامه» بصورت جملات منتخبه نقل شده. مطلع این سرود مذهبی که ترجمه ایتالیائی آن در متن کسبیه الهی و ترجمه فارسی آن در اینجا آمده، در اصل لاتینی چنین است: *Pater noster qui es in caelis*

۲- یعنی: در همه جای عالم آفرینش هستی، ولی مقر اصلی تو آسمان است، زیرا که «نخستین آفریدگان آسمانی مقلم تو» (اشاره به فرشتگان) که بیشتر مورد مهر تو قرار دارند در آند.

۳- جمله‌ای دیگر از سرود مذهبی فوق‌الذکر؛ در اصل لاتینی: *Sanctificetur nomen tuum*

۴- جمله‌ای دیگر از سرود «پاتر»؛ در اصل لاتینی: *Adveniat regnum tuum*

۵- کلمه عبری «هوشیاله»، بمعنی سلام و درود، که در لاتینی وزبانه‌های مشتق از آن بدل به *hosanna* و *osanna* شده است. در انجیل‌های متی (باب بیست و یکم) و مرقس (باب یازدهم) و یوحنا (باب دوازدهم) این کلمه چندین بار تکرار شده. در سرود بیست و نهم برزخ و سرودهای هفتم و هشتم و بیست و هشتم و سی و دوم بهشت نیز این کلمه نقل میشود (رجوع شود به حواشی سرود ۲۹ کتاب حاضر).

سرود یازدهم

پیشگاهت قربانی میکنند، مردمان را نیز باید که چنین کنند!
«من» روزانه مارا^۱ که بی آن هر کس که درین بادیه صعب در راه
پیشرفتن سخت کوشی بیشتر کند واپس تر خواهد رفت^۲، امروز بما ده^۳.
و همچنانکه ما رنجی را که از جانب کسان برده ایم بدانان میبخشیم،
تو نیز به شایستگی ما منکر، بلکه با کرم لایزال خویش بر ما رحمت آر^۴.
تقوای مارا که با آسانی سست میشود در محاک آزمایش حریف کهن

۱- جمله دیگری از سرود مذهبی «Pater»؛ در اصل لاتینی *Fiat voluntas tua*

sicut in caelo et in terra.

۲- اشاره به مائده آسمانی که بصورت «من رسلوی» در بیابان برای قوم موسی، نازل شد
و مراد از آن در اینجا قسمت و روزی مقدر هر کس است. نقل از تورات (سفر خروج، باب
شازدهم) : «... پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده بصرای سین که در میان ایلیم
و سیناء است در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر رسیدند و تمامی
جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی اسرائیل بدیشان گفتند کاش که
در زمین مصر بدست خداوند مرده بودیم و قتی که نزد دیک های گوشت می نشستیم و نان را سیر می خوردیم،
زیرا که مارا بدین صحرا بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را بگرسنگی بکشید. آنگاه خداوند
به موسی گفت همانا من نان از آسمان برای شما بارانم و قوم رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند
تا ایشان را امتحان کنم ... پس ایشان را خطاب کرده بگو در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از
نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم ... و خاندان اسرائیل آن نان را «من»
نامیدند و آن مثل تخم گشتیز سفید بود و طعمش مثل قوسهای علی.»

۳- یعنی : هر کس که بیشتر از سهم خود روزی بخواهد، روزی مقدر را نیز از دست
خواهد داد.

۴- این بند ترجمه جمله دیگری از سرود Pater است؛ اصل لاتینی آن چنین است :

Panem nostrum cotidianum da nobis hodie.

۵ - این بند عیناً از اصل لاتینی يك بند از سرود «پاتر» توسط داتنه با بتالیائی ترجمه
شده است :

Et dimitte nobis debita nostra, sicut et uos dimittimus debitoribus nostris.

برزخ

مگذار^۱، و از چنگک این دشمن که چنین مهمیزش میزند برهان .
ای خداوند کارمحبوب ، ما این دعای آخرین را بخاطر خود نمیکنیم ،
زیرا که مارا دیگر بدان نیازی نیست^۲ ، اما بخاطر آن کسان میکنیم که
پس از ما زنده مانده اند .

بدینسان این اشباح ، بخاطر تحصیل سفری نکو^۳ برای خود و
برای ما ، دعا میخواهند و در زیر سنگینی باری بکرانی آن بار که گاه در
خواب احساس میتوان کرد براه خوش میرفتند ،
وجمله آنان بانکرانی و خستگی حلقه نخستین را درمینوردیدند تا
از آرایش مههای غلیظ این جهانی تصفیه شوند .

اگر در آنجا^۴ بخاطر خیر ما دعا میکنند ، در اینجا^۵ کسانی که
اراده آنان ریشههای استوار دارد^۶ بخاطر آنها چهها نمیتوانند گفت و کرد^۷؟

۱ - ترجمه جمله ای دیگر از سرود «پاتر» توسط داتنه . در اصل لاتینی :

Et ne nos inducas in tentationem; sed libera nos a Malo

«حریف کهن» antico avversaro : شیطان . نقل از انجیل (رساله اول پطرس رسول ،
باب پنجم) : « ... هوشیار و بیدار باشید ، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیرفرغان گردش میکند .
در سرود هشتم برزخ نیز این اصطلاح بکار رفته است .

۲ - یعنی : ما دیگر زنده نیستیم که امکان اغوا شدن داشته باشیم .

۳ - سفری نکو buona ramogna ؛ این تعبیر فطمی است ، زیرا کلمه ramogna
در ادبیات قدیم ایتالیا بجز این مورد فقط یک مورد دیگر بکار رفته است و محققین توانسته اند
برای آن معنی صریح و مشخصی پیدا کنند . احتمال میرود که « موفقیت نکو » یا « همراهی بخت و
طالع » درین مورد تعبیر مناسبتری باشد .

۴ - برزخ .

۵ - روی زمین .

۶ - یعنی : کسانی که چون زنده هستند میتوانند هم اراده وهم عمل کنند ، در صورتیکه
برزخیان دیگر قدرت عمل ندارند و اراده آنان فاقد « ریشه های استوار » است .

۷ - « گفتن و کردن » در اینجا در مقابل « دعا کردن » سطریش آمده ، و اشاره است بدین که ارواح
برزخی فقط در حق ما دعا میتوانند کرد ، اما ما زندگان میتوانیم هم برای آنها دعای خیر کنیم وهم
از راه خیرات و مبرات یاریشان بشتابیم .

سرود یازدهم

لاجرم آنانرا یاری باید داد تا لکه هائی را که از اینجا^۱ همراه
برده اند بشویند ، چندانکه بتوانند پالتوسبکبار روی به چرخ گردون^۲ کنند.
« کاش عدل و رحمت خداوندی هر چه زودتر از کشیدن این بار کران
آزادتان کند ، تا بتوانید بالهای خوش را که بانیروی اشتیاق بجانب
بالایتان میبرد بحرکت درآرید !

مارا بنمائید که افسر راهی که بجانب پلکان^۳ می رود در کدامین سو
است ، و اگر بیش از یک راه باشد بما بگوئید که کدام يك از آنها شبی
کمتر دارد ؛

زیرا این کس که مرا همراه است ، هنوز جامه^۴ گوشت و پوست آدم
را بر تن دارد و سنگینی آن بالا رفتنش را علیرغم خودش دشوار میکند^۵ .
سخنانی که ایشان در پاسخ آنکس گفتند که من دردنبالش روان بودم ،
بما اجازت آن نداد که گوینده آنها را بشناسیم^۶ ؛

فقط میدانم که چنین گفته شد : « با ما بجانب راست بیائید و مسیر
صخره را دنبال کنید ، تا آن گذرگاهی را که آدمی زنده از آن بالا میتواند
رفت بیاید .

۱ - quinci : از روی زمین .

۲ - در اصل : stellate ruote ، « چرخهای ستاره دار » ، اشاره به افلاك نه گانه که
اختران آسمان در آنها جای دارند و بدور خود میچرخند .

۳ - اشاره به پلکان میان طبقات اول و دوم دوزخ ، که باید دانه و ویرزبل را بخلقه
دومین ببرد .

۴ - رجوع شود به دوزخ . صفحه ۲۴۲ ، شرح ۱ .

۵ - اشاره بدانکه مفروران این طبقه سربجانب یائین دارند ، و بشدیدی بسمت زمین خمیده اند
که در میان آنان گوینده سخن را تشخیص نمیتوان داد .

بروزخ

واگر این تخته سنگی نبود که کرده پرغرور مرا در زیر خود میفشارد
ومرا واهیدارد که سرفرودم آرام ،
بدین کس که هنوز زنده است و ناهش را نمیگوید مینگرستم
تا ببینم که آیا شناسای من است یا نه ، دلش را از گرانی باری که بر پشت
دارم برحم آرام .

من ایتالیائی^۱ بودم و از بزرگمردی تسکانی پدید آمدم : پدرم
«گولیلمو آلدوبراندسکو» بود^۲ ، که نمیدانم نامش بشما رسید یا نرسید .
خون کهن^۳ و دلیربهای نیاکان من مرا چندان ستیزه خوئی آموختند
که بی آنکه به مادرمشتر کمان^۴ اندیتم .

چنان جمله مردمان را بادیده تحقیر نگرستم که جان برسر این
کار نهادم^۵ ، و بر این راز «سینه‌ها» و حتی همه کودکان^۶ «کامپانیاتیکو»

۱ - در اصل: io fui Latino (لاتینی بودم) . این کلمه تقریباً در همه جای کمدی الهی
مرادف با «ایتالیائی» بکار میرود .

۲ - Guglielmo Aldobrandesco یکی از کنت‌های خاندان بزرگ اشرافی
«ستافورا» که بین ۱۲۵۳ و ۱۲۵۶ مرد . کسیکه در اینجا سخن میگوید «اومبرتو آلدوبراندسکو»
Omberto پسر اوست که ظاهراً در جنگی که در سال ۱۲۵۹ در تریپلی قلمه مستحکم «کامپانیاتیکو»
روی داد کشته شد .

۳ - یعنی خون خاندان کهن اشرافی .

۴ - اشاره به زمین که همه مردمان از آن زاده شده‌اند و بدان بازیگرند .

۵ - در حدود سال ۱۲۹۵ ، اهالی شهر «سینه‌ها» که همواره مورد تحقیر «اومبرتو» قرار
داشتند و مرا کشتند . در متن ایتالیائی بمعنی چاپ‌های کمدی الهی يك «برگول» اضافی بعد از
کلمه come آمده ، درین صورت معنی شعر چنین میشود : «... که جان برسر آن نهادم . چطور
چنین شد ؟ این را سینه‌ها میدانند .»
اصل شعر چنین است :

... ch' io ne mori; come i Sanesi fanno

۶ - ogni fonte ؛ غالب مفسرین این کلمه را fanciulle معنی کرده‌اند که مفهوم
«کودک» دارد ، ولی Buti یکی از مفسرین برجسته کمدی الهی معنی اصلی fonte را که
«سرناز» ؛ مرد جنگی باشد مرجح شعری است

سرود یازدهم

نیکو واقفند^۱.

من «اومبرتو» ام^۲، و تنها نعمتم که از غرور خویش زیان دیدم، بلکه این غرور جمله کسان خاندان مرا بپاک سیاه نشانید.

و باید که در اینجا به یاد آفره آن، این بار گران را چندان بردوش کشم که خداوند را در اینجا میان مردگان خشنود گردانم، زیرا که در آنجا، میان زندگان، چنین نکردم.

چون سخن اورا میشنیدم، سر بسوی زمین فرود آورده بودم^۳؛ و یکی از آنان، نه آنکس که سخن میگفت، از زیر باری که سخت گرانش مینمود بجانب من گشت

و مرا دید و شناخت، باختگی بسیار بر روی من که خمیده بودم و همراهشان میرفتم نظر دوخت و بنامم خواند.

بدو گفتم: «اوه، آیا تو «اودریزی»، مایه افتخار «آکویو»^۴ و افتخار آن هنری که در پاریس «جلادادن» نام دارد نیستی؟^۵»

۱ - Campagnatico؛ رجوع شود به شرح ۲، صفحه ۷۱۶

۲ - در اینجا روح پرزخی که قبلاً نام پدرش را برده بود نام خودش را بر زبان میآورد، زیرا پدرا و غیر از وی پسر دیگری بنام ایلدبراندینو Ildebrandino نیز داشت. در مجموعه «نشریه‌های داتهای شهر سیه‌نا» درباره این خانواده تفصیل گفتگو شده است.

۳ - اشاره بدانکه داتاه خود میباید کیفر غرور را که گناه اصلی اوست در برزخ ببیند؛ درین باره وی با تفصیل بیشتری در سرود سیزدهم سخن خواهد گفت.

۴ - Oderisi da Gubbio، مینیاتورساز معروف ایتالیایی که در حدود سال ۱۲۷۰ در «بولویا» کار میکرد و در سال ۱۲۹۹ مرد و بهترین مینیاتورست دوره خود بود. - «آکویو»، Agobbio، تلفظ قدیمی «کویو» Gubbio شهری در ناحیه «اومبریا».

۵ - اشاره به کلمه فرانسوی enluminer که در شعر داتاه بصورت ایتالیایی آن alluminare آمده، در سورتیکه اصطلاح اصلی ایتالیایی آن miniare است و داتاه عمداً خواسته است رنگ فرانسوی بدان داده باشد. کلمه پاریس نیز که در اصطلاح امروزی ایتالیایی «پاریجی» Parigi گفته میشود، در این شعر بصورت قدیمی تکانی آن «پاریزی» Parisi آمده است.

بروزخ

گفت : « برادر، آن صفحاتی که باقلم «فرانکوی» بولونیائی آراسته شده اند خنداتر از صفحات منند^۱. افتخار این هنر سراسر از آن اوست و مرا درین میان جز سهمی ناچیز نیست^۲ .

یکمان تا آترمان که زنده بودم چنین اضاف نمیدادم ، زیرا دلم را سخت هوای آن بود که درین فن مقام نخستین را داشته باشم .
در این جا کفاره چنین غروری را میبایدم داد، و اگر در آن روز کاران که هنوز امکان گناه کردنم بود روی بجانب خدا نبرده بودند، اکنون حتی درین جا نیز نبودم^۳ .

افتخار واهی هنر نمائی آدمی را بین که اگر دوران بیهنش در پی نباشد ، چنان سبزی شاخ و برگش کوتاه زمانی بیش نمیاید^۴ !
«چیمابوئه»^۵ خوش را میدان دار هنر نقاشی پنداشته بود، و اکنون

-
- ۱ - فرانکو Franco اهل بولویا (bolognese) نقاش رنسانس اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم مسیحی بود که اطلاع زیادی در باره زندگی او در دست نیست .
۲ - più ridon ... ، یعنی زیباتر و نشاط انگیزتر از نقاشیهای منند .
۳ - این جمله تواضع آمیز از زبان کسی گفته میشود که در زندگی مغرور بوده و بهمین گناه بدینجا آمده است، و دانه سمداً او را بدین اظهار فروتنی و امیدارد .
۴ - یعنی اگر بموقع توبه نکرده بودم هنوز در طبقه مقدمانی یرزخ بسر میبردم . یعنی از مفسرین این اشاره را به دوزخ دانسته اند، ولی تقریباً همه مفسرین قدیمی نظر اولی را دارند .
۵ - یعنی : اگر در دبال يك دوران تجلی و درخشندگی هنر دوران اصطلاحی در پیش بیاید، خواه ناخواه خاطر هنر سائیهای هنر مندان تحت الشعاع کارهای هنروران بعدی قرار میگیرد و فراموش میشود و «سبزی این شاخ و برگ دیر نمیاید» ؛ بنابراین این افتخار هنر نمائی افتخاری بیایدار و بیحاصل بیش نیست .
۶ - Cimabue نقاش معروف فلورانس که در حدود سال ۱۳۰۰ مرد و از معارف درجه اول عصر خود بود .

سرود یازدهم

«جیوتو» است که میدان‌داری میکند^۱، چندانکه شهرت استاد پیشین
رو بزوال نهاده است.

به‌مین‌سان بود که «گویندو»ئی افتخار زبان را از «گویندوئی» دیگر
بستاند^۲، و شاید هم اکنون آن‌کس زاده شده باشد که باید این هر دو را از
آشیان برون راند^۳.

نام وئنگ جهان وزش بادی بیش نیست، که گاه روی یک‌جهت و
گاه بجهتی دیگر دارد، و با تغییر سمت تغییر نام میدهد.
پیش از آنکه هزار سال گذشته باشد ترا چه افتخاری فزون تواند بود
که بترک کالبدی سالخورده گفته باشی تا پیش از آن مرده باشی که دست از

۱ - Glotto، نقاش دیگر فلورانس که شاگرد «چیمابونه» و دوست و معاصر داتنه بود
و شهرت او از استادش نیز بالاتر رفت. «جیوتو» که در سال ۱۳۳۷ مرد، تابلویی عالی از داتنه بر دیوار
کاخ دادگستری فلورانس که امروزه کاخ «بارجلو» نام دارد کشیده بود؛ این تابلو در سال ۱۸۴۰ از
پشت یک روکش گچ بدست آمد و اصلاح شد و اکنون نیز باقی است و غالب محاسن داتنه از روی آن
کشیده میشود.

۲ - اشاره به گویندو کاولکانتی Guido Cavalcanti و گویندو گوینتیلی Guido
Guinizelli که از استادان بزرگ ادب در دوره داتنه بودند. در باره «گویندو کاولکانتی» مراجعه
شود به دوزخ، صفحه ۲۱۹، شرح ۱ که در آن بتفصیل ازین شاعر سخن رفته است.
«گویندو گوینتیلی» شاعر «نوبرداز» بولونیا بود که او نیز دست از روش پرصنع معمول
آن دوره برداشت و سبک شاعرانه ملایم و لطیفی ابداع کرد که فقط با دل و روح سرور کار داشت و داتنه
او را استاد خود و مبدع واقعی مکتب ادبی نو dolce stil nuovo می‌شمرد. در سرود بیست و ششم
برزخ وی باروخ خود این شاعر رو برو خواهد شد.

۳ - در باره کسی که درین اشاره مورد نظر داتنه است بحث بسیار شده. احتمال
قوی میرود که این اشاره به خود او باشد، ولی برخی از هواخواهان منسوب داتنه معتقدند که وی در
این حلقه که خاص کیفر مفروران است نمیتوانسته است دست بچنین تفاخری بزند. میتوان این
احتمال را نیز داد که وی نظری خاص نسبت بشخص معینی نداشته است. - «از آشیان برون خواهد راند»
یعنی: باعث فراموش شدن ایشان خواهد شد.

برزخ

گفتن pappo و dindi بداری^۱؛

و با این همه، این دوران هزار ساله در برابر ابدیت کوتاهتر از طرفه العینی در برابر آن فلکی است که کندترین چرخش‌ها را در آسمان دارد.^۲ این کس که در پیش روی من با قدمهایی چنین کوتاه روان است^۳ سراسر «تسکانا» را از نام خود پر آوازه داشت^۴، و اکنون بدشواری نامش را از دهان مردم «سیه‌نا» میتوان شنید

که‌وی بهنگام فرونشاندن آتشین خوئی فلورانس^۵، که در آن روزگار بهمان اندازه کردن فراز بود که امروز فاحشه‌ای است^۶، سرور آنان بود. اشتهار شما بسان رنگ علف است که می‌آید و میرود و با دست همان

۱- یعنی: چه امروز در سالخوردگی و بانام آوری مرده باشی و چه در آن هنگام که هنوز کودکمی خردسال بیش بینی روی درخاک برده باشی، هزار سال بعد ازین بهرحال فراموش شده خواهی بود. «پاپو» pappo و «دیندی» dindi دو کلمه ایتالیائی بزبان کودکانند که اولی معنی نان و دومی معنی سکه پول میدهد.

۲- اشاره به فلک ثوابت که بنا بقفیده هیئت‌شناسان قدیم نهمین و آخرین فلک است و ستارگان در آن قرار دارند، و چون شعاع‌دائره‌اش بیش از همه افلاک است از همه کندتر میچرخد، بطوریکه در هر قرن یک درجه بیشتر گردش دوایمی نیکند (دایره، ضیافت، باب دوم). طبق فرضیه بطلمیوس این گردش بطور کامل در ۳۶۰۰۰ سال صورت میگیرد.

۳- یعنی: اینقدر آهسته راه میرود.

۴- شخصی که روح کوبنده بعنوان نموده در ناپید نظریه فلسفی خود بدوا اشاره میکند، یکی از بزرگان شهر «سیه‌نا» بنام «سالوانی» Salvani است که از سران فرقه سیاسی «گیلین» بود و در جنگی علیه فلورانس‌ها در «کوله‌دی‌والدلسا» در سال ۱۲۶۹ کشته شد و قوای فلورانس سر او را بر نیزه کردند و در سراسر اردوگاه گردش دادند.

۵- اشاره به لبرد معروف موتاپرتی Montaperti در چهارم سپتامبر ۱۲۶۰ که در آن فلورانس‌ها از قوای متحدین شکست خوردند و «آنتین خوئی آنان فرو نشانده شد» (رجوع شود به سرود دهم دوزخ، صفحه ۱، شرح اوسرود ۳۲ دوزخ، صفحه ۵۰۳ شرح ۱)

۶- putta، یعنی: بخلاف گذشته که آنطور از خود دفاع میکرد امروز خودش را آسان در اختیار این‌و آن میگذارد. اشاره به تسلیم فلورانس به قوای فرانسه و یاپ که بر اثر آن دایره دسته سیاسی او از فلورانس طرد شده.

سرود یازدهم

که^۱ پیش از دوران پختگی از دل خاک بیرونش آورده بود میژمرد . «
ومن بدو گفتم : « سخنان پر حقیقت تو خصوعی دلپذیر در دل
من میآورد، و تو با این گفتار دمل غرور مرا نشتر میزنی : اما این کس که
هم اکنون اشارت بدو کردی، کیست ؟ »

پاسخ داد: « وی « پروونتساتو سالوانی »^۲ است و از آنسب در اینجاسر
میبرد که مفرورانه سرآقائی « سیه‌نا »^۳ را داشت .

از آن هنگام که مرده است بهمین سان که بینی در حرکت بوده و
همچنان در حرکت است، و هر آنکس که در آنجا^۴ فزون از حد پا از گلیم
خویش فرا نهد باید که در اینجا این چنین قصاص یابد^۵ .

ومن گفتم : « اگر بناست که هر روحی که برای توبه در انتظار یابان
عمر مانده است دورانی معادل دوره زندگانی خویش در آن پائین^۶ بماند
و بدین جا^۷ بالا تواند آمد مگر آنکه دعای خیری بدرقه راهش
شود ، درین صورت چگونه این کس اجازت آمدن بدینجا را یافته است ؟ »
گفت : « وی ، بهنگامیکه در منتهای جلال میزیست با پای خود به
« کامیودی سیه‌نا » رفت و در آنجا بخاطر رهانیدن دوست خویش از رنجی که
در زندان « کارلو » میبرد ،

۱ - qui ، اشاره به خورشید .

۲ - Provenzano Salvani ؛ رجوع شود به صفحه ۷۲۵ ، شرح ۴ .

۳ - di là ، اشاره به روی زمین .

۴ - در اصل : با چنین سکه‌ای وام خود را پردازد cotal moneta rende a

... satisfar اصطلاح رایج زبانهای لاتینی، که در فارسی نامأنوس است .

۵ - quaggiù ؛ اشاره به منطقه مقدمانی برزخ .

۶ - quassù ؛ اشاره به برزخ اصلی .

برزخ

بی آنکه پروائی از بدنامی دارد، خود را در معرض انظار نهاد و سرآپای خوش را بلرزیدن واداشت^۱.

بیش ازین چیزی درین باره نمیگویم، و میدانم که سخنم ابهام آمیز است؛ اما پیش از کوتا‌م‌زمانی همشهریان تو آن کنند که تو مفهوم این سخن مرا درک توانی کرد^۲.

این کار نکو، بدواجازت آن داد که پیا از مرزهای‌ها بدرون گذارد^۳.

۱ - درجنگ «تالیا کومو» میان سیدنی‌ها و فرانسویان، یکی از دوستان «سالوانی» بدست قوای شارل داترو سردار فرانسوی اسیر شد و وی اعلام کرد که اگر تا یکماه خونبهای او نرسد وی را خواهد کشت. «سالوانی» سردار سیدنی که در اینجا بگناه غرور فراوان به برزخ آمده است، با همه مغروری به کامپودی سیه‌نا Campo di Siena میدان مرکزی شهر «سیه‌نا» رفت و در آنجا روی سکوئی نشست و عاجزانه برای نجات دوست خود از مردم اعانه جمع‌آوری کرد، و باین اعانه که سرعت تحصیل شد دوستش را نجات بخشید. - کارلو Carlo: شارل داترو ولیعهد و سردار فرانسه که فلورانس را متصرف شد. - «سرآپای خوش را لرزاندن»: اشاره به گدائی کردن و این همان ابهامی است که در سطر بعد از آن سخن رفته است.

۲ - اشاره بدوران غربت و آوارگی داتنه که در آن وی نیز ناگزیر بود برای ارتزاق به شهرها و دیلهای مختلف پناه برد.

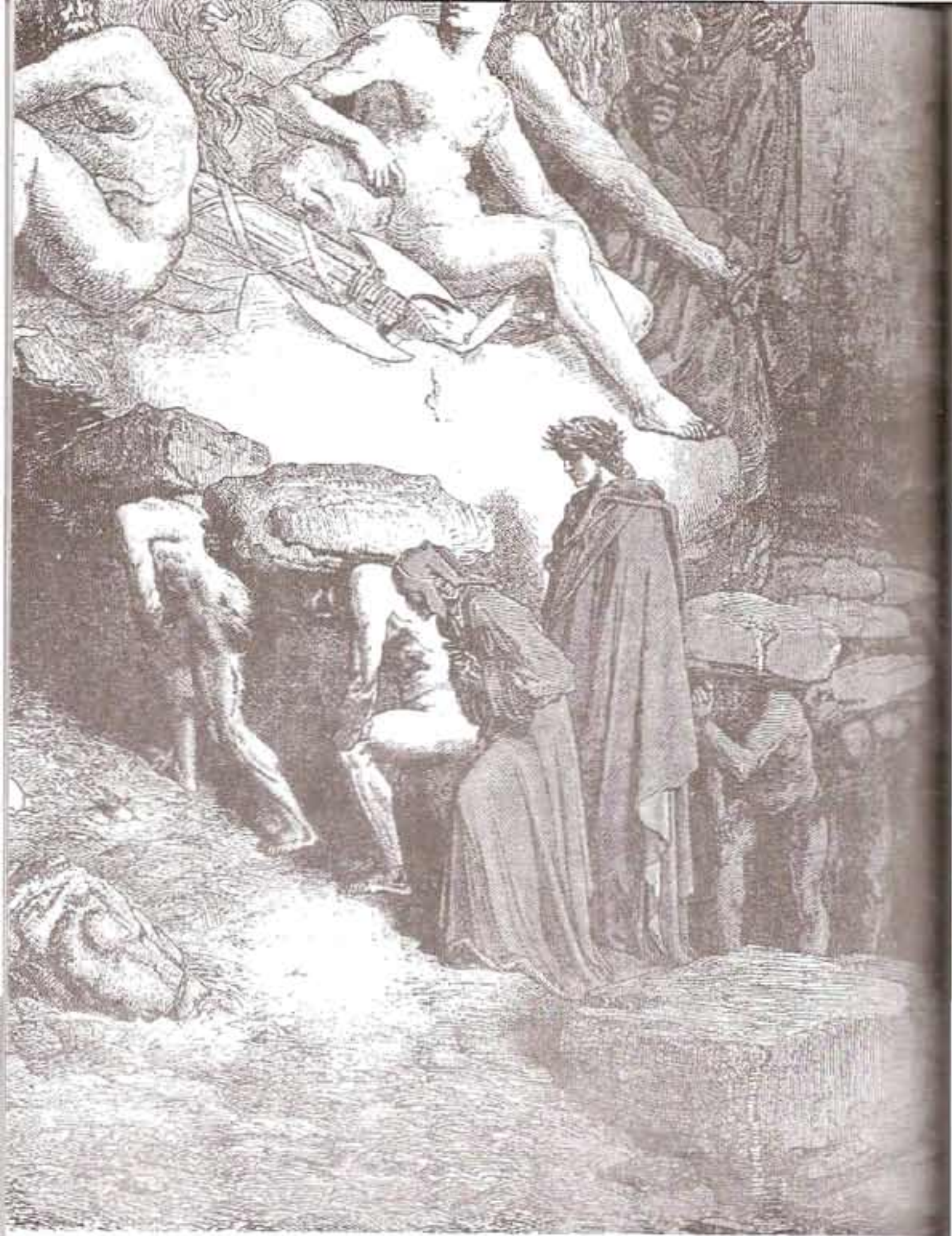
۳ - یعنی: بی طی قسمت مقدمانی برزخ وارد برزخ اصلی شود.

سرود و واروتم

طبقه اول: مفروران

داته ووبرژیل دسته مفروران را که مشغول کفاره دادن هستند ویش از آن حد که حوصله این دوزخرا اجازه میدهد آهسته میروند، ترک میکنند و به پلکانی میروند که روندگان را از طبقه اول بطبقه دوم بالا میبرد. این پلکانها در فواصل طبقات هفتگانه برزخ، حکم فروریختگیها و سرایشی هائی را دارند که هفت طبقه اول دوزخ را یکدیگر متصل میکند و ایندو در سفر دوزخ از آنها پائین رفته اند. در کنار پلکان، فرشته نگهبان طبقه اول یکی از هفت نشان گناه را که مظهر گناه غرور است از پیشانی داته پاک میکند.

در قسمت آخر این طبقه، بخلاف قسمت اول آن، تصاویر و حجاریهای دیواره و کف حلقه مظاهر تاریخی و مذهبی غرورهای مجازات شده را مجسم میکند. سایر طبقات نیز، همیشه با ارائه نمونه های بخشش شروع و با نمونه های مجازات ختم میشوند.



سرود دوازدهم

همچو کاروانی که جفت جفت در زیر بوغ روانند، تا آنجا که مربی
مهربان^۱ اجازتم داد در کنار این روح سنگین بار^۲ راه رفتم.

اما چون بمن گفت که: «ترك او گوی و پیش رو، که درین جا
هر کس را باید که تا حد مقدور زورق خویش را با کمک بادبان
و پارو پیش برد^۳»،

سراپا قد برافراشتم و بدان صورت که لازمه راه رفتن است در آمدم،
هر چند که هنوز اندیشه‌ام با حقارت و سرافکنندگی آمیخته بود^۴.

براه افتاده بودم و باشوق فراوان در دنبال قدمهای راهنمایم میرفتم،
و هرتو مینمودیم که چه اندازه سبکپاییم،

که گوی بمن گفت: «نظریاتین افکن، که برای آنکه راه را آسانتر
کنی^۵ بهتر است که بینی بر کدامین بستر^۶ پای مینهی.»

همچنانکه بر سنگهای گورها و در بالای سر مردگان تصویر

۱- این لقب تازه ای است که به ویرژیل داده شده (il dolce pedagogo)

شاید اصل فکر از انجیل گرفته شده باشد (رساله یولس رسول به غلاطیان ، باب سوم) : «... پس شریعت لای ما شده تا ما را به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم » .

۲- اشاره به «اودریزی» که در سرود پیش داتنه با او طرف گفتگو شده است .

۳- یعنی : با همه وسائلی که در اختیار دارد گلیم خود را از آب بیرون کند .

۴- اشاره به تأثیری که پیشگوئیهای «اودریزی» در داتنه بخشیده است

۵- یعنی : برای اینکه خستگی راه را کمتر احساس کنی .

۶- اشاره به کف سطح حلقه اول برزخ که این دو در آن روانند .

سرود دوازدهم

چهرهٔ خاکی ایشان را نقش میزنند تا مگر کسان را یاد آنان در
خاطر بماند ،
و این غالباً بسبب بر انگیختن خاطراتی که تنها دل‌های پارسا را
بتیش میافکند^۱، اشک از دیدگان سرازیر میکند ،
در آنجا نیز، سراسر جاده را که در دامنهٔ کوهستان صورتی برجسته
داشت دیدم که پوشیده از تصویرهایی بود^۲، اما تصاویری کاملتر کمزادهٔ هنر
سازندهٔ آنها بود^۳ .
در یکجانب آنکس را که الوامقامتر از هر آفریده‌ای خلقت شده بود دیدم
که صاعقه آسا از آسمان فرو میافتاد^۴ .
در جانب دیگر «بریارئو» را دیدم که باتیری آسمانی از پای در آمده
و با سنگینی زاده از سردی مرگ بر زمین افتاده بود^۵ .

۱- اشاره بدانکه فقط پارسیان در برابر قبور مردگان احساس تیره و رفت میکنند .
۲- یعنی: سراسر کف حلقه مزین به تصاویر و کنده‌کارها بود. بر دیوارهٔ حلقه چنانکه
در سرود قبل شرح داده شد ، تصاویری که نمایندهٔ حقیران و خاضعین در برابر خداوند بود نقش
زده شده و در اینجا تصاویری که نمایندهٔ کیفر مغروران است.
۳- یعنی : همانقدر کاملتر از تصاویر نقاشان و حجاران این جهان بود که سازندهٔ آن
(خدا) بالاتر از هنرمندان زمینی است .
۴ - اشاره به شیطان که عیان ورزید و از آسمان فرود افتاد . اصل جمله از انجیل گرفته
شده (انجیل لوقا ، باب دهم) : « ... بدیشان گفت من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان
می افتد » . قبلاً در دوزخ ازین ماجرا سخن رفته است (دوزخ ، صفحهٔ ۵۳۸ ، بند آخر) .
ازین بعد ، دوازده مورد مختلف از «مغروران کیفر یافته» نقل شده که شش‌تای این شواهد
مربوط به تورات و انجیل و شش‌تای دیگر مربوط به اساطیر یونان دردم و تاریخ گذشته است .
۵ - Briareo ، از دیوان بزرگ اساطیر یونان، که طبق روایات متیولوژی یونان به
مهر فرمانروائی خدایان حمله برد و اولمپ از سیطرهٔ او بلرزه افتاد . وی پسر آسمان و زمین بود
و صد دست داشت ، بدین جهت او را «بیرون از تناسب» لقب داده بودند و با احتمال قوی «سنگینی»
او که در اینجا بدان اشاره شده مربوط بهمین صفت اوست . قبلاً نیز در درزخ سخن از او رفته
است (دوزخ ، صفحهٔ ، شرح ۱) . در ایلیاد (سرود اول) در بارهٔ وی چنین گفته شده: «آن
غول صد دست که خدایانش بر بارئوس مینامند و مردمان جمله بدو اکنون نام داده‌اند» .

برنخ

«تیمبرئو» و «پالاده» و «مارته»^۱ را دیدم که هنوز سلاح بر کف داشتند^۲ و دریرامون پدر خوش^۳ با جزای پراکنده دیوان مینگرستند. «نمرود» را دریای بنای بزرگ دیدم که چون بهتزدگان بر مردانی که در «شعار» شریک غرور وی شدند مینگرست^۴.

ای «نیوبه»، با چه دیدگان افسرده‌ای ترا در کف جاده یافتم که در

۱ - Timbrêo ، (در اصل یونانی Thymbraeus) یکی از القاب آپولون Apollo

(بیونانی Phoebus) خدای روشنائی و موسیقی و هنر و غیره؛ این لقب بمناسبت معبد بزرگ این خدا که در شهر Thymbra در یونان برپا بود بوی داده شده بود و پوزیدل در انیس خود (کتاب سوم ، شعر ۸۵) از آن یاد میکند .

پالاده Pallade (در اصل یونانی Palladas) و «مارته» (مرینخ) Marte در اصل یونانی (Ares) ، اوئی یکی از ارباب انواع کوچک و دومی خدای جنگ در اساطیر یونان بود. «تیمبرئوس» و «پالاداس» و «مرینخ» هر سه فرزندان زئوس Zeus (باستانی جیوه Giove) خدای خدایان بودند که در دفاع از اولمپ در برابر دیوان یافعی خدمت بزرگی بپدر خوش کردند .

۲ - اشاره به اسلحه‌ای که برای پیکار با دیوان بردست گرفته بودند .

۳ - خدای خدایان .

۴ - Nembrot(to) نمرود پادشاه بابل ، که در تورات از او بتفصیل یاد شده است

(رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۴۸۲ شرح ۳) - «بنای بزرگ» ، اشاره به «برج بابل» که بنست نمرود و کساش ساخته شد تا علامت خدائی او باشد . «شعار» Sennaar نام پایتخت نمرود در تورات . اصل فکر از تورات گرفته شده :

(تورات ، سفر پیدایش ، باب دهم) : « ... و ابتدای مملکت وی بابل بود و ارك و اكد و كلته دوزمین شعمار . از آن زمین آشور بیرون رفت و قینوی را بنا نهاد ، . و (تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم) : « ... و تمام جهان را يك زبان و يك لفت بود ، و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند هموارئی در زمین شعمار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند ... و گفتند بیاید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش با آسمان برسد ، تا نامی برای خوشتن پیدا کنیم مبدا بر روی تمام زمین پراکنده شویم و خداوند تزل نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید . و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را يك زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممنوع نخواهد شد . اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند . پس خداوند ایشان را از آنجا بروی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند - از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لفت نامی اهل جهان را مشوش ساخت » .

سرود دوازدهم

میان اجساد هفت فرزندت افتاده بودی^۱ !
ای «شائول»، چسان در نظر من، در آنجائیز همچو در روی شمشیر خودت،
در کوهساران «جلبوع» که از آن پس دیگر نه بارانی بخود دید و نه شبمی،
مرده آمدی^۲ !
ای «آراکنه» سبکسر، ترا دیدم که نیمه عنکبوتی شده بودی .
و با افسردگی فراوان بازمانده آنچه را که بافتی تا مایه بدبختیت شود ،
بر دست داشتی^۳ .

۱ - Niobe ، درافسانه خدایان یونان دختر Tantalos و زن Anfione بود و هفت
پسر و هفت دختر داشت . این زن Latona همخوانی خدای خدایان را که مادر Apollo خدای
هنرموسیقی و Diana ربه انواع شکار بود مفرورانه مورد استهزا قرار داد و در نتیجه این دو خدا
باتتاجبوتی مادر خود هر چهارده فرزند او را آماج تیرهای خویش کردند و کشتند . روایت «چهارده»
فرزند از «ارویدیبوس» شاعر لائینی است که سخن او مورد استناد دانته است، ولی هم این رقم را
در ایلیاد دوازده آورده است .

۲ - Saul شائول پادشاه اسرائیل، که بخاطر غرور خود مورد خشم بهره (خدایان) قرار
گرفت و در دامنه کوه «جلبوع» (Gelboe) از فلسطینیان (Filistei) که قبیله‌ای از قوم یهود ولی
دشمنان قبیله اسرائیل بودند شکست خورد و در نتیجه خود را « بروی شمشیر خویش افکند » و کشت .
اصل داستان در تورات آمده است (تورات، کتاب اول سموئیل ، باب سی و یکم) : «... و فلسطینیان
با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جلپوع کشته شده
افتادند - و فلسطینیان شاول و پسرانش را بختی تعاقب نمودند و فلسطینیان یونانان و اینسداداب و
ملکیشوع پسران شائول را کشتند و جنگ بر شائول سخت شد و تیراندازان دور او را گرفتند و
سبب تیراندازان بغایت دلتنگ گردید - و شائول به سلاحدار خود گفت شمشیر خود را بر کشیده
آنها بمن فرویز ، عیادا این ناممختونان آمده مرا مجروح سازند و مرا اقتضاح نمایند، اما سلاحدارش
نخواست زیرا که بیار در ترس بود - پس شائول شمشیر خود را گرفته بر آن افتاد . »

« دیگر نه بارانی و نه شبمی بخود دید » ، اشاره به نفرین داود ، پس از کشته شدن
شائول (تورات، کتاب دوم سموئیل ، باب اول) : «... ای کوههای جلپوع ، شبم و باران بر شما
بیارد و نه از کشتزار هایت هدایا بشود . »

۳ - Aragne (به یونانی Aracnae) دختری که بنا بر روایات میتولوژی یونان،
مفرورانه خود را با «آنا» ربه انواع خرد در فن بافتندگی برابر دانست ، و آتا چون نتوانست در سابقه
بروی غالب شود او را از فرط خشم بدل به عنکبوتی کرد تا بیوسته مشغول تار تنیدن باشد (رجوع
شود به دوزخ ، صفحه ۳۵۶ ، شرح ۱) .

برزخ

ای «رجبعام»، تصویر تو در اینجا دیگر ترساننده نمی‌نماید، اما خود آکنده ازهراس است و ازابه‌ای همراهش میبرد بی آنکه کسانی دیگر دنبالش کنند^۱.

وباز سنگفرش سخت نشان میداد که چنان «المثونه» مادرش را واداشت که بهای گوهر شوم را بسیار سنگین بپردازد^۲.

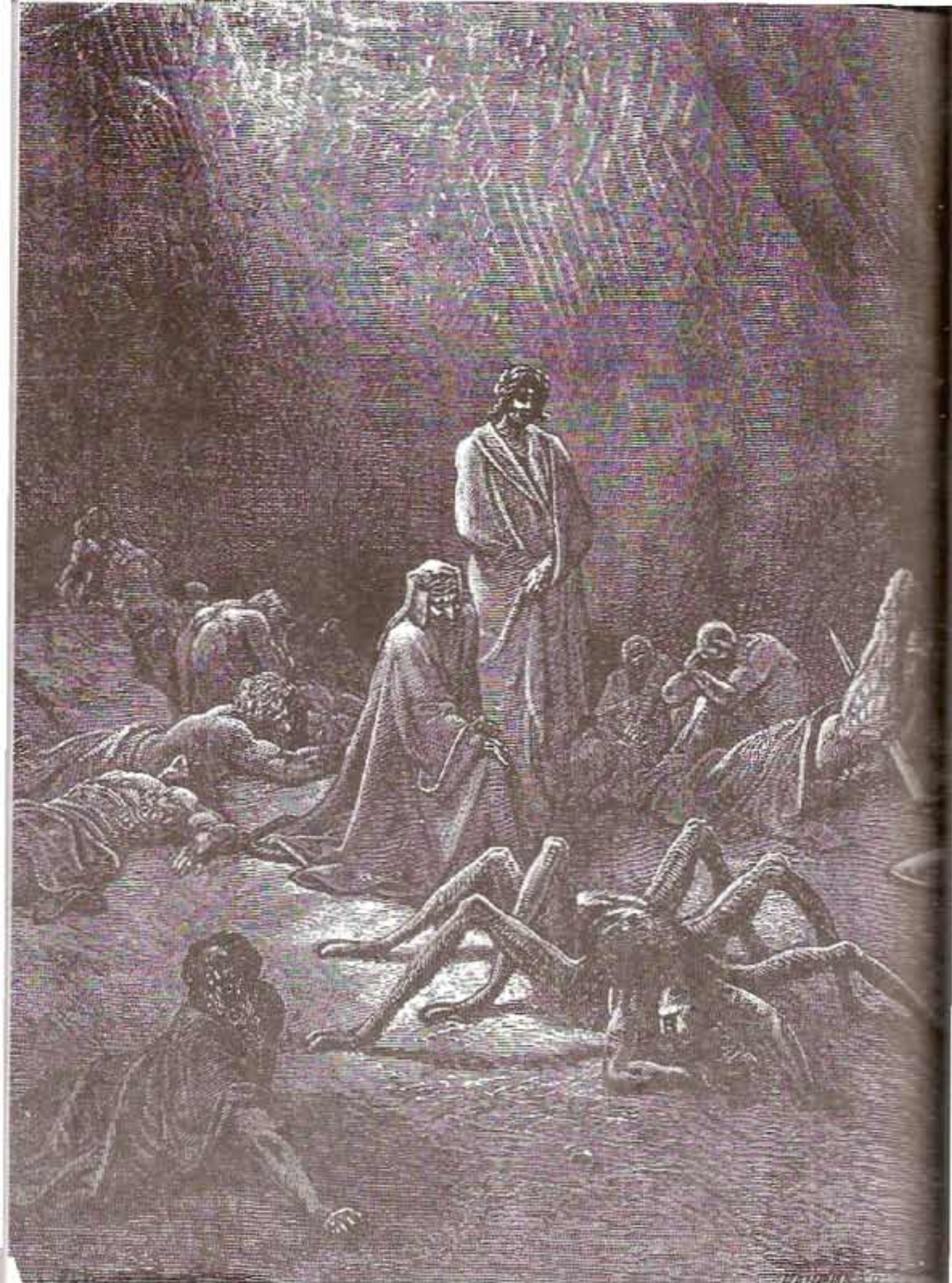
نشان میداد که چگونه در درون معبد، پسران «سختاریب» خود را بروی وی افکندند و مرده بر جایش نهادند^۳.

نشان میداد ویرانی وقتل عام سنگدلانه «تامیری» را که دردنبال آن

۱ - Roboam(o) - «رجبعام»، پسر سلیمان پیغمبر که مغرورانه اسرائیلی‌ها را مورد تهدید قرار داد و تاگیر شد بر ازابه‌ای نشیند و به اورشلیم فرار کند. اصل داستان ورنوزات آمده است (تورات، کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم) : «... اعا رجبعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند سلطنت مینمود، و رجبعام پادشاه، ادورام را که سردار باجگیران بود فرستاد و تمامی اسرائیل او را سنگار کردند که مرد و رجبعام پادشاه تعجیل نموده بر عرابه خود سوار شد و با اورشلیم فرار کرد - پس اسرائیل تا با امروز برخاندان داود عاسی شدند».

۲ - Almeon(e) ، (درایتالیائی امروزه Alcmeone، در اصل یوهانی Alcmaeon) پسر Amphiaraus، یکی از هفت پادشاه معروفی که به شهر تب حمله ور شدند (رجوع شود به دورخ، صفحه ۳۴۱، شرح ۱) - زن این پادشاه که Eriphylae نام داشت بخاطر يك «کردن بند طلای الماس نشان» مکان پنهان شوهرش را به برادرش اطلاع داد و او انفیاراتوس را بیدان جنگ برد و وی در آنجا کشته شد. انفیاراتوس پیش از غزیمت ۱ از پسرش «الکمشون» خواست که انتقامش را بتانه او نیز مادرش را بخونخواهی پندگشت. و در ژیل بدین داستان در کتاب ششم انیس اشاره کرده است. - «پرداخت قیمتی بسیار سنگین»، اشاره بدانکه این خیانت «ارقیله» برایش بقیمت زندگی تمام شد.

۳ - Sennacherib پادشاه معروف آشور که نامش در تورات «سختاریب» آورده شده و با حزقیای پادشاه یهود از در جنگ درآمد و بنفرین یهودان در نینوا کشته شد. شرح ابن ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب هیجدهم) : «... در سال چهاردهم حزقیای پادشاه، سختاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا بر آمده آنها را تسخیر نمود و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری ادا خواهم کرد». و نیز (تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم) :



سرود دوازدهم

به « کورش » گفت : « توتشنه خون بودی ومن از خون سیرابت میکنم^۱ .
نشان میداد که پس از مرگ « اولوفر نو » چنان آشوریان عقب نشستند
و گریختند، و چگونه کالبد شکنجه دیده وی بر جای ماند^۲ .
« ترویا » را غرق تباهی و ویرانی دیدم : ای « ایلین » ، تصویر تو
در آنجا چه بی ارج و سرافکننده نشانت میداد^۳ !
کدام استاد با قلم یا با مداد خویش این چهره‌ها و خطوط را کشیده
بود که حتی زبردست‌ترین هنرمندان را مایهٔ اعجاب است ؟

پایه از صفحه ۲۳۵

۱ .. پس فرشتهٔ خداوند در آن شب بیرون آمده صد و هشتاد و پنجاه هزار نفر از اردوی آشور را زد و
بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند و سخاریب پادشاه آشور کوچ کرده
روانه گردید و برگشته در نیوی ساکن شد - و واقع شد که چون او در خانهٔ خدای خودش نرورک
عبادت میکرد پسرانش ادرملک و شراصر او را بشمشیر زدند .
باب‌های سی و ششم و سی و هفتم کتاب « اشیاء » در تورات تماماً بدین موضوع اختصاص
داده شده.

۱- Tamiri (به یونانی: تومورس Tomyris) ملکهٔ ماساگت‌ها (از قبایل ایرانی «سیت»
که در ادوار قدیم در شمال ایران میزیستند) که بنا بگفتهٔ هرودوت، مورخ معروف یونانی
(تاریخ هرودوت، کتاب اول، ۲۱۴) طی شدیدترین جنگی که کورش بزرگ پادشاه هخامنشی
با وحشیان کرده بود، نیمی از قوای ایران را از میان برد و خود کورش نیز درین تیرد بقتل رسید.
هرودوت مینویسد که : « ... بفرمان ملکه در جستجوی جسد کورش برآمدند، و چون این نعش
پیدا شد وی مشکلی را پراز خون آدمی کرد و سر کورش را در آن افکند و دشنام گویان بدو گفت:
« من زنده‌ام و ترا در جنگ شکست دادم، و با این وصف بدست تو از پای درآمده‌ام، زیرا تو پسر
را با حیل بقتل رساندی . اما من با تو غدر نمیکنم و ترا آنقدر خون میدهم که سیراب شوی ». سپس
هرودوت تذکر میدهد که : « .. میان همهٔ روایاتی که در بارهٔ مرگ کورش شنیده و نقل کرده‌ام،
این روایتی است که بنظر من بی‌اساس‌تر از همه میآید . داتس این داستان را از کتاب معروفی
بنام « وقایع تاریخی کفار » نقل کرده و در این‌جا رفتار ملکهٔ ماساگت را با نظر نامساعد تلقی
کرده است .

۲- Oloferno سردار آشوری که بدست « جوذبت » زن زیبای یهودی در بستر عشق گشته
شد و در نتیجه قوای آشور عقب نشستند و خاک فلسطین را ترک گفتند .

۳- Troia شهر معروف ترویا و Ilión(e) صخره‌ای که شهر افراز آن بنا شده بود
و غالباً تمام شهر بنام آن نامیده میشد (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۸۸، شرح ۶، و صفحه
۴۶۳، شرح ۱) .

برزخ

مردگان مرده وزندگان زنده‌نمودند^۱، و آنکس که صحنه‌های واقعی این تصاویر را دیده باشد بهتر از من آنچه را که در زیر پای خویش داشتم ندیده است^۲، زیرا که من بسی خمیده راه میرفتم^۳؛
و اکنون، ای پسران هوا، غرور پیشگی کنید و افراشته گردن باشید و سر برای دیدن کوره راه ناپسندیده^۴ خویش فرود نیاورید^۵؛
در مسیر خویش بدور کوهستان چرخیده و بسیار بیش از آن اندازه که اندیشه مستغرق من میتوانست پنداشت، همراه با گردش خورشید راه رفته بودیم،
که آنکس که پیشاپیش من میرفت و همواره هشیار بود^۶، چنین آغاز سخن کرد: «سر بردار! اکنون دیگر وقت آن نیست که با این چنین قدمهای لرزان براه خویش روی.

در آن دوردست، فرشته‌ای را بین که آماده پرواز بسوی ما میشود، و بنگر که ششمین مستخدمه روز مأموریت خویش را بی پایان رسانیده است^۶.

۱- یعنی: تصاویر بقدری جاندار بودند که گسکه بیجان تصور شده بود مرده و گسکه زنده مجسم شده بود واقعاً زنده بنظر می‌آمد.

۲- یعنی: حتی کسی که شاهد عینی این وقایع بود، چیزی زنده‌تر واقعی‌تر از آنچه من در این تصاویر دیدم نمیدید.

۳- اشاره به حس سرافکنندگی که داشته از مشاهده وضع مغروران پیدا کرده، زیرا وی خود نیز خویشتن را بارها بداشتن غرور متهم کرده است.

۴- این بند طبعاً مفهومی آمیخته بایشخند دارد. «کوره راه بد» mal sentero: اشاره براه خطائی است که مغروران در پیش دارند.

۵- اشاره به ورژیل.

۶- یعنی: ششمین ساعت روز بی پایان رسیده و با این حساب اندکی از یمرور گذشته است.

کلمه ساعت «OPH» در ایتالیایی کلمه‌ای مؤنث است، بدین جهت به «مستخمه»

تشبیه شده است؛

سرود دوازدهم

چهره خوش و رفتار ترا با احترام و ادب هماهنگ کن، تا ویرا راهنمایی
ما بجانب بالا مطبوع افتد؛ نیک بیندیش که ترا این چنین روزی هرگز
باز نخواهد گشت .»

چنان عادت بدان کرده بودم که وی مرا از اتلاف وقت بر حذر دارد،
که در چنین موردی بامن با بهام سخن نمیتوانست گفت .

آفریده زیبا بجانب ما میآمد . جامه ای سپید داشت و چهره اش
درخشندگی ستاره با مدادی را داشت که روی بما بنماید .

نخست بازوان و پس بالهای خوش را گشود و بما گفت : «بیائید؛
پله ها در همین نزدیکند و اکنون از آنها آسان بالا میتوانید رفت .»

بسیار نادرند کسانی که بدین دعوت پاسخ توانند گفت: ای آدمیزاد گان
که برای پرواز بعالم ملکوت زاده شده اید، چرا با وزش کمترین بادی
چنین فرو می افتید ؟^۱»

مارا بمکانی برد که صخره را در آن شکافی بود؛ در آنجا بالهای خود را
بریشانی من کشید^۲، و مرا نوید بالا روی اطمینان بخشی داد .

همچنان که در دست راست، برای بالارفتن از تپه مقر آن کلیسا که در بالای

۱ - یعنی : اکنون که از آرایش غرور پاک شده اید ، بالارفتنتان دشوار نیست .

۲ - محل گیومه « » درین بند درست روشن نیست . در بعضی نسخ اولیه «کمدی
الهی» این علامت در آخر بند پیش آمده، درین صورت مطلب این بند از زبان داته گفته میشود . در
غالب نسخ بعکس این علامت در همین جا آورده شده و درین صورت این سخن توسط فرشته ادا میشود.
اصل این فکر که « بسیار نادرند کسانی که بدین دعوت پاسخ توانند گفت » از انجیل گرفته شده
(انجیل متی ، باب بیست و دوم) : « .. زیرا طلبیدگان بیارند و برگزیدگان کم » .

۳ - برای آنکه یکی از هفت علامت p را که علامت هفت گناه اصلی (معاصی کبیره)
و درین جا نشان غرور است ، از پیشانی داته محو کند . درین باره در آخر سرود توضیح لازم
داده میشود .

برزخ

«روبا کوتته» بر آن شهری که حکمرانانی نکودارد مشرف است^۱ ،
در آن زمان که هنوز اسناد رسمی و مقیاسها را جعل نمیکردند
بانصب پله‌هایی از سختی سر بالائی کاسته بودند ،
در اینجا نیز آن دیواره‌ای که عمود وار از حلقهٔ زیرین فرود می‌آید
شیبی ملایمتر دارد ، اما از این و آن جانب همه‌جا با دیوارهٔ بلند در
اصطکاک است .

چون بدین سومیچرخیدم ، صداهائی سرود *Beati pauperis spiritu*^۲
را با آهنگی چنان شیرین خواندند که هیچ کلامی وصفش را نمیتواند کرد.
شگفتا ! چقدر این گذرگاهها را با گذرگاههای دوزخ فرق است !
در اینجا پامیان سرودخوانان میگذارند و در آنجا بمیان فالندگان .
از پله‌های مقدس بالا می‌رفتیم ، و چنین می‌پنداشتم که بسیار سبک‌تر از
آن زمانم که در کف حلقه بودم^۳ .
لاجرم گفتم: «ای استاد، مرا بگوی که کدامین بار را از من ستانده‌اند،
که می‌روم و کوئی اصلا احساس خستگی نمیکنم ؟»

۱- توضیحات مربوط بدین بند و بند بعد: «تپه»: اشاره به *il Monte alle croci* کوه کوچکی در طرف راست فلورانس - «کلیا»: اشاره به *San Miniato* که بر بالای این تپه ساخته شد. - «روبا کوتته» *Rubaconte* : ذیل معروف به «یل برکت» در پائین این تپه - «نیک حکومت شده» *la ben guidata* شهر فلورانس (این لقب صورتی طعنه آمیز به فلورانس داده شده است) . - «پله‌ها»: اشاره به پله‌های سنگی که برای تهیل بالا روی رهگذران در دامنهٔ تپه کار گذاشته شده بود - «در آن زمانی که هنوز اسناد رسمی و مقیاسها را جعل نمیکردند » ، اشاره ضمنی بدانکه در سال ۱۲۹۹ قسمتی از اسناد رسمی را در فلورانس بنفع عده‌ای از میان بردند و در همان زمان محاکم‌های شروع شد که در آن عده‌ای بجرم تقلب در اوزان و مقیاسها بدادگاه آورده شدند .

۲- جملهٔ لاتینی، نقل از ایمییل (ایمییل متی ، باب پنجم) : «... خوشا بحال مکینان در روح، زیرا حکومت آسمان از آن ایشان است .»

۳ - اشاره بدانکه گناه‌غرور، که سنگین‌ترین گناه برزخ است ، ذاتمرا ترك گفته‌است .

سرود دوازدهم

پاسح داد: چون جمله آن نشانهای p، که با آنکه تقریباً سترده شده اند هنوز جایی در چهره تو دارند، بصورت یکی از آنها در آیند که بالمره از میان رفته است،

در آن صورت هر دو پای تو یکسره در اختیار اراده نیکویت خواهند بود، چنانکه نه تنها احساس خستگی نخواهند کرد، بلکه از بالا روی لذت خواهند برد؛^۱

آنگاه همچو آن کسان کردم که براه خویش میروند و بر روی سر چیزی دارند که خود از آن بیخبرند، اما اشارات دیگران از وجود آن آگاهشان میکند،^۲

ولاجرم با کمک دست در پی شناختن آن بر میآیند و میجویند و مییابند، و بدینسان دست ایشان کاری را میکند که نگاه از انجامش عاجز است؛ و با انگشتان گشوده دست راستم، تنها شش حرف از حروفی را که کلیددار^۳ بر دو جانب پیشانیم نقش زده بود یافتم؛
و استاد من که چنین دید، لبخندی زد.

- ۱- یعنی: از هر طبقه برزخ که بگذری يك نشان گناه از پیشانیت زده می شود و بهمان نسبت خود را سبکتر میابی، تا آنوقت که هر رفت نشان گناه محو شود.
- ۲- اشاره به کمایکه چیزی در روی سرشان است که خودشان آنرا نمی بینند، اما از نگاههای حاضرین یا رهگذران بدان پی میبرند و دست دراز میکنند تا آنرا بردارند.
- ۳- فرشته کلیددار برزخ.

سرود سیزدهم

طبقه دوم : اهل حسد

در این حلقه دوم برزخ ارواحی جای دارند که باید دیرزمانی گناه حسد را کفاره دهند. این ارواح جامه هائی برنگ کبود که مظهر حسادت است برتن دارند و چون در زندگی با چشم غبطه و بدخواهی به دارائی یا مقام یا آراستگی دیگران نگریسته اند در اینجا پلکهای دیدگانشان برای تمام مدتی که کیفر میبینند بهم دوخته شده است تا قدرت نگاه از ایشان ستانده شود، و درین ضمن مداهائی از جانب فرشتگان نمونه های عشق و گذشت واحسان را برای ایشان نقل میکنند.

دانه، بیروی از گفته «سن او گوستن» که : «حسد بود که دنیا را سقوط معنوی کشاند و عیسی را بدست مرگ سپرد» از این دسته از برزخیان با سختگیری بسیار سخن میگوید، ولی در يك جای این سرود تذکر میدهد که او اگر بعد از مرگ خود ببرزخ آید بدین طبقه نخواهد آمد، بلکه بطبقه اول خواهد رفت که خاص مغروران است، و این بمنزله اعتراف صریح دانه بخودخواهی و غروری است که از توجه بمقام بلند علمی و هنری او ببری دست داده بود.

سرود سیزدهم

در بالاترین نقطهٔ پلکانی بودیم که برای دومین بار^۱ در دل کوهی
 که بالا روندگان خوش را درمان میبخشد^۲ تراشیده شده است .
 در آنجا نیز، حلقه‌ای^۳ بصورت کمربندی بر گرداگرد صخره جای
 دارد که مانند آن حلقهٔ نخستین است ، با این تفاوت که قوسی محدب^۴ بر
 دارد^۴ .

در این حلقه دیگر اثری از حجاری و تصویری^۵ که بتوان دید، نیست.
 هم جدار وهم جاده چنانند که در کبودی سنگ بهم پیوسته مینمایند^۶ .
 شاعر چنین استدلال میکرد که : « اگر باید درین جا با تظار

- ۱- یعنی : دومین قسمت پلکان سرتاسری که حلقه‌های هفت گانهٔ دوزخ را بهم پیوند میدهد.
- ۲- یعنی: کسانی که از آن بالا میروند انك انك از بیماری گناهکاری درمان مییابند .
- ۳- در اصل کلمهٔ cornice بکار رفته که مفهوم سمت اللفظی آن حلقه‌ایست که بدور سقف‌ها ساخته میشود و در اصطلاح بنائی «گیلویی» نام دارد ، و طبعاً مراد ازین کلمه حلقهٔ بلریکی است که دایره وار بدور دامنهٔ کوه میپرخد و عرض آن چنانکه قبلاً گفته شد از پنج متر متجاوز است . در ترجمهٔ فارسی ، بجای این کلمه ویز کلمهٔ girone کلمهٔ حلقه که قبلاً نیز دربارهٔ طبقات دایره‌ای شکل دوزخ بکار رفته بود آورده شده است .
- ۴- اشاره بدانکه چون این حلقه نسبت بحلقهٔ اول بالاتر و به قلهٔ کوه نزدیکتر است ، طبعاً شعاع آن کمتر و بنابراین قوس دایرهٔ آن محدب‌تر است .
- ۵- در اصل : ombra non gli è, nè segno che al pala - در تفسیر این مصرع بین مفسرین اختلاف نظر است و میتوان آنرا تصویر و طرز تجسم آن و نیز تصویرها و خطوط آن معنی کرد .
- ۶- یعنی: کف جاده و دیواره هر دو بر یک کبود سنگ است، که در اینجا برای تجسم روحیهٔ اهل رشک و حد بکار رفته است .

برزخ

کسانی بمانیم تاراه خویش را ازیشان میرسیم^۱، بیم آن دارم که به درنگی بسیار ناگزیر آئیم.^۲

آنگاه دیده بخورشید دوخت و پهلوی راست خوش را محور گردش خود کرد و سمت چپ بدش را بچرخانید.^۳

و گفت: «ای فروغ دلپذیری که با پشتگرمی تو قدم بدین راه تازه مینهم، مارا آنچنانکه باید در این چنین مکان راهبر آئی، راهنما شو؛ تو جهان را گرمی مینخشی و بر آن نور میافشانی؛ اگر سببی دیگر ما را بجهتی مخالف نخواند، باید که انوار تو همواره ما را راهنما باشند.»

آن مسافتی را که در روی زمین به میلی^۴ تخمین میزنند، درایتجا در کوتاه زمانی درنوردیده بودیم، زیرا که شوقی فراوان داشتیم؛ و صدای پرواز ارواحی را، بی آنکه خودشان را توانیم دید، شنیدیم که با سخنانی شیرین دعوت بخوان عشق میکردند.^۵

نخستین صدائی که پرواز کنان گذشت، با بانگی بلند گفت:

۱- یعنی: راه را از آنان جویا شویم.

۲- یعنی: باید بهرنحوی باشد خود راه خوش را بیاییم، زیرا که معلوم نیست بدین زودی کسی ازین جا گذر کنند.

۳- دو شاعر در بالای پلکان و دو بمغرب ایستاده اند، بنا برین ویرژیل روی پای راست خوش بطرف راست چرخیده است تا طبق دستور «کانونه» همواره بطرف راست در حرکت باشند. در این موقع اندکی از ظهر گذشته است.

۴- un migliaio، يك ميل؛ این مقیاس چنانکه قبلا گفته شد (دوزخ، صفحه ۴۴۹، شرح ۲) يك واحد ایتالیایی است و غیر از «مایل» Mile واحد مقیاس انگلیسی است.

۵- یعنی: بلخنانی شیرین کسان را بسوی احسان و کرم میخواندند که مقابل حد و رشک است و بر پایه عشق و محبت تکیه دارد، نه کینه و خشم.

سرود سیزدهم

Vinum non habent^۱ و پس براه خود رفت ، درحالیکه در پشت سر ما این سخن را تکرار میکرد .

ویش از آنکه بعد مسافت ما را کاملا از شنیدن صدای او باز داشته باشد ، صدائی دیگر گذشت ، که همچنان بر جای نایستاد و بانگ زد که :
« من » اورسته « هستم^۲ . »

گفتم : « پدر ، مفهوم این سخنان چیست؟ » و چون چنین می پرسیدم صدائی سومین برخاست که میگفت : « آنکس را که شما بد کرده است دوست بدارید^۳ . »

و استاد مهربان گفت : « در این حلقه گناه رشك كيفر میبندد ، و

۱ - جمله لاتینی ، بمعنی : « شراب ندارند » . - این جمله ایست که در انجیل از زبان مردم به عیسی گفته میشود (انجیل یوحنا ، باب دوم) : « ... و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود - و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند - و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارد - عیسی بوی گفت ای زن مرا با تو چه کار است ؟ ساعت من هنوز نرسیده است ... و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر يك كنجایش دو یا سه کیل داشت - عیسی بدیشان گفت قدح ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند - پس بدیشان گفت الان بردارید و بنزد رئیس مجلس ببرید - پس بردند - و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجاست ... داماد را مخاطب ساخته بدو گفت : هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند بدتر از آن - لیکن تو شراب خوب را نالاح نگاه داشتی - و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت . »

۲ - Oreste پسر آگاممنون سردار معروف یونان در جنگهای ترویا بود . بنا بر روایات یونانی که از راه سیرون به داته رسیده ، « اورسته » محکوم بمرگ شد و Pilade دوست صمیمی او برای اینکه ویرا از مرگ نجات دهد خودش را « اورسته » خواند ، و لسی در موقی که قصد اعدام ویرا داشتند « اورسته » خود سر رسید و فریاد زد : « من اورسته هستم » ، و با این سخن دوستش را از مرگ رها کرد و خود بجای او کشته شد . در ادبیات کهن بارها بعد از آن دوستی خالصانه اورسته و پیلاده اشاره شده است .

۳ - این سخنی است که عیسی در موعظه معروف خود در روی کوه بر زبان آورده (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... اما من شما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و بآنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید . »

برزخ

ازین روست که طنابهای تازیانه را از دست محبت ستانده‌اند^۱ .
اما لگام را آهنکی خلاف این باید^۲ ؛ و پندارم که تو خود پیش
از رسیدن به آستانه بخشش این آهنک را خواهی شنید^۳ .
اینک ازورای فضا بدقت بنگر، تادر پیش روی ما کانی را نشسته
بینی که هر یک از آنان بر صخره تکیه زده است .
چون چنین شنیدم ، دیده بیش بگشودم و پیش روی خود
نگریستم ، و اشباحی را دیدم که بالا پوشهائی بهمان رنگ سنگ در بر
داشتند^۴ .

و چون اندکی بدانان نزدیکتر شدیم ، شنیدم که میگفتند: «ای مریم ،
برای ما دعا کن !»^۵ و نیز شنیدم که میکائیل و پطرس و جمله مقدسین را
بنام میخواندند^۶ .

پندارم که امروزه در جهان مردی بدان سنگین دلی باشد که آنچه

- ۱ - یعنی : تاروید نازیانه‌ای که برای تنبیه این کناهکاران ساخته شده از محبت پدید آمده است ، نایشان را ارشاد کند ، نه آنکه فقط کفرشان دهد .
- ۲ - یعنی : در پایان این حلقه باید بعکس این جا آن عاملی که بر کناهکاری کناهکاران این حلقه لگام میزند ، خالی از محبت باشد و بجای مدارا و ارشاد ، در خود اثر قهر و کین داشته باشد . در پایان این سرود مفهوم این جمله که مبهم بنظر میرسد کاملاً روشن میشود .
- ۳ - یعنی : پیش از آنکه این حلقه را ترک گفته باشی آن آهنک سخت و قهر آمیزی که باید عنان ولجام تو شود بگوشت خواهد رسید .
- ۴ - یعنی : جامه آنها هر رنگ زمین و دیوار بود ، بنابراین تشخیص ایشان بدشواری صورت میگرفت . رنگ کبود رنگی است که در یونان قدیم مظهر حسد بود و «اوویدیوس» شاعر بزرگ لاتینی در باب دوم کتاب «استحالات» خود درین باره سخن گفته است .
- ۵ - اشاره به مریم ، Maria ، مادر عیسی .
- ۶ - میکائیل Michele ، ملک مغرب - پطرس Pietro حواری معروف عیسی و کلبدار بهشت . این اشارات قسمتی از سرودهای معروف به Litane dei Santi است .

سرود سیزدهم

را که من دیدم ببیند و برقت درنیاید .
زیرا که چون بکنار این ارواح رسیدم و نیک در رفتارشان نگرستم ،
رنجی گران اشک از دید گانم بر آورد .
چنان دیدم که جملگی جامهٔ زمخت موئین بر تن داشتند ، و هر یک
از آنان بر شانهٔ آن دیگری تکیه زده بود و همه پشت به جدار صخره
داده بودند .

حال آن کوران را داشتند که وسیلهٔ اعاشه‌ای ندارند و در بخشش‌ها^۱
برای رفع احتیاج خوش صدقه میطلبند و هر یک سر بسوی سر آن
دیگری خم میکند

تا نه تنها با گفتار خوش ، بلکه از راه چشم که کمتر از گوش
اثر نمیبخشد ، در دیگران حس ترحم برانگیزد .

و همچنانکه فروغ خورشید را به کوران راهی نیست ، نور آسمان
نیز از تافتن بدین اشباحی که از آنان سخن گفتم سر بر می‌تافت ،

زیرا که رشته‌ای آهنین از پلکهای ایشان گذشته و آنها را بر هم
دوخته بود^۲ ، چونانکه پلکهای بازان وحشی را می‌دوزند تا آنان را با آرام گرفتن
وا دارند^۳ .

۱ - *aperdoni* یعنی : در برابر کلیساها ، در روزهایی که مراسم بخشش گناهکاران در
آنها انجام میگیرد .

۲ - این کوری درنجا مثل کیفرهای مختلف دوزخ داته تاوانی است که این مقصرین
میپردازند ، زیرا در روی زمین ایشان دبدبغبطه و حسد بدیگران دوخته‌اند و درنجا بدین جرم باید
از دیندار محروم باشند .

۳ - این رسمی قرون وسطایی بود که برای دست‌آموز کردن قوهای سرکش ، پلکهای
چشمانشان را با سیم بسیار نازکی میدوختند و هنوز هم در برخی نقاط جنوب اروپا این
رسم باقی است .

برزخ

چون براه خویش میرفتم ، پنداشتم که نسبت بدیشان تخطی کرده‌ام ،
زیرا کمن میدیدم و اینان مرا نمیدیدند ؛ پس روی بسوی رایزن خردمندم
کردم .

وی نیک میدانست که من با خاموشی خود چه میخواستم گفت ؛
لاجرم در انتظار برشتم نماند و گفت : « سخن بیار و مختصر و مفید گوی ^۱ . »
« ویرجلیو » در کنار من در آن جانب از حلقه روان بود که از
آن آسان پائین میتوان افتاد ، زیرا که آنجا را هیچ حفاظی نیست ^۲ .
و در جانب دیگر ، ارواح متقی از ورای این دوختگی موحش
چنان سخت میگرستند که گونه هایشان با اشک دیده آبیاری میشد ^۳ .
بسوی آنان گشتم و چنین آغاز کردم : « ای ارواحی که یقین بدیدار
آن فروغ بالائین دارید که تنها در اشتیاق آنید ^۴ ،

کاش هرچه زودتر برکت الهی کفی را که بروجدان دارید بزداید ،
چندانکه رودخانه خاطر شما دیگر اثری از آن نگاه ندارد ^۵ ؛
مرا بگوئید ، و این گفتار شمایم بس خوشایند و دلپذیر است ،

۱ - ابن عین توصیه است که ورزمل قبلا در دوزخ (دوزخ، صفحه ۲۱، سطر ۹۷) به دانه
کرده بود، و در اینجا و آنجا هیچکدام علت خاص این چنین توصیه ای روشن نیست .
۲ - یعنی : من در سنت دیوار داخلی راه میرفتم و ورزمل در طرف خارجی که مشرف
به پرشگاه بود .

۳ - یعنی : اشکهایشان بر روی آنها روان بود .

۴ - یعنی : یقین دارید که بالاخره فروغ الهی را که تنها فروغی است که در اشتیاق
آنید خواهید دید .

۵ - یعنی : همچنانکه کف آب علامت آلودگی و ناپاکی آمت ، وجدان شما نیز نشان
آلودگی دارد ، و کاش این آلابش هرچه زودتر از میان برود .

سرود سیزدهم

که آیا در میان شما روحی هست که ایتالیائی باشد^۱؟ و همانا که اگر چنین باشد، آگاهی من سودش تواند کرد^۲. «

« ای برادر من، درینجا جمله ارواح از شهر حقیقتند^۳؛ و بیگمان سراغ از روحی میخواهی گرفت که در ایتالیا، زائر دیارزندگی^۴ بوده است.» چنین پنداشتم که این پاسخ از اندکی دورتر از آنجا که ایستاده بودم بگویشم رسید؛ لاجرم اندکی نزدیکتر شدم تا بهتر بشنوم.

میان آن دیگران شخصی را دیدم که منتظر مینمود، و اگر از من پرسند که - چرا^۵؟ - گویم از آنرو که وی چون کوران زنج بالا گرفته بود.

بدو گفتم: « ای روحی که خوش را تطهیر میکنی تا بیالا روی، اگر توئی که مرا پاسخ گفتی، نام خود و نام کشورت را بگوی تا بازت شناسم. »^۶

پاسخ داد: « سینه^۷ بودم و با این ارواح دیگر، درینجا بکفاره^۸

۱ - در اصل: «لایتی». - در «کمدی الهی» غالباً این کلمه «لایتی» بجای «ایتالیائی» و مرادش با آن آورده شده.

۲ - یعنی: من در بازگشت بروی زمین کتاش را وادار خواهم کرد که برای او دعای خیر بفرستند.

۳ - vera città، یعنی درینجا دیگر اختلاف شهر و زاد و بوم معنی ندارد.

۴ - یعنی: مردم جهان - مسافران یا زائرانی (Pellgrini) بیش نیستند که هر کدام از راه و میر خاصی بسوی زیارتگاهی واحد که مرکب باشد روی دارند. این کلمه زائر در شعر دانه بصورت فدیمی آن peregrini آمده است.

۵ - Come? یعنی: از کجا بی آنکه توانسته باشی در چشمان او بشگری، دریافتی که وی در انتظار است؟

۶ - Sanese: اهل سینه Sienna شهر معروف شمال ایتالیا.

برزخ

زندگانی گناه آلوده خویش نشسته‌ام، و اشکر نزان بدرگاه آنکس که
جملگی از وی مسئلت روی نمودن داریم، دعا میکنم^۱ .
با آنکه نامم «سایا» بود، خودم عاقل نبودم^۲؛ و از رنجهای
دیگران لذتی بیش میبردیم تا از نیکبختی خویش^۳ .
و تا نپنداری که فریب میدهم، بشنو تا ترا حکایت کنم
که چون قوس سالیان عمرم رو بنزول نهاد^۴، چنان دیوانگی پیشه
کردم .

همشهریان من در نزدیک «کوله» با حریفان خوش در ستیز
بودند^۵، و من دعا کنان از خداوند همان را میخواستم که او خودخواست^۶؛
همشهریانم هزیمت آوردند و با تلخی راه گریز در پیش گرفتند^۷،
و من چون شکست ایشان دیدم، خوش را غرق شادی بیمانندی یافتم،

۱ - اشاره به خداوند .

۲ - این جمله براساس يك بازی لفظی در زبان ایتالیایی تکیه دارد . نام گوینده سخن
که زنی است Sapia است و بهزن عاقل در ایتالیایی Savia میگویند ، بطوریکه این دو کلمه
جز يك حرف باهم اختلاف ندارند، و در زبان لاتینی اصولاً همین يك اختلاف هم بین آنها است.
اصل شعر چنین است :

Savia non fui, avvegna che Sapia fossi chiamata ...

۳ - گوینده سخن روح زنی است بنام سایا Sapia که زن «کینیالدوساراچینی»
اشراقی زمامدار «کاستیلیونچلو» بود و در سال ۱۲۷۴ در شهر «سیه‌نا» مرد . این زن بسیار
حمود بود، بطوریکه چون اهالی سیه‌نا در «کوله» از فلورانس‌ها شکست خوردند، وی از آنجا که
با غالب همشهریان خود دشمن بود ازین شکست علناً اظهار شادمانی کرد .

۴ - یعنی : وقتیکه از سر و پنج سالگی گذشتم .

۵ - Colle di Valdelsa دهکده‌ای که در نزدیک آن در روز ۱۲ ژوئن سال ۱۲۶۹
جنگی میان نیروهای «سیه‌نا» و «فلورانس» در گرفت که بشکست سیه‌نی‌ها منتهی شد .

۶ - یعنی : من از روی بد نهادی خواهان شکست همشهریان خود بودم و اتفاقاً خداوند
نیز چنین اراده کرده بود که ایشان مطلوب شوند .

۷ - در اصل : «رووی بسوی قدمهای تلخ فرار گردانند» e volti negli amari .

چندانکه گستاخانه روی با آسمان کردم و همچنانکه ساران
با احساس اندک آداسی در دریا میکنند، بانگ بر آوردم که: - ازین پس
دیگر از تو باك ندارم!^۱ -

در پایان عمر خوش خواستم تا با خداوند از در صلح در آیم، اما
وامم چنان سنگین بود که حتی توبه نیز سبکترش نمیتوانست کرد،
تا آنکه «پیرتینایو»^۲ که از راه احسان در پناه خوشم گرفته بود، در
ادعیه پارسانه خود مرا یاد کرد.

اما تو خود که ای، که براه خوش میروی و از ما جوایای احوال
میشوی، و چنینم مینماید که دیده گشوده داری و بهنگام سخن گفتن دم
بر میکشی^۳ «

بدو گفتم: «مرا نیز دیدگان درنجا بسته خواهند شد، اما این
فرو بستگی کوتاه زمانی بیش نخواهد پائید، زیرا خطائی که این دیدگان

۱ - اشاره به يك عقیده کهن که مفرین قدیمی «کندی الهی» آنرا نقل کرده اند
و بموجب آن، سارکه از سرمای زمستان خاموشی پیشه کرده بعضی آغاز روزهای خوش اسفند
بانگ شادی بر میدارد و در آواز خود روی با آسمان میکند، چنانکه گوئی میگوید که بالاخره زور
خدا هم بمن برسد - . هنوز در ایالت «لمباردیا» اولین روزهای گرم بهاری را «روزهای طرقة»
I giorni della merla مینامند .

۲ - Pier Pettineio يك کشیش عالی رتبه فرقه «فرانسکن» (ایتالیائی فرانچسکانی)
بود که ۱۰۹ سال عمر کرد و مردم «سینه نا» بوی اعتقاد فراوان داشتند . در سال ۱۸۰۲ یاپویی هفتم
بموجب فتوائی او را تقریباً در زمره مقدسین در آورد . پس از مرگ او، در سینه نا قانونی وضع
شد که بنای باشکوهی برای وی ساخته شود و مقبره اش بصورت زیارتگاه در آید .

۳ - اشاره بدانکه فقط يك آدم زنده احتیاج به تنفس دارد و ارواح چنین احتیاجی
را ندارند .

برزخ

از راه نظرهای رشك آلوده کرده‌اند ناچیز است^۱ .

در عوض، از بابت عذاب آن پائین نشینان ، روح خویش را سخت پریشان می‌یابم^۲ و گوئی که از هم اکنون سنگینی کمرشکن بار آنانرا بر پشت خود احساس میکنم .

و آن روح بمن گفت : « اگر پنداری که بدان پائین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است ؟ » و من گفتم : « این کس آورده است که همراه منست و هیچ نمیگوید .

من آدمی زنده‌ام ؛ و لاجرم ، امردوح برگزیده ، اگر خواهی که ترا درروی زمین با قدمهای خاکی خویش خدعتی کنم ، آنچه را که خواهانی بمن بگویی . »

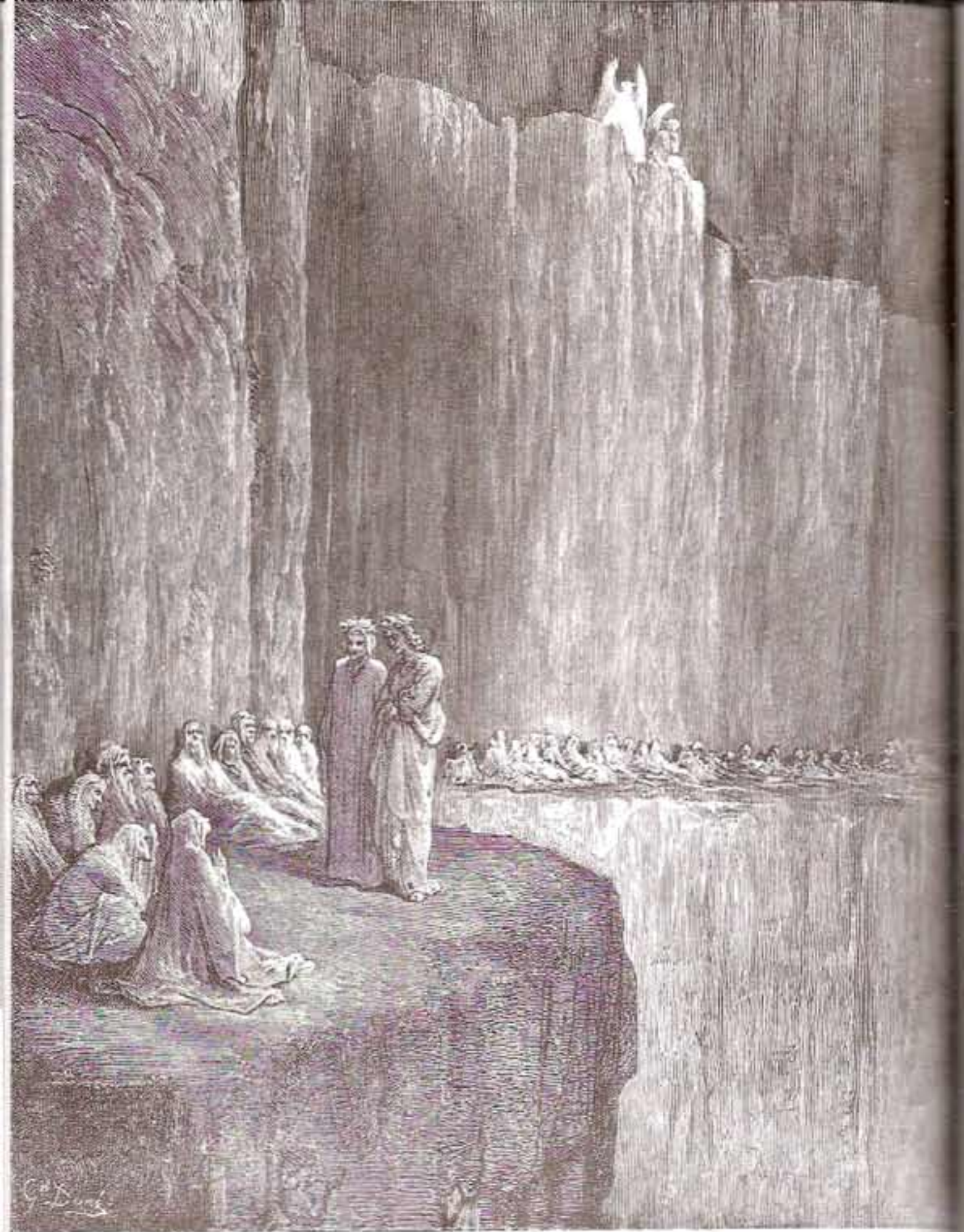
پاسخ داد : « این که میگوئی چنان تازگی دارد ، که خود نشان بزرگی از لطف خداوند در باره تست . درین صورت گاه بگاه با دعاهای خویش مرا یاری ده .

و ترا بدانچه عزت‌تر از همه‌اش داری سوگند که اگر روز گاری پای بسر زمین «تسکانا»^۳ نهی ، کاری کنی که پدر و مادرم دگر باره از من بنیکی یادکنند ؛

۱ - یعنی : من هم مرتکب گناه رشك شده‌ام و ناچار پس از مرگ باید بدین حلقه برزخ بیام و کبیر این گناه را درین طبقه بینم (بدین ترتیب دانه پیشاپیش یقین داشته است که بهر حال دوزخی نیست) ، ولی چون در زندگی خیلی کم بالنظر غیبه بدیگران نگریستم ، دورانی که باید مجازات این گناه را تحمل کنم چندان دراز نخواهد بود .

۲ - «پائین نشینان» : اشاره به برزخیان طبقه اول که بجرم غرور کبیر میبندند ، ودانه که به غرور پیشکی خود در زندگی یقین دارد ، از درازی مدتی که باید در آن طبقه بگذراند و سنگینی باری که باید چون دیگر مفروران بردوش داشته باشد بیمناک است .

۳ - Toscana ناحیه معروف ایتالیای مرکزی .



وآن روح بمن گفت : « اگر بشداری که بدان پالین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آوردماست (سجده ۷۴۸)

سرود سیزدهم

تو آنرا در جمع مردم سبکسر و تهی مغزی خواهی یافت^۱
که امید به «تالامونه» بسته‌اند^۲، و در این راه بیش از آن اندازه که در
طلب «دیانا» نومید شدند اسیر نومیدی خواهند شد^۳؛
اما فزون از این هر دو، دریاسالاران را از کف خواهند داد^۴.

۱ - اشاره «سینه‌نی‌ها» دانه یکبار دیگر نیز همین توصیف را از اهالی سیه‌نا کرده است
(دوزخ، صفحه ۴۵۹، سطر ۶).

۲ - Talamone بندر کوچک مغرب سیه‌نا که مردم این شهر اسرار تمام بتصرف آن
داشتند تا شاید ازین راه دست بدریا پیدا کنند، و بالاخره هم در سال ۱۳۰۳ آرا تصرف شدند.

۳ - شهر سیه‌نا روی سفته بنا شده بود که هیچکدام آب کافی نداشتند؛ مردم شهر
نلایم نسل عقیده داشتند که در زیر این تپه‌ها جوی بزرگ و پرآبی جاری است که میتواند تمام
شهر را مشروب کند، بدین جهت مبالغ کثیری خرج کردند و عده زیادی را بکارگذاشتند و بالاخره
نیز نتیجه‌ای نگرفتند. «دیانا» Diana نامی بود که بدین رودخانه زیرزمینی خیالی داده بودند.

۴ - این سخن طعنه‌آمیز است، و اشاره بدین است که از هم‌اکنون عده زیادی خود را
آماده آن کرده‌اند که چون بندر «تالامونه» بدست قوای سیه‌نا افتد و این جمهوری بتواند نیروی
دربائی جنگی برای خورش ترتیب دهد، ایشان دریاسالاران شوند. دانه در این تیش زدن تعدد
دارد، زیرا سیه‌نی‌ها حتی پس از تصرف لامونه نیز هرگز در سدد ایجاد یک بحره جنگی برنیامدند.

سرود چهارم

طبقه دوم: اهل حسد

این سرود نیز بوصف همان طبقه «حاسدان» اختصاص دارد. دانه بگفتگویی طولانی بادوروح دیگر میپردازد که صحبت او را با «سایه» شنیده‌اند، و این گفتگو باز صورت انتقادی تند از وضع اجتماعی ایتالیای آنروز را دارد.

پس از پایان این بحث، دو شاعر بطرف پلکانی میروند که باید آنها را طبقه سوم یا لا یرد. این موقع اندکی بعد از ظهر روز دوشنبه یعنی فریاد عید پاک است.

سرود چهاردهم

« این کیست که پیش از آنکه مرگ بال و پرش داده باشد^۱ ،
گردد کرد کوه ماره مینوردد و دیدگان خود را بدلتخواه خویش میکشاید
و مینندد؟ »

« نمیدانم که او کیست ، اما میدانم که تنها نیست ؛ تو که تردیگر
بدو نشته‌ای ، درین باره ازوی پرسش کن ، و خوش آمدش گوی تا پرسشت
را پاسخ دهد . »

چنین بود سخنانی که دو روح ، که بسوی یکدیگر خم شده بودند^۲ ،
در دست راست من در باره من میگفتند ، تا آنکه برای خطاب بمن
روی‌ها را بالا کردند ؛

و یکی از آنان گفت : « ای روحی که هنوز با تن خویش پیوسته‌ای و
با اینهمه روی بسوی آسمان داری ، از راه کرم ما را خرسند کن و بگویی
که از کجا می‌آئی و که هستی ؛ زیرا این لطف الهی که ترا شامل
حال شده ما را بدیدار چیزی نادیده ، غرق اعجاب میکند . »

۱- یعنی بسمت مبارك از فید زندگانی زمینی آزاد شده و بسمت دیایی جاوید بال
کشوده باشد .

۲- این دو روح از دونفرند بنام « گویدو دل دوکا » Guido del Duca اشرافزاده رومانیایی
که از دستة کیبلین‌های فلورانس بود و « رینیری داکالبولی » Rinter(i)da Calboli شوالیه معروفی
از شهر فورلی که گوئلف بود و ریاست هیئت قضات پارموی و چند شهر دیگر را داشت و در سال
۱۲۹۶ بدست اهالی فورلی که قبلا وی را ازین شهر طرد کرده بودند بقتل رسید .

برزخ

و من گفتم: « در میان » تکانا « رود کوچکی روان است که از « فالترونا » سرچشمه میگیرد و صد میل طی مسافت کفایتش نمیکند.^۱ از کرانه‌های این رود است که این تن را بدینجا آورده‌ام: گفتن اینکه که هستم کاری بیحاصل است، زیرا که نام من هنوز چندان با گوش کسان آشنا نیست.^۲ »

آن روحی که نخست سخن گفته بود، چون این بشنید پاسخ داد: « اگر درست به کنه اشارت تو پی برده باشم، بیگمان از « آرنو » سخن میگوئی. »

و آن دیگری بدو گفت: « برای چه وی نام این رود را، آنچنانکه در مورد چیزهای زشت و موحش کنند، پنهان میدارد؟ »
و روحی که در این باره از وی پرسش شده بود، چنین پاسخ داد: « نمیدانم؛ اما بسیار بجاست که نام این دره از صفحه روزگار برافتد؛ زیرا که از سرچشمه این رود، که در آنجا کوهستان آلپی که « پلورو » از آن جدا میشود چنان مرتفع است که قله ای بلندتر از آن جز در کوتاه فاصله‌ای از آن نمیتوان یافت^۳،

۱- Toscana تکانا ناحیه معروف ایتالیا که فلورانس در آن واقع است. «رود کوچک»، اشاره به رود ارنو Arno که از فلورانس میگذرد - فالترونا Falterona کوهی که رودخانه ارنو از آن سرچشمه میگیرد. این کوه یکی از بلندترین قله رشته جبال معروف «آپنینو» است. «صد میل طی مسافت کفایتش نمیکند»، اشاره بدانکه «ارنو» در حدود صد و بیست میل ایتالیائی طول دارد.

۲- «هنوز»، اشاره به سال ۱۳۰۰ یعنی دورانی است که داتِه کدی الهی سروده بود.

۳- «پلورو» Peloro دماغه‌ای در جزیره سیل، که در مقابل ناحیه کالابرو Calabria قرار دارد. - کوهستان آلپی، اشاره به رشته جبال آپنینو Appennino که در طول شبه‌جزیره یقیه در صله است

سرود چهاردهم

تا بداتجا که این رود خود را در اختیار دریا مینهد و چیزی را بدان
باز میگردد که آسمان از دریا بگیرد و بخار میکند و در عوض مایه هستی
رودخانه هارا بدانها میدهد تا در مسیر خود همراهش برند ،
همه مردمان از پرهیزکاری که چون ماری دشمنش دارند گریزانند ،
از آن رو که این مکان مغضوب خداوند است ، با از آن جهت که خوی
بد ایشانرا بیدکاری میکشاند ؛
لاجرم ساکنان این دره نامیمون ، چنان طبع خویش را دگرگون
کرده اند که گوئی « چیرچه » به چرایشان آورده است .
نخستین قسمت مسیر این رود ، از میان خوکان بیشعوری میگردد که از

پیه ارضه قبل

ایتالیای بطورستاری امتداد دارد و تا کنار دریا میرسد و عقیده ای قدیمی ، که علم زمین شناسی امروزه
مؤید آنست ، حاکی ازین بود که کوهستان مرکزی جزیره سیبیل (که سابقاً به شبه جزیره
ایتالیا پیوسته بوده) دنباله این رشته جبال است . این نظریه را دانه از ویرژیل (انیس ،
کتاب سوم) ولوکانوس (فارسیا ، کتاب دوم) گرفته است . - « قلعه ای بلندتر از آن » ،
اشاره بدانکه در طول رشته آپنینو فقط يك قلعه بلندتر از قلعه فالترونا که « آرتو » از آن سرچشمه
میگیرد وجود دارد .

۱- یعنی : نامصب این رودخانه که در آنجا « آرتو » آبهای خود را بنوعی میریزد تا جبران
آن مقدار آبی را که دریا از راه تبخیر از دست داده است بکند .

۲- یعنی : از سرچشمه رود « آرتو » تا مصب آن تمام نواحی و شهرهایی که در مجاورت
این رود قرار دارند پراز مردمان فاسد و فایا کند . بدیهی است نظراسلی شاعر شهر فلورانس است .

۳- Circe زن زیبای جادوگری بود که بنا بروایت هم ، در کتاب « اودیسه » ، اولیس را
همراهش در بازگشت از ترویا بجزیره ای که او در آن میزیست افتادند و وی ایشان را بدل به
چهارپایانی کرد ، و فقط اولیس را بصورت آدمی نگاه داشت تا با وی عشق بازی کند . شرح این ماجرا
در کتاب دوم انیس و ویرژیل که منبع اطلاع دانه بوده آمده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۴۲۱ ،
شرح ۱) - « گوئی چیرچه ایشان را بچرا آورده » ، یعنی : گوئی آن آدمیانی هستند که بادست
این جادوگر تبدیل به حیواناتی شده اند و خوی حیوانی دارند .

برزخ

بلوط بهتر تغذیه میکنند تا از خوراکیهای دیگر که معمولاً آدمیان است.^۱
پس آنگاه سر از زیر میشود و با سنگ بچگانی ترشخویشتر از آن حد که
در خورتوانا ایشان است بر خورد میکنند، و باین اعتنائی پوزه بر میگردداند.^۲
سپس پائین تر میرود و فرود میآید؛ و هر قدر که این گودال ملمون
تیره بخت فر به تر شود، شماره سگانی که در کنار آن بدل به گرگانی
میشوند افزون میشود.^۳

پس از آن از کلوکاههای عمیق فرود میآید، و روباهانی چنان
حیله گر در سر راه خویش مییابد که هیچیک از آنان از فریب خوردن
بیم ندارند.^۴

۱- خوکان بيشمور (brutti porci) اشاره به مردم کازتینو Casentino، ناحیه خرمی
واقع در دره رود آرنو - این اشاره بیشتر در باره خانواده‌ای بکار رفته که زمامدار این شهر بود
و Guidi da Romena نام داشت، و این خاندان صاحب قلعه معروفی بنام Porciano بود که
نام آن با کلمه «خوک» از يك ریشه است.

۲- سگ بچگان ترشخو (botoli) : این کلمه در ایتالیایی به سگانی اطلاق میشود که
چار و چنگال زیاد میکنند، اما کاری انجام نمیدهند. - اشاره داشته دو این جا به «آرتینی‌ها» یعنی
اهالی شهر Arezzo است که در کشمکشهای سیاسی همیشه خیلی حرارت بخرج میدادند، ولی
قدرت آنها که ایجاد خطری برای مخالفین خود کنند نداشتند، و دانه تذکر میدهد که در مورد
ایشان حتی رود «آرنو» نیز «باین اعتنائی پوزه بر میگردداند»، یعنی ناکهان تغییر مسیر میدهد
تا آنان را تحقیر کرده باشد.

۳- گودال ملمون و تیره بخت la maladetta e sventurata fossa : اشاره به
دره رود «آرنو» که شهرهای نام برده شده در آن واقعند - «فریه شود»، یعنی : شعبه‌های
مختلف این رودخانه بدان بریزند و آبش را زیادتر کنند - «سگانی که بدل به گرگانی میشوند» :
اشاره بدانکه قسمت اول این رود از شهر «آرنو» میگذرد که مردم آن سگانی پرسرو صدا و
بی جرئت بیش نیستند، ولی قسمت بعدی آن از شهر فلورانس میگذرد که مسکن کرگان است.
کرك در کمدی الهی، مفهوم نمثلی حرص و آزمندی را دارد (رجوع شود به سرود اول دوزخ)
و در اینجا مراد از این اشاره، جنگهای دائمی فلورانسها با شهرهای اطراف است که بر اثر حرص و
طمع فلورانس سودت میگرفت.

۴- روباهان (volpi)، اشاره به مردم شهر پیزا Pisa.

سرود چهاردهم

با آنکه دیگران^۱ سخنم را میشوند، این رشته سخن را از کف
نمینهم؛ و این کس را بس سودمند تواند افتاد که از آنچه روح روشن بین
بمن الهام میکند، یاد آرد^۲؛

نواده ترا میبینم که در کرانه های این رود درنده خوی، صیاد این
گرگانی خواهد شد که از همه چیز درهراسند^۳.

گوششان را بهنگامی که هنوز جان دارند میفروشد^۴ و پس، چون
درندهای کهن سال، بمرگشان میسپارد؛ از بسیاری زندگی را میستاند و
از خوشتن نکو نامی را.

از دل جنگل تار، خون آلوده برمیآید^۵؛ و این جنگل را بصورتی
بر جای میگذارد که تا هزار سال دیگر به پر درختی پیشین باز نخواهد
گشت^۶.

۱ - اشاره به ارواح مجاور. برخی از مفسرین طرف این اشاره را دانه و
ورژیل دانسته اند.

۲ - یعنی: این شخص (اشاره به داته) اگر در بازگشت بروی زمین پیشگوئی مرا بخاطر
داشته باشد، از لحاظ مصالح خود آنرا مطمح نظر قرار خواهد داد و سود خواهد برد.

۳ - اشاره به «فولجیری داکالبولی» Fulcieri da Calboli، رئیس هیئت عالی قضات
شهر فلورانس در سال ۱۳۰۳، که حکمهای متعدد و سختی بفتح دسته سیاسی «سیاهها» و علیه سفیدها
صادر کرد و بانتقامجویی سیاسی پرداخت. - «این گرگان که از همه چیز درهراسند»؛
اشاره به فلورانسیها.

۴ - یعنی: «سفیدها» را تسلیم دشمنانشان میکند. - «درنده خوی»: اشاره بدانکه
حیوانات سبع هر قدر پیرتر شوند درنده خوتر میشوند.

۵ - جنگل تار la trista selva: اشاره به فلورانس. - «خونین بدرمیآید»، یعنی:
حکم قتل فراوان صادر میکند.

۶ - یعنی: بر اثر احکام قساوت آمیز اوعدهای چنان زیاد از مردمان برجسته فلورانس
از میان میروند که تا هزار سال دیگر این شهر رونق گذشته خود را باز نخواهد گرفت.

برزخ

همچنانکه بشنیدن خبر زیانهای ملالت بار چهره شونده، ازهر
جانب که مورد تهدید باشد، پریشان میشود،
آن روح دگر را که روی گردانده و گوش فرا داده بود^۱، دیدم
که با شنیدن این سخنان پریشان و افسرده شد.
گفته یکی و دیدار آن دیگری، مرا مشتاق آن کرد که نام این
دو را بدانم، و با لحنی پر تمنا چنین خواستم.
آن روحی که نخست با من سخن گفته بود^۲، چون این بشنید از
نو چنین آغاز کرد: «میخواهی که من برای تو آن کنم که تو خود برای
من نمیخواهی کرد^۳؛
اما، چون خداوند ترا تا بدین حد مشمول لطف خود خواسته است
درباره تو سخت نمیتوانم گرفت؛ پس بدان که من «گویدو دل دوکا»^۴یم.
خونم چنان از رشك کداخته بود که اگر کسی را شادمان میدیدم،
مرا میدیدی که خود کیود میشدم^۵،
و این گاه را از آن تخمی میبروم که کشتم^۶: ای آدمیزادگان،

۱ - اشاره به «رینیری داکالبولی».

۲ - اشاره به «گویدو دل دوکا».

۳ - اشاره بدانکه داتنه در جواب «گویدو» سخن گفته اما نام خود را مرزبان نیاورده

بود.

۴ - رجوع شود به صفحه ، شرح ۲.

۵ - قبلاً گفته شد که رنگ کیود مظهر حسد و رشك است.

۶ - جمله انجیل (رسالة پولس رسول به غلاطیان، باب ششم): «... زیرا که آنچه

آدمی بکار همان را درو خواهد کرد - زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو
کند، و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید - لیکن از نیکوکاری خسته
نشویم، زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر منول نشویم.» - اصل این شعر درایتالیا
ضربالمثل شده: *da mia semente cotal paglia mieta* و با این ضربالمثل فارسی
مرادفاست که: «ای نور چشم من بجز از کشته ندروی».

سرود چهاردهم

چرا دل بدان مال و منالی میسپارید که سهمی از آن بدیگران نمیتواند
رسید^۱ ؟

این کس که می بینی « رینیر » است^۲ ، و مایه آراستگی و افتخار
خاندان کالبولی است که در آن ، پس از وی ، کسی شایستگی او را بارت
نبرده است .

و تنها نخمه^۳ او نیست که در میان « پو » و کوهستانها و دریا و « رنو »
از حیث آن مال و منالی که حقیقت و شادی را ضرور است تنگدست
شده است^۴ ،

زیرا که در این مرز و بوم ، همه جا چنان آکنده از نهالهای
زهر آکین است که ازین پس هر کوششی برای کشت و زرع در آن پس
دیر و بیحاصل خواهد بود^۵ .

کجا رفتند « لیتسیو » و « آریگومانیاردی » و « پیر تراورسارو » و

۱- یعنی: چر دل به مال دنیا میدید که بخلاف نکوئی و نکوکاری که ثمره آن عاید همه
میشود ، فقط خود شما از آن سود میبرید و ازین راه بدیگران را بر شک و حسد و امیدارید . در
سرود پانزدهم این نکته بطور مشروح مورد بحث قرار خواهد گرفت .

۲- رجوع شود به صفحه ۷۵۳ شرح ۲ .

۳- در اصل : خون او lo suo sangue ، یعنی فرزندان و نوادگان او .

۴- Po رود معروف شمال ایتالیا - کوهستانها : اشاره به رشته جبال Appennino -
« دریا » : اشاره به دریای آدریاتیک Adriatico - رود کوچکی که از نزدیکی « بولونیا »
میگذرد و به رود پو میریزد . - منطقه « میان پو و کوهستانها و دریا و رنو » اشاره است به ایالت
رومانیا Romagna - « آن مال و منالی که برای حقیقت و شادی ضرور است » : سرمایه
تهوی و جوانمردی که بی آن رضایت باطنی را تحصیل نمیتوان کرد : - مفهوم و کلی این بند
اینست که : اکنون بازماندگان خاندان کالبولی در ایالت رومانی خاص اخلاقی برجسته ای را
که بزرگ خاندانان دارا بود از دست داده و از حیث جوانمردی و پاکدامنی تنگدست شده اند .
۵- نهالهای زهر آکین : اشاره به مردم رومانی .

بروزخ

«گوینودی کارینیا»^۱؟ تفویر شما، ای رومانیائی‌ها، که چنین حرا مزاد گانی شده‌اید!

کی خواهد بود که در «بولونیا»، «فابروئی» دیگر از مادر بزاید؟
کی خواهد بود که در «فانتسا» «برناردینودی فوسکوئی» چون درختی
برومند که از دانه‌ای خرد سر برزند، از نو پدید آید؟
ای توسکانی^۲، شکفت مدار اگر مرا گریبان بینی، زیرا که من،
همراه با «گوینودایرانا»، «اوگولینوداتسو» را که با ما زیست،
و «فدریکوتینیوزو» و جمع اورا، و خاندان «تاورساری»، و نیز خاندان
«آناستاجی» را که امروز هم این وهم آن سترون شده‌اند بخاطر می‌آورم^۳،

۱ - Lizio ، «لیتیوداوالبونا» از سران گوئلف‌ها و از شخصیت‌های محترم فورلی، که
اندکی بعد از سال ۱۲۷۹ مرد - آریگو ماتیاردی Arrigo Maniardi سنیور «برتینورو» ویکی
از اشراف بزرگ رومانی که دوست تردیک «گوینودلدروکا» بود. وی کاتارینا دختر «لیتیو» را
بزنی گرفته بود ویکی از داستانهای «دکامرونه» (روز پنجم، داستان چهارم) بدین ماجرا اختصاص
یافته است. - «پیر تراورسارو» Pier Traversaro ، بزرگ‌خاندان «تراورساری»، که از ۱۲۱۸
تا ۱۲۲۵ زمامدار شهر «راونا» بود و درین سال مرد. - «گوینودی کارینیا» Guido di Carpi
رئیس قضات شهر «راونا» در سال ۱۲۵۱، که از گوئلف‌ها بود و در ۱۲۸۸ مرد.

۲ - بولونیا Bologna شهر معروف ایتالیا. - Fabbro ، «فابروئی لامبرتانسی»
از افراد خاندان مقتدر گیلین «لامبرتانسی» که در ۱۲۵۹ مرد. - فانتسا Faenza شهری دریالت
رومانیا، در شمال ایتالیا. برناردینودی فوسکو Bernardin(o) di Fosco مردی از خاندان متوسط،
که بر اثر خصائص اخلاقی خود مورد اعتماد عامه قرار گرفت و بریاست قضات «پیزا» و بعد بریاست
قضات «سینه‌نا» منصوب شد.

۳ - اهل توسکانا Toscana .

۴ - «گوینودایرانا» Guido da Prata از بزرگان شهر «پرانای» که در اوایل قرن
سیزدهم میزیست. «پرانای» میان «فانتسا» و «راونا» که قبلاً ذکر هردو رفت واقع است. -
«اوگولینوداتسو» Ugolin(o) d' Azzo از بزرگان فلورانس نزد «فانتسا» که در اواخر قرن
دوازدهم میزیست. بعضی از مفسرین این نام را متعلق بیکی از افراد خاندان «اوبالدینی» ایالت
سکانا دانسته‌اند. - «باما زیست»: یعنی غالب اوقات خود را در املاک «رومانیائی» خویش گذرانید
«فدریکوتینیوزو» Federigo Tignoso از بزرگان شهر «ریمینی». - این شخص موهای بسیار
بسی در صفحه بعد

سرود چهاردهم

و یاد از بانوان و شهواران میکنم^۱ ، و از رنجها و شادیهائی که
عشق و تراکت ، در آن سرزمینی که اکنون دلها در آن چنین بد خواه
شده‌اند ، ما را بسویشان برمیانگیخت .

ای « برتینورو » ، اکنونکه خاندان تو ، همراه با بسیار خاندانهای
دگر بترک این مرز و بوم گفته‌است تا شرک جرم نشود. برای چه تو از اینجا
نمیگری^۲ ؟

« بانیاکوال » نکو میکند که دیگر پسر نیآورد، و « کاستروکارو »
کاری بد میکند و « کونیو » بدتر از او، که بخود رنج پدید آوردن این چنین
« کنت » ها را میدهند^۳ .

« یاگانی‌ها » ، چون شیطان آنان از میان برود ، کاری بس نکو

پیه از صفحه قبل

زیبائی بزرگ بود داشت و ازین جهت بشوخی او را «رنک شده» *tignoso* یعنی «پررنک» لقب
داده بودند . - خاندانهای *Anastagi* و *Traversari* ، دو خاندان مقتدر شهر «راونا» در اواخر
قرن سیزدهم . - «هم این وهم آن خاموش شده‌اند» *e l'una gente e l'altra è diretata*
یعنی : امروز دیگر اولاد ذکوری از ایشان نمانده . برخی از مفسرین این جمله را چنین
معنی کرده‌اند که اکنون دیگر نشانی از تقوی و جوانمردی در ایشان نیست .

۱ - بانوان و شهواران (*le donne e i cavalier*)^۱ ، اشاره به خانمهای اشرافی
و شوالیه‌های گذشته . سمصرع این بند در ادبیات ایتالیائی شهرت خاص دارد .

۲ - برتینارو *Brettinaro* : شهر کوچکی میان «فورلی» و «چرنا» . - «خاندان تو»
یعنی خاندان بزرگی که بر تو حکومت میکردند ، اشاره به خانواده «مانیلودی» که قبلاً ذکر آن
رفت . - « برای چه نونمیگری؟ » یعنی چرا تو پای خودت را از این شهر های فسادآورده
بیرون نمیکشی ؟

۳ - «بانیاکوالو» *Bagnacavallo* قصبه‌ای در نزدیک «راونا» که از خاندان بزرگ
آن ، «مالویجینی» ها اولادی ذکور باقی نمانده بود ، یعنی « این قصبه دیگر پسر نیآورد » . -
«کاستروکارو» *Castrocaro* و کویو *Conio* دو قلعه اشرافی بزرگ در ناحیه «رومایا» که اولی
متعلق به کنت‌های «اوردلافی» در فورلی و دومی متعلق به کنت‌های «کونیو» بود . از این دو خاندان ،
مخصوص خاندان دومی ، بخلاف خاندان «مالویجینی» اولاد بسیار مانده بود .

برزخ

خواهند کرد، اما نخواهند توانست هرگز از خویش نام نیکی بیادگار
تهند^۱.

ای «اوگولین د فانتولین»، ترا دیگر بیمی از بد نامی نیست،
زیرا انتظار کسی را نمیبیری که با ناخلفی خویش نامت را ننگین کند^۲.
اما اینک، ای تسکائی، براه خود رو؛ این گفتگوی ما چندان
دل را بندد آورده است که بیش از آن که هوای سخن گفتن داشته باشم
سرگریستن دارم!

نیک میدانستم که این ارواح گرامی صدای راه رفتن ما را میشنوند،
لاجرم خاموشی آنان آسوده خاطرمان میداشت که براه درست میرویم.
و چون اندکی پیش رفتیم و خویش را تنها یافتیم، صدائی همانند
خروش صاعقه که هوا را بشکافت در پیش رویمان طنین انداخت^۳، که
میگفت:

«هر کس که با من برخورد، مرا خواهد کشت»^۴؛ و چون این

۱ - یاگانی ها Pagan(i) خاندان اشرافی معروفی در شهر «فانتسا» - «شیطان آنان»
il demonio lor(o) اشاره به «ماکیناردو یاگانی»، رئیس این خانواده که مردی فعال ولی محیل
بود. - مفهوم این بند اینست که: پس از مرك «ماکیناردو»، دیگر درائی از او در خاندان
«یاگانی» نخواهند ماند و این بنفع آنهاست، اما از بدنامی نجاتشان نخواهد داد، زیرا که در این
حدت بعد کافی یادگیر بد از خویش نهداند. - «ماکیناردو» در سال ۱۳۰۲ یعنی دو سال
بعد ازین گفتگوی خیالی مرد.

۲ - «اوگولین د فانتولین» Ugolín(i) de(i) Fantolin(i) شوالیه دلیر و نام آور تسکائی
که هر دوپرش در جوانی مردند و در سال ۱۳۰۰ دیگر اولادی از او نمانده بود.

۳ - در حلقه های برزخ همه جا نمونه های بخشش با نمونه های کیفر در شادوش میروند.
در آغاز این حلقه، صداهائی بعلامت بخشش در فضا طنین افکن شده بود. درین جا صداهای دیگری
که این بار مظهر کیفر است، بهمان سان در فضا طنین میافکنند.

۴ - «anciderammi qualunque m' apprende» - این جمله است که
قبایل پسر برادرکش آدم ابوالبشر، خطاب بخداوند بر زبان میآورد (تورات، سفر پیدایش، باب
بقیه در صفحه ۴۴)

سرود چهاردهم

بگفت، چون تندری که با شکافته شدن ناگهانی ابرها دور شود بگریخت.
و تازه از شنیدن این صدا باز ایستاده بودیم که صدائی دگر، با
چنان تندی که پنداری تندری دیگر بود که میخروشید، در دنبال صدای
پیشین برخاست که:

«من «اگلائورو» یم که نخته سنگی شدم^۱!؛ و من که این
بشیدم، بجای پیش رفتن قدم وا پس نهادم تا خویش را بشاعر بچسبانم^۲.
درین دم دوباره از هر جانب خاموشی بر فضا روی آورده بود، و وی^۳
بمن گفت: «این آن دهانۀ سخت بود که میبایست مردمان را در حد خود
نگاهدارد»^۴.

اما شما آدمیان چنان دندان در طعمۀ نوك قلاب^۵ فرومیرید که

پیه از صفحه قبل

چهارم) : «... قائل به خداوند گفت عقوبتم از محملم زیاده است. اینک مرا امروز بر روی زمین
مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود و پریشان و آواره در جهان خواهم بود - و واقع
میشود هر که مرا یابد مرا خواهد کشت - ... و خداوند به قائل نشانی داد که هر که او را یابد
وی را نکشد».

۱ - Aglauro (به یونانی Auglauros) در میتولوژی یونان دختر پادشاه
آنن بود که بخواهرش Erre (به یونانی Herse) که محبوبه «عطارد» خدای سفر و قاصد
خدایان بود، حسادت ورزید و سعی کرد از دیدار ایشان جلوگیری کند و بدین جرم از طرف خدای
خدایان بدل به نخته سنگی شد. «اوویدئوس» در کتاب دوم «استحالات» خود این ماجرا را نقل
کرده است. - درین جا نیز مثل حلقه اول، شواهد مذهبی تورات و انجیل همراه با شواهد
اساطیر یونانی آورده شده.

۲ - یعنی: از فرط ترس به ویرزیدل پناه بردم.
۳ - ویرزیدل.

۴ - یعنی: این فریادها، وسیله تحذیر شما آدمیان بود که از اندازه خود یا فراتر
نگذارید و بسراغ اقراط در رشک و حد نروید. - «دهانۀ سخت» اشاره بدانچه باید عنان و مهار اشخاص
شود که سرکشی نکنند. - اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی - مزه و رسی و
دوم) : «... مثل اسب و قاطر بی فهم نباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت میدهند».
۵ - اشاره بدانچه ماهیگیران برای جلب ماهیان در نوك قلاب ماهیگیری نصب
میکنند تا ماهیان برای خوردن آن دهان باز کنند و نوك تیز قلاب بدانشان رود. - مراد از این
«طعمه» آن وسائلی است که شیطان برای اغوای کسان بر میانگیزد.

برزخ

بناچار قلاب حریف کهن^۱ بسوی خویشان میکشاند؛ لاجرم دانه و دام^۲ چندان بکارتان تمیاید؛

آسمان بر گرد شما میچرخد و با نمودن زیباییهای جاودان خود بسوی خویشان میخواند، و با این وصف دیدگان شما جز بروی زمین نمینگرند؛

و این همان گناهی است که آنکس که بر همه چیز آگاه است^۳، بنخاطر آن کیفرتان میدهد. «

- ۱ - حریف کهن : antico avversaro : شیطان . این اصطلاح که قبلاً نیز در سرودهای هشتم و نهم برزخ آمده ، اسلا از انجیل گرفته شده است (رسالهٔ اول پطرس رسول ، باب پنجم) : « ... هوشیا و بیدار باشید ، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش میکند» .
- ۲ - در اسل : freno o richiamo یعنی : نه تشویق در شما مؤثر است و نه تعذیر، و در مردو حال همچنان برای خطای خود میروید .
- ۳ - Chi tutto discerne ، اشاره به خداوند . این همان لقب «واقف السر و الخفیات» است که در احادیث اسلامی به خداوند داده شده است .

سرود پانزدهم

طبقه دوم : اهل حسد

طبقه سوم : اهل خشم

نست مهمی از این سرود به توضیحات فلسفی و برزئیل به دانه وقت مهم دیگری از آن به ارائه نمونه‌های مهربانی و صمیمیت اختصاص یافته است . دانه مجذوب دیدار این شواهد میشود ، زیرا طبقه‌ای رسیده است که در آن ارباب غضب مجازات میبینند . درین سرود ، دانه و برزئیل با هیچ روحی از ارواح برزخی برخورد نمیکنند و طرف گفتگوی دانه فقط فرشته ایست که نگاهبان طبقه سوم است .

سرود پانزدهم

بهمان اندازه که میان ساعت سوم و ساعت آغاز روز فاصله است ،
در روی کره‌ای که پیوسته همچون کودکی سرگرم بازی است .
تا بهنگام شامگاهان راه در پیش روی خورشید باقی مینمود^۱ : در
آنجا آغاز عصر بود ، و درینجا نیمشب^۲ .

اشعه خورشید از روبرو یما میتافت^۳ ، زیرا ما چنان بدور
کوهستان چرخیده بودیم که در آن حال مستقیماً روی بجانب افق مغرب
داشتیم ؛

و درین هنگام، دیدگان خویش را در معرض فروغی بسیار درخشانتر
یافتیم که بحیرت‌آمیز آورد ، زیرا که نمیدانستیم این فروغ از کجا می‌آید .

۱- این دو بند پیچیده و تا حدی نیز مبهم است . مفهوم کلی اشارات آن چنین است :
«ساعت سوم» یعنی : سه ساعت از روز برآمده . - «ساعت آغازروز» یعنی هنگام طلوع آفتاب -
«کره‌ای که پیوسته چون کودکی سرگرم بازی است» اشاره به مدار خورشید در آسمان که همداه
با گردش خورشید بدور خویش می‌چرخد - «هما نظر راه در پیش روی خورشید بود» ،
یعنی خورشید هیاست چنین مسافتی را طی کند تا روز پیاپیان برسد .

بنابراین معنی این دو بند اینست که سه ساعت بغروب آفتاب باقی بود .
۲- «در آنجا» : اشاره بایتالیا- «آغاز عصر» ترجمه کلمه vespero است که از کلمه لاتینی
vesper (عصر) گرفته شده و از سه ساعت بعد از ظهر تا غروب را شامل میشود - مفهوم این مصرع
اینست که در این هنگام در برزخ تقریباً سه ساعت بغروب آفتاب مانده بود و در ایتالیا نیمشب بود .
قبلاً گفته شد که طبق نقشه جغرافیائی داده ، افق برزخ درم نه ساعت اختلاف دارد .

۳- در اصل : ne ferian per mezzo il nasce (از روبرو به بینی‌ما میتافتند) .
اشاره بدانکه چون خورشید در حال غروب باشد ، اشعه آن از روبرو بصورت کسکه بست
مغرب روان است میتابد .

سرود پانزدهم

لاجرم دست بر بالای ابروان نهادم و از آن حائلی ساختم تا مگر از حدت این فروغ خیره کننده بکاهم .

همچنانکه نور پس از تابش بآب یا آئینه بهمان صورت که تافته بود منعکس میشود و بسوی بالا باز میگردد^۱ ،

و این باز تافتن ، چنانکه علم و تجربه نشان میدهد در مسیری صورت میگیرد که باندازه مسیر تابش نخستین از خط شیرسنگی که فرو اقتد فاصله دارد ،

من نیز خوشتن را در معرض تابش نوری یافتم که در برابرم منعکس شده بود ، و لاجرم بشتاب دیده از آن برگرفتم .

گفتم : « ای پدر مهربان ، این چیست که گوئی روی بسوی ما دارد و من نمیتوانم دیده را چنانکه باید در برابرش حفاظی آرام ؟ »

پاسخ داد : « شگفت مدار اگر هنوز دیدار آسمانزادگان^۲ خیره ات کند ؛ این سروشی است که بجانب ما میآمد تا بسوی بالایمان خواند . زود باشد که دیدار این چنین چیزها نه تنها آزارت ندهد ، بلکه بدان اندازه که طبیعت اجازت میدهد لذت بخشد . »

چون بفرشته مقدس پیوستیم وی با صدائی شیرین بما گفت : « از اینجا

۱- مفهوم این بند و بند بعد اینست که همچنانکه نور از يك طرف به سطحی صیقلی میتابد و از طرف دیگر منعکس میشود (بطوریکه همیشه زاویه تابش و زاویه انعکاس مساوی است) در اینجا نور بهمین صورت بدانته میتافته است . - منبع تابش این نور ، چنانکه اندکی بعد گفته میشود ، چهره فرشته است که از آسمان بجانب و برزئیل میآید ، و سخن داتنه اشاره بدان است که نور صورت این فرشته و نور خورشید نسبت به چشم داتنه چنان بودند که گوئی یکی تابش آن دیگری است که بآئینه برخورد کرده و منعکس شده است . - بعضی از مفسرین این اشاره را به فروغ الهی و انعکاس آن در چهره فرشته مربوط دانسته اند .

۲- la famiglia del cielo : فرشتگان .

برزخ

داخل شوید که پلکان کمتر از دگر جاها سخت است .
از آنجا دور شدیم و بجانب بالا رفتیم ، و شنیدیم که در پشت سرما
Beati misericordes ^۱ و « شادباش تو که پیروز هستی »^۱ را میخواندند.
من و استادم ، باهم و بی هم‌ری دگر ، بسوی بالا میرفتیم و در حین رفتن
اندیشیدم که از سخنانش فیض برگیرم ؛
روی پوش کردم و پرسیدم : « آن روح رومانی که سخن از انحصار
و تقسیم میگفت چه میخواست گفت ؟^۲ »
و او در پاسخ گفت : « وی آگاه است که بزرگترین گناهش بدو
چه اندازه زیان رسانیده است ؛ لاجرم شکفت مدار اگر درین باره سخن
گوید تا دیگران کمتر از او ازین بابت گریان آیند^۳ .
چون میل شما روی بسوی آن مال و مثالی دارد که تقسیم از آن
میکاهد ، بناچار دم رشك آه از سینه شما بر میآورد^۴ ؛

- ۱- جمله لاتی ، بمعنای « خوشا بحال رحیمان » ؛ نقل از انجیل (انجیل متی ، باب پنجم) : «... خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد .»
- ۲- «تو که پیروز هستی» یعنی : تو که برحق رشك و غیظت خود غلبه کرده‌ای - این جمله «شادباش...» از انجیل نقل شده است (انجیل متی ، باب پنجم) : «... خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا که اجر شما در آسمان عظیم است » و (انجیل لوقا ، باب ششم) : «... در آرزوی شاد باشید و وجد نمائید، زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم میباشد .»
- ۳- اشاره به «گوید و دل‌دوگا» و سخن او در سرود چهاردهم (صفحه ۲۵۹ ، شرح ۱)
- ۴- یعنی : وی چون دیده که از بابت گناه رشك و حسد تا بیجا اندازه در برزخ رنج برده است ، میکوشد تا داتنه را که امکان بلزکشت بروی زمین را دارد ، تشویق بدوری از رشك کند تا وی در آینده ازین بابت عذاب نیند.
- ۵- «آن حال و مثالی که تفسیر از آن میکاهد» ، اشاره به دارائی و ثروت مادی است که هر قدر میان عدة بیشتری تقسیم شود از هر يك از حصه های آن کاسته میشود ، بخلاف منویات که هر قدر تقسیم شود زیاد تر میشود - «دم» *mantice* ، کوره آهنگری - مفهوم کلی جمله اینست که هدف شما جیفه دیوی است ، بدین جهت حس رشك و حسد پیوسته بدیدار دارائی دیگران آه از سینه شما بر میآورد .

سرود پانزدهم

اما اگر عشق کره زبرین^۱ تمایلات شمارا بسوی آسمان گرداند
دیگر این چنین ییمی در دل نخواهید داشت ،

زیرا که هر اندازه شماره «ما» گویان آن بالا^۲ فروتر باشد ، مال
و منال هر کس فراوانتر خواهد بود و درین صومعه آتش احسانی بیش شعله
بر خواهد فروخت^۳ .

گفتم : «اگر از آغاز خاموشی گزیده بودم ، ییقین کمتر ازین از رضای
خاطر بنور میماندم ، زیرا که اکنون ذهن خویش را از شکی فروتر
آکنده میبینم .

چنان تواند شد که مالی میان جمعی بیشتر از کسان تقسیم شود
و آنان را توانگرتر از آن زمان کند که عدای کمتر ، از آن حصه بر گرفته
باشند ؟^۴

و او بمن گفت : «تواز آن جهت که اندیشه را جز به چیزهای زمینی
نداده ای ، از فروغ حقیقت^۵ بغیر از تاریکی بر نمیستانی .
آن خیر بی پایان و برون از حد وصف که در آن بالا مکان دارد^۶ ،
چنان بسوی عشق میشتابد که شعاعی فروزان به جسمی رخشنده^۷ ؛

۱ - l' amor della spera suprema اشاره به عشق الهی .

۲ - «ما گویان» آن بالا ، اشاره ، ché per quanti si dice più li «nostro»

است بارواح بهشتی که در افلاک مقام دارند ، و چون صحبت از خدا و خودشان میکنند «ما» میگویند ،
زیرا که بخداوند پیوسته اند .

۳ - یعنی : هر قدر تعداد نکوکاران که بجای علاقه بمنال و منال دنیوی دل به کرم و

احسان بستانند زیادتر شود ، مال و منال ایشان (سفا و آرامش منوی) زیادتر خواهد شد .

۴ - یعنی : از حقیقتی که از زبان من میشنوی .

۵ - اشاره بخداوند که در عرش جای دارد ..

۶ - یعنی : برکت خداوندی با همان علاقه بسراج کسانیکه درجه دل را بروی آن

گشوده اند میرود که شعاع و کانون نور در پیوستن بهم نشان میدهند .

برزخ

وهر اندازه گرمی بیشتر بیند، از خود سهمی بیش میدهد، چندانکه هر قدر آتش احسان شعله ور تر باشد خیر سرمدی در آن رشدی بیشتر میکند.

وهر چه شمارش ارواحی که روی بجانب آسمان دارند فروتر باشد هم دوست داشتنی‌ها و هم دوستداران فروتر خواهند بود، زیرا که یکی همچو آئینه جلوه گاه آن دگری است^۱.

و اگر استدلال من ترا قانع نمیتواند کرد، درنگ کن تا «بئاتریچه» را ببینی: وی حلال این مشکل و جمله مشکلات تو خواهد بود^۲.

فقط بکوش تا همچنانکه نشان دو زخم از پیشانیت محوشده، آن پنج زخم دیگر نیز که جز بارنج پشیمانی و توبه التیام نمیابند، سرد میشوند^۳. میخواستیم بگویم که: قانعم گردی، اما درین دم دیدم که بدان حلقه دیگر رسیده‌ام^۴، و شوق دیدگانم بخاموشیم واداشت^۵.

در آنجا، پنداشتم که تا گه‌ها مرا از جای برداشته و در برابر منظره‌ای

۱ - یعنی: هر اندازه تعداد نیکوکاران بیشتر شود هم برکت خداوند زیاده‌تر خواهد شد و هم شماره علاقمندان بخداوند.

۲ - اشاره بدانکه این پریش دانه فقط مربوط بقلمرو عقل و منطق بشری نیست، بلکه مربوط بمشق نیز هست که از حدود قدرت و برزبل خارج است و باید «بئاتریس» که مظهر عشق و صفای الهی است بدان پاسخ گوید.

۳ - در سرود نهم برزخ گفته شده که فرشته پاسدار مرزخ هفت نشان p که حرف اول کلمه peccato (گناه) است برپشانی دانه نقش زده است - ازین هفت تا دونا که نشان غرور و نشان رشک بود محوشده و پنج‌تای دیگر باقی مانده‌است.

۴ - اشاره به حلقه سومین که خاص اهل غضب است.

۵ - یعنی: آنقدر متوجه این حلقه تازه شدم که سخن گفتن را از یاد بردم.

سرود پانزدهم

رؤیائی نهاده‌اند^۱، و گوئی که کسانی بسیار را در عبادتگاهی دیدم^۲،
و در مدخل آن بانوئی را دیدم که بالحنی مهر آمیز و مادرانه می‌گفت:
« پسر جان من، چرا باما چنین کردی^۳ ؟
من و پدرت، که ترا می‌جستیم، بیدل و افسرده در اینجا ایم.» و چون
وی خاموش شد، آنچه بنظرم آمده بود از میان برفت.
پس آنگاه زنی دیگر را دیدم که آن‌آبی را که رنج زاده از نومیدی
گران از دیده بر می‌آورد، بر روی روان داشت^۴
و می‌گفت: « ای «پیزستراتو»، اگر تو خداوند گار این شهری
که فروغ جمله دانش‌ها از آن تاییدن گرفت و نامش خدایان را بکشمکشی
چنین سخت برانگیخت،
این بازوان بی‌آزم را که دختر مارا در بر گرفتند بکیفر خوش

۱ - در حلقه اول، آنچه دانه دیده بصورت آثار حجاری بر زمین و دیواره حلقه مجسم
بوده است - در حلقه دوم این نمونه‌ها فقط بوسیله صدا بدو گفته شده و در این حلقه بصورت
رؤیا را دارد.

۲ - اشاره به معبدی که عیسی در آن در جمع معلمان نشسته بود. توضیح در شرح بعد.

۳ - «بانوئی»: مریم - «پسر جان من، چرا باما چنین کردی؟» جمله مریم، خطاب
به عیسی؛ اصل این بند و دو بند بعد از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا، باب سوم): «... آن
طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش میدانستند - بلکه چون گمان می‌بردند
که او در قافله است سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند - و چون
او را یافتند در طلب او با اورشلیم برگشتند و بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان
معلمان نشسته سخنان ایشانرا می‌شنود و از ایشان سؤال می‌کرد، و هر که سخن او را می‌شنید از فهم
و جوابهای او متعجب میگفت - چون ایشان او را دیدند مضطرب شدند - پس مادرش بوی گفت
ای فرزند چرا باما چنین کردی - اینک من و پدرت غمناک گشته ترا جستجو می‌کردیم - او ایشان
گفت از بهره چه مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟»

۴ - «آن آبی»: اشک.

برزخ

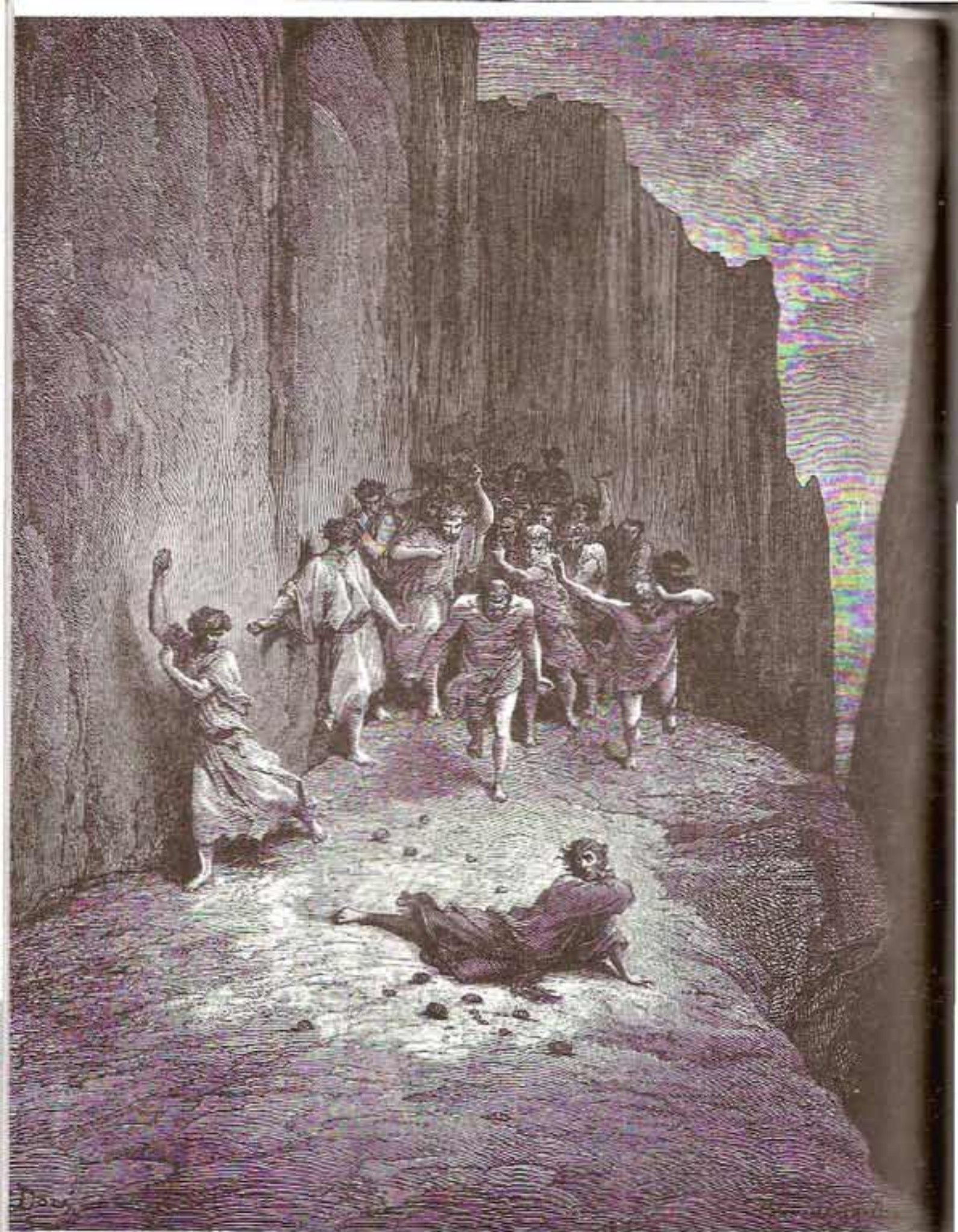
برسان^۱ « و چنین نمود که آن بزرگ مرد نیکنهاد مهربان
با چهره‌ای پرفصفا، پاسخ می‌گفت: « اگر آنکس را که دوستان
دارد محکوم کنیم، با آنکس که بدخواه ماست چه خواهیم کرد؟ »
پس آنگاه مردمانی را که در آتش غضب می‌سوختند دیدم که نوجوانی
را سنگسار کردند و کشتند، و درین میان جملگی یکصد بانگ بر می‌زدند
که: « بکش! بکش! »^۲

و او را دیدم که از سنگینی بار مرگ که بردوش داشت بسوی زمین

۱ - Pisistrato (در اصل Pisistratos) زمامدار یونانی آن در قرن ششم پیش
از میلاد مسیح « ما کریموس » در کتاب « کردارها و گفتارهای تاریخی » نقل کرده که یکروز پسر
جوانی از دختر زیبای او خوشش آمد و ویرا بوسید، و مادر این دختر یعنی همسر پیزیراتوس با اصرار
از شوهرش خواست که این جوان را سخت تنبیه کند، اما او با دلیل و منطق ویرا متقاعد کرد
که چون این بوسه از روی علاقه گرفته شده، جوان متحق کیفر نیست.

« شهری که جمله دانشها از آن ناپیدن گرفت » : اشاره به آتن - « خدایان را بکشمکی
سخت واداشت » : اشاره به روایت میتولوژی یونان که طبق آن « آتنا » ربه‌النوع خرد و پوزئیدون
خدای دریا، بر سر اینک نام کدامیک از آنها به آتن داده شود مدتها دستیز بودند، تا بالاخره دادگاه
خدایان جانب آتنا را گرفت. - در اینجا نیز مثل دو حلقه دیگر برزخ يك نمونه از انجیل و
تورات و يك نمونه از افسانه‌های اساطیری و تاریخ در دنبال هم آمده است.

۲ - این بند و دو بند بعد مربوط است به سنتواستفانو Santo Stefano، روحانی
معروف آئین مسیح و شهادت او. شرح این ماجرا در انجیل آمده است (انجیل، کتاب اعمال
رسولان، باب ششم) : « ... اما استیفان، پراز فیض و قوت بود و آیات و معجزات عظیم در میان
مردم از او ظاهر میشد ... پس قوم و مشایخ او را گرفتار کرده بمجلس حاضر ساختند و شهود کذب
برپا داشته گفتند که این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورا دست بر نمیدارد. »
(انجیل، کتاب اعمال رسولان، باب هفتم) : « ... چون این همه را از زبان او شنیدند دلریش
بر وی دندانهای خود را فشرده - اما او از روح القدس پر بوده بسوی آسمان نگرست و جلال خدا
را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده دید و گفت - اینک آسمان را گشاده و پیران را بدست
راست خدا ایستاده میبینم - آنگاه با آواز بلند فریادی کشیدند و گوشهای خود را گرفته یکدل
بر او حمله کردند و از شهر بیرون کشیده سنگسارش کردند، و چون استیفان را سنگسار میکردند او
دعا نموده گفت: ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر - پس زانو زده با آواز بلند ندا در داد که خداوند
این کنارها برایشان مگیر - اینرا گفت و خوابید. « بکش! بکش! » در اصل: martiri | martiri



پس آنگاه مردمانی غمگین را دیدم که نوجوانی را سنگها و کردند و جماعتی با آن
میزدند که: « بکش، بکش! »

سرود پانزدهم

خم شده بود ، اما دیدگان خوش را چون درهائی بسوی آسمان گشوده داشت ،
و در چنین پیکری ، بالحنی که از ترجم میزاید^۱ ، بدرگاه قادر
اعلی دعا میکرد که بر دژ خیمانش رحمت آرد و آثار را بیخشاید .

چون روح من ازین حال خلسه باز آمد و متوجه چیزهائی دگر
شد که برون ازین حالند^۲ ، دریافتم که خطای من گمراهم نکرده بود^۳ ،
زیرا راهنمای من ، که رفتار مرا همچو رفتار آن مردی مییافت که
سر از خواب برداشته باشد ، بمن گفت : « ترا چه میشود که بر سر پای
نمیتوانی ایستاد ؟

هم اکنون بیش از نیم « لگا »^۴ با دیدگانی مبهوت و پاهائی
لرزان ، چون کسی که بر اثر شرابی یا خوابی پشت دوتا کرده باشد ،
راه رفته‌ای . »

گفتم : « ای پدرمهربان من ، اگر گوش بسختم دهی ، خواهمت
گفت که در آن مدت که پاها را چنین لرزان داشتم ، چها دیدم . »
واو گفت : « اگر ترا صد نقاب بر چهره باشد ، اندیشه‌های تو ،
هر اندازهم که خرد باشند از من پنهان نمیتوانند ماند^۵ .

آنچه دیدی ، بر تو نموده شد تا از گشودن دریچه دل بر روی

۱ - con quell' aspetto che pietà disserra - این جمله را چنین نیز میتوان

معنی کرد که : « باشیوه‌ای که از ترجم حکایت میکند . »

۲ - یعنی : در داخل روح من نمیکنند .

۳ - اشاره بدانکه این مشهودات واقعاً در برابر چشم‌دانه روی نداده ، ولی دانه آنها را

بهمان سورت دیده که در زمان وقوع سورت گرفته بودند .

۴ - lega ، واحد مقیاس ایتالیائی که اصلاً از Heue واحد فرانسوی گرفته شده و تقریباً

معادل با چهار کیلومتر است .

۵ - این نظری است که دوبار دیگر نیز ، یکبار از زبان دانه (دوزخ ، صفحه ۲۹۸) و

یکبار از زبان ویرژیل (دوزخ ، صفحات ۳۷۶ و) نقل شده است .

برزخ

این امواج آرامش بخشی که از چشمساران ابدی روانند سر بازمزنی^۱ .
من این پرسش را که : - ترا چه میشود؟ - همچو آنکس نکردم
که چون تنی میحرکت بر زمین افتد وی تنها بانگاهی که بحقیقت مکنون
ره نمیتواند برد بدان مینگرد،

بلکه از آنرو چنین گفتم که در طی طریق چالا کثرت کرده باشم .
با تن آسانانی که چون روز نوباز آید در استفاده از آن کندی پیشه میکنند
چنین باید کرد.^۲ «

شامگاهان تردید بود، وما براه خویش میرقتیم، و تا آنجا که چشم
کلر میکرد پیش روی خود را در روشنائی و اسپین اشعفت روزنده بدقت مینگرستیم؛
واندک اندک دودی بتاریکی شب بجانب ما آمد که از گزند آن بهیچ جا
پناه نمیتوانستیم برد^۳ .

و این دود از هوای پالمحر و ممان کرد و قدرت دیدار را از ما ستاند^۳ .

۱- یعنی روز نهد را بروی آب صفا و محبت که باید شعله‌های آتش غضب را فرو نشاند بگذر
نگاه داری .

۲ - یعنی : این رفتار شایسته آن کسانی است که از خواب بیدار میشوند و در بیرون
آمدن از بشر و شروع کارهای روزانه نملل میکنند .

۳ - این دود هم مظهر کتاه برزخیان طبقه سوم وهم وسیله مجازات آنان است، و این
نکته در آغاز سرود بعد بتفصیل شرح داده میشود .

سرودشانزدهم

طبقه سوم: ارباب غضب

دانه وویژیل در این حلقه سومین برزخ که خاص کیفر اهل خشم و غضب است ، در درون دود سیاه و غلیظی حرکت میکنند که در آن چشم چشم را تمیینند ودانه را دربرزخ بیاد دوزخ وظلمت آن میافکنند . در درون این دود تیره و غلیظ ارواح اهل غضب بسر میبرند ، و این تیرگی از نظر «سبولیک» مظهر تاریکی عقل و ادراک این کسان در دوران زندگانی است . تقریباً تمام این سرود به بحث فلسفی جالبی درباره جبر و اختیار اختصاص یافته، که بحثهای متمادی حکما و فلاسفه ما را درین باره بخاطر میآورد .

این سرود ، و سرود بعد از آن ، درست در «مرکز» کمندی الهی قرار دارد ، بدین ترتیب که یکی پنجاهمین و دیگری پنجاه و یکمین سرود از سرودهای صدگانه این کتاب است ، بدین جهت تقریباً یقین است که دانه نهمداً این دوسرود را به بحث در باره موضوع فلسفی مهمی که اساس کمندی الهی بشمار میرود اختصاص داده است .

سرود شانزدهم

تاریکی دوزخ و شبی محروم از هر سیاره^۱، در زیر آسمانی تنگدست^۲
و آکنده از ابرهایی در حد اعلاى ظلمت،
هرگز حجابی نه‌بدان ضخامت که دیدم و بدان سختی که بادست
احساس کردم^۳، در برابر من نکشیده بود که این دودی که در آن دم مارا
در خود فرو پوشید،
که دیدم را اجازت گشوده مآندن نمیداد: لاجرم راهنمای خردمند
و وفادار من بمن تردید شد و شانه‌اش را در اختیارم نهاد^۴.
همچو کوری که در پی راهنمای خوش روان باشد تاراه گم نکند
و در مسیر خود با مانعی که ویرا زخم زند یا بکشد، بر نخورد،
من نیز در این فضای بدبو و کثیف براه خویش میرفتم، و گوش به
سخن راهنمایم داشتم که میگفت: «هنس دار که از من جدا نشوی؟!»

۱- pianeta: «سیاره» در اینجا مفهوم ماه و شاید هم مفهوم کلی ستاره را دارد. مراد از تاریکی دوزخ و شب بی‌ماه اینست که حتی ظلمت دوزخ و تیرگی‌شبهای تاریک با اندازه ظلمتی که درین لحظه داته در پیرامون خود یافته نبوده است.
۲- pover(o)cielo یعنی: در قسمت محدودی از آسمان که از نه دره‌ای یا از روزنه‌ای کوچک هویدا باشد.

۳- اشاره بدانکه این دود غلیظ به فقط دیده را از دیدار باز میداشت، بلکه همچون پارچه‌ای موئین چشم را آزار میداد.

۴- ظاهراً اشاره بدان است که در این تاریکی داته ناگزیر بوده است برای راه رفتن به شانه و برزبل تکیه کند. از لحاظ تمثیلی مفهوم این اشاره اینست که عقل و منطق بشری که برزبل مظهر آن است، چون از بند خشم و غضب آزاد است از رفتن در این تاریکی نگران نیست.

سرود شانزدهم

صداهائی را میشنیدم ، وچنین مینمود که هر يك از آنها دعا کنان
از بره خدا که گناهان را از میان برمیدارد^۱ ، آرامش و بخشش میطلبید .
تنها مطلع دعاهاى آنان ، *Agnus Dei*^۲ بود ؛ واز همه این صداها
همان يك سخن و همان يك لحن شنیده میشد ، چنانکه هم آهنگی کاملی
در میان آنان حکمفرما مینمود^۳ .

گفتم : « ای استاد ، آیا اینان ارواحیند که صدایشان را میشنوم؟ »
و او بمن گفت :

« درست گفتمی، و اینان راه روان بند از گره خشم میکشایند . »
« باری ، تو که ای که از میان دود مامیگندری و از ما چنان سخن
میگوئی که پنداری هنوز زمان را بمقیاس^۴ غره ها میسنجی ؟ »
یکی از این صداها با من چنین گفت ؛ و لاجرم استاد من گفت : « پاسخش
گوی ، و از او پیرس که آیا راهی که از آن بسوی بالامیاید رفت همین است؟ »
و من گفتم : « ای آنکه خوشستن را طهارت میبخشی تا با

۱- «بره خدا» لقبی است که در انجیل یوحنا به عیسی داده شده - تمام این جمله از
انجیل نقل شده است (انجیل یوحنا ، باب اول) : « ... و در فردای آندروز یحیی عیسی را دید
که بجانب او میآید - پس گفت اینك بره خدا که گناه جهان را برمیدارد . »
۲- دو کلمه لاتینی بمعنای «بره خدا» ، که در بالا شرح آن داده شد .
۳- این اشاره از لحاظ «سمبولیک» این مفهوم را دارد که اینان که در روی زمین پیوسته
از روی خشم صدا بلند کرده و سراغ کینه توزی رفته اند ، در اینجا بخلاف با هم آهنگی و با
صدائی ملایم سرودی را میخوانند که در آن عیسی بعنوان «بره خدا» یعنی حیوانی که مظهر آرامش
و ملایمت است وصف شده است .

۴- غره ها : *calendi* ؛ این کلمه در ایتالیائی قدیم معنی روز های اول هر ماه
را میدهد ، ولی اکنون این اصطلاح تقریباً منسوخ شده است ، مفهوم این بند اینست که
« برای ما ارواح که در ابدیت بسر میبریم ، دیگر زمان معنی ندارد ، ولی برای تو که زنده ای
هنوز گذشت زمان را باید بمقیاس ایام سنجید . »

برزخ

جمال خود بنزد آفرید گارت باز گردی ، اگر دردنبال من آئی بر ازی بس
شگفت پی خواهی برد.»

پاسخ داد : « تا آنجا که اجازتم داده اند بدنبالت خواهم آمد. و اگر
دود تیره مانع آن شود که یکدیگر را ببینیم ، شنوائی ما در کنار یکدیگر
نگاهمان خواهد داشت . »

آنوقت چنین آغاز کردم : « من با این کالبدی که مرگش از میان
بر میدارد ، بدان بالامیروم ، و از خلال آشفته گهای دوزخ بدینجا آمده ام ؛
و اکنون که خداوند چندان با برکت لطف خویشم نواخته
که اراده فرموده است تا در بار او را^۱ بصورتی که از شیوه خاك نشینان بدور
است^۲ نظاره کنم ،

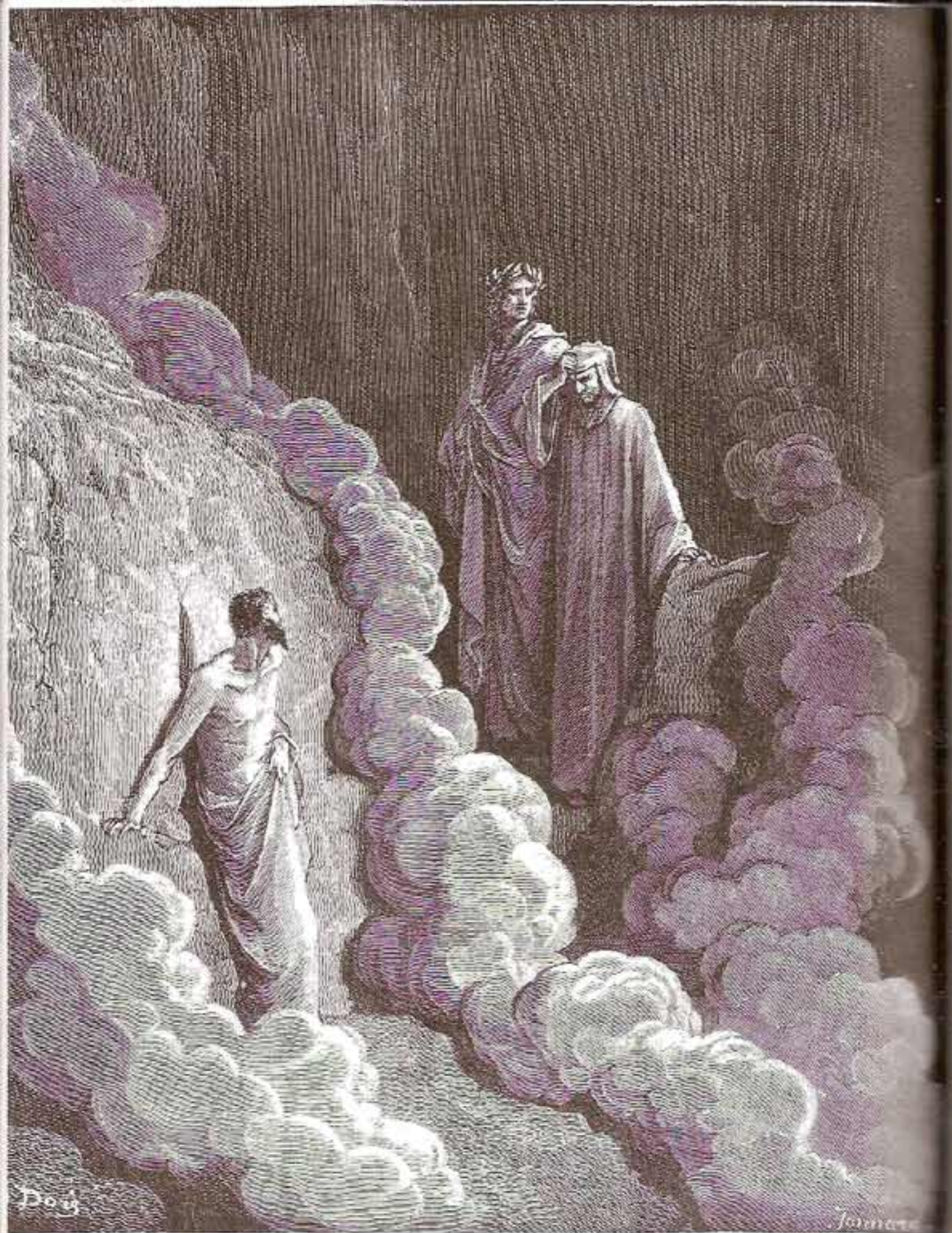
از من پنهان مدار که پیش از مرگ که بودی ؛ این را بمن بگوی ،
و نیز بگوی که آیا براه درست میروم ، و سخن تو ما را راهنما شواد ! »
« لمباردی بودم و نامم «مارکو» بود ؛^۳ آدمی بس تجربه اندوخته
بودم و دل به تقوی ، که ازین پس هیچکس چنین تیری را در کمان نمینهد^۴ ،
بسته داشتم .

۱ - l'alta corte : اشاره به قلدر و خداوند .

۲ - یعنی : بصورتیکه برای آدم زنده ای نامقدور است .

۳ - Marco تجیب زاده ای ونیزی بود که دوست صمیمی داتنه بود و چنانکه نوشته اند
هرچه را که بدست میآورد براه خیر بشل میگرد . لمباردو Lombardo اشاره است به زادگاه
وی ، و شاید هم چنانکه برخی از مفسرین احتمال داده اند ، نام خانوادگی وی بوده است . یکی از
مفسرین معروف کمندی الهی ، «پورتارلی» ، درباره این کلمه «مارکو» عقیده ای خاص دارد ، یعنی
اشاره را مربوط بجهانگرد نامی ونیزی «مارکو پولو» میداند ، ولی این احتمال بعید مینماید ، زیرا
که در زمان مرگ داتنه هنوز «مارکو پولو» زنده بود .

۴ - یعنی در روزگار ما دیگر کسی بسراغ آن نمیرود .



« ... تو که ای ، که از میان این دود میگذری و چنان سخن میگویی که پنداری
هنوز زمان را بمقیاس غمها میسنجی ؟ »

سرود شانزدهم

برای بالارفتن نیز راهی درست درپیش گرفته‌ای. « چنین پاسخ داد،
و پس گفت: « تقاضا دارم که چون بدان بالارسی^۱ برایم دعای خیر
کنی^۲. »

و من بدو گفتم: « بایمانم سوگند که آنچنان که خواهی
کنم؛ اما شکی در دل دارم که ترسم اگر بر زبانش نیارم درونم
را بسوزاند.

نخست این شك ساده بود، و اکنون بشنیدن سخنان تو که مؤید
آن اصلی هستند که پندارم گفته‌های تو بدان مربوط است، دوچندان
شده است^۳.

مرا میگوئی که دنیا سراسر از تقوی بری شده و تکسره جامعه فساد
برتن کرده است؛

اما از تو تمنا دارم که علت این امر را بمن بگوئی، تا آنرا دریابم و
بدیگری نیز بنمایم^۴، زیرا که برخی کسان این علت را در آسمان
میجویند و برخی دیگر در زمینش میطلبند^۵.

وی نخست آهی سخت از دل بر کشید که از گرانی رنج بصورت -

۱ - یعنی: چون بآسمان (بهشت) روی.

۲ - دو کلمه «تقاضا دارم» و «برایم دعا کن» در اصل ایتالیائی تشکیل یکنوع جناس
لفظی داده‌اند که نقل آن بفارسی ممکن نیست. اصل جمله چنین است: *Io ti prego che*
per me prieghi.

۳ - اشاره بدانکه نخست این تردید فقط از سخنان «گوید و دل دوکا» زاده شده بود، اما
اکنون گفته «مارکو» نیز آنرا تأیید یعنی «دوچندان» کرده است.

۴ - یعنی: برای مردم روی زمین باز گویم.

۵ - یعنی: برخی آنرا تقدیر آسمانی میدانند و برخی دیگر مربوط بخطای جهانپانش می‌شمارند.

بروخ

در بغائی در آمد^۱ ، پسر آنگاه چنین آغاز سخن کرد : « برادر، دنیا کوراست
و تو نیز از همان جا می آئی^۱ .

شما که زنده اید جمله علل را با آسمان مربوط می کنید، چنانکه
گوئی آسمان جبراً همه چیز را بخوش پیوسته دارد .

اگر چنین بود اختیار شما از میان میرفت ، و درین صورت عادلانه نبود
که از نکوئی شادی و از بدی رنج^۲ زاید .

آسمان پایه کلی اعمال شماست و نمی گویم که همه آن است ؛ اما
این را نیز می گویم که در وجود شما فروغی بودیعت نهاده اند که خوبی را
از بدی تشخیص تواند داد^۳ ؛

و نیز اختیاری، که اگر هم در نخستین زور آزمائیهای خود با آسمان
آزار بیند در مراحل بعد درین کشمکش پیروز خواهد آمد ، بدان شرط که
از خوراکی نیکو تغذیه کرده باشد^۴ .

شما مختارید، و در عین حال در اختیار نیروئی بزرگتر و طبیعتی بهتر

۱ - che duold strinse in - hui ... یعنی : نخست آهی ساده بود، ولی بعد
این آه بصورت کلمه تأسف - hui - درآمد .

۲ - یعنی : تو با این سؤال خود نشان میدهی که مثل دنیا جاهل هستی و کور کورانه
زندگی میکنی .

۳ - یعنی : اگر بنا بود که فقط جبر در کار باشد و اختیاری نباشد ، در آن صورت خرف
عدالت بود که نکوکاران در زندگانی دیگر یاداش نیکو بینند و بدکاران در آن جهان بدوزخ روند.
این همان بحث معروف «جبر و اختیار» است که قسمت بزرگی از فلسفه و ادبیات ایران بر آن
تکیه دارد .

۴ - اشاره به عقل و ادراک بشری .

۵ - یعنی : آسمان مشول همه خطاهای شما نیست، و بفرش هم که چنین باشد ، بشر
میتواند پس از اشتباهات نخستین (نخستین زور آزمائیهای خود با آسمان) تجربه گیرد و با نیروی
منطق و اختیار بر این مشکل پیروز آید ، بدین شرط که پرورش ورشد معنوی کافی داشته باشد
(نیکو تغذیه کرده باشد) .

سرود شانزدهم

قرار دارید^۱ که در شما آن روح منطبق را که ساختنش از آسمان ساخته نیست^۲ می‌آفریند.

لاجرم اگر امروزه از راه راست کناره گرفته‌اید علت آن در خود شماست و در شماست که باید این سبب را جستجو کرد، و هم اکنون ترا دلائلی خدشه ناپذیر درین باره اقامه خواهیم کرد.

روح ما از دست آنکس که حتی پیش از پیدایش این روح عاشقانه با آن سرشته است^۳، بسان دختر بچه‌ای که بازی میکند و چون کودکان خنده و گریه را بهم آمیخته دارد^۴،

ساده و معصوم بیرون می‌آید و هیچ نمی‌داند بجز آنکه زاده‌آفریدگاری است که صفای محض است، و با میل تمام بجانب آنچه مجتوبش میکند، باز می‌گردد.

نخست طعم خوشیهای بی‌ارزش را میچشد و خود را با آنها می‌فریبد و بدنبالشان میدود، مگر آنکه راهنمایی یا لگامی علاقه‌اش را ازین راه باز گرداند^۵.

۱ - اشاره بقدرت و طبیعت الهی .

۲ - یعنی : خداوند بشر را از قدرت عقل و منطق برخوردار کرده، در صورتیکه آسمانها را چنین امکاتی نداده است .

۳ - اشاره بخداوند که پیش از آنکه روح را بیافریند خود با آن در آمیخته است .

۴ - یعنی : روح بشر به معصومیت و بیگناهی بجهای بدست خداوند زاده میشود .

۵ - مفهوم این دو بند اینست که روح بشر که از جانب خداوند آمده است بطور

غریزی روی بخداوند دارد ، ولی از روی ناپختگی در راه خود اشتباه میکند ، یعنی غالباً دل به «خوشیهای بی‌ارزش» مینهد و آنها را اشتهاً بجای نعمتهای واقعی میگیرد و «خود را با آنها می‌فریبد» ؛ بنابراین لازم است که هم «راهنمایی» درکار باشد تا او را براه درست ببرد و هم وسیله «نهی» (لگام) که وی را از رفتن براه خطا بزدارد ، یعنی یا امر بمعروف یا نهی از منکر ، وسیله رفتن او براه صحیح شود .

برزخ

ازین رو ، وجود قوانینی لازم آمده است تا کار لگام کنند ، و وجود پادشاهی ، تا لااقل برج شهر واقعی را تشخیص دهد^۱ .
اکنون قوانین وجود دارند ، اما کیست که در بند رعایت آنها باشد؟
هیچکس ، زیرا شبانی که پیشاپیش گله میرود ، نشخوار تواند کرد ، اما شکافته سم نیست^۲ .

۱ - «شهر حقیقی» vera cittade اشاره به بهشت . - «برج شهری واقعی» اشاره به برجسته‌ترین چیزی که از دور در چنین شهری میتوان دید ، یعنی : عدل - باید متذکر بود که در قرون وسطی هر شهری برج و باروهای خاص خود داشت و این برج اولین قسمتی از شهر بود که از فاصله دور دیده میشد . - مفهوم این بند اینست که برای ابناء بشر وجود قوانین لازم است تا آنها را از لجام کیستگی بازدارد و اداره کند ، و نیز وجود پادشاهی که اگر هم تواند بهشت را یکره بیند لااقل قدرت تشخیص برج و باروی آن ، یعنی عدالت را که اساس سعادت است داشته باشد و آنها را در روی زمین بکار بندد . داته در کتاب «سلطنت» خود این نکته را بتفصیل مورد بحث قرار داده و وجود يك پادشاه واحد را برای اداره روی زمین لازم دانسته است تا درین کشور واحد ، مردمان همه در صلح و صفا بسر برند .

۲ - این تعبیر نامأنوس و عجیب از تورات گرفته شده است که در آن از جانب یهوه به یهودیان راهنمایی میشود که گوشت کدام حیوانات را بخورند و گوشت کدام را نخورند (تورات . سفر لویان ، باب یازدهم) : «... و خدا موسی و هارون را خطاب کرده بایشان گفت : بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید از همه بهائی که بر روی زمینند - هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده از بهایم ، آنها را بخورید - اما از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم ، اینها را نخورید : شتر ، چون نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست ، آن برای شما نجس است ... و خرگوش ، زیرا نشخوار میکند ولی شکافته سم نیست ، این برای شما نجس است ... و خوک زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد ، لیکن نشخوار نمیکند ، این برای شما نجس است .» و نیز (تورات ، سفر تثیبه ، باب چهاردهم) : «... این است حیواناتیکه بخورید : گاو و گوسفند بز و آهو و غزال و گور و بز کوهی و گاو دشتی و هر حیوان شکافته سم که سم را بدرجه شکافته دارد و نشخوار کند آنها را از بهایم بخورید - لیکن از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید : یعنی شتر و خرگوش و دونه» زیرا که نشخوار میکنند اما شکافته سم نیستند ، و خوک زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمیکند . این برای شما نجس است .»

مراد از «شبانی که پیشاپیش گله میرود» در اینجا پاپ است که شبانی گله پیروان عیسی را دارد ، و مفهوم کلی این بند اینست که پاپ که باید رهبر مردمان بسوی صلاح باشد ، علم دارد (نشخوار میتواند کرد) ، اما بیفرسی و عدالت خواهی ندارد (شکافته سم نیست) . نشخوار کردن ، اشاره است به ازیب داشتن و برزبان آوردن آیات و ابواب کتاب مقدس ، شکافته سم بودن اشاره است بقدرت تشخیص شکافتگی میان خوبی و بدی .

سرود شانزدهم

لاجرم مردمان که پیشوای خویش را صرفاً در بند آن مال و منالهای
دروغین میبینند که خود آزمندانه در پی آنهایند . در همین چراگاه رخت
میفکنند و سراغ جایی دورتر از آن نمیروند .
پس میتوانی دید که سوء اداره علت اصلی فساد دنیا است نه آنکه
فطرت شما فاسد باشد .

«رم» که جهانی را نکو کرد ، بداشتن دو خورشیدخو داشت که این و
آن راه را روشن میکردند: یکی خورشیدزمین بود و دیگری خورشیدخداوند^۱ .
اکنون یکی از آن دو، آن دیگری را خاموش کرده و شمشیر صلیب
پیوسته است^۲ ، و بناچار ترکیب این دو جز تباهی در پی نمیتواند داشت ؛
زیرا که اگر این دو بهم پیوندند هیچیک را از دیگری بیمی
نمیمانند ؛ اگر سخنرا باورنداری بخوشه‌های گندم بنگر ، که هر گیاهی
را از بندش میتوان شناخت^۳ .

درس‌زمینی که بدست «آدیچه» و «پو» آبیاری میشود^۴ ، پیش از آنکه

۱ - «جهانی را نکو کرد» ، یعنی : مرکز امپراتوری بزرگی شد که توانین آن راه را
برای استقرار آیین مسیح بلز کرد - «دو خورشید» : اشاره به امپراتور و پاپ - «این و آن راه» :
راه دنیوی و راه اخروی - «خورشیدزمین» : امپراتور - «خورشیدخدا» : پاپ

۲ - اشاره بدانکه پاپ هر دو مقام ریاست مدنی و ریاست روحانی را در دست خود گرفته
و بدین ترتیب حق قدرت دنیوی را که خاص امپراتور بوده از او ستانده یعنی صلیب و شمشیر را
یکجا بخود اختصاص داده است ، و داته که طرفدار قدرت امپراتور و مخالف نفوذ سیاسی کلیاست این
تمرکز قوا را در دست کلیسا اساس فساد دستگاه روحانیت میداند .

۳ - یعنی : وقتی که ریشه فاسد شود ، تمام محصول فاسد خواهد شد . اصل فکر
از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب هفتم) : «... ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید
شناخت - آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند ؟ - همچنین هر درخت نیکو میوه
نیکو می‌آورد و درخت بد میوه بد می‌آورد » .

۴ - اشاره بر زمین لومباردیا Lombardia و بطور اعم ایتالیای شمالی .

بروزخ

«فدریکو» در آن تخم نفاق افشاند^۱، جوانمردی و تراکت حکمفرما بود؛ اما اکنون هر آنکس که پیش ازین از روی شرم از سخن گفتن با مردمان نکو و نزدیک با آنان دوری میجست، بی سیموهراسی از آنجا میتواند گذشت^۲.

راست است که هنوز سه پیر مرد درین زمینند که در قالب آنها دوران کهن روزگار نوراً ملامت میکند، اما اینان هر لحظه در انتظار آتند که خداوند بسوی حیاتی نکوترشان خواند^۳.

این سه عبارتند از: «کوراودوپالانسو»^۴ و «گراردوی» نیکدل^۵ و «گوینوداکاستل»^۶ که او را بشیوه فرانسوی بنام دلپذیر «لمباردی سادمدل»^۷ میخوانند.

- ۱ - Federigo اشاره به فردریک دوم امپراتور آلمان و ایتالیا، که بر اثر اختلاف شدید خود با پاپ در ایتالیا تخم نفاق افشاند (رجوع شود به سرود دهم دوزخ، ۱).
- ۲ - یعنی: پیش ازین بدان از روی شرمندگی نزد مردمان نیکو نمیآمدند و خود را از انظار پنهان میداشتند، اما امروزه اخلاق عمومی چنان فاسد شده که هیچکس از بدکاری خود شرم و لگرائی ندارد.
- ۳ - یعنی هنوز سه مرد سالخورده در این دیار میتوان یافت که مظهر پاک و نفوای گذشتگان هستند، و وجود آنها بمنزله سرزنی است که از طرف دوران گذشته بدوره حاضر میشود؛ ولی این سه نفر یا برب گور دارند و هر لحظه در انتظار مرگند.
- ۴ - Currado da Palazzo، از بزرگان «برشیا»، معروف به کنت کورادوی سوم، نایب مناب «شارل داتزو» در فلورانس، در سال ۱۲۷۶.
- ۵ - Gherardo، گراردوداکامینو از بزرگان تره ویا که در ۱۳۰۲ مرد و در زمان زندگانی او بدو لقب خوب il Buono داده بودند.
- ۶ - Guido da Castel(10) از بزرگان خاندان «روبرنی»، در ناحیه «رجیودمیلیا»، که ظاهراً داتو در شهر «روونا» با او آشنا شده بود.
- ۷ - اشاره بدانکه کلمه «سادمدل» il semplice در فراسه مفهوم مسیمی و خوش قلب دارد، در صورتیکه در ایتالیائی با همین صورت مفهوم معنی احمق و زودباور میدهد، و داتو در اینجا تذکر میدهد که مراد از il semplice Lombardo تمبیر فرانسوی آن است.

سرود شانزدهم

ازین بس بگوی که کلیسای رم ، از آنرو که هر دو قدرت را در خود
کرد آورده ، خوش را به لجنزار افکنده و خود و مأموریش را آلوده
کرده است .^۱

گفتم : « ای عار کوی من ، بسی نیکو استدلال میکنی هوا کنون خوب
میفهمم که چرا فرزندان «لاری» از میراث مال و منال دنیوی محروم شدند ؛
اما این کدامین «گراردو» است که میگوئی که نمونه‌ای نکو از
نیاکان در خاک رفته و ملامت زنده‌ای بدین قرن وحشی است ؟^۲

پاسخ داد : « یاسخن ترا خوب نمیفهمم ، یا اینکه میخواهی مرا
بیازمائی ، و گرنه چسان ممکنست که تو بزبان تو سکائی سخن گوئی و
از «گراردوی» نیکدل هیچ ندانی ؟

من برای اولقبی دیگر نمیشتاسم ، مگر آنکه این نام را از دخترش
«گایا» وام گیرم^۳ . خدا نگهدارتان باد^۴ ، زیرا که فزون ازین

۱ - اشاره به تورات که در آن فرزندان لاری کاهن اسرائیل ، یعنی بطور کلی همه کاهنان از مال و منال دنیوی محروم شده‌اند (سفر تثیبه ، باب هجدهم) : « ... لاویان کهنه و تمامی سبط لاری را حصه و نصیبی با اسرائیل نباشد . هدایای آتشین خداوند نصیب او را بشورند ؛ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت ؛ خداوند نصیب ایشان است ، چنانکه با ایشان گفته است . »

۲ - Gaia دختر «گراردو» کامینو ، که معلوم نیست شهرت فراوان او که باعث شده است که روح برزخی بگوید : « مگر آنکه او را پدر گایا بنامم » از کجا آمده است . برخی از مفسرین قدیمی این شهرت را مربوط بزبانی و نجابت فوق‌العاده این دختر دانسته‌اند . برخی نیز بعکس آنرا زاده ماجراهای عاشقانه و هوسبازیهای وی شمرده‌اند . یونی Buti مفسر معروف کمندی الهی که نام این دختر را با املائی Gaja نوشته می‌نویسد : « این دختر بقدری محبوب و پاکدامن بود که در سراسر ایتالیا فروتنی و زیباییش ضرب‌المثل بود » ؛ و در Ottimo تفسیر معروف دیگر کمندی الهی ذکر شده که : « مادونا گایا دختر ممر گراردو کامینو بود و خانم زیبایی با طبعی چنان هوسباز و عاشق‌پیشه بود که در سراسر ایتالیا ازین بابت شهرت داشت . »
۳ - Dio sia con voi ؛ این تقریباً همان اصطلاح «خدا نگهدار» ماست که ترجمه تحت‌اللفظی آن چنین است : « خدا باشما باد » .

برزخ

همراهیتان نمیتوانم کرد.

فروغی را که از خلال دود پیداست بنگر که رنگ سپید گرفته
است^۱: فرشته اینجاست^۲، و مرا باید که پیش از آنکه او هویدا شود،
براه خویش روم.

این بگفت و باز گشت و دیگر گوش بسختم نداد.

- ۱ - اشاره بدانکه این دو با آخر منطقه دود رسیده اند و روشنائی بیرون این منطقه در کنار آن منعکس شده است، و روح برزخی حق ندارد پیش از پایان دوران کفاره خود پا ازین دود بیرون گذارد، بدین جهت پیش ازین نا دانه همراهی نمیتواند کرد.
- ۲ - اشاره به فرشته پاسبان طبقه سوم برزخ.

سرود هفتم

طبقه سوم : ارباب غضب

طبقه چهارم : تن آمانان

ویرژیل ودانته از میان درد غلیظی که ارباب غضب را در میان دارد بیرون می‌آیند و دروغرب همچنان در حلقه سوم برآه خود ادامه می‌دهند ، تا به پلکانی میرسند که باید ایشان را بطبقه چهارم برد . ولی در بالای این پلکان شب فرا میرسد و این دوناگر برتوقف میشوند ، و این توقف وسیله آن میشود که ویرژیل ، همچنانکه در دوزخ کرده بود ، طبقه بندی برزخ و انواع گناهانی را که آن کیفر میبندد ، طبق منطق «عشق» که شامل عشق خوب و عشق بد میشود و انواع گناهکاران در برزخ بحسب این تقسیم بندی مورد مجازات قرار دارند برای دانته شرح میدهد .

نه فقط این سرود، که دانته آنرا اساس «برزخ» قرار داده ، سرود وسطای کمندی الهی است ، بلکه این طبقه برزخ که دانته ویرژیل در این هنگام در آن جای دارند ، طبقه «وسطای» دنیای ماوراءالطبیعه دانته است ، زیرا که در این موقع ایندو در طبقه چهارم برزخ هستند که سه طبقه اول برزخ و سراسر دوزخ در زیر آن ، و سه طبقه آخر برزخ و سراسر بهشت در بالای آن است . بدین جهت دانته خود در این سرود تذکر میدهد که ما اکنون در وسط اثر او هستیم .

سرود هفدهم

ای خواننده، اگر روز گاری در دل کوهستان مهی غلیظت در میان گرفته باشد که از ورای آن بیش از آنچه موش کور از پس پرده حجاب دیدگان خوش میبیند نمیتوان دید ،
بیاد آر که چون بخار غلیظ و لزج روی بروشنی گذارد ، فروغ پر جلال خورشید بچه سان رخنه ای ضعیف در آن میکند ؛
و آنگاه در عالم خیال آسان در خواهی یافت که در آن لحظه من خورشید را که در شرف غروب بود بچه صورت دیدم .
قدمهای خوش را هماهنگ قدمهای باوفای استاد خود^۱ کردم ، و در روشنائی خورشید که در آن دم در ساحل پست^۲ روی در کشیده بود از میان این ابر برون آمدم .
ای خیال، که گاه ما را چنان از خود بدر میبری که حتی طنین هزاران شیپور را در پیرامون خوش نمیتوانیم شنید ،
اگر حواس ما مایه برانگیختنت نیستند ، پس کیست که ترا بحر کت می آورد ؟ فروغی است که بدست آسمان یا خود بخود پدید آمده است ، یا

۱- یعنی : قدمهایی که مرا وفادارانه در همه جا همراهی میکرد .

۲- اشاره بساحل جزیره برزخ که چون پائین تراست ، در هنگام غروب نور خورشید بر آن

نمیتابد ، ولی این نور هنوز بردامنه کوه که بلندتر است میتابد .

سرود هفدهم

اراده‌ای خاص بدینجایش فرستاده است^۱ ؟
درعالم اندیشه چهره آن ناپاک زنی که بدل بدن پرنده‌ای شد که
یش از جمله پرنده‌گان مشتاق آوازخوانی است درنظم آمد^۲ ؛
و آنگاه خیال من چنان سخت مستغرق خویش شد که دیگر ازعالم
برون هیچ نیامد که وی توانستش دید .
پس آنکامدرخیالپردازی دامنه‌دار خویش مردی را که بصلیبت کشیده
بودند^۳ و قیافه‌ای نفرت‌زا و خشمگین داشت دیدم که بدین وضع جان میداد،
و درپیرامون وی خشایارشای کبیر وزبتش «استر» و «مردخای» عادل
که گفتار و کرداری ملامت ناپذیرداشت هویدا بودند^۴ ؛

۱- اشاره بدانکه داته آن منظره رؤیایی را که اندکی بعد وصفش را خواهد کرد ،
باحواس ظاهری خود ندیده، بنا برین یا باید این رؤیا چون فروغی از جانب آسمان آمده و اراده‌ای
خاص (خداوند) آنرا فرستاده باشد ، یا «خود بخود» و تحت تأثیر مقتضیات زمان و مکانی پدید
آمده باشد .

۲- بنا بر روایات میتولوژی یونان ، «تراس» پادشاه مقدونیه (یونان) خواهرزن خودش را
که فیلوملا Philomela نام داشت و دختری بسیار زیبا بود بزور صاحب کرد، وزن او چنان ازین
رفتاری که با خواهرش شده بود بخرم آمد که «ایتیلوس» پسر یکنه‌اند خود وشوهرش را کشت و
گوشتش را بر سفره غذا بشوهر داد . این زن که پروکنه آ Procneae نام داشت بجرم این
گناه تبدیل به پرنده‌ای شد که «بلبل» نام گرفت، تا همیشه مشغول فالیدن باشد . - «اوریدیبوس»
شاعر بزرگ لاتین که این داستان را در کتاب «استحالات» خود نقل کرده معتقد است که درین میان
«فیلوملا» تبدیل به بلبل و «پروکنه آ» تبدیل به پرستو شده ؛ بدین ترتیب داته با آنکه همین
کتاب منبع او بود تماماً روایت دیگر را برگزیده است .

۳- رجوع شود بشرح بعد .

۴- این دو بند اشاره است به داستان استر دختر زیبای یهودی که بنا بگفته تورات زن
موکلی خشایارشاد، و در نتیجه هامان وزیر خشایارشا که بایهودان دشمن بود و توانسته بود از شاه فرمان
قتل عام آنها را بگیرد بر اثر نفوذ استر و «مردخای» عم وی مضموم شاه قرار گرفت و بدار آویخته
شد. این ماجرا بتفصیل در کتاب «استر» تورات که سراسر آن بشرح این واقعه اختصاص یافته شرح داده
شده است ، ولی چون هیچ اشاره دیگری در هیچیک از تواریخ ایرانی و یونانی و رومی بدین واقعه نشده
معلوم نیست این داستان تاچه حد حقیقت داشته باشد . نام پادشاه ایران در تورات «اخشورش»
بجای در صفحه بعد

برنخ

و چون این تصویر خود بخود، همچون جبابی که آب پدید آرند آن
از میان برود محو شد ،

دختر کی را در برابر نظر یافتم که سخت اشک میریخت و میگفت:
« ای شاه بانو ، چرا در عالم خشم خویش دست از زندگی برداشتی ؟ »

بیه از صحنه قبل

آمده که درست معلوم نیست آنرا با کدامیک از پادشاهان هخامنشی تطبیق میتوان داد؛ ولی از
قرائن بیشتر احتمال میرود که مفسور خشیارشا باشد .

قسمتی از متن تورات درین باره چنین است : (تورات ، کتاب استر ، باب هفتم) : « ... در ایام
اخشورش چنین واقع شد . این همان اخشورش است که از هند تاجش برسد و بیست و هفت ولایت
سلطنت میکرد ... پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه بنیافت حاضر شدند ، و پادشاه در روز دوم
نیز در مجلس شراب به استر گفت ای استر ملکه ، مسئول تو چیست که بتو داده خواهد شد و
درخواست تو کدام ، اگر چه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد - استر ملکه جواب داد
و گفت ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید جان من بمسئول
من و قوم من بدرخواست من یمن بخشیده شود - زیرا که من و قومم فروخته شده ایم که هلاک
و نابود و تلف شویم و اگر بغلامی و کنیزی فروخته میشدیم سکوت مینمودم با آنکه مصیبت ما
نسبت بضرر پادشاه هیچ است - آنگاه اخشورش پادشاه استر ملکه را خطاب کرده گفت آن کیست
و کجا است که جارت نموده است تا چنین عمل نماید - استر گفت عدو دشمن همین هامان
شرم است - آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه با روزه درآمد و پادشاه غضبناک شده از مجلس
شراب برخاسته بیخ قصر رفت - پس هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیاست برپا شد
تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید - و چون پادشاه از باغ قصر بجای مجلس شراب
برگشت هامان بر بستری که استر بر آن میبود افتاده بود - پس پادشاه گفت آیا ملکه را نیز بحضور
من در خانه می دعوت میکند - سخن هنوز بر زبان پادشاه میبود که روی هامان را پوشانیدند -
آنگاه حریونا یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه میبودند گفت ایبتک پنجاه زراعی نیز که
هامان آنرا بجهة مردخای که آن سخن یکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده در خانه
هامان حاضر است - پادشاه فرمود که او را بر آن مصلوب سازید - پس هامان را بر داری که برای
مردخای مهیا کرده بود مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست . »

۱- اشاره به لاونیا Lavinia ، دختر لاتینوس Latinus پادشاه لاسیوم Latium
در ایتالیا - چنانکه در « انیس » ویرژیل نقل شده ، این دختر زن « تورنوس » Turnus پادشاه
یکی دیگر از نواحی ایتالیا بود ؛ این پادشاه با « اناس » قهرمان معروف تروائی که قبلاً شرح اودر
دوزخ رفت و رومیان او را بنیان گزارنده شهر خود میدانند جنگید و شکست
خورد ؛ در پی شکست او به « آمانا » Amata ملکه لاسیوم خبر رسید که دامادش کشته شده
بیه در صحنه بعد

سرود هفدهم

خوش را کشتی تا «لاوینا» را از کف نداده باشی، و اکنون بین که
مرا از کف داده‌ای! ای مادر، من آن کسم که پیش از هر کسی دگر بر مرگ
تو گریانم.

همچنانکه با تابش ناگهانی فروغی تازه بر دیدگانی فرو بسته،
رشته خراب از هم می‌گسلد، اما در این کسستن پیش از آنکه یکسره از میان
رود سخت جانی و دیرپائی می‌کند.

زادگان خیالپردازی من نیز در برابر فروغی که بر چهره‌ام تافت و
بسیار تابانتر از آن نورها بود که ما بکار می‌بریم، راه‌گریز در پیش گرفتند.
بیشت سرنگریستم تا ببینم که در کجایم، و صدائیراشنیدم که گفت:
«از اینجا بالا باید رفت»؛ و این صدا مرا از هر اندیشه دگر
باز داشت؛

و چنان مشتاق دیدار صاحب صدایم کرد که دریافتم که جز با دیدن
روی او آتش شوقم فرو نخواهد نشست.

اما، همچنانکه خورشید دیدگان ما را خیره می‌کند و بخاطر همین
درخشندگی چهره خوش را از ما نهان میدارد، در اینجا نیز توانائی مرا
تاب پایداری نماند.

«این روحی ملکوتی است^۱ که بی آنکه از وی خواهشی کرده

پیه از صلحه قبل

ودخترش از روی اجبار به زوجیت «ائش» قاتل شوهر خود درآمده‌است، و ملکه چنان ازین بابت
خشمگین شد که خودش را کشت. - مراد از جمله «خود را کشتی تا لاوینا را از کف ندی»
اینست که خودکشی کردی تا شاهد آنکه ائش دخترت را از تو بگیرد نشوی - جمله «دست
اززدگی» برداشتی ترجمه *hai voluto esser nulla* است که معنی تحت‌اللفظی آن اینست:
«خواستی خودت را نیست کنی».

۱- این بند و دو بند بعد، از زبان ویرژیل گفته میشود.

برزخ

باشیم ، مارا در بالا رفتن رهنمون شده ، اما خود در فروغ خاص خوش پنهان است .

وی باما چنان رفتار میکند که آدمی باخوشتن^۱ ، زیرا آنکس که دیگری را نیازمند بیند و برای یارش در انتظار تقاضائی از جانب او نشیند، حقیقت خوش را از راه بدنهائی آماده^۲ زد این تقاضا میکند .

لاجرم قدمهای خود را با چنین دعوتی هماهنگ کنیم و بکوشیم تا پیش از فرارسیدن شب بیالارویم ، زیرا که از آن پس تا باز گشت روز توانائی چنین کاری را نخواهیم داشت^۳ .

راهنمای من چنین گفت، و من در همراهی وی قدم بجانب پلکان نهادم، و چون خود را بر روی پله^۴ نخستین یافتم

آهنگی همانند صدای برهم خوردن بالی را در کنار خوش شنیدم، و نسیمی بر چهره اموزید^۵ ، و آواژی را شنیدم که میگفت : « *Beati Pacifici* » که بی خشم بد بسر میبرند !^۶ »

و درین میان، آخرین اشعه ای که شب را بدنبال دارند^۷ چنان بر فراز

۱ - اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب هفتم) : « ... آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید » و (انجیل مرقس ، باب دوازدهم) : « ... همسایه خود را چون نفس خود محبت نما » و (انجیل لوقا ، باب ششم) : « ... و چنانکه میخواهید مردم باشما عمل کنند شما نیز بایشان هم‌طور سلوک نمائید . »

۲ - اشاره به قانون برزخ که شباً هنگام رو به بالا نمیتوان رفت .

۳ - اشاره بدانکه فرشته سومین علامت P را که نشان گناه خشم است از پیشانی داته

سترده است .

۴ - « خوشا بحال اهل صلح » ، جمله ای که بصورت لاتینی آن در متن شعر داته نقل

شده است . اصل این جمله از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... خوشا بحال

صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد . »

۵ - آخرین اشعه خورشید ، پیش از غروب آفتاب .

سرود هفدهم

سر ما آهنگ بالا کرده بودند که از چندین جانب چهرهٔ اختران هویدا شده بود .

بخوش میگفتم : « ای توانائی من ، برای چه تر کم میگوئی ؟ »
زیرا که احساس میکردم که پاهای مرا نیاز به اندکی درنگ است.^۱
بیالای پلکان رسیده و همچو آن کشتی که بکنار ساحل رسیده باشد
ببهر کت بر جای ایستاده بودیم ،

و من اندکی درنگ کردم تا دریابم که آیا دربارهٔ این حلقهٔ تازه سخنی
خواهم شنید یا نه ، پس آنگاه روی بسوی استاد خوش کردم و گفتم :
« ای پدر مهربان ، مرا آگاه کن که ساکنان این حلقه‌ای که در آنیم
کدامین گناه را کفاره میدهند ؟ اگر ما از رفتن بازمانده‌ایم ، کاش زبان
تو از پاسخ باز نماند . »

واو بمن گفت : « در این جا عشق به نیکی از بیماری تصور در
انجام وظیفه درمان مییابد^۲ ، یعنی دستهٔ سهل‌انگاران آنچه را که از کف
داده بودند باز میستانند^۳

اما ، برای آنکه مفهوم سختم را نکوتر ازین دریایی ، هوش و حواس
خودش را یکسره بمن ده تا مگر ازین تأخیر ما ثمر برگیری^۴ . »

۱- اشاره بدانکه فرارسیدن شب طبق قانون برزخ قدرت بالارفتن را از پاهای برزخیان
میستاند .

۲- یعنی : در اینجا کسانی بخاطر تطهیر خود کینر می‌بینند که در زدگی نیت خوب
داشتند ، ولی در راه نکوئی سهل‌انگاری کردند و وظیفه‌ایرا که عشق به نیکی بعهدهٔ ایشان گذاشته
بود انجام ندادند .

۳- یعنی مشغول کنواری دوری مجازات خوشتند تا دوباره از نعمت رستگاری روح که
قبلاً آنرا با گناه سهل‌انگاری از دست داده بودند برخوردار شوند .

۴- یعنی : حالا که شب رسیده و اجباراً باید تاسیح در همین جا بمانیم ، لااقل^۵ درسی از
من آموخته و وقت را تلف نکرده باشی .

برزخ

وچنین سخن آغاز کرد: «پسرم، خالق و مخلوق هرگز بی عشق نبوده‌اند^۱، و این عشق یا غریزی است و با اکسایبی، و تو خود بر این نکته نیک آگاهی^۲».

عشق غریزی هرگز براه خطا نمی‌رود؛ اما آن دیگری بعکس، یا از ناشایستگی معشوق، یا از کمی فزون از حد اشتیاق و با از زیادی فزون از حد آن، در معرض خطاست^۳.

این عشق اگر روی بسوی خیر نخستین^۴ داشته باشد، یا آنکه در طلب نعمتهای خداوند میانروی کند، زاینده لذتی ناشایسته نمیتواند شد؛ اما چون روی بسوی بدی گرداند، یا آنکه در طلب چیزی نکو شوقی بیشتر یا کمتر از آن حد که شایسته است نشان دهد، درین صورت مخلوق براهی علیه خالق خویش می‌رود.

و این ترا می‌تواند آموخت که در مزرع وجود شما عشق بنهر خوبی است، و نیز بنهر هر بدی که مستحق کیفر است.

۱ - از اینجا بحث معروف و برزبل درباره عشق و طبقه‌بندی خاص آن که ساکنان هفت حلقه برزخ از روی آن حلقه‌بندی شده‌اند شروع میشود. یکبار دیگر نیز در سرود یازدهم دوزخ و برزبل طی بحث مفصلی اساس طبقه‌بندی دوزخ را برای دانه تشریح کرده بود.

۲ - یعنی: این تقسیم‌بندی طبق منطق ارسطو صورت گرفته و نو که کتاب فلسفه ارسطو را خوانده‌ای قاعدتاً بر این منطق وقوف داری. - عشق غریزی (naturele) یعنی عشق فطری و جاذبه‌ای که آدمیان و حیوانات و نباتات را بسوی هم می‌خواند. عشق اکسایبی (d'animo) یعنی عشق ارادی که بشر طبق اختیار خود و روی صلاح الدینی روی بدان می‌آورد. - «خالق و مخلوق هرگز بی عشق نبوده‌اند»، یعنی: چه آفریدگار و چه آفریدگان کاری را جز از روی عشق انجام نمیتواند داد، منتها بعداً توضیح داده میشود که این عشق، میتواند علاقه‌ای نیکو یا علاقه‌ای بد باشد.

۳ - یعنی: عشق ارادی از سراه اشتباه میتواند کرد: یا آنکه متوجه هدفی شود که قابلیت و اشتقاق آن را نداشته باشد، یا آنکه زیاده از حد حرارت بخرج دهد، یا حرارت کافی بخرج ندهد.

۴ - ne' primi ben(i) : خداوند.

سرود هفدهم

اما چون عشق بهر حال دست از خدمت بدان کس که در وجودش
خانه دارد نمیتواند داشت ، بناچار جمله کسان از کینه توزی بشخص
خوش در امانند^۱ ؛

وازشوئی دگر، چون هیچ موجودی خویش را جدا از آن وجود
نخستین که خود هستی بخش خوش است نمیتواند دانست، تا گزیر احساس
آدمی بدین وجود نیز کینه توزی نتواند کرد .

لاجرم ، اگر تشخیص من درست باشد، فقط این راه باقی میماند که
تنها نوع بدی که بدان عشق میتوان داشت بدخواهی نسبت بد دیگران است
ونها این چنین عشق بد به سه صورت در مزرع وجود شما میروید :

کسانی هستند که بلندی خویش را درستی همسایگان خود میجویند،
وتنها بدین نیت است که شوق دیدار سرافکنندگی آنان را دارند^۲ ؛
کسانی هستند که میترسند با بالا رفتن دیگران قدرت و موقعیت و
افتخار و شهرت خویش را از کف بدهند، و ازین بابت چنان افسرده خاطر
میشوند که آرزوی خلاف آنرا میکنند^۳ .

و کسانی نیز هستند که بادشنامی چنان خشمگین میشوند که عطش
انتقام جوئی وجودشان را فرامیگیرند، و این چنین کسان چاره ای بجز آن ندارند

۱- تقسیم بندی اول : وقتی که عشق بسمت بدی منحرف میشود ؛ ولی چون این بدی
نمیتواند بسمت خود شخص یا بسمت خداوند متوجه باشد ، بناچار بصورت بدخواهی نسبت بد دیگران
درمیآید . این چنین عشق خود به سمت فرعی تقسیم میشود که هر يك از آنها مربوط یکی از
سه حلقه نخستین برزخ است .

۲ - طبقه غرور پیشگان : حلقه اول برزخ .

۳ - طبقه اهل رشك و حسد : حلقه دوم برزخ .

برزخ

که در پی آزار دیگران برآیند^۱ .
این عشق سدره است که در زیر پای ما کفاره میدهد^۲ ؛ و اینک از
آن عشق دیگری باتو سخن میخواهم گفت که با همه فساد آلودگی روی
بجانب نکوئی دارد^۳ .

هر آدمی طرحی مبهم از خیری که روحش را آرامش میتواند داد
بر لوح دل دارد، و چون خود را مشتاق آن میبیند میکوشد تا بدان دست یابد^۴ .
اگر این عشق با کندی بسیار شما را بشناسائی آن یا دستیابی
بدان خواند^۵ ، در آن صورت پس از توبه‌ای بجا درین حلقه بدین جرم کیفر
خواهید دید^۶ ؛

خیری دگر هست که آدمی را خوشبخت نمیکند، زیرا که خود نه
خوشبختی است^۷ و نه آن جوهر نیکو^۸ که نمره و ریشه جمله نکوئیهاست؛
عشقی که خود را فزون از اندازه در اختیار این طلب مینهد، در سه

۱ - طبقه اهل غضب : حلقه سوم برزخ .

۲ - عشق سدره : *triforme amor(e)* ، عشقی که به سه صورت تجلی میکند -
« کفاره میدهد » ، در اصل : میگرد *si piange* ؛ یعنی گناهکاران این سلسله مختلفند که در سه حلقه
اول برزخ که درین ساعت در زیر پای ما فرار دارد بخاطر گناه خوش گریبان هستند .

۳ - اشاره به قسمت‌های دوم و سوم از تقسیم‌بندی سه گانه گناهان در برزخ .

۴ - یعنی : هر کسی برای خود مضافاً کمال مطلوبی دارد که در پی آنست تا روح خوش
را با وصول بدان از نعمت آرامش برخوردار یفتد .

۵ - اشاره به سهل انگاران که ساکنان حلقه چهارم برزخ را تشکیل میدهند .

۶ - یعنی : این گناهکاران پس از آنکه پشیمان شدند و توبه کردند مدتی برای تطهیر
خوش در این جا عذاب خواهند دید و بعد رهسپار بهشت خواهند شد .

۷ - اشاره به مال و منال زمینی .

۸ - *la buona essenza* ، نقل از « سن تانس دا کن » بزرگترین فیه کاتولیک که در
قرن سیزدهم میلادی میزیست : « تنها خداست که ذاتاً خوب است » .

سرود هفدهم

حلقه‌ای میگردد که بر بالای سر مایند، اما چگونه این عشق بمسئمت
منقسم میشود،

درین باره چیزی بتو نمیکویم، تا خود این نلکه را بفراست
خویش دریایی . «

۱ - قسمت سوم از تقسیمات سه کانه برزخ ، شامل کتاهان: خست ، شکپرسی و
شهرنایی که گناهکاران مربوط بدانها در حلقه‌های پنجم و ششم و هفتم برزخ بسر میرند .

سرود مجرّم

طبقة چهارم: فن آسان

درین سرود ، داته و ویرژیل بادسته نازه‌ای از برزخیان بر خورد می‌کنند که دسته نبلانند . اینان ناگزیرند در تمام مدت کفاره خوش در طول حلقه‌ای که برگرداگرد این کوهستان می‌چرخد . بشتاب مشغول دویدن باشند ، زیرا که در دوران زندگانی خوش ، بر اثر تنبلی و تن آسانی ، دست از کوشش در راه خدمت بخلق و ترکیه نفس خود برداشته‌وکاری انجام نداده بودند .

داته بدین دسته از ارواح برزخی، که تنها دسته‌ای از برزخیانند که سرودی مذهبی می‌خوانند ، فقط پنجاه مصرع اختلاس داده است و ظاهراً می‌خواهد بدینوسیله بی‌اعتنائی خویش را در باره ایشان نشان دهد ، همچنانکه در مورد این‌الوقت‌ها در سرود سوم دوزخ چنین کرده بود ، منتها در اینجا طبعاً این حس تحقیر او خیلی ملایمتر است .

در آخر سرود داته برای دومین بار بخواب میرود تا خواب سمبولیک تلزمای ببیند .

سرود هیجدهم

حکیم والا^۱ استدلال خویش را بیایان رسانیده بود و بادقت پدیدگان
من مینگریست تا مگر مرا خرسند بیند؛

و من که در خوش عطشی تازه مییافتم، بزبان خاموش بودم و در دل
میگفتم: « شاید که اگر فزون از اندازه پرسش کنم، زبان درازی کرده باشم.»
اما آن پدر واقعی میل پر آزر و خاموش مرا دریافت و سخن گویان دل
سخن گفتنم داد.

لاجرم گفتم: «استاد، نکامن چنان از فروغ تو نیرو میگیرد که
مفهوم آنچه را که منطق تو ارائه میدهد یا تحلیل میکند نکودر میتوانم یافت.
ازین رو از تو پدر گرامی و مهربان تقاضا دارم که مفهوم عشق را
که تو هر نکوئی و هر بدی را زائیده آن میدانی بمن بنمائی.»
گفت: « نظر نافذ اندیشم را بدقت بمن متوجه کن تا آشکارا بخطای
کورانی که ادعای عصا کشی دارند پی بری^۲؛

روح که آماده محبتش آفریده اند بمحض آنکه جاذبه لذتش برانگیزد

۱- l'alto dottore، این لقبی است که بکبار دیگر نیز در «دوزخ» به ورژیل

داده شده بود.

۲- اشاره به گفته آن فلاسفه که ادعا میکنند که عشق بهر صورت شایان ستایش است و

هیچ نوع آن زائیده بدی نمیتواند شد. اصل فکر «کوران عصا کش» از ارجیل گرفته شده
(ارجیل متی، باب پانزدهم) : «...ایشان را واگذارید. کوران راهنمایان کوراتند، و هر گاه
کور کور را راهنما شود هر دو در چاه افتند.»

برزخ

و بعمل خواند، روی بجانب آنچه مطلوب اوست میرد؛
قدرت ادراك شما از هر حقیقتی تصویری بر میآورد و آن تصویر را در
درونشان میگستراند و ازین راه روح را بسوی خوش میخواند؛
اگر روح که توجش چنین معطوف شده است مجنوب این تصویر
شود، چنین جاذبه‌ای عشق است؛ عشقی طبیعی که با کشش لذت این تصویر
را از نو باروح شما پیوند میدهد.^۱
آنگاه، همچو پیچ و تاب شعله آتش که باقتضای طبیعت خود مشتاق
صعود بدانجا است که در آن جوهر ناریش از هر جای دیگر دوام میکند،^۲
روح مجنوب نیز روی بسوی میل میرد که کششی معنوی است، و
درین راه باز نمایاستند مگر آنکه به شیئی محبوب دست یافته باشد.^۳
لاجرم اکنون میتوانی دید که تا چه اندازه حقیقت امر بر آن کسان که
عشق را بخودی خود شایان تحسین می‌شمارند پوشیده است،^۴

۱- یعنی: عشق «بالقوه» در روح آدمی وجود دارد و وقتی بصورت «بالفعل» در میآید که
جاذبه کسب لذتی آنرا برانگیزد.

۲- مفهوم کلی این بند و بند بالا اینست که قوه ادراك آدمی، از هر چیزی که می‌بیند تصویری
بعنوان روح می‌فرستد، و اگر این تصویر مورد پسند روح قرار گیرد دوآ صورت عشق بوجود میآید،
و این عشق هنوز صورتی طبیعی دارد، زیرا که وارد مرحله عمل شده است.

۳- اشاره به «گره نار» که در بالای زمین و زیر فلک ماء قرار دارد و در حقیقت مرحله
مقدمانی بهشت است و هر آتشی روی بدان دارد که گهواره اصلی اوست. در سرود اول بهشت درین
باره سخن خواهد رفت.

۴- مفهوم کلی این بند و بند قبیل اینست که همچنانکه آتش رو بسوی گره نار که زادگاه
اوست دارد تا مگر بدان رسد، روح آدمی نیز پس از آنکه در خود احساس عشق کرد به
بیروی شوق و میل راه قلائد را در پیش میگیرد تا بدان جا رسد که هدف او و برانگیزنده
اشتیاق اوست.

۵- اشاره به پیروان عقیده «ایسکور» که معتقدند «عشق» بهر صورت که باشد محترم و
شایان ستایش است. در اینجا دایره از زبان ویرژیل میگوید که هر چند نفس عشق همیشه خوب است،
ولی اگر هدف آن چیزی ناشایسته باشد نتیجه آن شایان ستایش نمیتواند بود.

سرود هیجدهم

زیرا که شاید مایه اصلی همیشه خوب جلوه کند، اما هر مهری خوب نیست، هر چند که موم خوب باشد^۱.

پاسخش دادم: «سخنان تو رواندیشه من که در درک معنی آنان کوشید مفهوم عشق را بمن آموختند، اما این وقوف جز بر شک من نیفزود،

زیرا که اگر عشق از خارج بسراغ ما می آید و روح ما پیاپی همراهش نمی کند، درین صورت روح را هیچ هنری در رفتن یا نرفتن براه راست نیست^۲.

واو بمن گفت: «من هر آنچه را که عقل درین باره تواند دید بگویم، اما درباره آنچه از حوصله عقل برون است انتظار پاسخ را جز از جانب بی تأثیر چه مدار: زیرا که این کار، کار ایمان است^۳

هر ترکیبی که از ماده جدا و در عین حال بدان پیوسته باشد صفت ممیزه ای خاص دارد

که آنرا جز از راه آثاری که بر آن مترتب است نمیتوان شناخت، و همچنانکه حیات نباتات جز بوسیله شاخ و برگهای سبز آنها متجلی نیست،

۱- درین جا عشق به موم و هدایی که عشق در راه آن بکار برده میشود به مهر تشبیه شده. اشاره بدانکه عشق خود قابل تقدیس است ولی میتوان آنرا در راهی بکار برد که مستحق ملامت باشد. موم در زمان دانه بجای لاکه امروزی بکار میرفت.

۲- یعنی: اگر عشق از عوامل خارجی زاده میشود و روح درین میان فقط وقتی رو بسوی آن میرسد که تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته باشد، در این صورت عشق امری است که مستقیماً بروح مربوط نیست و نباید بدی یا خوبی آنرا از چشم روح آدمی دید.

۳- اشاره بدانکه ویرژیل نماینده عقل و منطق انسانی است، و چون درین بحث پیش از آنکه پای عقل در میان باشد پای عشق و روح در میان است، پاسخ کامل این سؤال را باید از بتاترس سنی مظهر عشق و عاطفه خواست.

این درست مفهوم شعر حافظ است که:

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست عشق میگفت بشرح آنچه بر او مشکل بود

برزخ

این صفت نیز جز از راه آثاری که بر آن مترتب است تجلی
نمی‌تواند کرد^۱ .

ازین رو، آدمی خود نمیداند که قدرت درك مدرکات اولیه و جاذبه
تمایلات نخستین در او از کجا پدید آمده است ،

زیرا این مدرکات و تمایلات بهمانسان با نهادشمارشته‌اند که فرزند
عسل ساختن با نهاد زنبور ، و این تمایلات نخستین نه شایسته ستایشند و نه
مستحق ملامت^۲ .

اما شما برای تطبیق آنان با سایر تمایلات خوش ، قدرت عاقله‌ای را
در وجود خود دارید که راهتمای اعمالتان است ، و باید که این نیرو همواره
در آستانه^۳ رضا ماند^۴ ؛

و همین قدرت عاقله است که عشق خوب را استقبال و عشق بد را طرد
میکند، و از این راه امکان صلاح را بدست شما میدهد^۴ .

۱ - مفهوم این بند و بند قبل لزان اینست که هر حقیقت غیرمادی (مثلا روح) که یا
حقیقتی مادی (مثلا جسم) یکی شده و در عین آنکه استقلال خود را حفظ کرده با آن پیوسته باشد،
فقط از راه آنچه توسط این جسم قابل درك و رؤیت است امکان تجلی دارد ، همچنانکه نیروی
حیاتی درختان را جز از راه دیدار سرسبزی شاخه‌ها و برگ‌های آنها در نمیتوان یافت .

۲ - یعنی : در باره فرایز و تمایلات اولیه و اصلی بشر میتوان گفت که این تمایلات و
فرائز ارتباطی با تجلی خاص از جناب روح او ندارند. بلکه بطور فطری و ذاتی با نهاد او سرشته
شده‌اند. و از بابت آنها نمیتوان روح را ملامت کرد یا ستود .

۳ - «قدرت عاقله» اشاره به عقل و ادراک بشری که او را بجا ب احتیاط و مدارا میخوانند
> باید که همواره در آستانه^۳ رضا بماند ، ، یعنی باید همیشه طوری رفتار کنید که این نیروی عاقله
از شما راضی باشد . مفهوم این بند اینست که فرائز و تمایلات ساده و اصلی در اختیار مایستند ،
اما برای اینکه بشیء عواطف و احساسات خوش را با این تمایلات فطری که بد نمیتوانند بود وفق
دهیم و از افراط و تفریط بپرهیزیم، باید از عقل که ما را بمیانروی میخواند کمک بگیریم .

۴ - یعنی: شایستگی یا ناشایستگی شما وابسته بدان است که این قدرت عاقله را در چه
راه بکار برید، و آرا صرف هدفی کنید که از عشق بخوبی زاده میشود یا از عشق به بدی .

سرود هیجدهم

کسانیکه درین باره اندیشیدند و بکنه این معضلات ره یافتند ،
وجود این آزادی را برای روح مسلم دانستند، و لاجرم برای جهانیان علم
اخلاق را بیاد کار نهادند ^۱ .

ازین هم که بگذریم ، و بفرض هم بپذیریم که آتش جمله عشق‌ها از
روی الزام در نهاد شما بر افروخته میشود ، بهر حال شمارا قدرت آن هست که
عنان بر این عشق زبید ^۲ .

این همان صفت والائی است که «بئثر بچه» «اختیار» ش مینامد ؛
لاجرم اگر وی درین باره باتوسخنی گوید بکوش تا مفهوم این کلام مرا
بیاد داشته باشی ^۳ .

ماه که برای بر آمدن تقریباً تائیمشب درنگ کرده بود ^۴ ، همچودلوی
بزرگ و فروزان سر بر آورده و از شماره اختران در نظر ما بسیار کاسته بود ^۵ ،
و درجهتی خلاف آسمان ^۶ ، در آن مسیر که خورشید ، بهنگامی
که رومیانش در میان ساردها و کرس‌ها در حال افول می‌بینند ، در آن آتش

۱ - اشاره به فلاسفة بزرگ کهن : سقراط و ارسطو و افلاطون .

۲ - نتیجه کلی این بحث : بفرض آنهم که قبول کنیم هر نوع میل بصورت جبری و
نعت تأثیر عوامل خارجی در وجود آدمی پدید می‌آید و ما را در پیدایش آن اختیاری نیست ، ولی
بهر حال منکر آن نمیتوان شد که در صورتیکه این میل متوجه هدفی نامشروع باشد ، اختیار عدم
پیروی از آن و خودداری از رفتن بر اهی که این میل نشان میدهد با خود ماست .

۳ - اشاره به سرود پنجم بهشت که در آن بئثریس درین باره با دانه گفتگو میکند... از
نظر استعاری اشاره بدین است که علم الهی (که بئثریس درینجا مظهر آن است) در مورد بشر قائل
به «اختیار» است و «جبر» مطلق را قبول ندارد .

۴ - دانه سفر خود را بجهان دیگر در شب آدینه مقدس شروع کرده بود که در آن ماه
صورت بدر داشته ، بنابراین درین موقع که شب سمنب یعنی شب هیجدهم ماه قمری است ، ماه
زودتر از حوالی نیمشب طلوع نمیکند ^۱ .

۵ - یعنی : تابش آن نور ستارگان را ضعیف کرده بود .

۶ - یعنی : در مسیر خاص ماه که از جانب مغرب بجهاب مشرق حرکت میکند .

برزخ

می‌افکند، شتابان در حرکت بود^۱،
و آن شبح بزرگوار که بخاطر او «پیتولا» از هر شهر دیگر «مانتوئی»
نام آورده‌تر است^۲، بار سنگین شك را از دوش من برداشته بود.
لاجرم، چون جمله پرسشهای خویش را پاسخهایی روشن و مقنع
شنیده بودم، حال آن کس را داشتم که در عالم خلسه برؤیائی فرورفته
باشد^۳.

اما این حال خلسه من بناگهان با فرارسیدن کسانی که گردها
کوهستان را در نور دینه و از پشت ما سر بر آورده بودند از میان برفت.
و همچنانکه پیش ازین، «ایسمنو» و «آسوپو»، در آن هنگام که
مردم شهر «تبه» از «باکو» یاری میخواستند، کسان را شا هنگام در
طول کناره‌های خویش غرق در شور و شوق میدیدند^۴،
درین حلقه نیز کسانی را که عشقی شایسته و اراده‌ای نیکویشان راهبر

۱ - اشاره به مسیر خورشید در اواخر ماه آبان و اوایل ماه آذر، یعنی در حدود یکماه قبل از آغاز زمستان؛ درین موقع مسیر خورشید بیش از هر وقت دیگر متمایل بجنوب غربی است، یعنی از نظر رومیان خورشید در میان دو جزیره «کرس» و «ساردی» غروب میکند. مفهوم این بند اینست که ماه درین هنگام در جهت شمال شرقی به جنوب غربی حرکت میکرد.

۲ - شبح بزرگوار: برزیل - پیتولا Piètoła دهکده‌ای در نزدیک شهر مانتوا Mantova؛ این دهکده زادگاه برزیل بود و بدین جهت داتاه آن را نام آورده‌ترین آبادی «مانتوا» میشلرد.

۳ - یعنی: فکر من یکسر معطوف بدانچه بود که شنیده بودم و توجهی باطراف خویش نداشتم.

۴ - ایسمنو Ismeno و آسوپو Asopo در رودخانه ناحیه Boetia در یونان؛ «تبه» Tebe پایتخت معروف این ناحیه - باکو Bacco (در اصل یونانی Bacchus) خدای شراب و مستی در میتولوژی یونان که حامی شهر «تبه» بود - در شب جشن باکوس، مردم شهر «تبه» هر یک مشغول بدست میگرداندند و تا صبح در طول سواحل این دو رودخانه برقص و میخوارگی و عشق‌بازی میپرداختند.

بود دیدم که پاها را داسهائی کرده بودند و روی بجانب ما داشتند .
 بس زود بما رسیدند ، زیرا که جملهٔ افراد این جمع پیوسته دوان
 بودند و در پیشاپیش آنان دوتن گریه کنان بانگ میزدند که :
 «مریم شتابان بجانب کوهستان دوید^۱ ، و : «سزار برای آنکه «ایلردا»
 را بزیر یوغ کشد «مارسی» را سر کوب کرد و بسوی اسپانیا شافت^۲ .
 پس آنگاه دیگران میخروشیدند که : « بشتایم ، بشتایم ، تا مبادا
 با تصور در عشق وقت خویش راتلف کنیم ، زیرا که این ابر از شوق از نو برکت
 الهی را شامل ما خواهد کرد^۳ .
 « ای ارواحی که شاید شوق پارسایانه کنونی شما کندی سهل انگارانه
 پیشینتان را در ابراز نکوکاری جبران تواند کرد ،
 این آدم زنده که میبینید ، و یقین دانید که بشما دروغ نمیگویم ، سر آن

۱ - « عشقی نکو راهبرشان بود » : اشاره بدانکه این حلقهٔ برزخ خاص سهل انگاران
 است که هدفی بد ندارند و جرمشان فقط تصور در نکوکاری است . - « پاها را داسهائی کرده
 بودند » ، یعنی در حال دریدن بودند ، بطوری که پاهایشان دائماً در حرکت بود و درین حال شکل
 قوسی را بصورت داس درو کران داشت .

۲ - نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... در آن روزها مریم برخاست
 و به بلندی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت و بخانهٔ زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد . »

۳ - نقل از «فارسالیا» اثر معروف «لوکانوس» شاعر رومی : « سزار با سرعتی شکفت آور
 به ایبریا رفت و ایلردا را تصرف کرد » - Ilerda نام قدیمی «لریدا» Lerida یکی از شهرهای
 اسپانیا - Marseilles (بایتالیائی مارسیلیا Marsilia) بندر معروف جنوب فرانسه - اشاره
 به بیروزیهای سزار در برابر سرداران پمپئوس ، در فرانسه و اسپانیا ، که نتیجهٔ سرعت عمل سزار بود .
 در این مثال و مثال قبل از آن ، دو نمونه از موفقیت در نتیجهٔ سرعت عمل از جانب سهل-
 انگاران و تن آسانان این حلقهٔ برزخ ارائه شده که مثل نمونه‌های سایر حلقه‌ها ، یکی از آنها از
 تورات و انجیل و یکی دیگر از میتولوژی و تاریخ انتخاب شده است .

۴ - یعنی : در اجرای مجازات خود شتاب کنیم تا این ابراز حس‌نیت از جانب ما ،
 دوران عذابمان را در این جا کوتاهتر کند .

برزخ

دارد که چون خورشید از نو بتابد^۱، ازین بالاتر رود؛ درین صورت ما را بگوئید که از کجا گذر باید کرد.

راهنمای من چنین گفت، و یکی از این ارواح پاسخ داد: «بدنبال ما بیا، و گذرگاه را خواهی یافت.

ماچنان شوق پیش رفتن داریم که برجای خویش آرام نتوانیم گرفت؛ لاجرم اگر کیفر ما را مستلزم قصوری از جانب ما در رعایت ادب بینی، بر ما بخشش آور^۲؛

من بهنگام امپراتوری «بارباروسای» نیکدل که هنوز «میلانو» درمندانده از او یاد میکنند در شهر «ورونا» کشیش «سن تسنو» بودم^۳.

وزود باشد که آن کس که اکنون یائی بر لب کور دارد^۴، بخاطر این دیر بگرید^۵، و ازینکه آنرا در اختیار خویش داشته است پشیمان آید،

۱ - اشاره بدانکه این بالاردی فقط وقتی میراست که خورشید روز بعد طلوع کند .
۲ - یعنی : اگر می بینی که بخاطر تحمل کیفر خود مجبور بدویدن هستیم و نمیتوایم برجای بایسیم تا رسم ادب را نسبت بشما دوفتر بجای آورده باشیم ، ملرا مورد علامت قرار مده .

۳ - بارباروسا Barbarossa ، « فردريك ريش قرمز » امپراتور معروف آلمان که در بزرگترین جنگه سلیبی مدتی فرمانده کل قوای سلیبی بود و در یکی از زدوخوردهای خود با مسلمان هنگامیکه میخواست بااسب از رودخانه بگذرد در آن غرق شد . عقیده بسیاری از آلمانها هنوز براینست که این امپراتور نمرده بلکه در غاری در کوهستان کیپهویزر Kipphäuser کنار نخته سنگی نشسته است و هر وقت که ریش او آفتاب دراز شود که سه بار تمام بدور نخته سنگ پیچد ، وی از غار بیرون خواهد آمد و دوباره دست بشمشیر خواهد برد - «میلانو درمندانده» از او یاد میکند ، اشاره بدانکه « فردريك ريش قرمز » در سال ۱۱۶۲ شهر میلان را آتش زد و ویران کرد - ورونا Verona شهر وایالت معروف شمال ایتالیا - سن تسنونه San Zeno(ne) دیر معروفی در وایالت ورونا روحی که سخن میگویی روح مردی است بنام گرااردو Gherardo که در سال ۱۱۸۷ مرد و سرکشیش این دیر بود .

۴ - e tale ha già l'un piè dentro la fossa این اصطلاح ایتالیائی درست

مرادف اصطلاح رایج فارسی است که در ترجمه آمده است .

۵ - یعنی : بزودی بر اثر گناهانی که در دوره تصدی این دیر انجام داده بدوزخ

خواهد رفت .

سرود هیجدهم

زیرا کهوی پسر خود را که تنی ناقص و روحی ناقصتر دارد و حرامزاده ای بیش نیست، در این دیر بجای کشیش قانونی نهاده است.^۱ «
نمیدانم که وی باز سخن گفت یا خاموش ماند، زیرا که درین لحظه بسیار دور شده بود، اما همین اندازه را از سخناش شنیدم و در خاطر نگامداشتم.
و آنکس که در جمله گرفتاریها مشکل کشایم بود^۲، بمن گفت :
« روی بدان جانب کن و این دوتن را بین که چنان دندان در تن تن آسانی
فرو برده اند^۳. »

این دو در پس جمله آن دیگران روان بودند و میگفتند : « قومی که
دریا بروش گشوده شد، پیش از آنکه « اردن » و ارناتش را ببیند بمرد^۴. »

۱ - این دو بند اشاره است به « البرنودلا اسکالا » Alberto della Scala اشرافزاده بزرگ شهر « ورونا » که در ۱۰ سپتامبر ۱۳۰۱ مرد. و همین جهت است که اشاره به « یابرلب کورداشتن » او شده است. - پسر او یوسف (Giuseppe) نام داشت و از طرف پدر مقام کشیش اعظم دیر سن تئورا یافت و از ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ بدین سمت باقی بود. این شخص میلنیک (بدین جهت به « دن ناقص » او اشاره شده) و مقبول مفسرین داتنه اخلاقی فاسد داشت (روح ناقص تر)، و برخلاف سه پسر مشروع « البرنودلا اسکالا » (که یکی از آنها « کان گراند اسکالا » است که داتنه کمدی الهی خود را بدو اهداء کرده است) وی فرزند نامشروع او بود.

۲ - اشاره به ویرژیل .

۳ - یعنی : باشتاب در رویدن ، باخوی تن آسانی که در آن جهان داشتند مبارزه میکنند.
۴ - اشاره به قوم یهود که چون براهنمائی موسی از مصر به کنعان میرفت، آب بحر قلزم (بحر احمر) در سر راهش خشک شد و بعد از عبور یهود ، دوباره دریا بحال خود برگشت تا سربازان مصری را که در تعاقب یهود بودند غرق کند . - « اردن » نام رود معروف فلسطین که در اینجا به پیروی از تورات بشام فلسطین اطلاق شده است . - « پیش از آنکه اردن و ارناتش را ببیند بمرد » ، اشاره بدانکه جز « کالیب » و « یوشع » دوتن از سران مهاجرین یهود، بقیه افراد این قوم پیش از رسیدن بارض موعود مردند . اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات ، سفر خروج ، باب چهاردهم) :
« ... پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را بیاد شرقی شدید تمامی آن شب برگردانیده دریا را خشک ساخت ، و آب منشق گردید ، و بنی اسرائیل در میان دریا برخشکی میرفتند ، و آبها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود » و (تورات ، سفر اعداد ، باب چهاردهم) :
« ... و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت : تا یکی این جماعت شراب (یهود) را که بر من

بقیه در صفحه بعد

برزخ

و: «آنانکه نخواستند بار دشواریها را همراه با پسر «انکیزه» تا آخر بردوش کشند، خوش را وقف حیاتی بی افتخار کردند.»
و چون این اشباح چندان از ما دور شدند که دیگر امکان دیدارشان نبود، افکری تازه در ذهنم راه یافت،
که از آنها اندیشه هائی دگر زائید، و آنقدر ازین شاخ بآن شاخ
جستم که عاقبت در عالم خیالپردازی خوش دیدگان را برهم نهادم
و اندیشه‌هایم بصورت رؤیائی درآمدند.

چهار اصله قبل

همه میکنند متحمل بشوم؟ همه بنی اسرائیل را که بر من همه میکنند شتم. ایشان بگو خداوند میگوید بجات خودم قسم که لاشهای شما در این صحرا خواهد افتاد، و شما بزمنی که در بله آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن یفنه و بوشع بن نون.»

۱ - اشاره به همراهان «ایشان» Aeneas که دزجریره سپیل ماندند و حاضر به همراهی با او برای تلاشها و بیروزیهای آینده که منجر به ایجاد شهر روم شد نشدند. و برزویل در کتاب پنجم «ایشان» بتفصیل درین باره سخن گفته است.

سرود نور و هم

طبقة پنجم : خسیان و مسرفین

قسمتی از این سرود بر روی داته ، بقیه آن بخسیان طبقة پنجم برزخ اختصاص دارد . این ارواح دست و پایی بسته دارند و از رو زمین خفته اند ، و تا گیرند بیوسته بهمین حال باقی مانند و سرودی را بخوانند که حاکی از پشیمانی است ، زیرا اینان درزدد کی بیوسته بمال و مثال زمینی وابسته بوده اند و روحشان چنان با زمین بیوستگی داشته که فراتر از آن در آنستگرسنه است ؛ همچنین در اینجا قدرت نگاه کردن با آسمان از ایشان سلب شده ، زیرا در زندگی از راه آزمندی جز بدانچه ناپایدار و موقتی بوده تکرسته بودند . در سرود بیست و دوم برزخ ، تذکر داده میشود که خسیان تنها دست ارواح ساکن این طبقة برزخ نیستند ، بلکه اسرافکاران نیز که در دست جرم خلاف آنها را دارند در حلقه ایشان بر میبرند ؛ در طبقة چهارم دوزخ نیز این دو دسته با هم در یک حلقه جای داشتند . داته در این طبقة برزخ بتفصیل بایکی از پاپها (آدریانوی پنجم) گفتگو میکند .


اینموقع ، نخستین ساعات بامداد سه شنبه بعد از عید پاک است که طبق حساب داته مطابق با ۱۲ آوریل سال ۱۳۰۰ است .

سرود نوزدهم

در آن ساعت که گرمای روز را دیگر یارای آن نیست که تحت تأثیر زمین، و گاه نیز زحل، سردی ماه را تعدیل کند^۱ ،
یعنی هم در آن هنگام که رمالان^۲ ، پیش از سپیدمدم ، «قران سعدین»
خوش را بینند که در جانب مشرق از راهی که جز کوتاه زمانی تاریک
نمیماند سر بر میآورد^۳ ،

۱- اشاره به آخرین ساعت شب که سردتر از همه ساعات شب است، زیرا بقیای گرمای روز گذشته دیگر قدرت تعدیل این سردی را که ناشی از تابش ماه و «گناه از تابش ستاره زحل» است که بامدادان در بالای افق پیدا میشود، ندارد. - رؤیاهای این ساعت ، یعنی ساعت نزدیک سپیده دم بعقیده داتنه رؤیاهای صادقانه اند. - کلمه «گناه» از آن نظر آمده که ستاره زحل در تمام شش ماه سال مرئی نیست و قدما عقیده داشتند که در فصولی که این ستاره قابل رؤیت باشد ، سردی به همراه خود میآورد. «بروتولائینی» عالم معروف دوران داتنه (رجوع شود به سرود پانزدهم دوزخ) در فصل صد و نوزدهم «گنجینه» خود مینویسد : زحل مظهر سنگدلی و بدخواهی و سرد طبیعی است .

۲- اصل این کلمه geomanti است و این دسته کسانی بودند که از روی نقاط و خطوطی که صادقاً در روی کاغذ یا صفحاتی افتاده بود ، در باره اشخاص و حوادث پیشگویی میکردند .

۳- اصل این کلمه maggior(a) fortuna است که اصطلاحی خاص رمالان و ستاره شناسان است و دسته‌ای از طالع‌بینان که در شرح پیش از آنها سخن رفت آن را نشان طالع سعد میسرند. این علامت از ترکیب نیم از ستارگان مجموعه «دلو» و نیم از ستارگان مجموعه «حوت» تشکیل میشود و رو به هم رفته شامل ۸ ستاره است که بشکل  تقسیم شده‌اند. بدین جهت

ما در ترجمه اصطلاح «قران سعدین» را که معمول منجمین ماست بکار برده‌ایم . در هنگام سفر خیالی داتنه ، خورشید در برج حمل بوده، بنابراین دو مجموعه دلو و حوت در حدود یک ساعت و نیم پیش از سپیده دم در آسمان نمودار بوده‌اند تا از ترکیب آنها این «قران» پدید آید . بدین ترتیب این بند نیز مانند بند پیش همان مفهوم «در حدود ساعتی پیش از سپیده دم» را دارد . - «راهی که جز کوتاه زمانی تاریک نمیماند» ، اشاره بدین که ساعتی بعد خورشید سر بر میزند و این راه را روشن میکند .

سرود نوزدهم

در عالم رؤیا زنی الکن را در برابر خویش یافتم که دیدگانی احوال
ویاهائی لنگ و دستانی بریده و چهره‌ای بیرنگ داشت^۱.

بدو نگرستم ، و همچنانکه خورشید اعضای سرما زده‌ایرا که
شبا هنگام کرخت شده‌اند نیرو میبخشد، نگاه من نیز بند از زبان او بگشود ،
و پس آن‌گاه در کوتاه زمانی ویرا واداشت که برپای خیزد و چنانکه
عشق اقتضا دارد رنگ بر چهره بیرنگ او آورد^۲.

چون بدینسان توان سخن گفتن یافت، چنان شیرین نغمه‌ساز کرد
که دشوارم بود که اندیشه از او برگیرم .

خواند که : « من آن پری دریائی شیرین‌زبانم که دریا نوردان را با
جاذبه نغمه خویش در میان دریا برآه خطا میبرم^۳ .

منم که «اولیسه» را با آواز خود در دریا نوردی بیمقصدش از راه بدر

۱- ابن زن ، طبعاً مانند پیرمرد جزیره کرت که در دوزخ از او سخن رفته بود (دوزخ،
سرود چهاردهم) مفهوم «سمبولیک» دارد . در اینجا این ترکیب مظهر سه گناه: خست، شکمپرستی و
شهوترانی است که گناهان سه طبقه آخر برزخ بشمار میروند - ابن زن با تمام این اوصاف زشت
نیست و این نماینده آنست که لذات زمینی با همه فساد آلودگی باطنی خود در ظاهر زیبا جلوه
میکنند .

۲- اشاره به جاذبه‌ای که گناه نفس پرستم، برای ابناء بشر دارد و آدمیان را مشتاق خود
میکنند و میفریبد .

۳- dolce serena اشاره به پریان دریائی که بنا باضافه خدایان یونان ، زنائی
بسیار زیبا بودند که نیمی از تشنان تن زن بود و نیمه دیگر شکل ماهی را داشت . این پریان دریائی
آرازی بسیار خوش داشتند ، چنانکه هر ملاحی که صدایشان را میشنید قدرت آنرا که از ایشان
بگریزد نداشت و ناچار بسوی آنها میرفت و این دختران او را با خود بر آب میکشیدند. «اولیس»
قهرمان معروف «اودیسه» هم ، در بازگشت از «ترویا» از کنار جزیره این پریان دریائی میگذرد
و برای اینکه ملوانانش صدای این پریان را نشنوند موم در گوش آنها میکند و فرمان میدهد که
خودش را نیز بدکل ببندند تا یارای حرکت نداشته باشد .

در این جا از لحاظ تمثیلی این پریان مظهر لذات دریائی هستند که با ظاهر قریبی خود
آدمیان را از راه بدر میبرند :

برزخ

بردم^۱، و هر آنکس که با من درآمیزد بسی دشوارتر کم تواند گفت، زیرا که
من سخت در بند جاذبه خویش اسیرش کنم. «
هنوز دهان فرو بسته بود که بانوئی پارسا و چالاک بکنارم آمد تا
وی را ازین گفته شرمنده کند^۲.

با آنزجار پرسید که: «ویرجیلیو، این زن کیست؟»^۳ وی که
دیدگان خویش را تنها بدین بانوی مقدس دوخته بود، بیدرنگ پیش آمد،
و آن بانو دست بسوی زن برد و جامه اش را از جلو بگشود و
پاره پاره کرد، و پس شکمش را بمن نشان داد: بوئی چنان عفن از آن
برخاست که بیدار شدم^۴.

نظر بجانب ویرجیلیوی پاکدل افکندم، و او گفت: «لا اقل سه بار
بانگ زدم تا بیدارت کنم! یرخیز ویا، تا آن دری را که باید از آن داخل
شوی بیاییم.»

برخاستم، و جمله حلقه های کوهستان مقدس را غرق در نور روزیافتم،
و براه افتادیم، درحالی که خورشید تازه را در پشت سر داشتیم^۵.

۱- رجوع شود بشرح قبل - باید تذکر داد که در «اودیسه» اولیس بدست پریان دریائی زاه
را کم نمیکند، بلکه «سرسه» زن جادوگر زیبایی که عاشق او شده و همراهش را بصورت
حیواناتی درآورده بود چنین میکند.

۲- این «بانو» مظهر عقل است که آدمی را در برابر جاذبه هوی و هوس مجبور میکند.
برخی از مفسرین تفاوت وی را مظهر احتیاط، میانه روی، حقیقت و جاذبه الهی دانسته اند.

۳- اشاره بدانکه وظیفه عقل و منطق بشری است که حقیقت لذات جسمانی را روشن کند
و نقاب از چهره آنها بردارد.

۴ - اشاره بدانکه لذات جسمانی و هوسهای نفس هر چند که بظاهر آراسته اند، ولی در باطن
جز مظهر زشتی و آلودگی نیستند.

۵ - یعنی: رو بمغرب حرکت میگردیم. «خورشید تازه» اشاره به خورشید روزی است که
تازه - بر برزده است.

سرود نوزدهم

چون بدنبال وی میرفتم ، حال آن کس را داشتم که پشت در زیر سنگینی باراندیشه خم کرده و از خویش پللی بصورت نیم قوسی ساخته است ؛ و ناگهان صدائی را بدان شیرینی و دلپذیری که مانندش را در قلمرو خاکی ما^۱ نتوان یافت، شنیدم که میگفت : « بیائید ، ازینجا باید گذشت ». آن که باما چنین گفته بود^۲ و بالهائی چون بال کشوده^۳ قوئی داشت ، از میان دوجدار صخره^۴ سخت بالایمان برد . آنگاه چنان بالهای خویش را برهم سائید که از آنها نسیمی بر ما وزید^۵ ، و گفت که : « *qui lugent* » نیکبختند ، زیرا که روحشان تسلی خواهد یافت .

چون اندکی از جایگاه فرشته بالاتر رفتیم ، راهنمایم روی بمن کرد و چنین گفت : « ترا چه میشود که جز بسوی زمین نمینگری ؟ » و من گفتم : « رؤیائی تازه که سخت مشغولم دارد ، چنانم پریشان کرده که در حین راه رفتن سر از اندیشه بر نمیتوانم تافت . » گفت : « تو آن عجوژه^۶ جادو را دیدی که ازین پس جمله اشکهای

۱ - یعنی : چنان سر بگریبان فرو برده بود که اندامش بصورت قوسی درآمد بود .

۲ - *in questa mortal marca* : در آن مرز فناپذیر ؛ اشاره به کره زمین که

مسکن خاک تشینان است .

۳ - فرشته طبقه چهارم .

۴ - اشاره به محوشدن چهارمین نشان *p* از پیشانی دانه .

۵ - کلمه لاتینی ، بمعنی گریشدگان ؛ اصل این اصطلاح از انجیل آمده (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... خوشحال بحال ماتمیان ، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت » .

۶ - *antica strega* : زن کهنسال جادوگر ؛ « کهنسال » از آن جهت که لذات دنیوی

از روزیکه بشر پدید آمده با او همراه بوده اند .

برزخ

ساکنان حلقه‌های بالای سر ما بخاطر او از دیده‌ها برمی‌آید،^۱ و نیز دیدی که چگونه از چنگ وی میتوان دست؛

این دیدار ترا بس باشد؛ و اکنون پاشنه‌ها را بر زمین کوب^۲ و دیده بدان حاذبه‌ای دوز که سلطان ابدی در کرات آسمانی بگردش در آورده است^۳»

همچو آن شاهین که نخست بپاهای خویش نگرد، و پس بصدای شاهین بان روی بر گرداند و در طلب طعمه‌ای که بجانب خویشش میکشد بال‌گشاید،

من نیز تغییر حال دادم؛ و بهمین صورت تا بدانجا رفتم که صخره شکافته شده است تاراهی درپیش روی بالاروندگان بگشاید و آنها را بدانجا که باید راه دورانی را درپیش گرفت برساند^۴.

چون قدم به حلقه پنجمین نهادم کائیرا دیدم که بر زمین افتاده بودند و روبسوی پائین داشتند و میگریستند.

و شنیدیم که میگفتند: «*Adhaesit pavimento anima mea*»^۵

۱ - یعنی: برزخیان طبقات آخر کانی هستند که بخاطر پیروی بیحد از لذات دنیوی بدینجا آمده‌اند.

۲ - *e batti a terra le calcagne* : یعنی ازین پس مصمم و محکم براه خویش رو.

۳ - حاذبه (*logoro*): طعمه یا هم‌توانی که یرندگان را بوسیله آن بسوی زمین باز می‌آورند. در اینجا مراد حاذبه افلاک است که باید بهمان صورت که حاذبه طبعه شاهین را بخود میخواند، دانه را مجذوب خویش کند.

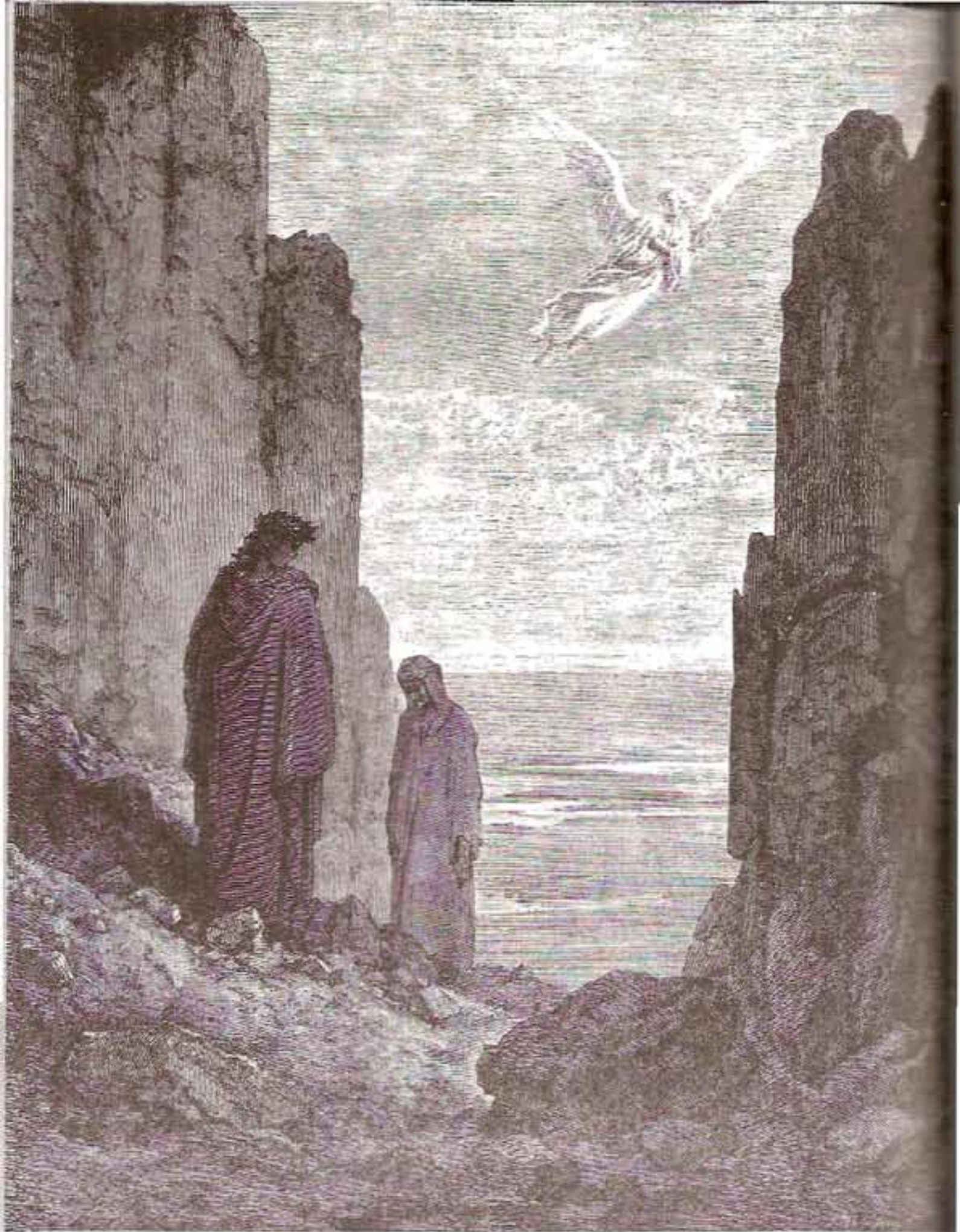
سلطان ابدی *Io rege eterno* : خدا.

کرات آسمانی *le rote magne* : افلاک.

۴ - یعنی به طبقه نازهای از برزخ برساند که در آن یلکان پیاپیان میرسد و حلقه نوبتی که بدور کوهستان می‌چرخد آغاز میشود.

۵ - جمله لاتینی، از مزمو رصدا و نوزدهم داود نبی (نورات، کتاب مز امیر) : «... روح

من بخاک چسبیده است.»



سرود نوزدهم

واین را چنان آه کشان میگفتند که درك سخنانشان سخت دشوار بود .
« ای برگزیدگان خداوند که عدالت و امید تحمل رنج را برایتان
آسانتر میکند ، مارا بسوی طبقات بالاتر راهنما شوید . »
« اگر بی بیم از آن آمده‌اید که در اینجا بر زمین خفته مانید ^۱ ، و
با چنین وضعی در جستجوی اصرار دهید، درین صورت چنان روید که همواره
سمت بیرون را در جانب راست خوش داشته باشید ^۲ . »

شاعر چنین پرسید، و از اندك فاصله‌ای در پیش روی ما بدو چنین
پاسخ داده شد ؛ و آهنگ صدا، آنکس را که از نظرم پنهان بود نشانم داد ^۳ .
آنگاه دیده بدیده مولای خوش دوختم ، ووی باملاطفت آنچه را
که دیده اشتیاق من ^۴ از او میطلبید پذیرفت .
چون اجازت آن یافتم که چنانکه میخواهم کنم ، نزدیک رفتم و
بر روی آن کس که سخنان وی بسوی اویم خوانده بود خم شدم ،
و گفتم : « ای روح ، که اشکهای تو آمادۀ تحصیل آنت میکنند که

۱ - یعنی : اگر میدانید که از گناه خست میرا همتید و نباید در این طبقه از برزخ
ماند ما چنین گناهی را باخفتن بر زمین کفاره دهید ، درین صورت راه را بشما نشان میدهم . -
اشارۀ ضمنی بدانکه برزخی متوجه زنده بودن دانه نشده‌است .
۲ - یعنی طوری روید که همیشه سمت خارجی کوهستان در طرف راست شما باشد .
بنابراین مثل سایر حلقه‌های دوزخ ، دانه دورتریل که از پلکان بالا آمده و رو بکوه دارند ، باید
بسمت راست بگردند. کلمۀ بیرون fuori در متن بصورت قدیمی آن furi آورده شده است .
۳ - این مفهوم مورد قبول همه مفسرین « کمندی الهی » است . مثلاً « نواواکا » یکی از
مفسرین برجسته عقیده دارد که باید جمله را چنین معنی کرد : « آهنگ صدا ، آنچه را که
در آن نهفته بود بمن فهماند » ، یعنی تعجب صاحب صدا را از نسکه تازه آمدگان درین طبقه درك
نخواهند کرد ، برای دانه آشکار کرد .

اصل جمله چنین است : Per ch' io nel parlare avvisai l'altro nascosto

۴ - la vista del disio : یعنی شوقی که در دیدگان من پیدا بود .

برزخ

بی آن بخدا باز نمیتوان گشت^۱ ، بخاطر من دمی روی از بزرگترین
اشتغال خاطر خویش برتاب^۲ ،

و مرا بگوی که تو که بودی، و چرا جملگی چنین پشت با آسمان دارید،
و بگوی که آیا مایلی که من، در روی زمین^۳ که از آنجا بدین سفر آمده‌ام،
برایت کاری کنم؟^۴

و او بمن گفت: «زود باشد که بدانی چرا آسمان ما را واداشته است که
پشت‌ها را بدو کنیم^۵؛ اما نخست *Scias quod ego fui successor Petri* .
در میان «سیستری» و «کیاوری» رودی زیبا جاری است، و از نام این
رود است که بزرگترین مایه افتخار خاندان من سرچشمه گرفته است^۶ .
یکماه واندی آزمودم که ردای فخمی برای آنکس که آنرا از

۱ - یعنی اشکهای تو نشان توبه و پشیمانی از گناه هستند و تا چنین توبه‌ای در کار نباشد
بیدار خداوند نائل نمیتوان شد .

۲ - توجه به تطهیر روح .

۳ - در اصل : «در آنجا» *di là ond' io vivendo mossi*

۴ - در متن بجای اصطلاح عادی «پشت‌ها» *dossi* ، کلمه *diretri* بکاررفته و ازین لحاظ
بعضی این جمله را چنین معنی کرده‌اند که : «زود باشد که بدانی چرا آسمان نشیمن‌های ملو^۷
بسوی خود گردانده است» . ولی چنین تعبیر ناهنجاری را دشوار میتوان از داتنه دانست .

۵ - جمله لاتینی ، بمعنی : « بدان که من جانشین پترس بودم » . پترس رسول، حواری
بزرگ عیسی و کلیددار بهشت در آئین کاتولیک است و «جانشین پترس» لقبی است که به پاپ‌ها داده
شده . - گوینده این سخن پاپ آدریانوی پنجم *Adriano V* است که در یازدهم ژوئیه ۱۲۷۶
به پاپی انتخاب شد و در ۱۸ اوت همان سال وفات یافت و بدین ترتیب فقط ۳۸ روز در این مقام
باقی ماند . - این پاپ از آن جهت یا داتنه به لاتینی سخن میگوید که زبان لاتین زبان رسمی
کلیسا است ، ولی بر این جمله لاتینی داتنه از لحاظ فصاحت ایراد بسیار گرفته‌اند .

۶ - *Chiaveri* و *Siestri* (در اصطلاح امروزی سنتری *Sestri* و کیاوری *Chiavari*)
دو شهر کوچک ساحل شمال غربی ایتالیا در ناحیه « لیگوریا » - رودی زیبا :
اشاره به «لاوایا» *la Lavagna* رودخانه کوچکی که در این ناحیه بدریای مدیترانه میریزد .
« بزرگترین مایه افتخار خاندان من از نام این رود آمده » : اشاره بدانکه پاپ آدریانوی پنجم
از خاندان فیسکی *Fieschi* بود که کنت‌های «لاوایا» لقب داشتند .

سرود نوزدهم

آلودگی دور خواهد، چه بار سنگینی است، چندانکه در برابر آن هر بار
دگر چون پرکاهی سبک مینماید^۱.

درینجا که بس دیردرخط پارسائی افتادم؛ اما در آنوقت که کشیشی
رومی شدم^۲، دریاقتم که زندگی سرایی گمراه کنندم است.

دیدم که در آنجا^۳ دل از آرامش برخوردار نمیتواند شد و در آن
زندگی ازین بالاتر نمیتوان رفت^۴؛ لاجرم آتش عشق اینزندگانی دگر^۵،
در دلم شعله برافروخت.

تا پیش از آن^۶ روحی بینوا بودم که از خداوند جدائی گزیده و
خوش را به تنگ چشمی سپرده بودم؛ و درینجا چنانکه می بینی، چنین
گناهی را کفاره میدهم.

بدیدار عقاب ارواح برآه آمده‌ای که دراینجا یبند خوب میتوانی دید
که خست چه بروز کسان می‌آورد؛ و دراین کوهستان عذابی تلختر از این
نمیتوان یافت.

چون دیدگان ما چنان شیفته مال و منال زمینی بودند که هرگز روی
بآسمان نکردند، دراینجا عدالت الهی آنها را بزمین دوخته است.

و چون تنگ چشمی ما عشق بهر نکوئی واقعی را از ما بستاند، و از
هر نکوکاری دورمان کرد، بهمین سان عدالت الهی ما را جبراً

۱ - یعنی برای یکنفر پاپ که بخواهد واقعاً و طبقه شرعی خوش را انجام دهد، تحمل
چنین باری بسیار دشوار است.

۲ - roman(o) paatore: یعنی از آنوقت که در حلقه برجستان کلیسا در آمدم.

۳ - روی زمین

۴ - یعنی: با آنکه بیلتندترین منصب روحانی رسیده بودم، دلم را شادمان نمی‌یاقتم.

۵ - عشق زندگی جاودان

۶ - تا قبل از پاپ شدن.

برزخ

دست و یابسته واسیر دارد ، و تا آن زمان که خداوند گار داد گستر

بنخواهد ، این چنین بیحرکت و خفته خواهیم ماند . »

زانو بر زمین زده بودم و خویش را آماده گفتار میکردم ، اما چون

آغاز سخن کردم وی که تنها با نیروی شنوائی خود درمییافت که اورا بس

محترم میشم^۱ ،

گفت : « چه چیز ترا چنین بسوی زمین خم کرده است ؟ » و من بدو

گفتم : « بخاطر بزرگواری شما وجدان من از برسرپای ایستادن ملامت

میکند . »

پاسخ داد : « برادر ، پای بگشا و برخیز و بی سبب اندیشه خطا

مکن ، که من ، چون تو و چون دگران ، خدمتگزار درگاه قادری یکنا

بیش نیستم^۲ .

اگر مفهوم این کلام مقدس انجیل را دریافته باشی که *Nequem*

nubent^۳ نیک میتوانی دانست که چرا چنین میگویم .

۱ - اشاره بدانکه وی دیده بر زمین داشته و نمیتوانسته است دانه را ببیند . در دوزخ

بزرپایی که بادانته طرف گفتگو میشود سردسوراخی دارد و قادر بدیدن باور نیست .

۲ - فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا ، رسول ، باب نوزدهم) : « ... و نزد

پایبایش افتادم تا او را سجده کنم - او بمن گفت زنهار چنین نکنی ، زیرا که من با تو هم خدمت

هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند . خدا را سجده کن ، زیرا که شهادت عیسی روح

نبوت است . »

۳ - کلام لاتینی ، بمعنای « شوهر نمیکنند » . این سخنی است که عیسی در باره قیامت

به « صدوقیان » میگوید (انجیل متی ، باب بیست و دوم) : « ... و در همان روز صدوقیان که منکر

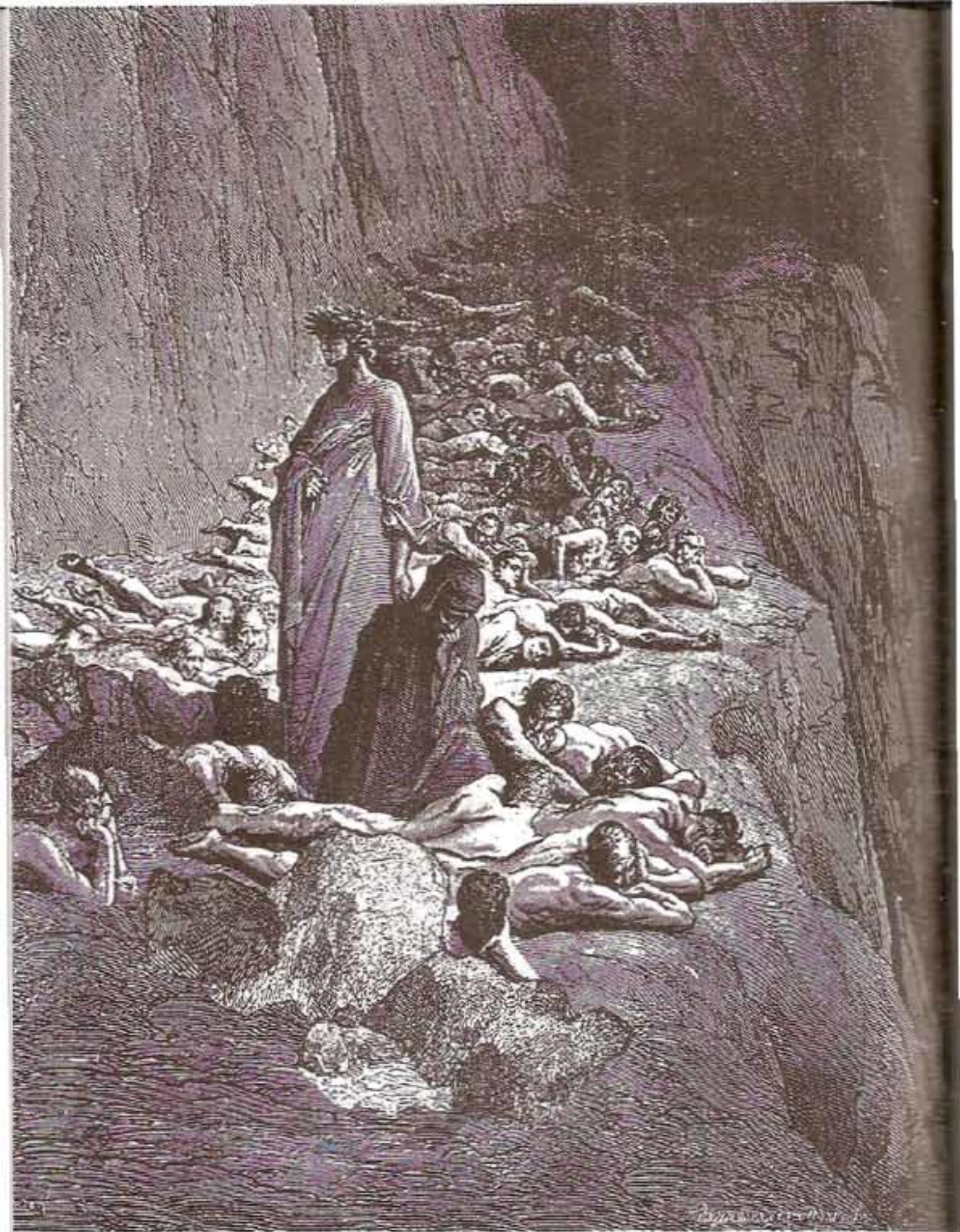
قیامت هستند نزد او آمده سؤال نموده گفتند ای استاد ، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد

میاید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید . باری در میان ما هفت

برادر بودند که اولی زنی گرفته بمرد ، و چون اولادی نداشت زرا به برادر خود ترك کرد و همچنین

دومین و سومین تا هفتمین و آخر از همه آن زن نیز مرد . پس او در قیامت زن کدامیک از آن

بجه در صفحه ۸۲۷ .



پاسخ داد : « برآند ، یای بکشا و برغیز که من ، چون تو و چسوں دگران ،
خدمتگزار درگاه قادری بکنا بیش یسئم . »

سرفرد نوزدهم

اکنون براه خویش رو ویش ازین برجای ممان ، زیرا که حضور
تو ریزش اشکهای مرا که بیاری آنها آنچه را که خود گفتمی در درون خویش
میپزانی^۱ دشوار میکند .

در آن جهان^۲ مرا برادرزاده‌ای «آلاجیا» نام است^۳ که ذاتاً دختری
است نیک سرشت ، مگر آنکه خاندان ما با سرمشقی که بوی میدهد
فاسدش کند^۴ ؛

وی تنها کسی است که در روی زمین برای من مانده است^۵ .

بقیه از صفحه ۸۲۴

هفت خواهد بود ، زیرا که همه او را داشتند . عیسی در جواب ایشان گفت گمراه هستید ، از
این رو که کتاب وقوت خدا را دریافته‌اید ، زیرا که در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده
میشوند ، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند . - در انجیل مرفس (باب دوازدهم) و انجیل
لوقا (باب بیستم) نیز همین مطلب آمده است . - با توجه بدین سخن عیسی بکنفر پاپ که در این
دیا شوهر کلیسا (Sposo della Chiesa) لقب دارد ، در آن دنیا دیگر چنین ستمی را نمیتواند
داعت ، و مقام او مثل همه ارواح دیگر است که بر حسب شایستگی شخصی خویش پادشاه یا کافر
میبینند . - این سخن پاپ آدریانو عطف به جمله آخریند پیش است که در آن وی گفته است
که در اینجا بین او و داته و سایرین فرقی نیست و وی بر آنها هیچ امتیازی ندارد .
۱ - اشاره به «ثمره توبه» که داته قبلاً در آن باب باری سخن گفته بود (رجوع شود
به صفحه ۸۲۲ شرح ۱) .

۲ - در اصل di là : در آنجا .

۳ - Alagia ، نام یکی از سه دختر «نیکوگودلی فیسکی» برادر پاپ آدریانو بود که
داته با شوهر وی «مارچلوما لاسینا» بسیار دوست بود و با این خاتم در مدت اقامت خود در «لویجیان»
آشنا شده بود .

۴ - بمقیده «پنوتوتو» مفسر معروف و قدیمی کمدی الهی ، این سخن داته تلویحاً
این معنی را میدهد که سایر زنان خاندان کنت‌های «فیسکی» با اصول اخلاقی پای بند نیستند و
رفتارشان جز سرمشق فساد نمیتواند بود .

۵ - مقصود این نیست که وی تنها بلزمانده این پاپ است ، بلکه منظور اینست که
فقط او باد از عم خود میکند و برایش دعای خیر میفرستد .

سرود بیستم

طبقه پنجم : خبیان و مسرفین

این سرود، مثل سرود قبل و دو سرود بعد، طبقه خبیان و اسرافکاران تخصیص دارد. ولی سرود بیستم بالاخص شامل «ادعایه» مفصلی از طرف داتیه علیه خاندان سلطنتی فرانسه است. صدور این «ادعایه» يك علت خصوصی و يك علت کلی دارد. دشمنی شخصی داتیه با خاندان سلطنتی فرانسه، از آن جهت است که این خاندان با همراهی پاپ فلورانس را اشغال کرد و دست سیاسی «سفیدها» را که داتیه جزء آنها بود و ازین راه مقامی بلند در شهر داشت از آنجا راند و باعث درگیری و بیروسامانی بیست ساله وی شد. دشمنی کلی او با این خاندان ازین جهت است که فیلیپ لوبل مقر پاپ را عیناً از وایتان درم به «آوینیون» در جنوب فرانسه انتقال داد و بدین ترتیب بزرگترین مقام رومیانی مسیحیت را بازبچه خویش فراردارد و حرمت کلیسا را بنفع مقاصد و اغراض سیاسی خود از میان برد. این همان دورانی است که آنرا در تاریخ «اسارت بابلی» لقب داده اند، و این اشاره ایست بدورانی که قوم اسرائیل در اسارت بابلیان میزیست.

درین سرود، در نقل حوادث مربوط به خاندان سلطنتی «کامپین» فرانسه داتیه اشتباهات تاریخی چندی کرده که طبعاً از نظر يك شاعر مهم نیست، ولی مفسرین فرانسوی برای تکین خشمی که از اصل سرود داشته اند غالباً انگشت روی آنها گذاشته اند

سرود بیستم

هرگز اراده‌ای در برابر اراده‌ای قویتر پای نمیتواند داشت
لاجرم بخاطر او، وعلیرغم خواست خودم، اسفنج خویش را که هنوز هوای
نوشیدن داشت از آب بیرون کشیدم^۱.
براه افتادم، وراهنمایم نیز چنین کرد، وهر دو درطول صخره چون
آن کسان که پای بر کنگره‌های دیواری گذارند و بر روی آنها روند از نقاطی
که آزاد مانده بود^۲ روان شدیم،
زیرا آن ارواح که از راه دیدگان خوش آن بلائی را قطره
قطره برون میفرستند که جهانی را آکنده دارد^۳، فزون از حد به کناره
بروین نزدیک بودند.
لعنت باد ای ماده گرگ کهن^۴، که بیش از جمله دیگر ددان طعمه
بدرون کام گشوده و گرسنه خوش میفرستی!

-
- ۱- اشاره بدانکه امراده پاپ آدریانو که خواستار پایان گفتگو بوده، از اراده داته که مایل بادامه بحث بوده قویتر (در اصل: بهتر) یعنی به حق و عدالت نزدیکتر بوده و بنابراین داته توانسته است در مقابل آن پایداری کند.
- ۲- یعنی: پیش از آنکه همه حرفهای خودم را گفته باشم دست از گفتگو برداشتم.
- ۳- اشاره بدانکه زمین در زیر پای داته روی زمین پوئید از ارواحی است که بر آن خفته اند و عبور از میان آغان بدشواری صورت میتواند گرفت.
- ۴- «بلائی که جهان از آن آکنده است»: خست و تنگ چندی که در اینجا بمعنی اعم آن که حرم و طمع باشد مورد نظر است. «قطره قطره از دیدگان جاری میکنند» یعنی بکیفر این گناه آنها را شک میریزد که گناهشان فده فده بخشیده شود.
- ۵- اشاره به ماده گرگ که در کمدی الهی مظهر آزمندی است، و در سرود اول دوزخ بتفصیل از آن گفتگو شده است. (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۸۶ شرح ۱، و صفحه ۸۹ شرح ۱).

برزخ

ای آسمان که جمله تحولات این جهان را بتو منسوب میدارند،
پس کی آن کس خواهد آمد که باید این ماده گرگ را شکار کند؟
باقدمهائی آهسته و شمرده براه خویش میرفتیم، و من نگران این
ارواحی بودم که گریه و ناله آنان رحم در دلم میآورد؛
و تصادفاً کسی را شنیدم که در پیش زوی ما، آنچنانکه زنی در درد
زایمان کند، گریه کنان گفت که: «ای مریم مهربان!»
و پس چنین ادامه داد که: «دیدار آن خسته خانه‌ای که بار مقدس
خویش را در آن بر زمین نهاده، بما تواند فهماند که تا بچه اندازه تنگدست
بودی.»^۴

پس شنیدم که: «ای «فابریسیوی» نیکدل، تو تنگدستی و
پاکدامنی را بر توانگری فسادآلوده برگزیدی.»^۵
چنانم این سخنان پسند خاطر افتادند که مصافقتی پیش رفتم تا روحی
را که بظاهر گوینده این کلمات بود بشناسم.
وی در دنبال سخن خویش حدیث از آن بخشندگی میکرد که

۱- اشاره به معنی که در سرود شانزدهم برزخ در این باره شده است. (رجوع شود به صفحه ۷۸۴)
۲- این فکر یکبار دیگر در سرود اول دوزخ مورد بحث قرار گرفته است (رجوع
شود به دوزخ، صفحه ۹۵، شرح ۱).

۳- «Dolce Maria!» خطاب به مریم، مادر عیسی.

۴- خسته خانه (ospizio) اشاره به آغلی که عیسی را هنگام تولد در آن خوابانده
بودند. اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل لوقا، باب دوم): «... و وقتیکه ایشان در
آنجا بودند مریم پسر نخستین خود را زائید و او را در قنداقه پیچیده در آخور خوابانید، زیرا که
برای ایشان در منزل جای نبود.»

۵- Fabrizio؛ کبوس فابریسیوس لوسینیوس، کنسول رومی در سال ۲۸۲ پیش از میلاد
مسیح، که مردی بسیار درستکار و پاکدامن بود و با آنکه بمقتضای مقام خود قدرت مطلق داشت
برائش درستی فراوان در تنگدستی مرد.

سرود بیستم

«نیکلاو» در باره دختران باکره کرد تا نوجوانی آنان را با شرافتمندی درآمیزد^۱.

گفتم: «ای روحی که چنین نیک سخن میگوئی، مرا بگویی که در آن جهان که بودی و برای چه در اینجا تنها توئی که جملاتی چنین ستاینده را بر زبان داری؟»

و بدان که اگر من برای طی بازمانده راه کوتاه زندگانی خوش که بجانب پایان خود بال گشوده است بدان جهان باز گردم^۲، پاسخ تو بی‌یاداش نخواهد ماند^۳.

واو گفت: «آنچه را که خواهانی بشو میگویم، نه از آنرو که توقع کمکی از جانب زمینیان داشته باشم^۴، بلکه از آن سبب که تو پیش از مرگ مشمول چنین برکتی شده‌ای.

من ریشه آن درخت اهریمنی بودم که سایه‌اش زیان بخش سراسر عالم مسیحیت است^۵، چندانکه دیری است که دیگر جز گاه‌بگاه از آن میوه‌های خوب نمیتوان چید.

۱ - Niccolao ، اشاره به «نیکلاس» اسقف معروف ارایل قرن چهارم مسیحی ، که روحانی بسیار پارسائی بود و در شرح حال او نوشته‌اند که روزی سه دختر را از پنجره اطاف خود دید که پندشان از تنگدستی آنها را بیزار فحشا میبرد ، ووی برای نجات آن دختران سه کیسه پول را که تمام دارائی او بود از پنجره برای آنان افکند تا جویزیه این سه دختر باکره برای شوهر کردن شود . در زمان داتسه کلیسای مخصوصی بنام «سن نیکولو» در فلورانس برپا بود ، و جشن او از مجللترین جشنهای مذهبی فلورانس بشمار می‌آید .

۲ - یعنی ازین سفر بجهان زندگان برگردم تا دوران کوتاهی را که از عمرم باقی است بیابان رسانم .

۳ - یعنی : کاری خواهم کرد که بازماندگان تو برایت دعا کنند .

۴ - یعنی : یقین دارم که بازماندگان من فراموش کرده‌اند رحمتی تقاضای تو تأثیری در آنان نخواهد داشت .

۵ - اشاره به خاندان سلطنتی «کاپین» فرانسه (Capétiens) .

برزخ

اما اگر «واجیو» و «لیلا» و «گواتو» و «بروجیا» قدرت داشتند، انتقام این تباهی خیلی زود ستاندمیشد^۱، و من از آن کس که همه چیز را قاضی است^۲ میطلبم که چنین شود.

نامم در آن جهان «او گوچاپتا» بود^۳، و «فیلیپی‌ها» و «لویجی‌ها» که اکنون بر فرانسه حکم میرانند از من پدید آمدند^۴ قصاب زاده‌ای پاریسی بودم^۵، و چون جمله شاهان پیشین^۶، بجز یکی از آنان که طیلسان برتن کرد^۷ روی در خاک کشیدند،

زمام حکومت کشور را در دست خویش بافتم و از راه املاک تازه

۱ - Douai (در اصل فرانسه Douai) شهری در شمال فرانسه، نزدیک لیل - Lilla (به فرانسه Lille) شهر معروف شمال فرانسه - Guanto (بفرانسه گان Gand) و به فلاماندی گنت Gent) شهر معروف بلژیک، مرکز فلاندر شرقی - Bruggia (بفرانسه بروژ Bruges و به فلاماندی بروگه Brugge) شهر معروف بلژیک و مرکز فلاندر غربی - اشاره به مبارزات فیلیپ لویل پادشاه فرانسه با فلاماندی‌ها و مخصوصاً اقدام خائنانه این پادشاه که کنت دو فلاندر و دوپسر او را که وی قبلاً امان داده و برایشان پروانه سفر صادر کرده بود بزدانست و زندانی کرد.

۲ - اشاره به خداوند.

۳ - Ugo Ciapetta (در اصل فرانسه هوگ کاپه Hugues Capet) دوک دو فرانس و کنت دو باری، که بعد از مرگ لقب «هوگ کبیر» یافت و پسرش بنام هوگ کاپه سرسلسله خاندان سلطنتی معروف «کاپه» شد که نابهنگام انقلاب کبیر فرانسه زمامدار این کشور بود.

۴ - i Luigi و i Filippi (به فرانسه فیلیپی‌ها Philippe و لوئی‌ها Louis) نام عده زیادی از پادشاهان فرانسه بود که در خاندان «کاپین» شامل چهار فیلیپ (اول تا چهارم) و پنج لوئی (ششم تا دهم) میشد.

۵ - این گفته بر اساس یک افسانه قرون وسطایی تکیه دارد که هوگ کاپه را پسر یک گاو فروش پاریسی میدانست، در صورتیکه واقعاً وی از خاندان اشرافی بزرگی بود. این افسانه بارها در ادبیات فرانسه منجمله در قطعه معروفی از «فرانسواویون» آورده شده است.

۶ - اشاره به خاندان سلطنتی فرانسه پیش از کاپین‌ها، یعنی خاندان کارولنژین

Carolingiens

۷ - ظاهراً اشاره است به شیلدریک سوم Childéric III آخرین پادشاه خاندان «مرویزین» Mérovingiens که دانه او را با آخرین پادشاه کارولنژین اشتباه کرده‌است.

سرود بیستم

خود چنان قدرتی بدست آوردم، و شماره دوستانم چندان زیاد شد،
که سر پسر نامزد تاج بیصاحب شد^۱، و استخوانهای تقدیس شده
جمله آنانی که نام بردم از او ریشه گرفتند^۲.
تا آن زمان که جهیزیه بزرگ ایالتی هر گونه عفاف را از تخمه من
نستانده بود، این دودمان را ارزشی نبود، اما تبهکاری نیز نمیکرد^۳؛
ولی بعد از آن که چنین شد، ایسن خاندان از راه تعدی و از راه
دروغگوئی رهزنی آغازید، و آنگاه برای جبران خطای خویش^۴ «پوتی»
و «نرماندیا» و «گواسکونیا» را متصرف شد^۵.

- ۱ - اشاره به پسر هوک کبیر، که «هوک کاپه» نام داشت و تاج سلطنت فرانسه را که بعد از مرگ لوئی پنجم آخرین پادشاه خاندان کارولنژین بیصاحب شده بود بر سر نهاد.
- ۲ - اشاره به شاهان سلطه «کاپین» که از نسل هوک کاپه بودند.
- ۳ - اشاره به کنت نشین پرووانس Provence (ایتالیائی پروونزا Provenza) که شارل داتزو، یکی از آخرین شاهان سلطه کاپین، آنرا در سال ۱۲۴۵ ضمیمه تاج و تخت فرانسه کرد؛ این اضماع با جنگ صورت نگرفت، بلکه از راه زناشوئی صورت گرفت، بدین ترتیب که «بانرس» دختر کنت دو براتره وزن شارل داتزو پس از مرگ پدر این کنت نشین را بارث برد و ازین راه این منطقه وسیع بعنوان «جهیزیه» در اختیار شارل داتزو قرار گرفت و بقول دانشه این جهیزیه باعث شد که دستگاه پادشاهان فرانسه توسعه یابد و با افزایش ثروت و جلال، فساد دربار نیز رواج یابد و افزایش یابد. «این دودمان را ارزشی نبود - اما تبهکاری نیز نمیکرد...» این جمله را یکی از نیشدارترین سخنان «کمدی الهی» محسوب داشته اند. باید متوجه بود که یکی از این پادشاهان «لوئی نهم» پادشاه بزرگ فرانسه بوده که او را از فرط تقوی «مقدس» شمرده و «سن لوئی» نام داده اند.
- ۴ - این اصطلاح نیشدار را دانشه سه بار پیامی در این بند و بند بعد بکار برده، و طبعاً در هر سه جا صورت استهزا آمیز دارد.

۵ - Pontii (بفرانسه پوتیو Ponthieu) نام قدیمی ایالتی در فرانسه که شهر کنونی «آیوبل» مرکز آن بود - Normandia (بفرانسه نرماندی Normandie) ایالت بزرگ شمال فرانسه - Guascogna (بفرانسه گاسکنی Gascogne) ایالت بزرگ جنوب غربی فرانسه - دو ایالت «پوتیو» و «گاسکنی» را «فیلیپ لوبل» از دست انگلیسها که آنرا متصرف بودند بیرون آورد و ضمیمه تاج و تخت فرانسه کرد. ایالت «نرماندی» را «فیلیپ اوگوست» چهل سال قبل از آن تصرف کرده بود.

اشاره دانشه بدین واقعه طوری است که پیداست وی صرف نرماندی را از لحاظ تاریخ بعد از الحاق «جهیزیه بزرگ ایالتی» قرار میدهد، و طبعاً وی درین مورد اشتباه کرده است.

برنخ

«کارلو» بایتالیا آمد و او نیز برای جبران خطایا «کورادینو» را قربانی خوش کرد، ویس آنگاه «توماسو» را با آسمان فرستاد تا مگر ازین راه نیز بیش از پیش بجبران خطایا بکوشد^۱!

از هم اکنون میبینم، وزود باشد که چنین شود، که «کارلویی» دگر از فرانسه برون آید تا خود و کسان خوش را بهتر بشناساند^۲.

وی بی سلاهی بدانجا^۳ خواهد آمد و حر به اش تنها آن نیزه ای خواهد بود که «یهودا» درنیزه بازیهای خوش بکار میبرد^۴، و این حر به را چنان خوب بکار خواهد برد که فلورانس را شکم خواهد درید.

در این سرزمین وی را ضیاع و عقاری حاصل نخواهد آمد، اما گناه و شرمی حاصل خواهد آمد که بهمان اندازه که او خود سبکش میپندارد،

۱ - کارلو Carlo (فرانسه شارل Charles) شارل داترو برادر «سن لوئی» که در سال ۱۲۶۵ بایتالیا آمد و برای اینکه سلطنت کشور «نپل و سیسیل» را بی منازع بدست گیرد، کورادینو Corradino (در اصل آلمانی کنرادین Konradin) وارث جوان تاج و تخت این کشور را که پسر امپراتور «کنراد چهارم» از خاندان اتریشی «هوهنشتاوفن» بود بقتل رسانید و بامرک وی دوره حکومت این خاندان پایان یافت. - «توماسو» Tommaso (فرانسه Thomas) اشاره به روحانی معروف «سن تاس داکن» که بعد از مرگ لقب «مقدس» گرفت، و چنانکه نوشته اند بدستور شارل داترو از طرف طیب مسموم شد. این گفته مبنای واقعی ندارد، ولی مبدع آن داته نیست. «توماسورا با آسمان فرستاد»، یعنی: او را بقتل رسانید و در نتیجه روحش به بهشت (آسمان) رفت.

۲ - اشاره به شارل دووالوا Charles de Valois برادر فیلیپ لوبل، که بنا بدعوت پاپ بویفاتیوی هشتم از فرانسه به فلورانس رفت تا در آنجا صلح و سازش را برقرار کند، ولی در آن شهر جانب دسته سیاسی «سیاهها» را گرفت و دست با اقدامات شدیدی زد که تبعید و محکومیت داته از جمله آنها بود، بدین جهت داته بدبختی خود را مخصوصاً از طرف وی میداند. - «خود و کسان خوش را بهتر بشناساند» یعنی: بهتر نشان دهد که خود و کسانش چقدر خبیثند.

۳ - بدانجا: اشاره به ایتالیا.

۴ - یعنی: وی نه بر اثر جنگ و پیروزی، بلکه بعنوان یک «مصلح» به فلورانس خواهد رفت، اما در آنجا «حربه یهودا» (اشاره به خیانت یهودا درباره عیسی؛ رجوع شود به دوزخ، صفحه ۵۳۲ شرح ۱) را بکار خواهد برد و خائنه دو فلورانس دست بکشتار خواهد زد.

سنگین خواهد بود^۱ .

آن دیگری را که پیش ازین از کشتی خویش زندانی بدر آمد،
یینم که دخترش را، چنانکه راهزنان دریائی با کنیزکان کنند، بیازار
سودا خواهد آورد و خواهد فروخت^۲ .

ای آزمندی، تو که زادگان مرا^۳ چنان اسیر خویش داری که
دیگر حتی در بند پاره تن خود^۴ نیستند، ازین بیش چه میتوانی کرد؟
برای آنکه جنایتهای آینده و جنایاتی که تا کنون شده سبکتر بنظر
آیند^۵، گلزنبق را یینم که پا به «آلایا» میگذارد، و میباید را یینم
که در قالب جانشین خویش باسارت درمیآید^۶ .

یکبار دیگر و مرا^۷ یینم که ریشخندش میکنند؛ ماجرای حنظل

۱ - یعنی: در فلورانس جنایاتی خواهد کرد که شاید ظاهراً بنظرش سبک آید، اما
در دوزخ برایش بسیار سنگین تمام خواهد شد .

۲ - «آن دیگری»، اشاره به شارل داتروی دوم، پسر شارل اول، که در سال ۱۲۸۴ میلادی
در جنگ دریائی ناپل بدست «لاوریا» دریاسالار اسپانیائی فرمانده ناوگان «آراکوتا» اسیر شد .
«دخترش را ...» اشاره بدین شایعه که شارل داتروی دوم در سال ۱۳۰۵ دخترش را در مقابل
دریافت مبلغ معتابیهی به زنی به «آتسوی هشتم» که مردی سالخورده بود داد .

۳ - یعنی: پادشاهان و شاهزادگانی را که از اعقاب منند .

۴ - *la propria carne*: گوشت تن خود؛ اشاره بفرزندان او - این مرادف همان
اصطلاح فارسی «جگر گوشه» یا «پاره جگر» و «پاره تن» است .

۵ - یعنی: حالا ماجرای دیگری را شرح میدهم که آنچه گفته شد، و آن جنابانی
نیز که در آینده خواهد شد، در مقابل آن ناچیز است .

۶ - گلزنبق *fiordaliso* (در اصل فرانسه *fleur de lys*) نشان معروف خاندان
سلطنتی فرانسه - آلایا *Alagna*، تلفظ امروزی آنایی *Anagni*، شهر کوچکی در جنوب شرقی رم،
که زادگاه پاپ بونیفانیوی هشتم بود و در آنجا بود که این پاپ مورد سوء قصدی معروف قرار
گرفت . - «میباید را که ...» اشاره به اسارت پاپ و انتقال او بدست پادشاه فرانسه، از واتیکان
به «آرنیون» در جنوب فرانسه .

۷ - عیبی را .

برنخ

و سر کهرا بینم که تکرار میشود ، و بینم که باری دگر او را در میان
دزدان زنده بلمست مرگ میسپارند^۱ .

«پیلاتوی» نورا چنان سنگدل میبینم که نه تنها ازین راه آتش عطشش
فرو نمینشیند ، بلکه بی رسیدگی پرده حرص خویش را در عبادتگاه
میگستراند^۲ .

ای خدای من ، چه وقت سعادت دیدار آن انتقام سختی را خواهم
داشت که درخلال اندرزهای تو پنهان است، و از راه آن خشم تو اندکی
فرو مینشیند؟

۱ - هر سه قسمت این بند مربوط به پایان زندگانی عیسی است، و منظور از آن ایست
که یکبار دیگر همان رفتاری که با عیسی شد با جانشین او (پاپ) خواهد شد - این سه ماجرا
در انجیل های چهارگانه بتفصیل آمده است (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : «... استهزاکنان
آب دهن بر وی (عیسی) افکندند ... و سرکهٔ مزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند .. پس او را
مصلوب نمودند ... آنگاه دو دزد یکی بردست راست و دیگری برچپش باوی مصلوب شدند ،
و نیز (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) : «... و شراب مخلوط به مر بوی دادند تا بنوشد، لیکن
قبول نکرد و ساعت سیم بود که او را مصلوب کردند - و با وی دو دزد را یکی از دست راست و
دیگری از دست چپ مصلوب کردند . » و نیز (انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) : «... و او را
در آنجا با آن دو خطاکار یکی برطرف راست و دیگری برچپ او مصلوب کردند . عیسی گفت ای
پدر اینها را بیامرز ، زیرا که نمیدانند چه میکنند - و بزرگان تمسخرکنان آنجا بودند . »
و نیز (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : «... او را در آنجا صلیب نمودند ، و دو نفر دیگر را ازین
طرف و آنطرف و عیسی را در میان . »

۲ - پیلانو Pilato (در اصل Pilatus) حاکم رومی فلسطین، که عیسی بتقاضای
کاهنان یهود بفرمان او بصلیب کشیده شد ... «پیلاتوی نو» : اشاره به «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه
که پاپ را بزور از واتیکان به آونیون منتقل کرد - داستان پیلاتوس بتفصیل در هر چهار انجیل
آمده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۸۳ شرح ۲) . - عبادتگاه tempio ، اشاره به
Temple پاریس و فرقهٔ منجیبی معروفی که به Templiers موسوم بودند و در سراسر
فرانسه شهرت و قدرت فراوان داشتند ، و فیلیپ لوبل آنها را از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ بدنام و
سرکوب کرد و بی انجام تشریفات قانونی از میان برد ، و اموال و املاک این فرقه را
متصرف شد .

سرود لیتم

آنچه در بارهٔ زوجهٔ یکتای روح القدس میگفتم^۱، و شنیدن آن ترا
و داشت تا با من سخن گوئی و درین باره توضیحی طلبی،
در همهٔ روز مایهٔ ادعیهٔ ماست؛ اما چون شب فرا رسد ما همگی
بسراغ لحنی دگر میرویم و آهنگی مخالف این ساز میکنیم^۲.
این بار سخن از «پیکمالیونه»^۳ میگوئیم که عطش سیری ناپذیر
زراندوزی خیانتکار و دزد ویدر کشش کرد^۴،
و هم سخن از آن عاقبت نامیمون میگوئیم که چون «میدای» تنگ-
چشم آن تقاضای حرصانه را کرد که باید همواره کسان بر آن بخندند،
ضییب وی شد^۵.
سپس بیاد میآوریم که چنان «عخان» سبکمز غنائم را بدزدید،
چنانکه پنداری خشم یوشع حتی درینجایش نیز گرانی میکند^۶.

۱ - اشاره به مریم (رجوع شود به ص ۸۳۵، شرح ۳).

۲ - یعنی: در روز از نمونه‌های فقر و بخشندگی سخن میگوئیم، و در شب از نمونه‌های حرص و آز.

۳ - Pigmalion(e)، پادشاه شهر صور (فینیقیه)، که چنانکه در ژیل در کتاب اول «انثیس» نقل میکند، برادر دیدونه Didonae ملکهٔ کارتاژ بود، و برای تصرف طلاهای سیکوس Sichaues شوهر خواهر خود، ویرا خائنه و علی‌رغم عشق شدیدی که خواهرش بشوی خوش داشت، یکشت. قبلاً نیز در دوزخ از دیدونه و سیکوس سخن رفته است (دوزخ، صفحه ۱۴۳ شرح ۳).

۴ - صفت parricida عادتاً به پدرکشان اطلاق میشود، ولی در این جا این کلمه مفهوم کلی‌تری را دارد که عبارت است از کسانی که دست بخون خویشان و ارحام می‌آیند.

۵ - Mida (در لاتینی Midas) پادشاه فریگیه (Frigia) بود که بنا بافسانه‌های یونانی، باکوس Bacchus خدای شراب پیاس میهمان نوازی وی از «سینوس» بدو گفت که هر تقاضائی کند برآورده خواهد شد، و «میداس» که بسیار پول پرست و طماع بود از او خواست که هر چه وی بدان دست زند طلا شود. همینطور هم شد و در نتیجه هرلقمه غذایی که دست میداس بدان خورد طلا شد، و وی عاقبت در میان طلاهای خود از گرسنگی مرد.

۶ - عخان (بایتالیائی آکامو Acam(o))، یهودی حرصی که مکارانه اشیاء گرانبهای غنائمی را که عبریان از «یریکو» (ارضا) آورده بودند دزدید و پنهان کرد و در نتیجه بفرمان یوشع سنگسار **قیه در صفحه ۵۵**

برزخ

پس آنگاه « سفیره » و شویش را متهم میکنیم^۱ ، و تپپاهائی را که
«الیودورو» را بر زمین درغلطانند میستائیم^۲ ،
و در آن دم در گرداگرد کوهستان همه زبان بدشنام « پولینستور »
میگشائیم که «پولیدورو» را بکشت^۳ ، و در پایان کار بانگ میزنیم که: کراسو،

شد . نقل از تورات (صحیفه یوشع ، باب هفتم) : «... و عخان بن کرمی ابن زبیدی بن زارح از
سبط یهودا گرفته شد - و یوشع به عخان گفت ای پسر من ، الآن بیهو خدای اسرائیل را جلال
بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما معنی مدار - عخان در جواب یوشع
گفت فی الواقع به بیهو خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان بعمل آورده ام - چون در میان
غنیمت ردائی فاخر شعاری و دو بست مثقال نقره و یک شمش طلا که و زرش پنجاه مثقال بود دیدم
آنها را طمع ورزیده گرفتم - و اینک در میان خیمه من در زمین است نقره زر آن هیباشد.»
۱ - سفیره (به ایتالیائی سافیرا Safira) و شوهرش حنانیا (بایتالیائی انانیا
Anania) زن و شوهر مکار یهودی بودند که شرح احوال آنها در انجیل آمده است (انجیل ، کتاب
اعمال رسولان ، باب پنجم) : «... اما شخصی حنانیا نام با زوجه اش سفیره ملکی فروخته ، قدری
از قیمت آنرا با اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده نزد قدمهای رسولان نهاد -
آنگاه پطرس گفت ای حنانیا چرا شیطان دل ترا پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و
مقداری از قیمت زمین را نگاه داری - آیا چون داشنی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار
تو نبود ، چرا این را در دل خود نهادی ؟ بانسان دروغ نگفتی ، بلکه به خدا . حنانیا چون
این سخنان را شنید افتاده جان بداد ، و خوفی شدید بر همه شتوندگان این چیزها مشولی گشت -
آنگاه جوانان برخاسته او را کفن کردند و بیرون برده دفن نمودند - و تخمیناً سه ساعت گذشت
که زوجه اش از ماجرا مطلع نشده در آمد - پطرس بدو گفت مرا بگو که آیا زمین را بهمین قیمت
فروختید - گفت بلی بهمین - پطرس بسوی کف گفت برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان
کنید - اینک پایهای آنانیکه شوهر ترا دفن کردند بر آستانه است و تراهم بیرون خواهند برد -
در ساعت پیش قدمهای او افتاده جان بداد و جوانان داخل شده او را مرده یافتند ، پس بیرون برده
بیهلوی شوهرش دفن کردند .»

۲ - Eliodoro (به لائینی Heliodorus) خزانه دار سلوکوس پادشاه سلوکی ،
که به مصبد اورشلیم رفت تا نفایس گراتیهای آنرا بر باید ، و سواری مرموز در داخل مصبد بروی
ناخت و او را در زبردست رویای خود افکند - شرح این ماجرا بتفصیل در تورات ، کتاب دوم «مکابیین» ،
باب سوم ، آمده است .

۳ - Polinestor(e) (در اصل یونانی Polymnestores) پادشاه تراکیه یونان
(Tracia) که پولیدورو Polidoro (یونانی Polydore) پسر پربامو Priamo (یونانی
Priamos) پادشاه «ترویا» را که بفرمان پدر برای نشان دادن ذخائر «ترویا» راهشای اوشده
بود بکشت و شرح این ماجرا بتفصیل در «اشیس» ویرژیل (کتاب سوم) آمده است .

تو که آزموده‌ای ، مارا بگویی که طلا را چه طعم است ؟^۱ -
 گاه یکی از ما بلندتر و دیگری آهسته‌تر سخن میگوید ، و این بسته
 بوضع روحی ماست که مارا به برداشتن گامهایی گاه بلند و گاه کوتاه
 و میدارد .

لاجرم ، دمی پیش در ستایش آن خیری که ما همه در تمام روز
 درینجا مشتاقانه ستایشگر آنیم ، من تنها نبودم ، اما در تریکی من هیچکس
 صدا بلند نکرده بود .

بترك این روح گفته بودیم و تا آنجا که یارا داشتیم میکوشیدیم تا
 راه را بیابان بریم ،

که ناگهان احساس کردم که کوهستان ، همچو چیزی که فرو افتد ،
 سراپا بلرزه افتاده است ؛ و ازین راه خوش را دستخوش لرزشی همانند
 آن کس یافتم که بجانب مرگش میبرند .

یگمان «دلو» پیش از آنکه «لاتونا» برای زادن دونورچشم آسمان
 در آن آشیان کند ، چنین سخت نلرزیده بود^۲ .

۱ - Crasso « به لاتینی Crassus » سردار معروف رومی که با لژیونهای فراوان
 خود بایران حمله برد و مغلوب سپاه اشکانی شد ، و خود دپرش درین پیکار بقتل رسیدند . نلم
 وی « مارکوس لیسینیوس کراسوس » Marcus Lissinius Crassus بود و در سال ۵۳ پیش از
 میلاد کشته شد ؛ کراسوس معمولترین مرد روم بود ، و چنان حرص پول داشت که وقتیکه سر
 بریده او را برای «ارد» پادشاه اشکانی بردند ، وی امر داد که مقداری طلای مذاب در دهانش
 ریزد ، و بدو گفت : «تو که اینقدر تشنه طلا بودی ، تا میخواهی از آن بنوش .»

۲ - Delos «یونانی Delos» جزیره‌ای از مجمع‌الجزایر «کوکلاوس» Cyclades
 در دریای یونان ، که پیوسته در معرض زلزله بود ، تا وقتیکه بنا بر روایت افسانه‌های یونانی ، لاتونه
 Latone همخوانه خدای خدایان ، «فوس» و «آرتمیس» (به لاتینی «آپولون» و «دیانا»)
 رب‌النوع هنر و ربه‌النوع شکار را در آن بزاد ، و از آن پس این جزیره آرام گرفت . - « دو
 لورچشم آسمان » : اشاره بدین دو خدا که درین جزیره متولد شدند ، زیرا آپولو در هیتولوژی یونان
 مظهر خورشید و دیانا مظهر ماه بود .

و در ژیل در کتاب سوم «اتیس» درین باره سخن گفته است .

برزخ

آنگاه از هر جانب خروشی برخاست ، چنانکه استاد من بکنارم آمد
و گفت : « تا وقتی که منت راهنمایم ، بیم مدار . »

جمله این صداها ، آنساکه از گفته تنی چند از آنان دریافتم که
تردیک بودند و فریادشان را میتوانستم شنید ، میگفتند : « Gloria in
excelsis Deo »^۱

همچو آن شبانان که پیش از جمله دیگر کسان این بانگ را شنیدند^۲
بیحرکت و بی تکلیف بر جای ماندیم ، تا آنکه زمین لرزه فرو نشست و سرود
مقدس نیز پایان یافت ؛

آنگاه راه خویش را باز گرفتیم و همچنان نگران اشباحی بودیم که
از نو بگرستن پرداخته و بر روی زمین افتاده بودند .

اگر حافظه ام درین باره خطا نکند ، احساس هیچ جهلی تا بدان
ساعت آنچنان یتابانه شوق دانستن را در من بر نیاتکیخته بود
که در آن هنگام که بدین نکتہ میاندیشیدم ؛ در شتابندگی خویش
جرئت پرسش نداشتم ، و خود نیز چیزی در نمیتوانستم یافت ،
ولا جرم ، محجوب و اندیشناک براه خویش میرفتم .

۱- جمله لاتیسی ، بمعنای « افتخار بر خداوند پر جلال » . این جمله ایست که فرشتگان
بدیدار عیسی گفتند . نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب دوم) ؛ « ... در همان حال فوجی از
لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده خدا را تسبیح کنان میگفتند : خدا را در اعلیٰ علیین جلال و بر زمین
سلامتی و در میان مردم رضامندی باد . و چون فرشتگان از نزد ایشان با آسمان رفتند شبانان با
یکدیگر گفتند الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آنرا با اعلام
نموده امت بینیم . »

۲ - رجوع شود به شرح بالا .

سرود بیت و کلم

طبقه پنجم : خسیان و مسرفین

در آخر سرود پیش واقعه نادرده شکستی اتفاق افتاده یعنی کوهستان برزخ ناگهان پلرزه درآمده بود . درین سرود داته درمیآید که عامل بروز این لرزش روحی است که دوران چند صد ساله کفاره خویش را بر دانه و اکنون « یاک و مجرد » رو بفلک آورده است . این روح ، که در بقیه برزخ نقش مهمی را از لحاظ داته و برزیل دارد ، روح « استاسیوس » شاعر لاتین است که اندکی بعد از زمان و برزیل در رم میزیست و اثر ادبی مهمی بنام « بتائیس » از او یادگار مانده که بیایق « اتیس » و برزیل سروده شده است و از جنگلهای معروف « ب » در یونان کهن حکایت میکند . روح « استاسیوس » که ظاهراً با آئین رومی سرده ، ولی داته در اینجا او را با کیش مسیحی « میرانده » است ، دوازده قرن در قسمت مقدم برزخ و در این حلقه بر برده تا بالاخره در این هنگام قدرت از جای برخاستن و بالا رفتن را در خود یافته است . ولی خوشحالی او از زیارت و برزیل پیش از آن حد است که از موقعیت خود در « بهشتی شدن » ابراز میدارد . یک مفسر معروف فرانسوی کمدی الهی مینویسد : « آن استاس که داته در اینجا آفریده ، از استاس اصلی که مصنف « بتائید » است بسیار جالبتر و اصیلتر است . »

سرود بیست و یکم

عطش طبیعی، که جز با آن آبی که زَنک سامری از آن برکت
طلبید فرو نینشیند^۱،

سخت پریشانم داشت؛ و شتاب من در رفتن بدنبال قدمهای راهنمایم
که در میان جمع^۲ روان بود گرمیم میبخشید؛ وهم باهمدردی به کیفر
عادلانه میاندیشیدم^۳.

ونا گهان، همچنانکه لوقا مینویسد که مسیح در برون آمدن از
محراب پیش روی دوتن که براه خود میرفتند نمودار شد^۴،

۱- عطش طبیعی: عطش داشتن و درک حقیقت، که در اینجا اختصاصاً مربوط به شناسائی علت لرزش کوهستان است. «آبی که زن حقیر سامری *la femminetta sammaritana* از آن برکت طلبید»: اشاره به برکت الهی که سرچشمه حقیقت مطلق است. اصل این اصطلاح از انجیل آمده است (انجیل یوحنا، باب چهارم): «... و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده همچنین بر سرچاه نشسته بود و قریب ساعت ششم بود که زنی سامری بجهة آب کشیدن آمد. عیسی بدرگفت جرعهای آب بمن بنوشان - زن سامری بدرگفت چگونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی و حال آنکه زن سامری میباشم، زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. عیسی در جواب او گفت اگر بخشش خدا را میدانستی و کیت که بتو میگوید آب بمن بده هرآینه تو از او خواهش میکردی و بتو آب زنده عطا میکرد... هر که ازین آب بنوشد باز تشنه گردد - لیکن کسبکه از آبی که من بناو میدهم بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که باو میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاوداتی میجوشد.»

۲- اشاره به ارواح فراوانی که بر زمین خفته‌اند.

۳- یعنی: با آنکه میدانستم که مجازات این ارواح عادلانه است، نسبت بدانان احساس همدردی میکردم.

۴- نقل از انجیل (انجیل لوقا، باب بیست و چهارم): «... چون داخل شدند جسد

بقیه در صفحه ۴۱۱

سرود یست و یکم

شبعی بنظر ما آمد که در پیمان روان بود و در زیر پای خوش
به سرزمین خفتگان مینگرست ، و تا آن دم که وی با ما سخن گفت
متوجه او نشده بودیم ؛

ووی گفت : «سلام بر شما، ای برادران من^۱ !» و ما که این بشنیدیم
بنا گهان برگشتیم ، و ورجیلیو سلامش را چنانکه شایسته بود پاسخ گفت^۲ .
سپس چنین آغاز سخن کرد : « کائن آن در بار داد گستری^۳ که مرا

پیه از صفحه قبل

خداوند (عیسی) را نیافتند ... و از سر قبر برگشته آن یازده و دیگرانرا (حواریون) از همه
این امور مطلع ساختند . و مریم مجدلیه و یونا و مریم بمادر یعقوب رسولانرا ازین چیزها مطلع
ساختند . لیکن سخنان زفان را هذیان پنداشته باور نکردند .. اما پطرس برخاسته دوان دوان
بسوی قبر رفت و خم شده و کفن را تنها گذاشته دید و ازین ماجرا در عجب شده بخانه خود رفت .
و اینک در همان روز دو نفر از ایشان میرفتند بسوی قریه ای که از اورشلیم بمسافت شصت تیر
یرتاب دور بود و عمواس نام داشت . و یا یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو میکردند . و چون
ایشان در مکالمه و مباحثه میبودند ناگاه خود عیسی نزدیک شده با ایشان همراه شد و ناگاه
خود در میان ایشان ایستاده گفت : سلام بر شما باد . «

۱- Dio vi dea pace سلام معروف مسیحی، که مرادف تحت اللفظی آن چنین است:
«خدا شما را صلح دهد»، و «سن فراسواداسیز» روحانی و مقدس معروف مسیحی، این را سلامی دانسته
که خداوند برای نوع بشر معین کرده است . در سه انجیل از اناجیل اربعه موضوع «سلام» از
طرف تازه وارد مورد توصیه اکید قرار گرفته است (انجیل متی ، باب دهم) : « ... و چون
بخانه ای در آئید بر آن سلام نمائید - پس اگر خانه لایق باشد سلام شما بر آن واقع خواهد شد
و اگر نالایق باشد سلام شما بر شما بر خواهد گشت . « و (انجیل لوقا ، باب دهم) : « ... و در
هر خانه ای که داخل شوید اول گوئید سلام بر این خانه باد . « و (انجیل یوحنا ، باب بیستم)
« ... ناگاه عیسی آمده در میان ایستاد و بدیشان گفت سلام بر شما باد ... و شاگردان چون خداوند
را دیدند شاد گشتند - باز عیسی بابشان گفت سلام بر شما باد، چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما
را میفرستم - و چون اینرا گفت دهید و بابشان گفت روح القدس را بیابید . «

۲- جواب سلام مسیحی در زبان لاتین این فرمول معروف است که در اینجا دانته از زبان

ویرژیل بدان اشاره میکند: «وصلح بر تو نیز باد» et cum spiritu tuo

۳- la verace corte : اشاره به عرش الهی .

برزخ

در تبعید گناه ابدیم مکان داده^۱، ترا در مجمع نیکبختان^۲ از صلح جاوید برخوردار کند.

و چون بشتاب براه خویش میرفتیم، وی گفت: «شگفتا! پس اگر شما از آن ارواحید که خدایتان بدان بالا تمیذیرد^۳، کدامین کس در طول این همه پلکانها دلیل راهتان بوده است؟»

و حکیم من گفت: «اگر بدین نشانیهای که مصاحب من باخویش دارد، و بادست فرشته ترسیم شده است بشگری^۴، نیک درخواهی یافت که مقدر است که وی با برگزیدگان حکومت کند».

اما، چون آن کس که رشته شبها و روزها را مینابد، هنوز آن کلاف زندگانی را که «کلوتو» برای هر یک از ما تافته در مورد وی تا باآخر نگشوده بود^۵،

روح او، که روح تو و مرا خواهر است^۶، بتنهائی راه آن بالا را در

۱- eterno esilio : اشاره به اعراف که باید ویرزید تاابد در آن بماند .

۲- beato concilio : اشاره به ارواح بهشت .

۳- اشاره به سخن ویرزید که خود را بوی دوزخی معرفی کرده است نه بهشتی.

۴- اشاره به هفت نشان P که فرشته پاسدار برزخ برپیشانی دانه نقش زده و تا این

موقع چهارتای آنها محو شده ، و سه تا هنوز باقی است .

۵- یعنی : مقدر شده است که وی از برزخ بگذرد و به بهشت رود .

۶- در میتولوژی یونان ، خدای تقدیر سه دختر داشت که عبارت بودند از لاکریس

Lachesis و کلوتو Clotho و آتروپوس Atropos - رشته عمر هر کس بدست این سه دختر بود،

بدین ترتیب که هنگام تولد هر مرد یا زنی ، «کلوتو» کلافی مخصوص زندگی او میرشت ، و

«لاکریس» ندزبجا این کلاف را میکشود ، و «آتروپوس» در موقعی که وی میبایست بمیرد بنا

مقراضی که در دست داشت این رشته را پاره میکرد . - مفهوم این بند ایست که چون

کلاف عمر دانه که بادست «کلوتو» رشته شده ، هنوز بادست «لاکریس» تا باآخر گشوده نشده است، وی

بناچار باید مدتی دیگر در روی زمین زنده ماند ، و بنا بر این اکنون زنده بدین جهان آمده است .

۷- serocchia «خواهر» در اصطلاح قدیمی ایتالیائی، که امروزه sorella گفته

میشود - علت تشبیه به خواهر اینست که «روح» (anima) در ایتالیائی کلمه ای مؤنث است .

سرود یست و یکم

پیش نمیتوانست گرفت ، زیرا که وی از روشن بینی ما برخوردار نیست^۱ .
لاجرم مرا از کام فراخ دوزخ^۲ بیرون^۱ کشیدند تا ویرا راهنما
باشم ، و من مسافتی دیگر ، تا آنجا که دانش من هادی او تواند بود^۳
رهنمائیش خواهم کرد .

اما ، اگر دانی ، بما بگویی که برای چه دمی پیش این کوه چنین
بلرزه افتاد ، و چرا ساکنان آن ، تا بدانجا که امواج دریا سر دریای کوه
میسایند ، چنین فریاد برداشتند ؟^۴

با این پرسش وی چنان از زبان من سخن گفته بود^۵ که بایاری
امید اندکی از تندی عطشم کاسته شد .

و آن دیگری چنین آغاز سخن کرد : « این کمیگوئی ، چیزی نیست
که بی سببی آرامش کوهستان مقدس را برهم زده باشد ، یا آنکه امری
غیر عادی باشد .

این مکان از هر گونه تغییر و تحول بر کنار است^۶ ؛ و آنچه در
اینجا روی میدهد ، تنها بدان مربوط است که آسمان از جاب خود دریافت
میدارد و نه به چیزی دیگر^۷ ؛

- ۱ - یعنی : وی برخلاف ما که ارواحی بیش یستیم ، نمیتواند نادیدنیها را ببیند .
- ۲ - اشاره به اعراف (Limbo) که طبقه اول دوزخ داته و از نظر طبقه بندی خاصی
که وی برای دوزخ کرده ، «فراخ ترین» طبقات نه گانه است (رجوع شود به نقشه دوزخ فرضی
داته ، در اول کتاب دوزخ) .
- ۳ - یعنی : تا آن اندازه که عقل و منطق بشری مشکلات را حل میتواند کرد .
- ۴ - در اصل : *Si mi diè, per la cruna del mio disio* (چنان سخ از
سوراخ سوزن اشتیاق من بدر میکرد) ، یعنی درست آنچه را که من در دل داشتم بر زبان میآورد .
- ۵ - یعنی : عوامل جوی و زمینی را که باعث طوفان و باد و باران و زلزله میشوند درین
کوهستان اثری یست . در بندهای بعد درین باره توضیح بیشتری داده میشود .
- ۶ - یعنی : فقط مربوط به ارواح است که از جاب آسمان آمده اند و با آسمان بر میگرددند
و زمین در آن دخالتی ندارد .

برزخ

زیرا که باران و تگرگ و برف و شبنم و بسخ را به بالاتر از پلکان کوتاه سه پله‌ای^۱ دسترسی نیست؛

همچنانکه نه ابری غلیظ یا سبک روی بدینجا می‌آورد و نه برقی درین مکان می‌درخشد، و نه دختر «تائوماته»^۲ که در روی زمین غالباً تغییر مکان میدهد راهی بدان دارد؛

بخار خشک از سومین پله‌ای که هم‌اکنون بدان اشاره کردم، و نایب پطرس پای بر آن دارد، فراتر نمی‌آید.^۳

شاید که در پائین تر از آنجا کوه کمایش بلرزد، اما نمیدانم برای چه درینجا کما هستیم هرگز بادی که در زمین نهان است آنرا بلرزه نمی‌آورد.^۴

این لرزش فقط هنگامی بدید می‌آید که روحی خوشتر را برای از جای برخاستن یا برای بالارفتن^۵ بجانب قلّه کوه با اندازه کافی شایسته بیند؛ و آنوقت

۱ - اشاره به پلکان کوتاهی که در پائین در اصلی برزخ واقع است و فرشته پاسدار برزخ یا بر آن دارد (رجوع شود به صفحه ، شرح ۴) .

۲ - در میتولوژی یونان ، قوس و قزح را دستمال ایریس (Iris) (باستانیایی Iris) قاصد خدایان میدانستند که دختر Thaumatas (باستانیایی Taumante) که درینجا از او سخن رفته است ، و «التر» (یونانی Electrae) بود . بنابراین « دختر تائوماته که در روی زمین غالباً تغییر مکان میدهد » اشاره است به رنگین کمان .

۳ - عقیده قدما بر این بود که زلزله از بخار خشکی ناشی میشود که از داخل زمین برمیخیزد و تبدیل به ابر میشود - «نایب پطرس» : اشاره به فرشته پاسدار برزخ ، که به نیابت «پطرس» که کلیددار بهشت است در آستانه در ورودی برزخ نشسته است .

۴ - «نمیدانم چرا» ، اشاره بدینکه قاعدتاً وقتی که پایه کوهستان میلرزد ، باید بقیه آن نیز بلرزد ، ولی در اینجا چنین نمیشود - «بادی...» اشاره به بخار خشک که از دل زمین برمیخیزد و ایجاد زلزله میکند .

۵ - «ازجای برخاستن» مربوط است به ارواح حلقه پنجم که هادتا بر زمین خفته‌اند - «بالارفتن» مربوط است به ارواح سایر حلقه‌ها که بر سر یا هستند .

سرود یست ویکم

است که چنین فریادی بدرقه‌اش میکند^۱ .
آن اراده‌ای که آزادانه روح را به تغییر مکان خود وا میدارد ،
فی‌نفسه حاکی از طهارت آن است ، و این اراده که مطبوع خاطر اوست^۲
پیش از آن نیز چنین میخواست ، اما هوای نفس که باوجود چنین
اراده‌ای بدست عدالت الهی همچنانکه در آن جهان رو بسوی گناه برده
بود ، درین جهان بسوی کیفر میرود ، و برا بر جای نگاه میداشت^۳ .
و هن ، که پانصدسال و اندی بر زمین خفته بودم و عذاب میبرد^۴ ،
پیش ارادهٔ مختارانه‌ای برای رفتن بجانب اقامتگاهی بهتر درخواست می‌یافتم .
ازین بابت بود که تو صدای لرزش کوه را شنیدی و ارواح پارسا را
دیددی که درین کوهستان خدای‌ها ، که کاش جملهٔ آنرا هرچیزودنر رهسپار
آن بالا کند ، درود میفرستادند .
وراهنمای خردمند من گفت : « اکنون دریافتم که کدامین رشته
درینجایمان نگاه میدارد ، و چگونه این بند را تو انید گست ، و چرا کوه میلرزد ،
و از چه بابت جمله‌گی بیکزبان ابراز شادی میکنید .

۱ - اشاره به سرود مذهبی Gloria in excelsis که قبلا از آن سخن رفت (رجوع شود به صفحه ۸۴۵ ، شرح ۱) .

۲ - یعنی : روح برزخی و قتیکه احساس کند که واقماً برای بالا رفتن آماده است ، میتواند بالا رود ، زیرا تاچنین آمادگی نداشته باشد خود بخود قدرت حرکت ندارد .

۳ - یعنی : در بدو ورود به برزخ نیز این روح میل بالا رفتن دارد ، ولی قدرت آنرا در خود احساس نمیکند ، زیرا که همچنانکه در روی زمین روی بجانب گناهکاری برده بود ، در اینجا نیز علیرغم خود و فرمان الهی روی بجانب تحمل کیفر میبرد . این نظریه از سنن تماس داکن^۵ فقیه و روحانی بزرگ مسیحی گرفته شده است .

۴ - اندکی بعد معلوم میشود که این روح ، روح استاتیوس (یا تالیانی Stazio) شاعر بزرگ لاتین است که در سال ۹۶ مسیحی مرده و بنا برین تا تاریخ سفر داتس بیرزخ دوازده قرن در برزخ بسر برده بود ، و ازینجا معلوم میشود که وی هفت قرن اول را در قدمت مقسم برزخ یا در حلقه‌های قبلی آن گذرانیده است .

بروخ

اما اینک لطف کن و مرا بگوی که تو که بودی ، تا از سخنانت دریابم
که از چه روی قرنی چند درینجا خفته ماندی .

و آن روح پاسخ داد : « در آن زمان که «تیتوی» نیکدل ، با کمک
پادشاه و الاتبار، انتقام آن زخمهائی را بستاند که خون فروخته شده بدست
یهودا از راه آنها بدرآمده بود^۱ ،

من دردنیای زندگان میزستم و آن نامی را داشتم که همچنان پای
برجا و پرافتخار میماند^۲ ؛ شهرت کافی داشتم ، اما هنوز ایمان نداشتم^۳ .
چنان لطیف نغمه سرائی میکردم که با آنکه اهل «تولوزا» بودم ،
«رم» بخویشم خواند و در آنجا شایستگی آن یافتم که پیشانی خویش را با
حلقه مورد بیارایم^۴ .

مردمان هنوز در روی زمین مرا «استانیو» مینامند ؛ در اشعار خویش
سخن از «تبه» گفتم و از «آکیله» بزرگ ، اما با این دو مین بار خود از پای
دراقتادم^۵ .

۱ - تیتو Tito (در اصل لاتینی Titus) امپراتور معروف روم در قرن اول میلادی،
که ظاهراً پادشاهی نوع پرور و سردوست بود، و پیش از سه سال امپراتوری نکرد . وی هنگامیکه سردار
قوای رومی بود در سال ۷۰ میلادی شهر اورشلیم را ویران و یهودیها را تارومار کرد ، و از آن
زمان دوران دبدردی و «سرگردانی» یهود شروع شد که مسیحیان آنرا انتقام خیانت «یهودا»
میشمارند که عیسی را بدشمنانش فروخت .

۲ - اشاره به نام شاعر، که پیش از هر نام دیگری در جهان پای برجا میماند .

۳ - یعنی : با آنکه چندین سال بعد از مسیح میزیستم ، هنوز مسیحی نبودم .

۴ - Tolosano؛ تولوز Toulouse شهر معروف جنوب فرانسه است که «لوسیوس
استانیوس» استاد و معلم علم بیان از آن بود ، نه «پوبلیوس پاپینیوس استانیوس» شاعر که در اینجا
مورد بحث است ، و این اشتباه دانه از آنجا آمده که در قرون وسطی این دو نفر را ، بر اثر عدم
شهرت اولی ، یک نفر میدانستند . «استانیوس» شاعر در سال ۴۵ میلادی در شهر ناپل بدنیا آمد ،
و در سال ۹۶ در ۵۱ سالگی وفات یافت .

۵ - تبه Tebe شهر معروف یونان قدیم، که صحنه اصلی اثر شاعرانه معروف «استانیوس»

سرود بیست و یکم

شور شاعرانه من از اخگر های شعله‌ای الهی بزاد که مرا سرتاپا
بسوخت، و ازین آتش هزارتن بیش آتش خوش را برافروختند^۱ .
اشارتم به « ائیدا » است^۲ که در عالم شعر هم مادر و هم دایه من
بود^۳ ، و بی آن هیچ نمیتوانستم کرد که در همیشه^۴ وزن باشد؛
و حاضر بودم که سالی بیش در تبمیدگاه خوش بمانم و در عوض در
روی زمین در آن دوران زیسته باشم که ویرجیلیو میزیست . «
ویرجیلیو که این بشنید ، روی بجانب من کرد و بی سخنی بمن
فهماند که: خاموش بمان - ؛ اما اراده ما را قدرتی نامحدود نیست ،
زیرا که خنده ها و اشکها چنان با هیجانهای زاینده خوش پایا
میآیند که در ترد مردمان یکدل چندان سر در فرمان اراده ندارند^۵ .
لبخندی زدم که حال اشاره چشمی بیش نداشت ؛ اما شیخ خاموش

بجه ارجله قبل

است که Thebais (تبه‌نامه) نام دارد و مربوط به لشکرکشی پادشاهان هفت گانه یونان بدین
شهر است (رجوع‌شوده دوزخ ، صفحه ۴۱۶ شرح ۱) . استاسیوس این اثر حماسی را بشیوه
«ائیس» ویرژیل در دوازده «کتاب» سرود ، و بعد از اتمام آن شروع به سرودن اثر حماسی دیگری
کرد بنام اکیلیس (آشیل‌نامه) که مربوط به شرح دلیرها و پیروزیهای اخیلوس
فهرمان افسانه‌ای معروف جنگهای ترویا بود (رجوع‌شوده دوزخ صفحه ۲۷۳ و صفحه ۴۱۶ شرح ۱) . ولی
این اثر دومی بر اثر مرگ استاسیوس ناتمام ماند و پیش از دوسرود از آن سروده نشد . بدین جهت است
که داته از زبان شاعر میگوید : « باین بار دومی از یای در اقامتد » .

۱ - اشاره به ویرژیل و «ائیس» او، که الهام بخش اصلی استاسیوس در حماسه‌های وی بود،
و بقول خود او بیش از هزارتن دیگر چون او از این اثر الهام گرفتند .

۲ - Eneida ، نام ایتالیائی «ائیس» Aeneis .

۳ - یعنی : هم اثر مرا بوجود آورد ، و هم قدم بقدم راهنمای من بود .

۴ - drama ، واحد وزن قدیمی ایتالیائی، که از چند کرم تجاوز نمیکرد و در حدود

یک مثنوی ما بود .

۵ - یعنی : هر قدر آدمی راست‌تر و پیرماتر باشد ، خنده و گریه او کمتر در اختیار

خود اوست .

برزخ

شد و مرا در دیدگان که بزرگترین جلوه گاه عواطف بشری است نگرست؛
و گفت: «کاش که این رنج تو هر چه زودتر با کمر وائی بیایان رسد،
ولی بگویی که برای چه هم اکنون در چهره ات برق لبخندی درخشید؟»
خوش را ازین جانب و آن جانب در محذور یافتم: یکی مرا خاموش
میخواست و دیگری با اصرار بسخن گفتن میخواند؛ بناچار آهی بر کشیدم،
و استاد من که دریافت که در درونم چه میگذرد، بمن گفت: «بیم
مدار و سخن بگویی، و آن راز را که وی چنین مشتاق شناسائی آنست با او
در میان گذار.»

چون چنین بشنیدم، گفتم: «ای روح کهن، شاید که دیدار لبخند
منت بشکفت آورد؛ اما میخواهم که ترا ازین نیز بیشتر بشوق و
ستایش وادارم.»

این کس که دیدگان مرا بجانب آسمان راهنماست، همان «ویرجیلیو»
است که الهام بخش تو شد تا سرود مردمان و خدایان را ساز کنی.^۱
اگر لبخند مرا سببی دیگر قائل شده ای، دست از پندار خویش
بدار که خطائی بیش نیست؛ تنها یک چیز مرا بدین لبخند واداشت، و آن
سخنانی بود که تو در باره وی گفتی.»

هنوز سخن بیایان نبرده بودم که وی خم شد تا بوسه بر پای حکیم
من زند، اما او گفت: «برادر، دست ازین کار بدار، زیرا که تو اکنون
شبهی بیش نیستی، و شبهی بیش در برابر نداری.»

۱ - یعنی: در وصف جنگهای آدمیان که خدایان نیز در آنها دخالت داشتند سراینده کمی
کنی. در «بائیس» استاسیوس نیز، مثل ایلبادهر وائیس ویرژیل، خدایان در جنگها و اختلافات
مردم دخالت مستقیم و مغرضانه دارند.

سرود بیست و یکم

ووی از جای برخاست و پاسخ داد : « اکنون درمیتوانی یافت که
تا بچه اندازه دردتون خود بتومهر میورزم ، زیرا چنانکه بینی حتی یوچی
خودمان را از یاد برده‌ام ،
و با اشباح چنان میکنم که با آنچه صاحب جسمی است میباید کرد . »

۱- یعنی : متوجه نیستم که ما اکنون فقط ارواحی هستیم .

سرود بیت دوم

طبقه پنجم : خمپان و مسرفین

طبقه ششم : شکمپرستان

دانه و ورزیدل و استاسیوس از طبقه پنجم طبقه ششم بالا میروند ، و بلکالی که ایشان را بدین طبقه میبرد بسیار بلند است ، بطوریکه دوئک سرود صرف گفتگوی ایشان در روی پله‌های آن میشود. در بالای پلکان این سه سمت راست میچرخند و در طول حلقه ششم برای میافتند . این موقع نزدیک نیمروز سه شنبه ۱۲ آوریل سال ۱۳۰۰ است .

درین سرود استاسیوس دانه و ورزیدل را آگاه میکند که اسراقتاران نیز در طبقه پنجم برزخ سرنوشت خمپان را دارند و او خود از زمره ارواحی است که بجزم افراط در گشاده دستی در آن حلقه جای گرفته اند ، نه بجزم تنگه چشمی . برزخیان طبقه ششم ارواحی بسیار رنجور و ترانند که جز پوشی بر روی استخوان ندارند ، و این کیفی است که بر اثر گناه شکمپرستی میباشند که حواس ایشان را در روی زمین یکسره معطوف با سرشکم و تن پروری داشته بود . در سر راه ایشان دود دخت پرمیوه ایست که هر بار در گردش آنها اشتهایشان را تحریک میکند و بیشتر دلچشان میدهد . طبق معمول برزخ صدا هائی ناشناس خواهد و امثالی در تجلیل از میان بروی و خوبیشنداری میآورند .

سرود بیست و دوم

فرشته ای که ما را به حلقه ششم راهنما شده و نشانی دیگر را از
پیشانی من سترده بود^۱، در پشت سر ما مانده
و بما گفته بود که آنان که در سوی عدالت دارند مردمی نیکیبختند^۲،
اما سخنان خویش را با *Sitiant* پایان داده و از آن فراتر نرفته بود^۳.
و من که خویش را سبکتر از هنگام عبور از گذرگاههای پیشین
مییافتم^۴، بی کمترین خستگی بدنبال این ارواح چالاک بالا میرفتم،
و بر جلیو چنین آغاز سخن کرد: «عشقی که بدست طهارت شعله
برافروخته باشد، همواره آتش عشقی دگر را شعله‌ور میکند، بدان شرط
که شعله آن در بیرون نمودار آید»^۵.

۱- حرف P، که این بار نشان گناهان خست و نپذیراست.

۲- اشاره بدانکه اینان در روی زمین تنها متوجه مال و ثروت بودماند و نمیتوانستند
روی بچاب عدالت نیز داشته باشند. اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی، باب ششم):
«... هیچکس دو آقا را خدمت نمیتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و
یا یکی میبهد و دیگری را حقیر می شمارد. محال است که هم خدا و هم مونا را خدمت کنید.
اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که اینهمه برای شما مزید خواهد شد.»

۳- کلامی از جمله لاتینی *Beati qui esuriunt et sitiunt justiciam* بمعنی:
خوشبخت آنانکه گرسنگی و عطش عدالت دارند، و در اینجا قرشت به نقل کلمه *situnt* (عطش داران)
اکتفا کرده و کلمه *esuriunt* (گرسنگان) را بر زبان یاورده است، زیرا که دسته شکمپرستان
در حلقه ششم برزخ بر میبرند و نه در این حلقه. اصل این جمله از انجیل آمده است (انجیل
متی، باب پنجم): «... خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.»
۴- اشاره بدانکه يك نشان دیگر گناه از پیشانی دانه زدوده شده است.

۵- یعنی: اگر عشق ازدل برخاسته باشد و حقیقی باشد، بمحض آنکه ابراز وجود کند
در آن کس که محبوب است نیز ایجاد عشق خواهد کرد. این نظریه یکبار دیگر در سرود پنجم
دوزخ (دوزخ، صفحه ۱۴۹ شرح ۳) ابراز شده است.

برزخ

لاجرم ، از آن هنگام که «یوناله» به «لیمبوی» دوزخ تردما فرود
آمد و مرا از درجه خلوصی که بمن داری آگاه کرد^۱ ،
چندان در باره تو حسن عقیدت یافتم ، که هرگز کسی کسی دگر
را نادیده ازین بیش دوست نداشته است، و ازین روست که این پلکانها را
ازین پس بسیار کوتاه خواهم یافت^۲ .
اما مرا بگویی، و دوستانه ام ببخش اگر بی پروائی فزون از حد بند از
زبانم گشوده است، و ازین پس مهربانانه با من بگویی
که چگونه تنگ چشمی در دل تو و در میان این همه عقل و درایتی که
خردمندانه در آن گرد آورده بودی ، جایی برای خویش یافت ؟
این سخنان نخست لبخندی کوتاه بر لبان «استاسیو» آورد ، آنگاه
وی پاسخ داد : «گفته تو مرا مدرك گرامی عشق است .
بحقیقت ، غالباً ظواهر بخطا ایجاد شبهه میکنند ، زیرا که علل
واقعی ناپیدا میمانند .
پیش تو بمن مینمایاند که پنداشته ای که من در آن جهان آدمی
تنگ چشم بودم ، زیرا در اینجا در حلقه تنگ چشمانم یافتی که تادمی پیش
در جمع آنان بسر میبردم؛
باری ، بدان که من فزون از آن حد که باید ازین تنگ چشمی

۱- «یوناله» Juvenale (در اصل لاتینی یونالیس Juvenalis و در ایتالیائی امروزی
جیوناله Giovenale) شاعر هجاکوی معروف لاتین که در سال ۱۳۰ میلادی مرد ، و چون وی
با «استاسیوس» که در سال ۹۶ مرد دوست بوده و در اشعار خود چندجا از «نبائیس» استاسیوس
باتجلیل نام برده ، دانته ویرا در اعراف معرف استاسیوس بوپروزل قرار داده است .

۲- یعنی : مصاحبت تو مرا چندان دلپذیر است که متوجه درازی راه نخواهم شد .

سرود بیست و دوم

بدور بودم، و همین نامیانه روی بود که بجرم آن هزاران ماه در اینجا
کیفر یافتم^۱.

و اگر با خواندن صفحه‌ای از کتاب تودربی اصلاح خویش بر نیامدم
که تو در آن، چنانکه، نوع بشر را تحقیر کرده باشی، مینوسی که:
- برای چه، ای گرسنگی مقدس طلا، اشتهای خاکیان را تعدیل
نمیتوانی کرد؟^۲ - درین صورت هم اکنون دردمندانه سرگرم و زنه غلطاندن
وستیزه جستن بودم^۳.

چون چنین خواندم، در یافتم که آدمی میتواند فزون از حد گشاده
دستی کند^۴، و ازین خطا چون از دیگر خطاها پشیمانی جستم.

۱- یعنی: بعکس آنچه پنداشته‌ای، من ازین سبب بدین حلقه از برزخ آمده‌ام که
زیاده از حد از خست بدور بودم و درست در نقطه مقابل آن قرار داشتم، و این گناه قیظیر و اسراف
بود که بدینجا می‌آورد. «هزاران ماه»: اشاره به چند هزار دور قمری. قبلاً گفته شده که «استابوس»
بیش از پنج قرن در حلقه پنجم برزخ بسر برده، و این مدت تقریباً معادل با ۶۴۰۰ ماه
قمری است.

۲- جمله معروف کتاب سوم «اتیس» و برژیل (شعرینجاموشم): «ای گرسنگی فرت
زای طلا، مردمان این جهان برا به چمنجناپت‌ها و امیداری» *Quid non mortalia pectora
cogit, auri sacra fames?*. بنا بر این داته در نقل جمله با ایتالیائی، مفهوم آنرا ادکی
تفسیر داده است. ولی بطور کلی معنی این گفته اینست که چرا علاقه مردمان به دارائی، در حد
مقابل میماند تا باعث افراط و تفریط نشود. اشکال بسیاری از مفرین در مورد اولین کلمه ایتالیائی
این جمله یعنی *Perche* است که بر حسب آنکه آنرا بصورت *perche* (چرا) یا *per che*
(بخاطر آنکه) بخوانند مفهوم جمله تغییر میکند. اشکال دیگر اینست که در لاتینی کلمه *sacra*
معنی «فرت‌زای» میدهد، ولی در ایتالیائی این کلمه مفهوم «مقدس» را دارد و ظاهراً داته همین اشتباه
را کرده و این کلمه را بمفهوم مقدس گرفته و مرادف ایتالیائی آن یعنی *santa* را در شعر خود آورده،
و بدین ترتیب جمله لاتینی و برژیل را که «گرسنگی فرت‌زای طلا» بوده بدل به جمله ایتالیائی
«گرسنگی مقدس طلا» کرده است.

۳- اشاره به عذاب دو زخیان طبق چهارم دوزخ، که بجرم خست و اسراف در جهنم بر می‌برند
و محکوم به غلطاندن ابدی و زنده‌های سنگین و پر خاشجویی‌هستند (زجوع شود به دوزخ، صفحه ۱۷۳).

۴- در اصل: «دستهای آدمی میتواند فزون از حد در راه خرج کردن بال بکشایند».

برزخ

چه بسیار کسان که تراشیده سر ، سر از گور برخوانند داشت ،
از آن رو که نمیدانند که باید در دوران زنده‌گی و در ساعت واپسین ازین
گناه توبه کنند !

و بدان که هر خطائی که مستقیماً با گناهی دیگر ، هر چه باشد ،
مقابل آید ، درینجا همراه با آن گناه افراطکاری خوش را کفار معینند ؛
لاجرم ، برای اینکه زنگ گناه را از آئینه روح بزدایم ، از آنرو
دیر زمانی در این جمع تنگ‌چشمان کنفرانم که قزون از حد کشاده دستی
کرده بودم .

سراینده نغمه‌های شبانی^۱ گفت : « اما در آن هنگام که داستان
آن پیکار خونین را بنظم آوردی که مایه دوچندانی رنج «یوکاستا» شد ،
اگر آنچه را که «کلیو»^۲ از زبان تو وصف کرده ملاک گیریم ، تو
مؤمن بدان ایمانی بودی که بی آن مردمان را نکوکاری پس تواند آمد .

- ۱ - رجوع شود به سرود هفتم دوزخ (دوزخ ، صفحه ۱۷۵ بند سوم و شرح ۲) .
- ۲ - یعنی : هر گناه تفریط ، باندازه گناه افراط مستوجب مجازات است - « حساب افراطکاری خوش را پس میدهد » ؛ در اصل : «افراطکاری آن درینجا خشک میشود» .
- ۳ - اشاره به ویرژیل - نغمه‌های شبانی (Bucolica) نام اثر شاعرانه معروف ویرژیل است که یکی از شاهکار او بشمار میرود (Bucolica ' Georgica, Aeneis) .
- ۴ - بنا به میتولوژی یونان ، پس از مرگ «اودیپوس» قهرمان و پادشاه معروف تب ، دو پسر او Eteocles و Polynices که هر دو فرزندان یوکاستا Jocasta زن اودیپوس بودند بر سر فرمانروائی شهر بایکدیگر تا سرحد مرگ پیکار کردند و آخر هم یکدیگر را کشتند (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۱) . «استاسیوس» در کتاب «تبائیس» بتفصیل درین باره سخن گفته است .
- ۵ - Clio در میتولوژی یونان یکی از پریان الهام بخش نه گانه (Muse) بود که «بری تاریخ» لقب داشت و بر ایجاد آتار هنری آنان که شرح حال قهرمانان و دلیران را مینوشتند نظارت میکرد . «استاسیوس» تبائیس خود را با شعری خطاب یدین پری آغاز کرده است .
- ۶ - یعنی : از روی تبائیس تو معلوم میشود که تو بآئین مسیح دریامده بودی ، در صورتیکه اگر کسی این آئین را نداشته باشد حرقندرم که آدمی لکونکار باشد به برزخ و بهشت ره نمیتواند یافت ؛ قبلاً در سرود چهارم دوزخ ویرژیل درین باره با داتنه سخن گفته است (دوزخ ، صفحه ۱۲۴ شرح ۴) .

سرود بیست و دوم

اگر چنین است ، کدام خورشیدی یا کدامین مشعلی ترا از وادی
ظلمت جاودان^۱ بیرون کشید و اجازت آفت داد که در پی ماهیگیر بادبان
بگشائی^۲ ؟

ووی بدو گفت: « این تو بودی که نخستین بار بجانب «پارناسو»^۳ بم
راهبرشدی تا آب از چشم مساران آن نوشم^۴ ، و پس از خداوند تو بودی که بیش
از هر کسی دگر راهم را روشن کردی .

کار آن کس را کردی که شباهنگام براه خود میرود و در پشت
خوش چراغی فرا راه دیگران دارد که خودش را بکار نمیآید، اما راه آنرا
که دردنبال او روانند روشن میکند ،

زیرا که تو خود گفتی که : - قرنی تازه آغاز میشود ؛ عدالت باز
میآید و همراه آن عنصر نخستین بر میگردد و از آسمان نسلی نو فرود میآید^۵ . -
تو بودی که شاعرم کردی ! تو بودی که بکیش مسیح خواندی .
اما برای آنکه طرح سخن مرا نکوتر ببینی ، هم اکنون در پی رنگین کردن

۱ - دوزخ .

۲ - ماهیگیر : پطرس . - «بادبان بگشائی» : یعنی براه اقی .

۳ - «پارناسو» Parnaso کوهستان معروف یونان، که بقعده یونانیان جایگاه فبوس
(آپولون) خدای هنر و پریمان الهام بخش بود ، و هر کس که کفی از چشمه های آن مینوشید
ساحب نبوغ و فوق هنری میشد .

۴ - اشاره به یکی از اشعار معروف ویرژیل ، در کتاب چهارم Bucolica ، که در
فرون وسطی آنرا پیشگوئی ظهور مسیح معسوب میداشتند و درین باره تاکنون بحثها و تفسیرهای
بسیار شده است . اصل شعر چنین شروع میشود : Magnus ab integro saeclosum...
و بطور کلی مراد از آن اعلام تردبکی دوره و عصری بهتر است . سخنی که دانه از ویرژیل نقل
میکند ، ترجمه آزادی از این شعر است - «عسراولیه» اشاره است بدوران پاکبشر (رجوع شود
به دوزخ، صفحه ۲۷۵ شرح ۳) . - «از آسمان نسلی نو فرود میآید» ، یعنی: آسمان مردمی نکوکارتر
را مأمور اصلاح بشر میکند .

آن برمیآیم^۱ .

در روزگار من^۲ ، ایمان واقعی که بند آن بدست سروشان قلمرو جاوید^۳ افشاندند شده بود کمابیش بر سراسر جهان ره یافته بود.

و آن سخن تو که هم اکنووش نقل کردم ، باسخنان پیشگویان نو آمده^۴ هماهنگ بود؛ لاجرم بدان خو گرفتم که بدیدار ایشان روم .

چون چنین کردم ، ایشان را چنان یارسا و مقدس یافتم که چون «دمیتسیانو» از پی آزارشان بر آمد^۵ ، اشکهای من با اشکهای آنان در آمیخت؛ و تا آن زمان که در روی زمین زیستم ، اینافرا یار بودم و یا کی آداب و رسوم ایشان مرا بجمله^۶ فرق دیگر بی اعتنا کرد .

و پیش از آنکه در اشعار خویش یونانیان را به رویدهای «تبه» رسانده باشم^۷ ، تعمیم یافتم ؛ اما از روی بیم ، آئین عیسوی خویش را از کان پنهان داشتم ،

۱ - یعنی: آنچه را که نقل میکنم آب و نابی بیشتر میدهم تا از روی نقش و نگار آن مفهوم گفته‌های مرا بهتر دریایی .

۲ - این کلمه در اینجا ترجمه gĩa است که مرادف فارسی شخصی برای آن نمیتوان یافت و در هر جا که بکار رود بمقتضای ترکیب جمله مفهومی خاص دارد .

۳ - «سروشان قلمرو جاوید» : حواریون میح، که پس از مرگ او برای تبلیغ آئین عیسی باطراف و اکناف جهان آنروز رفتند. «قلمرو جاوید» اشاره است به ملکوت خداوند .

۴ - یعنی آنهایی که تازه به رم آمده بودند و در باره تحولات عظیم آینده پیشگویی میکردند ؛ اشاره به حواریون .

۵ - Domiziano (در اصل لاتینی Domitianus) امپراتور روم ، از ۸۱ تا ۹۶ میلادی ، که در تمام دوره پادشاهی خود میحیان را مورد شکنجه و آزار فراوان قرار داد .

۶ - رودهای تبه ؛ اشاره به دورودخانه «ایسنو» و «آزویو» که قبلا شرح آن در برزخ رفت (رجوع شود به دورود هجدهم این کتاب). یونانیان در آخرین فصل از قسمتهای دوازده گانه «نبائیس» بدین دورودخانه میرسند ، یعنی «تبه» را شکست میدهند و وارد آن شهر میشوند . بنابراین مفهوم این گفته اینست که: «پیش از آنکه نبائیس خود را تا باخر سروده باشم ...»

سرود یسعت و دوم

و دیرزمانی همچنان نظاهر به کافر کیشی کردم^۱؛ و این سازشکاری،
مرا بیش از چهارصدسال بر کردا کرد حلقه چهارمین بلویدن واداشت.
اما تو که پرده را فراروی من از آن خیر بزرگی بر کنار زدی که
هم اکنون اشارت بدان کردم، در طول سر بالائی درازی که هنوز در پیش داریم^۲،
اگر خبرت هست بمن بگویی که «ترتسیو» پیر مرشد ما^۳، و
«سچیلیو»^۴ و «پلاوتو»^۵ و «واریو»^۶ در کجایند؟ و بگویی که آیا اینان

۱ - Paganismo ، نامی که مسیحیان به مشرکین و پیروان مذاهب غیر یهودی پیش از مسیح دادمانند .

۲ - اشاره به پله‌های پلکانی که سه شاعر مشغول بالا رفتن از آنند . این سه از آغاز سرود در طول این پلکان که فاصل طبقات پتجم و ششم برزخ است بالا میروند .

۳ - Terenzio (در اصل لاتینی ترنسیوس Terentius) شاعر شوخ لاتین، که دو قرن پیش از ویرژیل و استاسیوس میزیست و در ۱۵۹ قبل از میلاد مسیح وفات یافت . - در بعضی از نسخه‌های قدیمی کمدی الهی بجای کلمه nostro antico که در اینجا «پیر مرشد ما» ترجمه شده ، کلمه nostro amico (دوست ما) نوشته شده و این تفسیری است که از طرف «لانگ فلو» شاعر بزرگ امریکائی در ترجمه منظوم او از «کمدی الهی» مرجع شمرده شده است ، زیرا که بعفیده او ، اگر منظور شاعر از «پیرما» اشاره به قدمت زمانی «ترنسیوس» بوده درین صورت میبایست این صفت در مورد «پلاوتوس» که پیش از او میزیسته است بکار رفته باشد . ما در ترجمه فارسی متنی را که مورد قبول «انجمن داتاه شناسی ایتالیا» است معتبر شمرده‌ایم .

۴ - Cecilio (در اصل لاتینی سیسیلیوس Caecilius) شاعر دراماتیک لاتین ، که در سال ۱۶۷ پیش از میلاد مسیح وفات یافت و کلیه آثار او بر اثر حوادث از بین رفته است .
۵ - Plauto (در اصل لاتینی پلاوتیوس Plautius) شاعر بذله گوی لاتین، که در سال ۱۸۴ پیش از مسیح مرد .

۶ - Varro ؛ «لوسیوس واریوس روفوس» Lucius Varius Rufus شاعر رومی که دوست نزدیک «هوراس» و «ویرژیل» بود .

در برخی از نسخه‌های قدیمی «کمدی الهی» بجای «واریو» Varro ، «وارو» Varro نوشته شده و بسیاری از مفسرین داتاه و مترجمین «برزخ» این املا را اصیل تر شمرده‌اند. درین صورت منظوره داتاه یا شاعری است بنام «پوبلیوس ترنسیوس وارون» Publius Terentius Varron که در قرن اول پیش از میلاد مسیح میزیست، و ماداشمند بزرگی بنام «مارکوس ترنسیوس وارون» Marcus Terentius Varron که او نیز در قرن اول پیش از میلاد دردم زندگی میکرده و این نظریه اخیر مورد قبول غالب مفسرین کمدی الهی قرار دارد . این شخص ، علامه مشهوری بود که با «سیرون» خطیب رومی دوستی نزدیک داشت و در زمان حیاتش «دانشمندترین مردم بقیه در صحنه بهد

دوزخ

از دوزخیانند؟ و اگر چنین است در کدامین طبقه از دوزخ بسر میبرند؟
وراهنمای من پاسخ داد: «اینان، و «پرسیو»^۱ و من و بسیار کسان
دگر همراه با آن یونانی که بیش از هر کس دیگر از پستان پریان
شیر خورد»^۲،

در طبقه اول از زندان ظلمانی جای داریم^۳، و غالباً از این کوهستان
که همواره دایگان مارا در کنار خودش دارد^۴ سخن میگوئیم.
«اورپیده»^۵ با ما است، و «آتیفونته» و «سیمونیده» و «آکاتونه» و چند
یونانی دگر که پیش ازین پیشانیشان با تاج افتخار آراسته شد.

پیه در صحنه قبل

روم لقب گرفته بود. از وی در حدود پانصد کتاب یادگار ماند، چنانکه از حیث بحر و
پرکاری میتوان او را «ابن سینای» روم خواند. «سنت اوگوستن» روحانی معروف مسیحی درباره
او مینویسد: «همه عمر در شکفت ماندم که آدمی که این قدر چیز با ارزش نوشته بطور وقت
و فرصت برای خواندن این همه چیز دیگر پیدا کرده است».

۱ - Persio (در اصل لاتینی پرسیوس Persius) شاعر هجاکوی معروف لاتین،

که در سال ۶۲ میلادی وفات یافت:

۲ - «آن یونانی»: همر Homerus بزرگترین شاعر یونان و اروپا - «پریان»:

موزها (فرشتگان الهام بخش) - «بیش از هر کس از پستان پریان شیر خورد»، یعنی:
بیش از جمله دیگر شاعران مورد لطف پریان الهام بخش واقع شد و از آنها برد و بیوغ
شاعرانه گرفت.

۳ - «زندان ظلمانی»: دوزخ - «طبقه اول»: حلقه اول دوزخ (اعراف Limbo)

که جایگاه مردان نامی دور کهن است (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ). دانه در اینجا
در دنباله اسامی بزرگان ساکن طبقه اول دوزخ که قبلاً ذکر از آنان کرده بود (رجوع شود
بصفحات ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴ دوزخ)، عده‌ای دیگر از این بزرگان را معرفی میکند.

۴ - اشاره به کوه «پارناس» (بایتالیایی پاراناسو Parnaso) جایگاه ربانوع هنر و

پریان الهام بخش.

۵ - اورپیده Euripide (به یونانی اورپیدس Euripides) شاعر تراژدی نویس

یونانی قرن پنجم پیش از مسیح، که در ۴۰۶ قبل از میلاد وفات یافت. - آتیفونته Antiphon
(به یونانی آتیفون Antiphon) شاعر تراژدی نویس یونانی قرن چهارم پیش از مسیح، که سال
وفاتش درست معلوم نیست. - سیمونیده Simonide (به یونانی سیمونیدس Simonides)
پیه در صحنه بعد

سرود بیعت دوم

از میان کسان تو «آتیکونه» و «دیفیله» و «آرجیا» و «ایسمنه» را
که همچنان افسرده دل است، در آنجا توان یافت^۱ .
و هم آن زنی را که «لانجیا» را نشان داد^۲ ، و نیز دختر «تیرزیبا» را^۳

په ارسطو قبل

شاعر نغزلرای یونان در قرن پنجم قبل از مسیح ، اهل جزیره کس Cos که در ۴۶۹ پیش از میلاد وفات یافت . - آگاتونه Agatone (به یونانی آگاتوس Agathos) شاعر تراژدی نویس یونانی در قرن پنجم پیش از مسیح ، که در سال ۴۰۶ پیش از میلاد وفات یافت و آثار او نیز در طول زمان بالمره از میان رفته است . - «ناج افتخار» lauro شاخه‌ای که در یونان و روم قدیم نشان افتخار بصورت حلقه‌ای بریشالی شعرا و هنرمندان و سرداران بزرگ نهاده میشد و نمونه آنرا در تصاویر خود داته میتوان یافت .

۱ - «کسان تو» delle genti tue ، یعنی در میان زنانی که قهرمانان داستان «تبائیس» تو هستند... «آتیکونه» Antigone دختر «اودیپوس» و «بوکاستا» قهرمان افسانه ای یونان ، که بازیگران اصلی «تبائیس» استاسیوس هستند... دیفیله Deiphile (یونانی Delphilae) زن «ایدئوس» و مادر «دیومند» (دوزخ ، صفحه ۴۱۵ ، شرح ۱) . - ارجیا Argià خواهر دیفیله و زوجة Polynices (صفحه ۷۳۵ ، شرح ۲ این کتاب) . («ایسمنه» Ismenè) یونانی Hismenae) دختر دیگر «اودیپوس» و «بوکاستا» ، که تا یا آخر ناظر تمام بدبختی‌های خاندانش شد ، منجمله خود کشی مادر و کشته شدن نامزد خویش را بیچشم دید و ازین جهت است که «همچنان افسرده دل است» .

۲ - «لانجیا» Langia چشمه‌ای در نزدیکی شهر «تب» . - «آن زنی...» اشاره به Hypsipilae (بایتالیایی ایزبیله Isifile) - (دوزخ ، صفحه ۳۱۹ شرح ۲) که در موقیعه قوای هفت پادشاهی که تب را در محاصره داشتند از فرط تشنگی نزدیک بسره بودند ، چشمه «لانجیا» را نشانان داد .

۳ - Tiresia (به لاتینی Tiresias) قهرمان شهر تب ، که بعد از مرگش دختر او «ماتو» Manto راه سفر در پیش گرفت و پس از طی شهرها و دیارها به شمال ایتالیا رفت و شهر «ماتوا» Mantova زادگاه و برزیل را بنیاد نهاد و برزیل با تفصیل تمام در سرود بیستم دوزخ درین باره سخن گفته است . - این بند از «کمندی الهی» حاوی تناقض کوئی مشخصی است که مفسرین این کتاب را دچار دودسر بسیار کرده ، زیرا داته قبلا این «ماتو» را در جمع جادوگران و فیگوریان ، در طبقه هشتم دوزخ جای داده است و در «اعراف» ، در صورتیکه در اینجا از او بعنوان یکی از ساکنان Limbo (اعراف) یاد میشود . - تعبیری که برای توجیه این تناقض کوئی یافته‌اند اینست که اشاره شاعر در اینجا به ماشو نیست ، بلکه یکی از دودختر دیگر «تیرزیبا» است که دافنه Dafne و استوریاده Istoriade نام داشته‌اند ؛ ولی اشکال در اینجاست که «استاسیوس» در «تبائیس» خود ، که در اینجا داته ازین زنان بعنوان «قهرمانان آن داستان» یاد میکند ، از میان سمدختر تیرزیاس فقط از «ماتو» نام برده است . برخی از محققین اصولا «دافنه» و «ماتو» را یک نفر دانسته‌اند .

برزخ

و «تی» را ^۱ و «دئیدامیا» و خواهرانش را ^۲ .

هر دو شاعر خاموش شده بودند و از نو با دقت پیرامون خویش مینگریستند، زیرا که از بندِ بالارفتن و از میان جدارها گذشتن رسته بودند؛ و چهار خادمه از خدمتکاران روز در پس سر مامانده بودند، و خدمتکار پنجمین برمالبند نشسته بود و نوک آتشین گردونه را همانند آن چهاردگر همچنان روی بیالا میبرد ^۳، که راهنمای من گفت: «پندارم که هنوز باید شانه راست را بجانب کناره بروین داشته باشیم و کوه راه را دور بزنیم.»
بدینسان عادت رهنمای ما شد ^۴، و چون این روح پارسا گفته مارا تأیید کرد ^۵ با تردیدی کمتر راه تازه را در پیش گرفتیم.
آندو در پیش میرفتند و من یکه و تنها در دنبالشان روان بودم و

۱ - تی Teti (در اصل یونانی تیتس Thetis) مادر «اشیل» قهرمان افسانه‌ای

جنگهای ترویا .

۲ - دئیدامیا Deidamia و خواهرانش: دختران Lycomedes پادشاه Scyros (بایتالیائی شیرد Sciro) در یونان. «دئیدامیا» مشوقه اشیل بود و عشق او بود که اشیل را بعد از مدتی قهر و کناره‌گیری دوباره بمیدان جنگ کشانید - داستان وی بتفصیل در «آکیلئیس» (آشیل‌نامه) دومین اثر منظوم استاسیوس نقل شده است. کلمه «خواهران» *sorelle* در شعر داتشه بصورت قدیمی *suore* بکاررفته است.

۳ - «چهارخدمتکار» *le quattro ancelle* اشاره به چهارساعت اول روز - «برمالبند نشسته بود» *era al teme* اشاره به گردونه خورشید که ساعات مختلف روز بنوبت برمالبند آن مینشینند و آنرا پیش میبرند - «نوک آتشین گردونه را زویبالا میبرد» یعنی: گردونه خورشید را همچنان بطرف وسط آسمان (نیمروز) هدایت میکرد - مفهوم کلی این بند اینست که چهارساعت از طلوع خورشید گذشته و ساعت پنجمین فرا رسیده بود، و اندکی مانده بود که خورشید به وسط آسمان رسد، یعنی ظهر شود.

۴ - یعنی: بنا بشیوه‌ای که از آغاز سفر خود در برزخ بدان خو گرفته بودیم، حرکت خود را بجانب راست ادامه دادیم.

۵ - اشاره بدانکه «استاسیوس» که روحی بهشتی است برخلاف داتشه که آدمی زنده‌است، و ورژیل که روحی دوزخی است و با راه و چاه برزخ آشنائی ندارد، خطا نمیتواند کرد.

سرود بیست و دوم

گوش بگفتگوشان داشتم که برایم درسی از فن سخنرایی بود .
اما دیری نگذشت که دیدار درختی پر از میوه های معطر و دلپذیر که
بر سر راه خوش یافتیم ، رشته این گفتگوی شیرین را بگست .
همچنانکه درخت کاج هر اندازه بیالارود شاخه بشاخه کوچکتر میشود ،
این درخت از جانب پائین چنین بود ، ویندارم که این از آنرو بود که کسی
را امکان بالا رفتن بر آن نباشد .

از آنجانب که راه ما بسته بود ، از صخره بلند آبی زلال فرو میچکید
که از جانب بالا بر گهای درخت را آبیاری میکرد .

دو شاعر بدرخت نزدیک شدند ، و از میان شاخ و برگها ، صدائی بانگ
برداشت که : « دست از خوردن این میوه ها بدارید » ،

و پس گفت : « مریم که اکنون بخاطر شما دعا میکند ، بیشتر در
اندیشه رنگین کردن خوان عروسی بود تا در پی لذت ذائقه خوش » .

و رومیان پیشین از آشامیدنیها به آب اکتفا جستند^۱ ؛ و «دانیال»
خوراک را با دیده بی اعتنائی نگرست و لاجرم ره به داتش برد^۲ .

در قرن نخستین ، گرمسنگی بلوطهای شیرین را بزبائی طلا در آورد

۱ - طرف ابن خطاب ارواح شکمپرستان طبقه ششم برزخند ، نه داته و همراهاتش .
۲ - «مریم» در اینجا بعنوان نمونه میانه روی و خودداری به ارواح شکمپرست ارائه
میشود . اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل یوحنا ، باب دوم) : « ... و چون شراب تمام
شد ، مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند » .

۳ - نقل از « والرئوس ما کریموس » مورخ رومی : « ... رومیان فقط آب مینوشیدند » .
۴ - اشاره به دانیال بی ؛ نقل از تورات (کتاب دانیال ، باب اول) : « ... پس دانیال
برئیس ساقیان گفت : مستعدی آنکه بتدکان خود را درده روز تجربه نمائی و بما بقول برای خوردن
بدهند و آب بجهت نوشیدن ، و چهره های ما و چهره های سایر جوانائی را که طعام پادشاه را میخورند
بصورت تو ملاحظه نمایند و بتهیجکه خواهی دید با بتدکانت عمل نمای . »
کلمه دانیال Daniele در شعر داته بصورت خاص Daniello بکار رفته است .

برنخ

وئشنکی از هر جویباری اکسیری ساخت^۱.

عسل و ملخ ، غذائی بود که معمد را در صحرا بکار آمد^۲ و ازین رو وی را افتخاری چنین بزرگ نصیب افتاد و آن مرتبت بلند را یافت که انجیل آشکارا از آن سخن میگوید^۳.

۱ - اشاره به عصر طلائی بشریت که «اوویدیوس» Ovidius در کتاب «امتحالات» خود که منبع دانته است ، از آن بتفصیل یاد کرده است . در دوزخ نیز ازین «عصر طلائی» یاد شده (دوزخ، صفحه ۲۷۵ شرح ۳) .

۲ - «معمد» il Batista اشاره به یوحنا یعمید دهنده San Giovanni Battista؛ نقل از انجیل (انجیل متی ، باب سوم) : « ... واین یحیی لباس ازپشم شتر میداشت و کمربند چرمی بر کمر، و خوراک او از ملخ و عسل بری میبود . » و (انجیل مرقس ، باب اول) : « ... و یحیی را لباس ازپشم شتر و کمربند چرمی بر کمر میبود و خوراک وی از ملخ و عسل بری . »

۳ - انجیل متی ، باب یازدهم : « ... هر آینه بشما میگویم که از اولاد زنان یزرگتری از یحیی تممید دهنده برنخاست . » و انجیل لوقا ، باب هفتم : « ... زیرا که شما را میگویم از اولاد زنان قبی بزرگتر از یحیی تممید دهنده نیست . . » .

سرود بیت سوم

طبقه ششم : شکمپرستان

سه شاعر همچنان در طول حلقه ششم پیش میروند ، و برزخیان این حلقه را میبینند که بخواندن مزمورینجام داود مشغولند . داتنه در اینجا ناروح شخصی بنام «فورده زه» برخورد میکند که در روی زمین آشنای نزدیک او بوده است و با وی بتفصیل در باره فساد فلورانس و مخصوصاً بیعتی و پرده دری زنان آن گفتگو میکند . از نظر تاریخیه زندگی داتنه این سرود یکی از جالب ترین سرودهای کمدی الهی است ، زیرا که وی در آن اشارات سریع بدوران جوانی بی‌شویبارخوش و ماجراهائی که با این «فورده زه» گذرانده ، دارد .

سرود بیعت و سوگ

چون بشیوه آن کس که عمر را در شکار پرندگان تلف میکند نظر
بشاخ و برگ سرسبز درخت دوخته بودم^۱ ،
آنکه مرا برتر از پدری بود^۲ ، گفت : « پسر جان^۳ ، اکنون بنزد ما
آی ، زیرا که آن زمانی که در اختیار ماست باید در راهی به ازین
صرف شود . »

دیدگان خویش را ، و با همان شتابندگی هر دو بار ، بجانب خردمندانی
که گفتگویشان مرا بی کمترین تلاشی براه میبرد گرداندم ،
و ناگهان شنیدم که کسانی گریان و آواز خوانان سرود **Labia mea**
Domine^۴ را با چنان لحنی میخواندند که برای ما هم شادی وهم
رنج میآورد .

چنین آغاز کردم : « ای پدر مهربان ، این چیست که میشنوم ؟ » و
او بمن گفت : « ارواحی هستند که براه خود میروند تا شاید^۵ در اینجا گره

۱- یعنی : مثل شکارچیان که عمر خود را در جستجوی پرندگان بنگاه کردن بعبان شاخ
و برگ درختان میگذرانند و کاری عبت میکنند ، بدرخت نگاه میکردم .

۲- اشاره به ویرژیل .

۳- **figliuole** اصطلاح ایتالیائی که در ایتالیائی با حرف **o** ختم میشود ، و در اینجا بصورت
لاتینی آن آورده شده ، یعنی با **e** ختم شده است .

۴- جمله لاتینی بمعنای « خداوند ، لب مرا » . نقل از زبور داود (تورات . کتاب مزامیر ، زمزمور
بنجاه و یکم) : « ... خداوند ، لبهایم را بگشا تا زبانم مسیح ترا اخبار نماید . »

۵- این کلمه شاید (**forse**) در اینجا معنی تردید را میدهد ، بلکه مفهوم کوشش این
ارواح را برای رسیدن بنتیجه محسوم دارد .

سردن ایست و سوم

از کار فرو بسته خود بکشایند.^۱»

همچون زائرنی که غرق در اندیشه خویشند و بدیدار ناشناسانی در سر راه خود بی آنکه بر جای ایستند روی بسوی ایشان میکنند، دسته‌ای از ارواح پارسا و خاموش که از پشت سر ما می‌آمدند و تندتر از ما راه میرفتند، با ما برخورد میکردند و میگذشتند و با شکفتی بما مینگریستند.

جملگی دیدگانی بیفروغ و فرورفته و چهره‌هایی پریدمرنگ داشتند و بدنهایشان چنان از گوشت تهی بود که پوستها بقالب استخوانها درآمده بود.

نپندارم که «اریزیتونه» بر اثر گرسنگی بسیار، حتی در آن هنگام که بیش از هر وقت دیگر ازین بابت به بیم آمد، تا آخرین پوشش تن خود این چنین از گوشت تهی شده بود.^۲

اندیشناك باخوش میگفتم: «اینانند آن کسان که چون مریم دندان در گوشت پسرش فرو برد، اورشلیم را از کف بدادند»^۳.

۱- در اصل «گرماس قرض خود بکشایند»، اصطلاحی که در فارسی نامانوس است.

۲- Erisitone (به یونانی اریسیکتون Erisichton) پسر پادشاه «تالویا» در

یونان، که بنا بر روایات افسانه‌ای یونان «دمتر» ربه النوع زراعت بعلت آنکه وی بلوط مقدسی را برای خوردن از معبد این ربه‌النوع دزدیده بود بر او خشم گرفت و او را محکوم به گرسنگی ابدی کرد، بنحویکه هر چه بخورد سیر نشود. در نتیجه وی تمام دارائی خود را صرف خرید خوراکی کرد و حتی دخترخوش را نیز فروخت و نان خرید و چون بلزهم سیر نشد آخرین چاره را خوردن قسمتی از بدن خود یافت و مراد داته نزد آتوت کبوی بیش از هر وقت دیگر از گرسنگی خویش به بیم آمد. اشاره بدین نکته است. - «آخرین پوشش او»: پوست بدتش که بجز آن چیزی برایش نمانده بود.

۳- اشاره بمحاصره تاریخی شهر اورشلیم از طرف «یتوس» فرمانده قوی رومی در سال

۷۰ در میلاد

بروزخ

حلقه‌های دید گانشان حلقه‌هایی بی‌نگین مینمود ، و آنکس که در
چهره آدمیان omo میخواند درینجا فقط m را تشخیص میتوانست داد^۱ .
کدام کس ، بی‌وقوف برعلت چنین امری ، باور تواند داشت که بوی
سیبی یا آبی بابرانگیختن اشتهای کسان ، چنین آثاری در پی داشته باشد^۲ ؛
ومن که هنوز علت این لاغری آنان و پرچین و چروکی پوست نحیفشان
را نمیدانستم ، مبهوتانه از خوش میپرسیدم که چه چیز اینان را چنین
گرسنه دارد؟..

که روحی ازین جمع ، دیدگان خود را از اعماق سر خویش^۳
بسوی من گرداند و خیره خیره نگاهم کرد ، و پس با صدائی بلند بانگ برداشت
که : « این چه لطف الهی است که شامل حال من شده است ؟ »^۴
هرگز ممکن نبود که او را از قیافه اش بشناسم ، اما از صدای بوی

چیه از صفحه قبل

۷۰ میخی ؛ در این سال یهودیان علیه روم شوریدند و قوای رومی پایتخت فلسطین را محاصره کرد
و پس از تصرف آن یهودیان را از آنجا کوچ داد و باطراف و اکناف امپراطوری روانه کرد ، و از
آن زمان آوارگی یهود شروع شد . درین محاصره محصورین چنان دچار قحطی شدند که یکی
از خاتمهای نجیب زاده یهود موسوم به «مرم» پسر خود را کشت و خورد .

۱- «حلقه‌های بی‌نگین» : اشاره بدانکه حلقه‌هایشان پیدا بود ، اما چشم و مردمک آن
در میان آنها پیدا نبود - « آن کس که در چهره آدمیان omo میخواند » : اشاره به يك عقیده
قرون وسطائی ، که برطبق آن در صورت هر کس کلمه OMO (انسان) نقش زده شده است (دو
دو چشم ، M در آبرو و خط بینی) ، و درینجا دانه تذکر میدهد که در چهره ایشان از فرط لاغری
فقط علامت M پیدا بود و دو علامت O که مربوط به دو چشم است پیدا نبود . حرف M در متن
شعر بصورت تلفظ آن در ایتالیائی (emme) آورده شده است .

۲ - یعنی : با تحریک اشتهای این شکمپرستان و گرسنه نگاه داشتن همیشگی آنها
ایتان را چنین لاغر و رنجور کند . «سیب» در اینجا نیز ، مثل سرود سیزدهم دوزخ (دوزخ ، صفحه
۲۵۳ ، شرح ۱) مفهوم کلی میوه را دارد .

۳ - اشاره به فرورفتگی فوق العاده چشمها .

۴ - اشاره بدینکه این روح آشنای دانه بوده است و از دیدن وی در اینجا اظهار

تعجب و شادمانی میکند .

سرود یسیت و سوم

آنچه را که چهره‌اش از من پوشیده داشته بود دریافتم ،
و این اخگر آتش شناسائی این چهرهٔ دگر کون شده را در ذهن من
برافروخت ، و لاجرم صورت «فورزه»^۱ را در برابر خویش باز دیدم .
ملتمسانه گفت: « بدیدن این جرب خشك كه رنگ از پوست من برده ،
و این نحیفی و تزاری من اکتفا مکن ،
و حقیقت حال خویش را بمن بگوی ، و بگوی که این دو روحی که
ترا بدرقهٔ راهند کیانند؟ و این چنین خاموش در برابر من مایست . »
در پاسخش گفتم: « چهرهٔ تو که یکبار در هنگام مرگت بر آن
گرستم ، اکنون بادگر کونی خود کمتر از آن هنگام اشك در دیدگان
و غم در دلم نمی‌آورد .

لاجرم ، ترا بخدا سو کند ، بمن بگوی که چه چیز شما را این
چنین تزار دارد^۲ ؟ از من مخواه که تا چنین اسیر حیرتم زبان بگفتار
کشایم ، زیرا کسی که آکنده از شوقی دگر باشد ، نیکو سخن
نمی‌تواند گفت . »

و او بمن گفت: « مشیت لایزال بدین آب و درختی که در پشت سر مایند
خاصیتی بخشیده که چنین تزارمان میکند .
جملهٔ این کسان که گریان و نالان سرود میخوانند ، درینجا با
گرسنگی و تشنگی از آرایش کنه‌اش شکم را فرون از حد انباشتن تطهیر
میشوند .

۱ - Forese Donati برادر « کورسودوناتی » مردستهٔ « سیاه های » فلورانس، که از
خویشان دانه واز دوستان صمیمی دوران جوانی او بود و در سال ۱۲۹۶ مرد .
۲ - che si vi sfoglia ... ترجمهٔ تحت‌اللفظی این جمله اینست که : « چه چیز
شما را اینطور بی‌برک کرده ؟ » یعنی : اینطور تن شما را از گوشت عاری دارد ؟

برزخ

بوئی که از سیبها و از ریزش آن آبی بر میخیزد که در آن بالا بروی شاخ و برگ مینزرد و میریزد ما را سخت مشتاق نوشیدن و خوردن میکند؛ و تنها یکبار نیست که در گردش بدو این حلقه درد ما تازه میشود^۱ ... میگویم درد، در حالیکه لذت باید گفت^۲ ،

زیرا که ما را همان اشتیاقی بسوی این درخت میخواند که مسیح را، در آن هنگام که با خون خودش گناهان ما را بخرید، و داشت که با شادمانی بگوید: « ایللی^۳ . »

و من بدو گفتم: « فورزه ، از آن روز که تودست از دنیای ما برداشتی تا بسوی جهائی نکوتر روی ، سالی پنج نگذشته است ، واگر ، پیش از فرا رسیدن ساعت آن رنج میمون که ما را از نو با خدای درمیآمیزد ، امکان بیش گنه کردنت از میان برفت^۴ ،

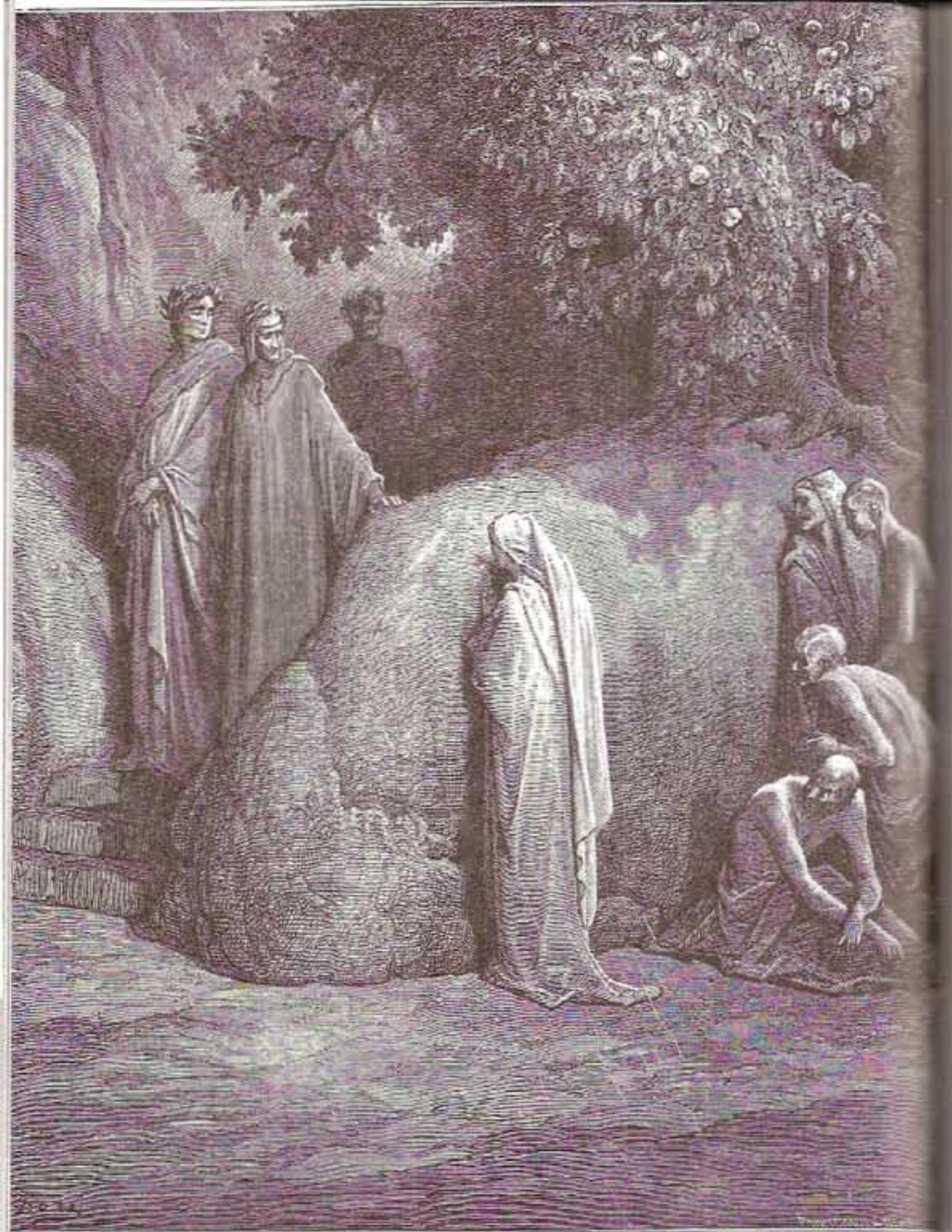
چسان تو در چنین کوتاه زمانی تا باین اندازه بالا آمدی؟ مرا گمان آن بود که ترا در آن پائین یعنی در آنجا خواهیم جست که زمان از کف

۱ - یعنی : هر دفعه که در گردش خود بدور کوهستان از برابر این درخت میگذریم دامن تازه میشود .

۲ - یعنی : چون این درد کشیدن وسیله‌ای برای تطهیر روح ماست تا شایستگی صعود بجهان بالا را پیدا کنیم ، بحقیقت آنرا لذتی باید شمرد .

۳ - اشاره به آخرین کلام عیسی در بالای صلیب (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « ... و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت و نزدیک به ساعت نهم عیسی با آواز بلند صدا زده گفت : ایللی ایللی لما سبقتنی ، یعنی الهی الهی ، چرا مرا ترک کردی ، و نیز (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) : « ... و در ساعت نهم عیسی با آواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی لما سبقتنی ، یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی . » - « باخون خود » : در متن : یا ريك خود con la sua vena .

۴ - یعنی اگر برای توبه کردن آنقدر درنگ کردی که با فرا رسیدن ساعت مرگ (رنج میمونی که بشر را بخداوند میرساند) خود بخود امکان ادامه گناه (یعنی شکمخوارگی) از تو سلب شد ، پس چطور شد که بی مقدمه بدین حلقه آمدی ؟



سرود بیست و سوم

داده را با زمان بایستی خرید.^۱ «
ووی بمن گفت: «این «نلای» من بود^۲ که نوشابه کوارای رنج
را بمن نوشاند^۳، و با گریه های روزان و شبان خود
و با آهها و نایسهای پارسایانه خویش مرا از آن دامنه‌ای که باید
دوران انتظار را در آن گذرانید و هم از حلقه‌های دگر بیرون کشید؛
و این بیوه مهربان من که بس گرامیش داشتم، از آنرو خدای را
بیشتر عزیز و پسند خاطر است که در نکوکاری تنهاست^۴،
زیرا که حتی در «بارباجیای» «ساردینیا» زنان را عفاقی بسیار فروتر
از زنان آن «بارباجیا» است که من وی را در آن برجای نهادم.^۵
برادر مهربان، دیگر میخواهی چه بگویم؟ از هم اکنون زمانی
را نزدیک میبینم که برای آن ساعت حاضر چندان قدیم نخواهد بود^۶،
و در آن زمان خانمهای بی آزرم فلورانس را مانع از آن خواهند شد
که گشاده سینه و گشوده پستان بهر کوی و برزن در آیند.

کدام زنان قبائل وحشی و کدامیک از زنان مسلمان که برای

۱ - اشاره بقانون کلی برزخ، که گناهکارانی که فقط در آخرین ساعت زندگی توبه کرده‌اند، باید مدتی معادل با دوران گناهکاری خوش در طبقه پائین برزخ بسر برند و دانه تعجب میکند که چرا «فورزه» مشمول این قانون نشده است.

۲ - Nella، مخفف Giovinella، نام زن «فورزه».
۳ - اشاره به غذایی که برزخیان در راه تطهیر روح خوش تحمل میکنند (رجوع شود جفحه ۸۲۵، شرح ۲)

۴ - «تنها» soletta؛ اشاره بدانکه در شهر فلورانس بجز او زن نکو و پارسا نمیتوان یافت.

۵ - Barbaggia نام ناحیه‌ای کوهستانی و خشک در جزیره ساردینیا Sardinia (ساردنی)، که اهالی آنرا از نسل «واندالها» میدانستند و در قرون وسطی مردم این منطقه به فساد اخلاق دبی بند و بازی مشهور بودند. - «بارباجیائی» که من ویرا در آن گذاشتم: اشاره به شهر فلورانس.

۶ - یعنی: چندان از حالا دور نخواهد بود.

برزخ

و ادانتشان به پوشیده روئی وضع قوانین شرعی و عرفی لازم آمد، چنین کرده بودند^۱ ؟

اما اگر این نیمه هرجائیان^۲ احتمال میتوانستند داد که آسمان در کوتاه زمانی با آنان چه خواهد کرد، از هم اکنون دهان بشیون گشوده بودند^۳ ؛

زیرا که اگر روشن بینی من در اینجا براه خطا نرود، پیش از آنکه موبرعارض آنانی رسته باشد که اکنون با لالائی های دایگان آرام میگیرند، ایشان مایهٔ بیدار برای افسرده دلی خواهند داشت^۴ .

برادر، اکنون دیگر چیزی را از من پنهان مدار . بین که نه تنها منم، بلکه جملهٔ این کسانند که بدان جانب که خورشید پرده در برابر دارد^۵ مینگرند .

چون چنین شنیدم، بدو گفتم: «اگر بیاد آری که تو بامن چسان

۱ - زنان سلمان saracine ؛ این لقبی بود که اروپائیان به مسلمانان اسپانیا (اندلس) و شمال آفریقا داده بودند، و مقصود ازین سخن اینست که پیش از وضع قوانین شرعی و عرفی برای وا داشتن این زنان پوشیده روئی، ایشان گشاده روی بودند اما بیشرمی زنان فلورانس را نداشتند .

۲ - le svergognate ؛ بی حیایان، اشاره به زنان فلورانس .

۳ - اشاره به حملهٔ ارتش فرانسوی «شارل دوروالوا» به فلورانس در سال ۱۳۰۳ و غارتها و کشتارهای فراوان ایشان که با تعرض بناموس زنان شهر و آزار آنها همراه بود .

۴ - یعنی: پیش از آنکه کودکان ذکور کنونی فلورانس نوپسانی شده باشند، انواع بدبختیها برین شهر روی آور خواهد شد؛ اشاره به حملهٔ فرانسویها که فوقاً بدان اشاره شد، و قحطی و حریق بزرگ شهر در سال ۱۳۰۴ که هزار ریاضد خاندها ویران کرد، و شکست «موتسه کاتینی» .

۵ - یعنی: بدان سمت که تو بایستادن خود در برابر نور خورشید حاجبی دیدی آورده ای.

قبلاً گفته شد (سرودهای سوم و پنجم برزخ) که روح برزخیان حاجب ماوراء است و فقط بدن داتنه است که ایجاد سایه میکند .

سرودیت و سوم

بودی ومن باتو چان ، این خاطره هنوزمارا بسی دردزا خواهد بود^۱ .
این کس که پیشاپیش من روان است ، روزی چند پیش ازین
از زقد گانی روی زمین بدین راهم آورد. و این در آن هنگام بود که خواهر
این که بینی گرد روی بود^۲

(و خورشید را نشانش دادم) ؛ وی مرا با همین گوشت و پوست که
برتن دارم از دیار ظلمات بوادی مردگان واقمی^۳ برد ،
و بس آنگاه با سخنان خویش قویدم کرد و به بالا رفتن ازین کوهستانی
که شما تافتگان جهان را^۴ بحال نخستین باز میگردداند ، و بدوزدن
آن وا داشت ،

و بمن گفت که تا بدانجا رسم که «بئاتر بچه» را بینم همراهم خواهد
بود ، و از آن پس باید که بی او بمانم .
این کس که بمن چنین گفت «ویرجیلیو» است (و او را نشان دادم) ،
و این دیگری همان روحی است که اندکی پیش بخاطر او
قلمرو شما که او را رخصت سفر داده است ، سرپای خوش راتکان داد^۵ .

۱ - اشاره به سوابق دوستی داتنه و فورزه که رفقای عیاشی دوران جوانی بوده اند
و سه قطعه از فورزه درین باره در دست است که بصورت سؤال و جواب سروده شده و لحنی پشدار
و تا حدی مستهجن دارد .

۲ - اشاره به ماه ، که در افسانه خدایان یونان خواهر خورشید شمرده میشد ، زیرا
دیانا (ارتمیس) ربه النوع ماه و قیوس (آپولون) رب النوع خورشید ، فرزندان خدای خدایان و باهم
خواهر و برادر بودند . - «گردروی بود» : اشاره بدانکه هنگام آغاز سفر داتنه بدنیای جاوید ماه
صورت بدر تمام داشت .

۳ - i veri morti : دوزخیان که برای همیشه از رحمت الهی محروم شده اند .

۴ - voi che il mondo fece torti یعنی شما که در آن جهان روی از درستی

برتافته بودید و در اینجا بانحمل کفریه پاکی نخستین باز میگرددید .

۵ - اشاره به سخن و برژیل در سرود اول دوزخ (دوزخ ، صفحه ۹۱ شرح ۷) و سرود ششم
برزخ (صفحه ۵۸۵، شرح ۳) که یکبار دیگر نیز، در سرود سیام برزخ، از جانب دیرزیل تکرار میشود .

۶ - اشاره به استاسیو .

سرود بیت چهارم

طبقه ششم: شکپرستان

درین سرود سه شاعر بقیه راه خویش را در حلقه ششم برزخ طی میکنند و پپای پلکانی میرسند که باید آنها را بطبقه هفتم یعنی آخرین حلقه قبل از بهشت زمینی برد. این موع اندکی بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۲ آوریل ۱۳۰۰ است.

قسمتی از سرود صرف معرفی و توضیح بیک شعر نازم ای میشود که مکتب *dolce stil nuovo* نام دارد، و دانه بزرگترین نماینده و شخصیت آن در ادبیات ایتالیاست. درین سرود این سرود عملابجای وصف برزخ بیک گفتگوی دوستانه و خودمانی ادبی میان دو شاعر هم دوره تبدیل شده است. درباره این مکتب ادبی و خصائص آن به شرح حال دانه در مقدمه دوزخ، رجوع شود.

پیش از رسیدن بآخر راه، این عده با درخت دیگری که دیدار آن هایه تحریک اشتهای شکپرستان و افزایش رنج کفاره آنان است برخورد میکنند، و مثل سایر حلقه ها در آخر این حلقه نمونه هایی از مجازات گناهکاران ارائه میشود.

سرود بیست و چهارم

نه گفتگوی ماراه رفتنمانرا کند میکرد و نه رادرفتن ما گفتگویمان
راه؛ و سخن گویان همچو آن کشتی که در معرض وزش بادی مساعد باشد، بتندی
براه خوش میرفتیم .

واشباح که دوبار مرده مینمودند، یادیدگان فرورفته خوش شگفتی
فراوان خود را از زنده دیدن من ابراز میداشتند .

ومن، در دنباله سخن خوش بدو^۱ گفتم: « این روح^۲ شاید بخاطر
حضور روحی دگر کندتر از آن بالا میرود که حقاً میتواندست رفت^۳؛
اما اگر میدانی، مرا بگویی که «پیکردا» در کجاست^۴؛ و بگویی
که آیا در جمع این کسانی که چنین بمن مینگرند، کسی هست که نامش
شایان ضبط باشد؟ »

فخست گفت^۵: « خواهر من، که نمیدانم زیبائیش فروتر بود یا

۱- «فوره زه» .

۲- «استاسیو» .

۳- اشاره بدانکه حضور ویرژیل باعث شده است که استاسیو شوق بالای روی را از
خاطر ببرد .

۴- Piccarda خواهر «فوره زه» بود که در این موقع با دانه مشغول گفتگو است
و نیز خواهر «کرسودوانی» که قبلاً ذکر او رفت . این دختر که بسیار زیبا بود از دختران
تارک دنیای سومنه «سنتا کیارا» در «موتیچلی» نزدیک فلورانس بود، ولی کاش او را بزور از
آنجا بیرون آورده تا بمنظور های سیاسی بر روی بنام «روسلینودلاتوزا» شوهر دهند . دانه
روح این بانو را در طبقه اول بهشت (سرود سوم) مرییند و در آنجا در باره وی با تصیلی بیشتر
سخن میرود .

۵- پاسخ نخست اول از سؤال دانه .

برزخ

بزرگواریش، اکنون در عرش اعلیٰ^۱ است و از تاجی که بر سر دارد شادمان است^۲، و پس بسخن خود افزود^۳ :

« در اینجا هیچ چیز مانع نامیدن کسان نیست، زیرا که روزمرداری شباهت ما را با آنچه پیش ازین بودیم از میان برده است .

این کس که میبینی (و با انگشت نشان داد) یوناجیوتتا^۴ است ، همان یوناجیوتتای لوکائی؛ و این دیگری که اندکی دورتر از اوست و چهره‌های نژادتر از جمله ارواح دگر دارد ،

کلیسای مقدس را در میان دوبازوی خویش داشت ؛ وی اهل «تورسو» بود و اینک از راه روزمرداری کفاره ماهیان دریاچه «بولسنا» و «ورناچیا» را میدهد .^۵

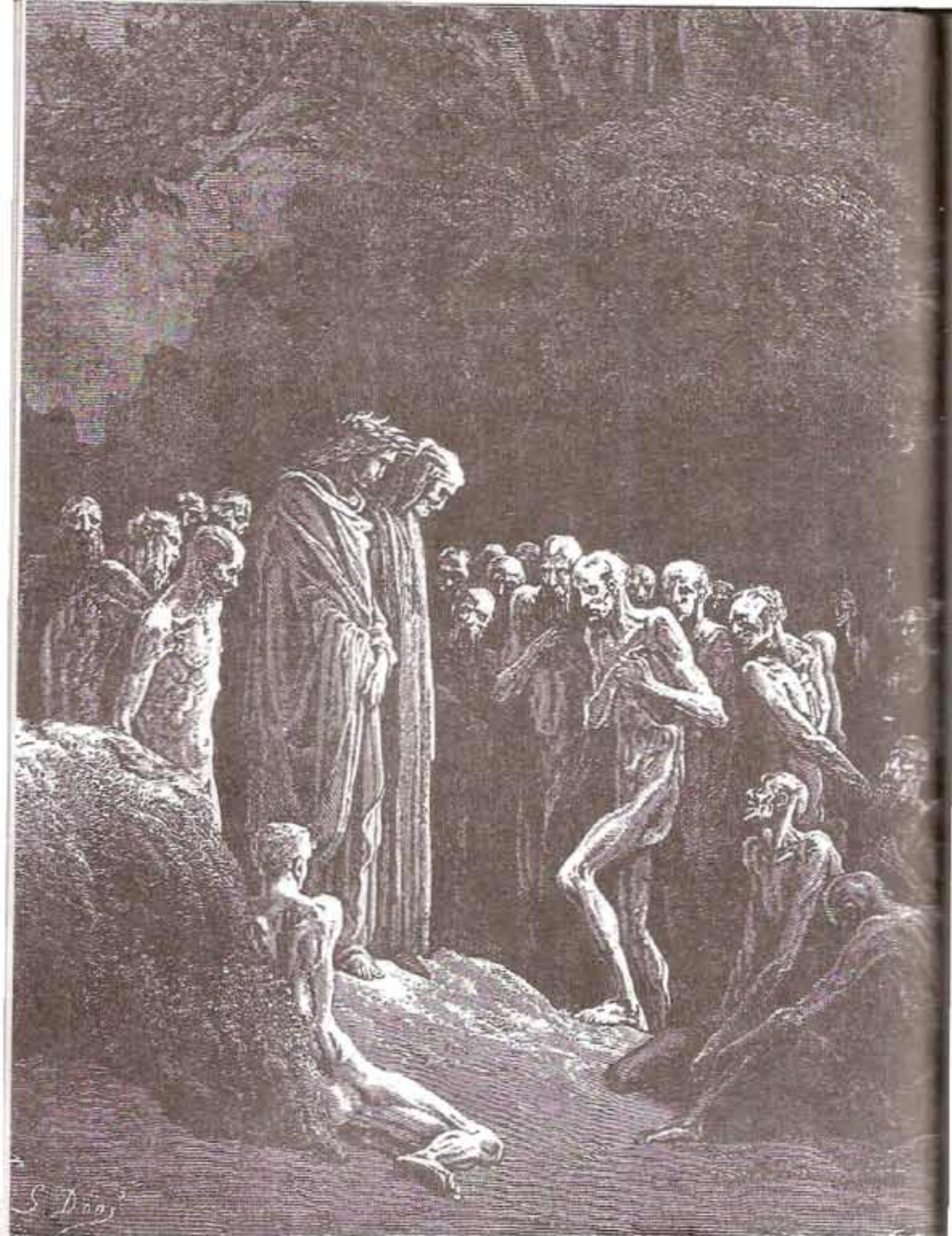
۱- در اصل : alto Olimpo « اولیمپوی اعلی » ، اشاره به آسمان . یعنی بهشت . « اولیمپو » (یونانی Olympus) چنانکه قبلاً گفته شد کوهی در یونان بود که یونانیان آنرا مقر خدایان خویش میدانستند .

۲- حلقه تورائی که برگردد سر ارواح بهستی است ، و در « بهشت » بدان اشاره خواهد شد .

۳- پاسخ قیمت دوم از سؤال داتنه .

۴- Buonagiunta شاعر ایتالیایی اهل ارکا Lucca ، که در سال ۱۲۹۶ مرد و از پیروان مکتب شعر رادب «پروونسی» بود . وی بمیخوارگی علاقه بسیار داشت و داتنه در کتاب دیگر خود نیز بدین مناسبت او را مورد اعتراض قرار داده است .

۵- اشاره به پاپ مارتینوی چهارم Martino IV که از سال ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ پاپ بود . این پاپ اصلاً فرانسوی بود و مارتین Martin نام داشت و چون مدتی خزانه دار کلیسای شهر تورس Tours بود (که درینجا بتلفظ ایتالیایی آن «تورسو» Torso آمده است) او را «تورسوی» لقب دادند . مردی بسیار شکمپرست بود و مرکب وی بر اثر افراط در خوردن ماهی‌های لذیذی که از دریاچه «بولسنا» Bolsena بدست می‌آمد اتفاق افتاد . - ورناجیا Vernaccia نام شراب سفیدی است که مخصوص جزیره ساردنی (ساردینیا) واز شرابهای معروف ایتالیاست و «پاپ مارتینو» برای آنکه به خوردن ماهی خود طعم گواراتری داده باشد ، دستور داده بود که ماهیان دریاچه بولسنا را بجای آنکه روی خاک بیندازند در داخل خم‌های شراب «ورتاچیرو» خفه کنند . - «کلیسای مقدس را در بازوان خویش داشت » یعنی : پاپ بود .



سرود بیست و چهارم

نام بسیار ارواح دگر را نیز یکایک برآیم برشمرد، و آنان جملگی ازینکه نامشان را برزبان آرند شادمان مینمودند، چنانکه حتی چهرهٔ یکتن ازایشان را ازین بابت تیره ندیدم^۱.

«اوبالدینودالایا»^۲ و «بونیفاتیو»^۳ را که باچوبدست اسقفی خود بسیار کسان را بچرا برد^۴، دیدم که از گرسنگی دندانها را درفضای خالی میفرسودند^۵.

و «سرمار کزه» را که روزگاری در «فورلی» بقراغ بال کلو تر میکرد و بااین وصف هر گزخوش را سیراب نیافت، دیدم^۶.

۱ - یعنی: اثر نارضایی درآن پیدا شود.

۲ - Ubaldin(o) dalla Pia از افراد خاندان معروف «اوبالدینی» و برادرکاردینال «اوتاونانو» بود. برادر دیگر او «اوکولینوداتسو» پسر «روجیری» بود و این همان اسقفی است که قهرمان سرودهای سی، و دوم و سی و سوم دوزخ است.

۳ - Bonifazio اشاره به بونیفاتیودتی فیکسی Fiescni اسقف شهر «راونا» در سال ۱۲۷۴، که در ۱۲۹۴ مرد.

۴ - حدود اسقف نشین «راونا» بسیار وسیع بود و تمام «رومانیا» و قسمتی از «امیلیا» را شامل میشد، و این گفته اشاره ایست بدانکه کلیهٔ صاحبمنصبان روحانی این نواحی تحت فرمان این اسقف بودند. ممکن است برای کلمهٔ pasture (چرا) که در اینجا آمده معنی نیشخند آمیزی نیز قائل شد، یعنی آنرا دارای این مفهوم ضمنی دانست که وی خیلی از زیردستان خود را به آب و نان رسانید.

۵ - این تعبیر از «اوویدیوس» گرفته شده که در کتاب استحاللات خود (کتاب ششم) در شرح احوال «ارزیکتون» زن جادوگر میگوید: «دندان برافشهای خیالی فرو میبرد و خوش را بر سفرهٔ باد و هوا بنیافت میخواند.»

۶ - Messer Marchese (آقای مارکی) اشاره به «مارکزه دیلی اورکولیوزی» که اهل شهر «فورلی» بود و در ۱۲۹۶ ریاست هیئت قضات شهر «فانتشا» را داشت. وی مردی بسیار شرابخوار بود. معروف است که یکروز از ناظر خرج خود پرسید که مردم دو بارهٔ او چه میگویند. وی گفت: «عالجناب، مردم میگویند که شما دائماً مشغول شرابخواری هستید.» وی با تعجب جواب داد: «ولی برای چه نمیگویند که من دائماً عطش دارم؟» اشارهٔ داتمه در این بند بهمین سؤال و جواب است.

برزخ

اما همچون کسی که نخست بدقت بنگرد و پس یکی را از میان جمع بیش از دیگران مورد نظر قرار دهد، بدان روح لوکائی که بیش از جمله ارواح دگر سرشناسائی مرا داشت^۱ نگرستم.

وی زیر لب زمزمه میکرد، و درین میان کلامی همانند «جنتوکا»^۲ از میان دولب او که وی اثر زخم فرساینده عدالت را بر آنها احساس میکرد، برون آمد.

گفتم: «ای روحی که چنین مشتاق سخن گفتن با من مینمائی، کاری کن که گفته ترا خوب بفهمم، و با سخنان خویش ما هر دورا راضی کن.» چنین آغاز کرد: «زنی زاده شده که هنوز پرده‌ای بر روی ندارد، و این زن ترا دوستدار شهر من خواهد کرد، هر چند که هنوز از این شهر بیدی یاد میکنند»^۳.

تو با این پیشگوئی من براه خویش خواهی رفت، و اگر زمزمه من بخطایت برده باشد جریان حوادث نظر ترا درین باره روشن خواهد کرد.

۱ - اشاره به «یوناجیوتا».

۲ - Gentucca. رجوع شود بشرح بعد.

۳ - «... که پرده‌ای بر روی ندارد»: یعنی هنوز عروس نشده است. - هویت این زنی که دانه او را از زبان روح برزخی «جنتوکا» مینامد کاملاً روشن نشده، فقط مسلم است که این خانم در شهر لوکا دانه را مورد پذیرائی و لطف خود قرار داده و اقامت در این شهر را برای او مطبوع کرده است. این اشاره طبعاً مربوط است به فاصله تابستان ۱۳۱۴ و بهار ۱۳۱۶، یعنی آن دورانی از آوارگی بیست ساله دانه که در شهر «اوکا» گذشت. معلوم نیست این خانم معشوقه دانه یا فقط دوست بزرگوارى برای او بوده، ولی این احتمال دوم بشظر صحیحتر میآید، زیرا خیلی بعید مینماید که دانه در «برزخ» اشاره به عشقی زمینی وجسمانی کند. برخی از مفسرین درین باره از خانمی بنام «جنتوکا موزلا» نام برده‌اند که در نیمه اول قرن چهاردهم در «اوکا» میزیست. - بیش از ده تفسیر دیگر از طرف مفسرین درین باره شده که در آن بعضی «جنتوکا» را اسم عام و برخی ترکیبی از دو کلمه و برخی تغییر شکل کلمه‌ای دیگر شمرده‌اند، و در اینجای برای احتراز از طول کلام از اشاره بدانها خودداری میشود.

سرود بیست و چهارم

اما بگوی که آیا من در اینجا آنکس را در برابر خوش دارم که
مکتب اشعار نو را با این شعر خود پی افکند : - ای زنان که معنی عشق
رامی‌فهمید^۱ ؟

ومن بدو گفتم : « من آن کسم که چون عشق الهام بخشد، مینویسم،
و بدانسان مینویسم که دلم از من می‌طلبد .^۲ »

گفت : « ای برادر ، من اکنون آن رشته‌ای را که مایه پیوند ما
هر سه تن ، یعنی من و محضردار^۳ و «گوتونه»^۴ در آنجانب این سبک
تازه شیرین^۵ شده بود که اکنون از دهان تو می‌شنوم، می‌بینم ،

۱ - اشاره به خود داتشه . «مکتب اشعارنو» : مکتب dolce stil nuovo که داتشه
از موجدین آن بود (رجوع شود به مقدمه کمدی الهی، شرح حال داتشه) . شعری که نقل شده،
مطلع اولین سرود عاشقانه داتشه است که پیش از ۱۲۹۲ سروده شده بود ، و اصل آن
چنین است :

. . Donne ch'avete intelletto d' Amore . .

۲ - این بند معروف کمدی الهی ، در حقیقت «مانیفست» مکتب ادبی خاصی است که
چنانکه گفته شد مکتب « سبک نوین ملایم » نام داشت ، و هرچند مبدع آن شاعری بنام
«گوریدو گوریتیلی» اصل «بولونیا» بود ، ولی این مکتب بخصوص در فلورانس رواج یافت و
بخاطر پیروی داتشه از آن بصورت بزرگترین مکتب ادبی پایان قرون وسطی درآمد . این مکتب
بر اساس الهام قلبی و توصیف سیمانه عواطف و احساسات تکیه داشت و ازین حیث نقطه مقابل مکتب
عبارت پردازی و طعناق شاعرانه بود که در آنوقت رایج بود . تا حدی میتوان این اختلاف را به
اختلاف مکتبهای ادبی رماتیک و کلاسیک قرن نوزدهم تشبیه کرد .

۳ - «محضردار» ، اشاره به سردی بنام «یاکوبودالنتینو» Jacopo da Lentino رئیس
امور قضائی فردرئیک دوم امپراتور آلمان و ایتالیا؛ این مرد که در سال ۱۲۵۰ مرد سبک «پروونسی»
که در آن زمان خیلی رایج بود شعر میگفت .

۴ - Guittone : اشاره به «گوتونهدارنسو» که در ۱۲۹۴ در فلورانس مرد و رهبر
مکتب فلسفی و فکری معروفی بود . وی یکی از «برادران خوشگذران» frati godenti (رجوع
شود به دوزخ ، صفحه ۱۰۶ شرح ۴) بود و در نغمه پردازی استادی فراوان نشان داد .

۵ - dolce stil nuovo . رجوع شود به شرح ۲ این صفحه .

برزخ

و میبینم که چسان قلمهای شما^۱ از نزدیک سر درخط فرمان آن دارند که فرمانروا است^۲، درحالیکه ما خود هر گز چنین نصیبی نیافتیم^۳؛ و آنکس که از نزدیکتر بدین امر بنگرد، میان این دوشیوه بجز این فرقی نخواهد یافت. « و چون این بگفت، چنانکه از سخن خویش خرسند باشد، خاموش شد.

چونان پرندگان که زمستان را در کنار نیل میگذرانند^۴ و در فضا گروهی را پدید میآورند و پس باستانی بیشتر بیرواز درمیآیند و زنجیروار براه خود میروند،

جمله ارواحی که در آنجا بودند، دیده بر گرداندند و با سبکپائی فراوان که زادهٔ تکیدگی آنان و شدت شوقشان بود بر تندی قدمهای خویش افزودند؛

و همچو آنکس که از دویدن خسته شود و لاجرم همراهان را بحال خویش گذارد و آنقدر با آرامی راه رود تا دیوانگی سینه‌اش^۵ آرام گیرد، «فورزه» نیز رزمهٔ مقدس را بحال خویش گذاشت تا بگذرد، و خود پیشتر سرمن آمد و گفت: «کی ترا باز خواهم دید؟»

۱ - «شما»، اشاره به دانه و سایر شاعران مکتب نو.

۲ - «آن که فرمانروا است»: عشق.

۳ - یعنی: شما گوش بزبان دل میدید و شعر میگوئید، در صورتیکه ما فقط بدنبال

لفظ رفتیم.

۴ - اشاره به درناها، که در زمستان از نواحی سردسیر به سواحل نیل و افریقا مهاجرت میکنند. اصل فکر از «لوکاتوس» شاعر لاتین گرفته شده (فارسیا، کتاب پنجم، شعر ۲۱۱).

۵ - l'affoiar(e) del casso: اشاره به تپش‌های شدید قلب.

سرود بیست و چهارم

پاسخش دادم : « نمیدانم که تابکی زنده خواهم ماند ؛ اما بهر حال باز گشت من بدین مکان بدان زودی نخواهد بود که در عالم اشتیاق خویش آرزویش را دارم ^۱ ؛

زیرا که آن‌مکانی که مرا برای پذیرستن در آن برگزیده‌اند روز بروز از تقوی تهی‌تر میشود ^۲ ، و چنین مینماید که بفنای شومی محکوم آمده‌است. « وی گفت : « آنکس را که گنجه‌ترین همه است می‌بینم که بدّم چارپائی بسته شده‌است و بجانب آن ورطه‌ای کشانده میشود که در آن هرگز خطایا را جبران نمیتوان کرد ^۳ .

حیوان قدم بقدم تندتر میرود و باز تندتر میرود ، تا آنکه ویرا در پایان کار بکلی خورد کند و تنش را بصورتی شرم آور پاره‌پاره بر جای گذارد. این افلاك (و دیدگان را بجانب آسمان دوخت) مرتی چند بر کرد خویش نخواهند گشت که تو آنچه را که سخنان من بهتر ازین برایت نمیتوانند گفت روشن‌تر دریافته باشی ^۴ .

۱ - یعنی : هر قدر هم زود بمریم ، زودتر از آن که آرزو دارم نرسد ام .

۲ - اشاره به شهر فلورانس .

۳ - اشاره به کورسودوناتی Corso Donati برادر فورزه که در اینجا سخن میگوید و رئیس فرقه سیاسی سیاهان (Neri) فلورانس بود که داته او را عامل اصلی بدبختی های شهر خویش می‌شمارد . - پس از تبعید و طرد «سفیدها» ، سیاهها خودشان بدودسته تقسیم شدند : دسته «کورسو» که شامل اشراف و قرا بود و دسته «روسو» که طبقه متوسط (بورژوا) را شامل میشد. «کورسو» توطئه وسیعی ترتیب داد تا رقباى خود را از میان بردارد و قدرت را بلامنازع بدست آورد ، ولی توطئه او بدم موفقیت انجامید و وی در حالیکه بیمار بود از شهر فرار کرد و بسمت سومعه «من‌سالویا» رفت که در نزدیکی آن از اسبی که بر آن سوار بود فرو افتاد و اسب لگدی چند ببنو زد و درین ضمن چند تن «کاتالانی» رسیدند و او را کشتند . داته در اینجا جریان را عمداً بصورتی دیگر نقل کرده است تا شکنجه و مرک «کورسو» را سخت‌تر نشان داده باشد .

«ورطه‌ای که در آن خطایا را جبران نمیتوان کرد» : دوزخ .

۴ - یعنی : چندان زمانی نخواهد گذشت که تو خود شاهد وقوع این پیشگوئی‌ها خواهی شد .

برزخ

اکنون ترا بحال خویش میگذارم، زیرا که در این دیار زمان را ارزشی بسیار است، چندانکه من با راه رفتن در کنار تو بسیار زیان میکنم^۱.

همچنانکه گاه از دستۀ سواران جنگی که براه خود میروند سواری بتاخت برون میآید تا افتخار ضربت نخستین را^۲ بدست آورد،

وی نیز با قدمهایی تندتر از قدمهای ما از ما دوری گرفت و من با آن دو تن که در روی زمین سپیدانی^۳ چنین بزرگ بودند برجای ماندم.

و چون وی چندان از ما دور شد که همچنانکه اندیشه مرا درك

مفهوم سخنانش دشوار بود، دیدارش دیدگان مرا دشوار افتاد،

شاخه‌های درختی دیگر را در برابر نظر یافتم که بس تنومند بودند

و میوه‌ای دگر داشتند، و چندانشان بادرخت نخسین فاصله نبود، زیرا که

درست در همان لحظه من بدین جانب چرخیده بودم^۴.

در زیر این درخت کسانی را دیدم که دستها را بجانب بالا کرده

بودند، و خطاب بپرگهای درخت سخنانی نامفهوم میگفتند، و حال آن کودکان

خردسال تنگ حوصله‌راداشتند که بیهوده در تلاشند و بی آنکه پاسخی شنوند

زبان التماس بنزد آنکس می‌گشایند که آنچه را که مورد علاقه

آنان است در برابر چشمان میگیرد، ولی بعمدا بلندتر از دسترس ایشان

۱ - یعنی: هر قدر وقت را در کنار تو بگذارم، معادل آن بیشتر در برزخ خواهم

۲ - primo intoppo، یعنی اولین کبکه شمشیر از نیام برمیکشد.

۳ - maliscalchi (مارشال‌ها) اصطلاح قدیمی ایتالیایی؛ در این جا طبعاً این

بمفهوم «سران» و «رهبران» آمده است.

۴ - اشاره به محیط دایره‌ای شکل حلقه‌های برزخ. که در آنها کسی تا نچرخد،

را که در فاصله‌ای دورتر از او قرار دارد نمی‌بیند.

سرودیت و چهارم

نگاه میدارد تا بیشتر بر آتش شوقشان دامن زند ؛
و آنگاه ، چنانکه بخطای خود پی برده باشند ، براه خویش رفتند
و مایبای درخت کهن که این همه تقاضاها و اشکهارا ناپذیرفته میداشت رسیدیم .
« براه خویش روید و بی نزدیک شدن بگنفرید . آن درختی که حوا
دندان بدان فروبرد بالآخر ازین جاست و این فقط شاخه‌ای از آن است . »
نمیدانم که بود که از میان شاخه‌ها چنین میگفت ، و من و « ویرجیلیو »
و « استاتیو » که این بشنیدیم خویش را تنگ یکدیگر فشردیم و از جانب
جدار درونین از کنار درخت گذشتیم .

صدا میگفت : « زادگان بد تخمه ابر را بیاد آرید که در عالم
بدمستی با سینه‌های دو گانه خوش با « تزئو » ستیزه جستند . »

و عبریان را ، که چندان مشتاق شرب بودند که « جدمون » ، در آن

۱ - « درختی که حوا دندان در آن فرو برد » : درخت معرفت خوب بود . - « بالآخر
ازین جا » : اشاره به « بهشت زمینی » که در بالای کوه برزخ جای دارد . - در زیر درخت قبل
نام از « مریم » و رسولان برده شده بود و در این جا نام از « حوا » برده میشود ، و این نشان میدهد که
از نظر داتس این دو درست نقطه مقابل یکدیگرند ، یعنی مثل سایر حلقه های برزخ اولی نمونه
خوب و دومی نمونه بد را ارائه میدهد .

۲ - اشاره به « ستورها » ، ددان آدمی روی واسب تن افسانه خدایان یونان ، که در
سرود دوازدهم دوزخ (دوزخ ، صفحه ۲۴۳ شرح ۳) ، بتفصیل از آنها سخن رفته است . - ایکسیون (Ixion)
پادشاه لاییت یونان ، بخاطر خدمتی که بخدای خدایان کرده بود از طرف وی به بزم خدایان
پذیرفته شد ، ولی در آنجا بر اثر « چشم چرانی » نسبت به هرا (یونن) زوجه خدای خدایان ، مورد
خشم « زئوس » قرار گرفت و وی او را بچرخ آتشین بست و بر روی زمین پرتابش کرد . - این پادشاه
با پری « ابر » Nephelae (که در اینجا با املاى Nuvole آمده) زناشویی کرد و ازین ازدواج ،
« ستورها » پدید آمدند که در اینجا میتوان « زادگان بد تخمه ابر » از آنها یاد شده است . بنا
بروایت میتولوژی یونان ، این ستورها در بزم عروسی « هیودامیا » و « پیریتئوس » بدمستانه
قصد تجاوز یاهوس تازه عروس را کردند و تزئوس Theseus پهلوان افسانه‌ای ، برای جلوگیری
از آنها با ایشان جنگید و مفلوبشان کرد . - « سینه‌های دو گانه » : اشاره به سینه آدمی و سینه اسب ،
که در ترد این ددان آدمی روی باهم در آمیخته است .

برزخ

هنگام که از تپه‌ها بسوی «مادیانو» فرود آمد، بهمراهی خویشان پذیرفت^۱.

بدین‌طریق در طول یکی از دو کناره براه خوش رقتیم و گوش بداستان شکمپرستان خطاکار که پیش ازین عواقبی چنین ناگوار یافته بودند فرا دادیم.

درجاده بی‌آمدورفت هزارقدم پیش‌رفتیم، و درهمه این مدت خاموش ماندیم و هیچیک سخنی برزبان نیاوردیم.

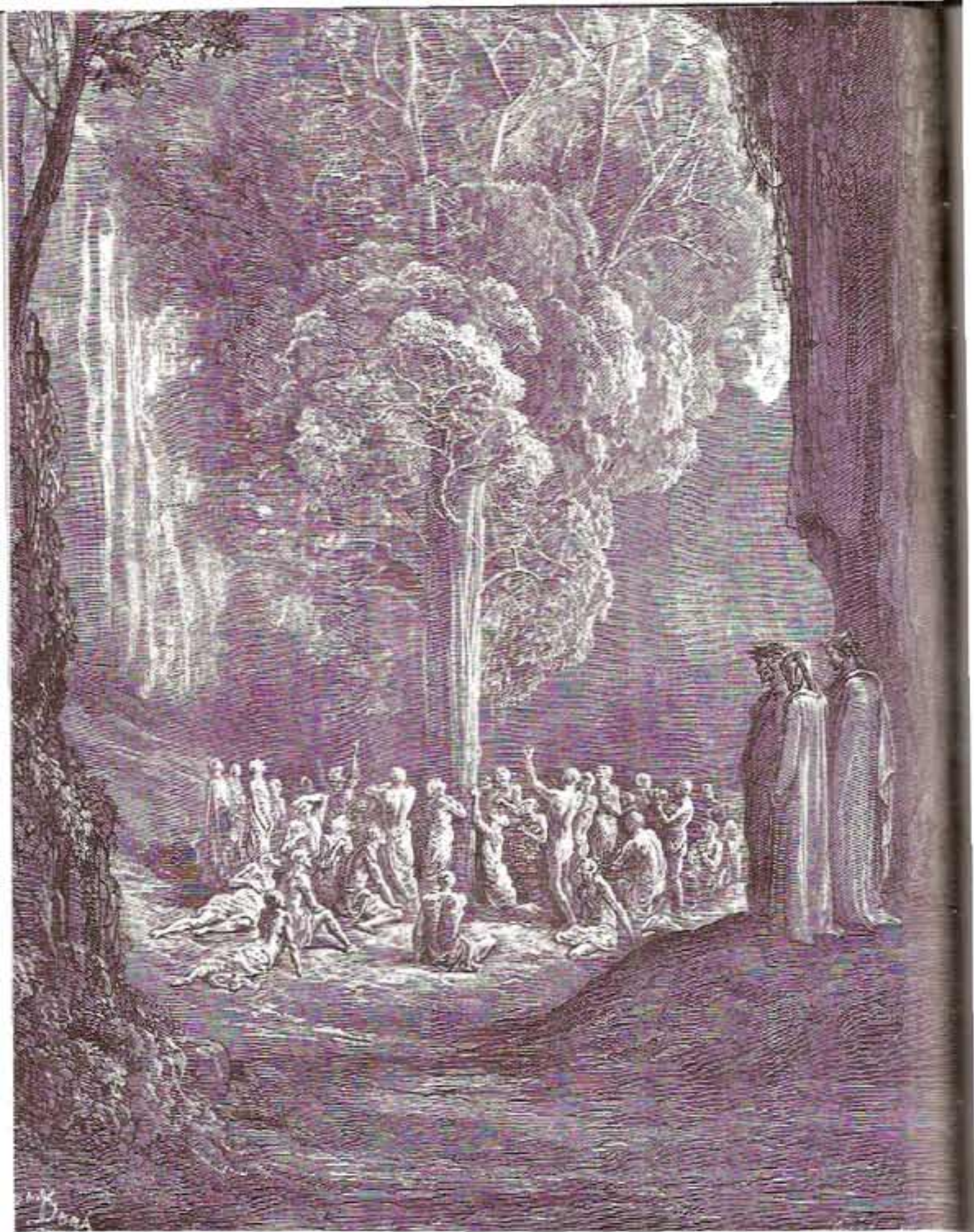
و ناگهان صدائی را شنیدیم که بلرزاه‌ام در آورد، و این صدا میگفت: «شما سه تن چنین تنها و اندیشناک، همچون ددان وحشت زده و ترسان^۲، یکجا می‌روید؟»

سر بلند کردم تا آنکس را که سخن میگفت ببینم^۳، و هرگز کسی

۱ - اشاره به عبرانی که همراه با جدعون بودند و ماجرایشان در تورات آمده است (تورات، سفر داوران، باب هفتم): «... و خداوند به جدعون گفت این ده هزارتن زیاده‌اند. ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آتبط برای تو بیازمایم و هر که را بتو گوم این با تو برود او همراه تو خواهد رفت و هر که را بتو گوم این با تو نخواهد رفت - و چون قوم را نزد آب آورده بود خداوند به جدعون گفت هر که آب را بزبان خود بنوشد چنانکه سگ مینوشد او را تنها بگذار و همچنین هر که بزبانوی خود خم شده بنوشد، و عدد آنانیکه دست بدهان آورده نوشیدند سید نفر بود و جمیع بقیه قوم بزبانوی خود خم شده آب نوشیدند و خداوند به جدعون گفت پابین سید نفر که مکف نوشیدند شما را نجات میدهم و مدبان را بدست تو تسلیم خواهم نمود پس سایر قوم هر کس بجای خود بروند». - «بمراهی خوش پذیرفت» non i volle: این صورتی است که در چاپ ایتالیائی «انجمن دانش‌شناسی» ایتالیا آمده و ترجمه نیز از روی همان متن شده است، ولی در چاپ ایتالیائی Moore - Toynbee که از چاپهای معتبر کمندی الهی است این جمله بصورت non n'ebbe نقل شده. درین صورت معنی آن چنین میشود که «آنها در اختیار وی قرار نگرفتند»

۲ - poltre: این کلمه مفهوم ضمنی تنبل و خواب‌آلود را نیز میدهد و بطور کلی بآتهائی گفته میشود که هنوز جریره ندارند و زود می‌ترسند.

۳ - کوبنده سخن فرشته نگاهبان حلقه ششم برزخ است.



سرود بیست و چهارم

در کوره‌ای شیشه یا فلزی چنین درخشان و آتشین ندیده است
که آنکس که من دیدم؛ ووی میگفت: «اگر خواهان بالاتر رفتنید
باید که ازین جانب بچرخید، زیرا هر آنکس که در پی صلح^۱ است ازینجا
باید بگذرد.»

دیدار او توان بینائی را از من ستانده بود^۲. لاجرم به پشت
حکیمان خویش^۳ پناه بردم و کار آنکس را کردم که تنها با کمک شنوائی
خود قدم برمیدارد.

همچون نسیم اردیبهشتی^۴ که آکنده از عطر گلها و گیاهان میوزد
و فضا را بنشان نزدیک سینه دم عطر آگین میکند،
من نیز وزش نسیمی را بر پیشانی خوش احساس کردم،^۵ و نیز لرزش
بالهائی را که عطر دلپذیر اکسیر خدایان^۶ از آنها برمیخاست؛

۱ - یعنی: آرزوش .

۲ - یعنی : درخشندگی او چنان خیره‌ام کرده بود که قدرت دیدار نداشتم .

۳ - i miei dottori و پرژیل و استاسیو .

۴ - در اصل : نسیم ماه مه l'aura di maggio . ماه مه مقارن است با داونتک آخر

اردیبهشت و تیک اول خرداد .

۵ - اشاره بدانکه فرشته یک نشان دیگر p را که این بار علامت گناه شکمخوارگی
است از پیشانی داته شرده است . بدین ترتیب تا بدینجا شش نشان p پاک شده و فقط یکی
باقی مانده است .

۶ - «اکسیر خدایان» ambrosia : اکسیری که بنا بر روایات میتولوژی یونان در بزم
خدایان بجای غذا بکار میرفت و هر کس که از آن میخورد جاودانی میشد . این خاصیت در شراب
خدایان (nectar) نیز بود . البته در اینجا اشاره داته فقط بخود این اکسیر افسانه‌ای است
و کلمه «خدایان» تنها در ترجمه آمده است .

برزخ

و صدائی را شنیدم که میگفت: «خوشا بحال^۱ آن مشمولین لطف الهی که لذات ذائقه آنان را اسیر تمایلی فزون از حد نمیکند^۲،
و تنها بدان اندازه احساس گرسنگی میکنند که باید بکنند.»

۱ - Beati؛ در اصل این کلمه بدین صورت لاتینی آورده شده . - ولی Toynbee
مفسر معروف کمدی الهی عقیده دارد که این کلمه در اینجا بصورت ایتالیائی آن مراد
است، زیرا جمله ای که بعد از آن آمده ترجمه دقیق جمله لاتینی انجیل نیست، بلکه تعبیری
از آن است .

۲ - اصل فکر از انجیل آمده (انجیل متی، باب پنجم) : «... خوشا بحال گرسنگان
و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.»

سرود بیست و نهم

طبقه هفتم : نفس پرستان

در آخرین حلقهٔ برزخ ، دانه و ویرزله و استاسیوس دهنهٔ شهوترازان و نفس پرستان را هیبتند که در درون شعله های سوزان آتش روح خوش را از آرایش گناه پاک میکنند . این کیفر آتش همان کیفری است که در دوزخ نیز نصیب اهل لواط بود ، منتها در آنجا سورت باران آتش داشت و در اینجا صورت خود آتش را . نفس پرستان این حلقهٔ برزخ شامل دو طبقه اند که عبارتند از : شهوترازان طبیعی و اهل لواط که در سرود بعد از آنان سخن خواهد رفت .

در تمام طول حلقه ، آتش سوزان شعله ور است و بدین تریب یوزخیان این طبقه پیوسته در درون آتش بس میرود . این آتش طبعاً مظهر نمایلات و غرائز آتشی است که اینانرا در روی زمین بدیال لذات جسمانی کشانده بود .

قسمت اعظم سرود به بحث مفصل و غامضی از جواب «استاسیوس» اختصاص یافته که در آن وی اساس وجود بشری و منبع عواطف مختلف او و مفهوم ماده و جوهر و ماهیت وجود پس از مرگ را برای دانه شرح میدهد ، وی آنکه اختصاصاً نامی از «ابن الرشد» ببرد در بارهٔ فرضیهٔ فلسفی معروف او بحث میکند . این بحث که بخصوص در بارهٔ تکامل جنینی و وجودی آدمی از لحظهٔ انعقاد لطفه تا زمان مرگ او و در بارهٔ تحول بعد از مرگ وی سورت میگیرد ، شباهت تلم با این گفتهٔ معروف مولوی دارد که :

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نام مردم ، ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم ، چون ز مردن کم شدم ؟
نوبت دیگر بمیرم از بشر	پس برآرم از ملایک باله دیر
بسر دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید ، آن شوم

در بارهٔ اینکه چرا این بحث مهم در کسب الهی از زبان «استاسیوس» بیان آمده ، و اینکه منظور اصلی دانه درین مورد (زیرا مسلم است که شاعر تممد و نظر خاصی درین باره داشته) کدام است ، تاکنون بحثهای فراوان شده که هیچیک به نتیجه ای قطعی نرسیده است . بطور کلی در کسب الهی «ویرزله» که یک شخصیت بزرگ غیر مسیحی است مظهر عقل است که حل مشکلات را از خود میطلبد ، و بناتر مس که نمایندهٔ یک مسیحی کامل عیار و مؤمن است ، مظهر ایمان است که حقیقت را از راه دل و احساس در اختیار آدمی میگذارد و با عقل

برزخ

و منطق اوکاری ندارد . ولی «استاسیوس» ازین نظر که يك شخصیت برجسته غیر
میچی است که در آخر کار میچی شده ، در حقیقت حد فاصل این دو و معجوی
از آنها است ، یعنی ترکیبی است از عقل و عشق، و زبان او زبانی است که در
آن منطق انسانی با حقیقتی که از راه مذهب و احساسات متجلی میشود درآمیخته
است، و شاید نظر اصلی داتنه ازینکه او را مأمور چنین بحثی کرده این باشد
که باید همای زندگی را هم با منطق وهم با احساس ، یعنی با ترکیب عقل و
عشق حل کرد، و هیچیک از این دو را بتنهایی قدرت حل این مشکل نیست .

سرود بیست و پنجم

ساعتی فرا رسیده بود که در بالارفتن درنگ نمیبایست کرد ، زیرا
که خورشید نصف النهار را به نور و شب را به عقرب وا گذاشته بود ؛
لاجرم ، همچو آنکس که در صورت الزام^۲ براه خویش می رود و
هیچ چیز از آنچه بر سر راه اوست از رفتن بازش نمیتواند داشت ،
مانیز یکی از پیشاپیش دیگری پای بگنر گاه باریک نهادیم و در طول
پلکانی که تنگی آن بالاروندگان را از هم جدا میکند براه اقتادیم ؛
و همچو آن لکلك بچه ای که در هوای پرواز بال گشاید ولی جرئت
بیرون رفتن از آشیان نکند و بناچار از نو بال و پر فرود آرد ،
من نیز در اشتیاق پرسش که پیایی همچون آتشی در دلم شعل می افروخت
و فرومینشست ، چنان می کردم که آن کسی که آماده گفتار باشد آن کند^۳ .
پدر مهر بانم ، با آنکه بس تندمیرفتیم خاموش نماند و گفت : « کمان
سخن را که تا به زه کشیده ای بگشا^۴ . »

چون این بشنیدم ، بی نگرانی دهان گشودم و چنین آغاز سخن کردم :

-
- ۱- مفهوم این بند اینست که در حدود دو ساعت بعد از ظهر بود . خورشید که در این فصل در برج حمل است ، نصف النهار حمل را به برج «نور» وا گذاشته و همین وضع را شب که نقطه مقابل خورشید است نسبت به برج عقرب که نقطه مقابل برج نور است دارد .
 - ۲- ذراصل : « که سوزی الزام برتش فرود می رود » .
 - ۳- یعنی : دهان برای سخن گفتن میگشودم .
 - ۴- یعنی حرفی را که دیگر طاقت فرو خوردن آنرا نداری بگو .

برزخ

« در آنجا که کسی را نیازی به خوراك نیست ، چگونه کسان تکیده
توانند شد ؟ »

وی گفت : « اگز یادآوری که «ملائکرو» چنان همراه باهیزمی
که خاکستر میشد از پای در افتاد ، اینکه بینی چندانات مایه شکفتی
نخواهد بود ^۱ ؛

و اگر بیندیشی که چگونه همراه با یکایک حرکات شما ، تصویرتان نیز
در آئینه‌ای حرکت میکند ، آنچه قبولش دشوارت مینماید در نظرت آسان
خواهد نمود ؛

اما برای اینکه آتش اشتیاق فرو نشیند ، با «استاتیو» بگفتگو
در آی ؛ هم اکنون او را بدینجا میخوانم و از وی درخواست میکنم که
برزخمت مرهم گذارد . »

و «استاتیو» پاسخ داد : « اگر جسارت آن میکنم که با حضور
کسی چون تو برای اینکس پرده از روی تقدیر و مشیت ازلی ^۲ بردارم ،
عذرخواه من این باشد که در برابر هیل تو پای نمیتوانم داشت . »

پس آنگاه چنین آغاز کرد : « پسرم ، اگر اندیشه تو مفهوم سخنان

۱- یعنی : چگونه ممکن است ارواح شکمپرستان در دوزخ بر اثر بوئیدن
بوی میوه و دست نایافتن بدان این چنین لایعز و راجعور شده باشند ، در صورتیکه ارواح نیازی به
خوراك ندارند .

۲- در میتولوژی یونان Meleagros پسر «اشوس» و «التا» بود . هنگام تولدش ،
فرشتگان سه گانه زندگی هیزمی را مظهر حیات او فرار دادند و گفتند که چون این هیزم تا
بآخر سوخته باشد عمر وی پایان خواهد یافت . «ملائگروس» جوانی دلاور شد و مادرش برای
اینکه این هیزم نسوزد آنها را از آتش بیرون آورد و بکناری گذاشت . ولی چون وی برادران خود
را کشت ، مادرش چنان بضم آمد که هیزم را ناگهان در آتش انداخت و بسوخت و باسوختن آن ،
ملائگروس نیز مرد .

۳- Veduta eterna ؛ ترکیب این دو کلمه طوری است که میتوان آن را در روشن بینی
ارواح جاوید ، نیز معنی کرد ، و این نظری است که مورد قبول چندین از مفسرین است .

مرفد یست و پنجم

مرا دریا بد و مر کوز خاطر کند، این سخنان پرسشی را که تو کردی پاسخی روشن خواهند بود^۱.

خون کامل، که هر گزر گهای تشنه اش نمینوشند، و حکم آن غذائی را دارد که از سر سفره اش بر میدارند^۲،

آن نیروئی را که مایه پیدایش جمله اعضای تن آدمی میشود از دل میستاند، و این نیرو مانند خود خون در رگها جریان مییابد تا بدل بدین اعضا شود^۳.

و همچنان در حال آمیختگی، بدانجا فرو میآید که از آن سخن ناگفتن اولی است تا نامش را بردن، و از آنجا در ظرفی طبیعی بر روی خونی دیگر جریان مییابد^۴.

این دو باهم در میآمیزند، و از پرتو کمال آن مکانی که این نیرو از آن سرچشمه گرفته، یکی از آن دو مفعول و دیگری فاعل میشود^۵.

۱- از اینجا بحث مفصلی شروع میشود که در آن داده نظریات خود را در باره حیات و جسم و روح و زندگی پس از مرگ تشریح کرده است و مفهوم آن در ذیل بند به بند بطور خلاصه توضیح داده میشود.

۲- «خون کامل»: نطفه مرد، که در بدو امر باخون آمیخته است، ولی توسط آن جذب نمیشود، و حکم غذائی را دارد که نشورده از سر سفره باز میگردد.

۳- یعنی: نطفه مرد قدرت تولید مثل را که «مایه پیدایش اعضای تن آدمی میشود» از قلب میگیرد تا آنرا مایه ایجاد اعضای تن موجودی تازه قرار دهد، همچنانکه خون تبدیل بخود این اعضا میشود.

۴- یعنی: همراه باخون بدرون بیضه‌های مرد منتقل میشود و از آنجا بر حتم زن میرود. «آنجا که سخن ناگفتن از آن اولی است»: خصیتین - «ظرفی طبیعی»: رحم - «خونی دیگر»: خون زن.

۵- یعنی: نطفه مرد باخون زن در میآمیزد و بایروی خلافت‌های که از قلب مرد بنطفه او منتقل شده، این نطفه در درون خون مشغول فعالیت میشود.

برزخ

و چون بدین مرحله رسد بعمل میپردازد، و این عمل نخست ازراه انعقاد انجام میگیرد و پس از آن ازراه حیات بخشیدن بدانچه این ماده باعث انعقادش شده است^۱؛

و درین حال، نیروی فعاله آن بدل به روحی چون روح نباتی میشود، با این تفاوت که برای این، چنین حالتی حد کمال است و برای آن، تنها مرحله ای است درراه تکامل^۲،

و این روح از آن پس چنان نیکو انجام وظیفه میکند که از همان هنگام بحرکت درمیآید

و از قدرت احساسی همانند اسفنجی دریائی بر خوردار میشود، و آنگاه آن قدرتی را که خود هسته آنست در اعضا تن میپراکند^۳.

بعد از آن، پسر جان، این نیروئی که از دل صاحب نطفه آمده، در آن مکانی که طبیعت برای آفریدن اعضای تن آدمیش برگزیده است، گسترش مییابد و توسعه پیدا میکند^۴،

اما هنوز در نمیتوانی یافت که چگونه این جنین از صورت حیوانی

۱ - یعنی: نخست قسمتی از خون زن توسط این نطفه منعقد میشود تا جنین تازه در آن بیافکنده شود.

۲ - یعنی: نیروی خلاقه این نطفه بدل به روحی نباتی میشود که نظیر آن روحی است که نباتات را بحرکت درمیآورد، با این تفاوت که در نباتات قدرت روح بهین حد محدود میماند و در نزد آدمی رو به تکامل میرود، تا بعداً بروح حیوانی و بعد بروح انسانی بدل شود.

۳ - یعنی: حرکت اولیه جنین صورت حرکات ساده و ابتدائی اسفنجها و مرجانها را دارد؛ و پس ازین مرحله است که روح شروع بتوزیع قدرت «احساس» در اعضا بدن جنین میکند و حواس خمسه را پدید میآورد.

۴ - یعنی: نیروی زندگی بصورتی مستقل در رحم مادر (که اعضای تن آدمی در آن آفریده میشوند) شروع بابر از وجود میکند و انسانی تازه پدید میآورد.

مردود یست و پنجم

بصورت آدمی درمیآید، زیرا این مسئله ایست که آنکس که بسی داناتر از قو بود، در حل آن براه خطا رفت^۱، چنانکه در فرضیه خود قوه عاقله را از روح جدا کرد، زیرا که توانسته بود عضوی را بیابد که جایگاه این قوه تواند بود^۲. اکنون روح خویش را بر حقیقتی که روی بسوی آن دارد^۳ بگشا، و بدانکه چون ساختمان مغز در جنین کامل شود، محرك ازللی^۴ خرسندانه روی بجانب این چنین شاهکار طبیعت میکند و روحی تازه و آکنده از نیروی خلاقه در آن میدمد^۵، و این نیرو جمله آنچه را که قدرت فاعله تشخیص دهد از اجزاء مختلف این وجود بیرون میکشد و از آنها روحی واحد میسازد که بالاستقلال میزید و احساس میکند و در خویش منعکس میشود^۶.

۱- یعنی: بدین ترتیب روح نباتی بدل بروح حیوانی میشود، اما هنوز این بحث محتاج توضیح بیشتری است تا معلوم شود که مرحله بعدی تکامل این روح حیوانی بروح انسانی چگونه صورت میگیرد. - «آن کس که بسی داناتر از تو بود»، اشاره به ابن رشد (باسپانیایی Averroes - ابی‌تالیائی Averroes) طبیب و فیلسوف بزرگ عرب که در قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) در اندلس (اسپانیا) میزیست و شرح او بر فلسفه ارسطو در همه اروپا شهرت و سندیت داشت. بعدها دانشگاه پاریس و دربار واتیکان عقاید ویرا «هادی» تشخیص دادند و از تدریس آن جلوگیری کردند.

۲- عقیده ابن رشد این بود که قوه متفکره و عاقله انسانی مربوط بروح اوتیست، زیرا که برای هر یک از حواس ما مرکزی در بدن هست، در صورتیکه برای هوش مرکزی نمیتوان یافت. - در این جا داشته از زبان استانسو این نظریه را مردود میشمارد.

۳- یعنی: این حقیقتی که من اکنون بیان میکنم.

۴- lo motor primo: خداوند.

۵- اشاره بروح مدرکه در روح عاقله که پیش از آن در این جنین نبوده است.

۶- یعنی: این نیروی خلاقه، روح نباتی و روح حیوانی را از اجزاء جنین بیرون میکشد و با خود درمی آمیزد، و از این ترکیب روح خاص آدمی را پدید میآورد که خود تجلی گاه خویشتن است.

برزخ

و برای آنکه از سخنان من کمتر بشکفت آئی، حرارت خورشید را در نظر آور که چون باشیره رز درآمیزد بدل بشراب شود^۱؛

و چون «لا کزس» کلاف خوش را باخر رساند، روح از جسم جدا میشود و هر آنچه را از وجود آدمی که انسانی و خدائی است بصورتی بالقوه باخوش میبرد^۲،

و درین حال جمله دیگر قوای آدمی از کار باز میمانند، اما در عوض حافظه و هوش و اراده او در این صورت مجرد خود از دوران پیش فعالتر میشود، و روح، بیدرنگی خود بخود یکی از دو کرانه فرود میافتد؛ و در آنجا برای نخستین بار درمییابد که راه وی کدامین راه است^۳،

و چون در مکانی معین مقام گرفت، قدرت اخباری آن پیرامونش را در زیر سلطه خوش میگیرد، بهمان صورت و همان اندازه که در مورد اعضای زنده او چنین میگرد^۴،

و همچنانکه فضا چون از بخار آب اشباع شود بر اثر انعکاس اشعه‌ای که بدان تابد بدل برنگهای قوس و قزح میشود،

- ۱- یعنی: همچنانکه گرمی خورشید باشیره ناک درآمیزد و شراب را پدید میآورد، این قوه مدرکه نیز چون باروح بانی درآمیزد روح انسانی را ایجاد میکند.
- ۲- یعنی: چون عمر آدمی باخر رسد (در باره لا کزس و کلاف عمر رجوع شود به سرود بیست و یکم این کتاب، صفحه ۸۷۴ شرح ۶) جسم بیجان بر جای میماند و روح که از آن جدا شده است صورت مجرد پیدا میکند و فقط آنچه را که در آن جنبه معنوی داشته است همراه میبرد.
- ۳- «یکی از دو کرانه»: اشاره بساحل رود اکروته (دوزخ)، و ساحل رود «توره» (برزخ و بهشت). «با راه خوش آشنا میشود»: یعنی بی میبرد که دوزخی است یا بهشتی.
- ۴- قدرت اخباری *la vertu informativa* یعنی آن نیروئی که اساس هستی آدمی است و قبلاً در بند چهاردهم این سرود (رجوع شود به صفحه ۸۹۷، شرح ۳) از آن سخن رفته است. مقصود اینست که همچنانکه پیش از ایجاد طفله و جنین، این نیرو «بالقوه» شکل و ترکیب آینده کسی را که باید بوجود آید در خود مستتر داشت و وجود وی را بدان قالب بی ریزی کرده بود، درنهایت این نیرو وجود مجردی را که باید بصورت قالبی برای روح درآید بی ریزی میکند.

هرودیت و پنجم

فضائی نیز که پیرامون روح را فرا گرفته ، بدانشکلی درمیآید که روح با نیروی خود پدیدآورده است ،
و همچو آن شعله که در همهجا پیرو آتش است ، این شکل تازه نیز همهجا از روح تبعیت میکند ،

و چون بینائی خود را از این راه بدست میآورد ، خود «شبح» نام میگیرد و پس جمله حواس خودش را ترتیب میدهد تا نوبت بحس بینائی رسد .
بدین طریق است که ما سخن میگوئیم و میخندیم ، و بدین طریق است که اشک میریزیم و آه هائی را که در این کوهستان میتوانی شنید از سینه برمیآوریم ،

و بر حسب آنکه تمایلات یا احساسات مختلف بما روی آرند ، روح ما بحالی متناسب با هر یک از آنان درمیآید ، و اینست توجیه آنچه ترا بشکفتی آورده است .

درین هنگام ما به شکنجه گاه حلقهٔ آخرین^۱ رسیده و بدست راست چرخیده بودیم ، و مهمی دیگر در برابر خوش داشتیم^۲ .

۱ - یعنی : همان طور که هوای آکنده از بخار آب بر اثر تابش اشعهٔ خورشید رنگهای این اشعه را در خود منعکس میکند ، فضائی که پس از مرگ او پیرامون روحش فرا گرفته نیز در معرض نفوذ خاص و متحرکات این روح قرار میگیرد و آنها را بنحوی منعکس میکند که از ترکیب آنها حالهای از این خاص پیرامون آن روح را فرامیگیرد .

۲ - یعنی : چون درین حال این روح خود قابل رؤیت نیست و فقط از وضع فضای اطراف آن بوجودش می میتوان برد ، بدین جهت آنرا «شبح» یا سایه مینامند (ombra) ، تا وقتی که تدریجاً روح خود حواس خاصهٔ خودش را متشکل کند و استقلال یابد . کلمهٔ سایه که در اینجا آمده ، بصورت لاتین آن (umbra) مفهوم وضع ظاهری را دارد که مؤید نظر داته است .

۳ - یعنی : بدان معنی که برزخیان حلقهٔ هفتم (آخرین طبقهٔ برزخ) در آن کفاره می بینند .

۴ - اشاره به بارکی راه و وضع خطرناک آن که طی آن متلزم هشاری فراوان است .

برزخ

در اینجا جدار صخره شعله‌هایی ناوگوار بجانب بیرون می‌افکند و از حلقه بادی بخارج می‌وزد که این شعله‌ها را پراکنده میکند و بسور میراند^۱.

لاجرم، مارا ضرور بود که يك بيك از جانب بيحفاظ حلقه^۲ براه خویش رویم، چنانکه من در این سو از آتش بیم داشتم و در آن سوی دگر از یرتگاه، راهنمای من گفت: «در اینجا باید که دیدگان را سخت عنان بر کشند^۳، زیرا که باسانی خطا توانند کرد.»

آنگاه شنیدم که در میان تل آتش، کسانی سرود *Summae Deus clementiae* را هم می‌خواندند^۴، و این مرا وا داشت که روی بگردانم؛ و ارواحی را دیدم که در میان شعله‌ها روان بودند؛ لاجرم بقدمهای خویش و ایشان تگرستم و دیده را گاه بدین سو و گاه بدان سو دوختم. و در پایان سرود، ایشانرا شنیدم که بابانگی بسیار بلند می‌گفتند که: *Virum non cognosco*^۵، و آنگاه از نو با صدائی آهسته‌تر سرود را از سر می‌گرفتند.

۱ - این شعله‌ها از نظر تمثیلی مظهر نمایلات شهوانی هستند که پیوسته آدمی را در خود می‌گدازد و از نظر تمثیلی مظهر کف نفسند که هوسهای جسمانی را تبدیل می‌کند یا از میان بر میدارد.

۲ - یعنی: از طرف خارجی حلقه که مشرف به یرتگاه است.

۳ - یعنی: باید مراقب بود که نظر خطا نکند و گرنه خطر سقوط درکار است.

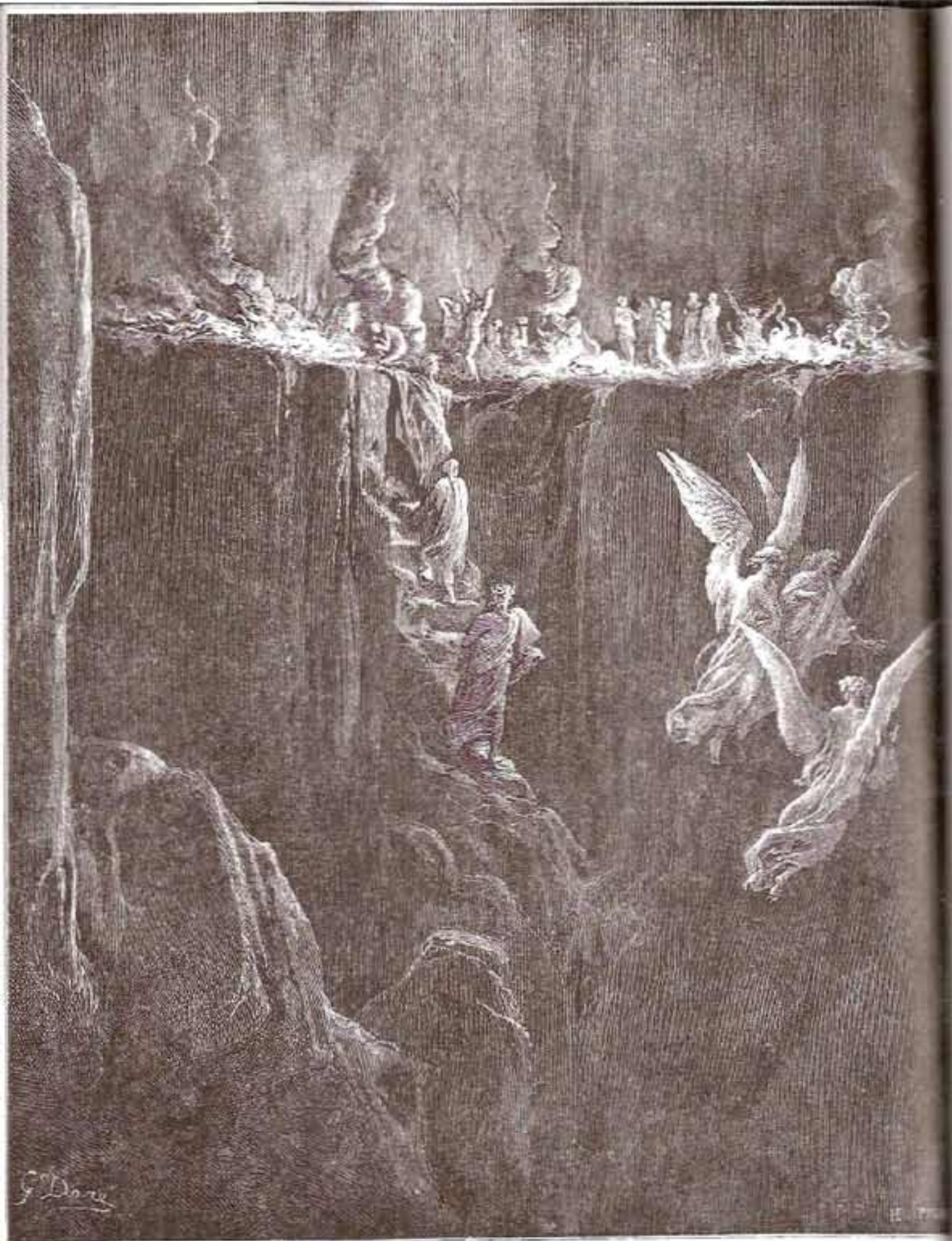
۴ - جمله لاتینی، بمعنای «ای خداوندی که حداعلای بخشندگی را داری». این

جمله مطلع سرود مذهبی کاتولیک است که صبح روزهای شنبه خوانده میشود و در آن از خداوند تقاضا شده است که بندگانش را از هواجس جسمانی و شهوات نفس مصون دارد. امروزه این دعا با قدری تغییر نسبت بزمان داته، باین جمله شروع میشود:

Summae Parens clementiae

۵ - جمله لاتینی، بمعنی: «مردی را نشناختم». این جمله ایست که در انجیل از

قیه در صحنه ۹۰۵



سرود یست و پنجم

و چون آواز مقدس را بیایان میرساندند ، دوباره بانك بر میداشتند
که : « دیانا در جنگل ماند و «الیچه» را که گرفتار زهر زهره شده بود
از آن براند » .

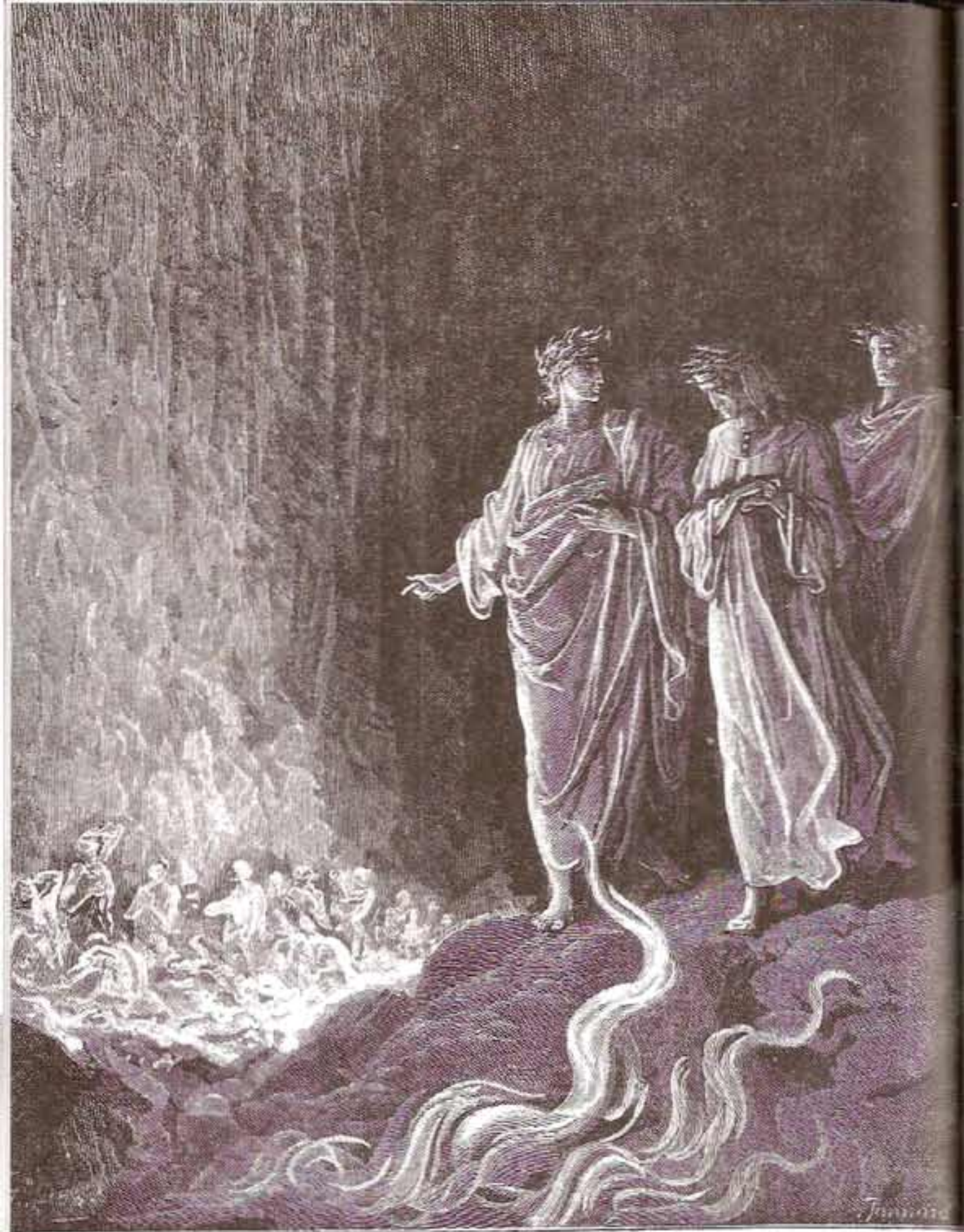
آنگاه از نو به سرود خوانی میپرداختند و این بار دریایان سرود نام
از زنان و شوهرانی میبردند که چنانکه لازمهٔ پاکدامنی و همسری است ،
با عفاف زیستند .

ویندارم که اینان در همهٔ آن مدت که در آتش میگذرانند، بهیچنسان

بیه از صلفه ۹۰۲

زبان مریم بجزریل که مژدهٔ آبتی او را بوی میدهد گفته میشود، و در آن مریم اظهار میدارد
که چون هنوز مردی با او نزدیک نشده چگونه چنین چیزی امکان پذیر است ؟ این مثال که مربوط
برابطهٔ جنسی است ، بمناسبت آن آورده شده که این سرود به نفس پرستان و شهواتران مربوط
است . اصل جمله از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا ، باب اول) « ... فرشته بدو گفت ای
مریم ترسان مباش زیرا که تو خدا نعمت یافته‌ای و اینک حامله شده پری خواهی زائید و او
را عیسی خواهی نامید - ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود و حال آنکه مردی را شناختم .
فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد . »

۱ - مثل سایر سرودها ، در این جا نیز يك نمونهٔ مخفی و يك نمونه از میتولوژی
یا تاریخ یونان و روم بدببال هم آورده شده است . « دیانا » Diana (به یونانی آرتمیس
Artemis) دختر خدای خدایان و ربهٔ النوع شکار بود که سوگند خورده بود تا آخر عمر دوشیزه
بماند، و ندیمه‌های او نیز که همه پریان زیبایی بودند میبایست همیشه از مردان دوری گیرند .
الیچه Elice (به لاتیسی هلیس Helice ، در اصل یونانی کالیستو Callisto) دختر پادشاه
آرگادیا ، پری زیبایی از ندیمه‌های این ربهٔ النوع بود که یکروز خدای خدایان (پدر
«دیانا») او را در جنگل خفتنمید و خود بصورت یکی از دیوان جنگل درآمد و او را غافلگیر کرد و
با وی درآمیخت . چندی بعد ، یکروز که «دیانا» و پرستان او برهنه شده بودند تا برای
آب تنی برودخانه‌ای رود ، «دیانا» از برآمدگی شکم این پری دریافت که وی سوگند دوشیزگی
خود را نقض کرده است و او را باتیری بکشت . خدای خدایان وی را با آسمان برد و تبدیل به یکی
لزاختران مجموعهٔ هفت برادران (دیباکبر یا بنات النعش) کرد . - «زهره» (به یونانی آفرودیت
Aphroditē - به لاتیسی ونوس Venus - به ایتالیایی ونره Venere) ربهٔ النوع عشق و
هوس ... « زهره » : نمایلات شهوانی .



کسانی را شنیدم که در میل تل آتش سرود Summae Deus clementis را میخواندند . (متحد ۹۵۲)

برزخ

مناوباً بخواندن سرود مشغولند، زیرا که با این چنین داروها و با چنین خوراکی است
که باید زخم آنها التیام یابد. ۱

۱- یعنی : باید گناہانشان را بدینصورت کفارہ دهند تا بهشتی شوند.

سرود بیت هشتم

طبقه هفتم : قصر پرستان

داته ووبرژیل واستاسیوس همچنان در کتله باریکی که از شعله‌های آتش حصون است برآه خود میروند . اینموقع نزدیک غروب روز سه‌شنبه هفته عید پاک است .

درین راه ییمالی ، ایشان بدستهای دوم از نفس پرستان برمیخورند که از جانب روبرو بسوی ایشان میآیند ، وهنگام برخورد بادسته اول آذربرخیان این حلقه که در جهت حرکت داته و همراهانش دحر کنند ، با آنها بگرمی بوسه‌ای نشان محبت وسفا ردوبدل میکنند و بعد برآه خود میروند . این دسته که مثل دسته اول درصاف مسیر خوش در درون شعله‌های آتش روانند، دسته اهل لواطند که گناه افراد آن نوع خاصی از گناه شهوت‌رایی را شامل میشود ، و این «مضافه» این دودسته درینجا نشان بیری ایشان از آرایش بوسه‌های با پاکی است که در دوی زمین رد و بدل کرده‌اند.

سرود بیست و هشتم

بدین سان، یکی پیشاپیش دیگری در کتاره حلقه میرفتیم؛ و استاد نیکدل بکرات بمن میگفت که: «هن دار و آنچه را که گویم سرسری مگیر».

خورشید بر شانه راست من میتافت و با اشعه خود زمینه لاجوردین افق مغرب را یکسره سپید میکرد^۱،

و من با سایه خویش شعله‌ها رنگی قرمزتر از آنچه داشت میدادم^۲، و بسیار ارواح را دیدم که در حین رفتن بدین نکته توجه خاص داشتند، و این باعث آمد که در باره من بایکدگر بسخن پرداختند و چنین آغاز کردند: «این کس را بظاهر کالبدی دروغین نیست»^۳.

آنگاه تنی چند از آنان تا آن حد که مقهورشان بود بمن نزدیک شدند، اما همچنان مراقب بودند که پاز شعله‌های آتش بیرون نگذارند^۴.

۱- یعنی غروب نزدیک بود.

۲- اشاره بدانکه شعله آتش در نور خورشید کمتر از آنچه هست مینماید، ولی در آن جا که دانه ایستاده هیکل او مانع تابش نور خورشید شده و بدین ترتیب در محلی که وی سایه بر زمین انداخته است شعله آتش قرمزتر بنظر میرسد.

۳- *corpo fittizio* یعنی: جسمی که هلیدی از جسم واقعی آدمی پیش نیست، زیرا که وزن و گوشت و پوست ندارد و نور از آن میگردد.

۴- یعنی کوشش داشتند که همچنان تحمل عذاب خود مشغول باشند تا زودتر دوران آن برسد. در سایر حلقه‌های برزخ نیز ارواح برزخی همین توجه را دارند.

هرود بیعت هشتم

«تو که، نه از روی کند روی، بلکه شاید برای ادای احترام در دنبال همراهت ره میسپری، به من که در میان عطش و آتش میسوزم پاسخ گوی،

و تنها نه منم که در آرزوی این پاسخ توام، بلکه جمله ایشان که بینی بیش از آن حد که هندو و حبشی تشنه آب خنک باشند، تشنه گفتار تو اند. بما بگوی که چگونه از خوش حائلی در برابر نور خورشید ساخته‌ای، در حالیکه تنها آن کس چنین میتواند کرد که هنوز در دام مرگ نیفتاده باشد.»

یکی از آنان با من چنین گفت؛ و من دهان گشودم تا خوشتن را بشناسانم، اما درین هنگام امری تازه توجه مرا بخوش خواند؛ زیرا که از میان جاده گداخته، کسائی بیدار ایشان میآمدند که مرا مجذوب تماشای خوش کردند.

این ارواح را از دو جانب دیدم که با شتاب بسیار و بی آنکه بر جای ایستند، روی یکدیگر را میوسیدند و ازین جشن کوتاه بسی خرسند مینمودند؛

و چنان میکردند که مورچگان، ذرآن هنگام که بصورت صفوفی تیره در حر کنند با مالیدن شاخکهای خود بیکدیگر میکنند، تا شاید در باره راه و سرنوشت خود از هم جویا شوند.

و چون این برخورد دوستانه بیابان رسید، پیش از آنکه نخستین قدمهای ایشان دورتر از نشان برده باشد، هر يك از آنان با بانگی بلند

۱- این تشبیه طبعاً مربوط بگرمی سرزمینهای حبشه و هندوستان است

برزخ

که او را از خستگی میفرسود ، صدا بفریاد بر داشت .
تازه آمدگان میگفتند : « سدوم و عموره » ؛ و آن دیگران بانك
میزدند که : « پاسیفه بدرون ماده گاو رفت تا کام از گاو وحشی بر گیرد^۱ »
آنگاه ، همچو درناها که دسته‌ای بجانب کوهستان « ریفه » و دسته‌ای
دیگر بسوی شنها پیرواز می‌آیند ، تا اینان از یخ و آنان از خورشید
بگریزند^۲ ،

دسته‌ای ازین ارواح براه خود میرفتند و دسته‌ای دیگر بجای آنان
می‌آمدند، و اینان گریه‌کنان سروده‌های نخستین خویش و فریادهائی را که بهتر
با احوالشان سازگار بود^۳ باز میگرفتند .

۱- Sodom (سدوم) و Gomorra (عموره) ، دو شهر باستانی فلسطین که چنانکه
در تورات آمده ، مردم آن بعد افراط اهل لواط بودند و عاقبت نیز خداوند بهمین جرم باران
آتش بر سرشان فرو بارید و هر دو شهر را با ساکنانش خاکستر کرد . يك باب از تورات (سفر
یعیاش ، باب نوزدهم) تماماً بشرح این ماجرا اختصاص یافته و در «دوزخ» نیز قبلاً ذکر آن
بمیان آمده است (دوزخ ، صفحه ۲۳۶ ، شرح ۵) . بنابراین این دسته از برزخیان ، دسته
اهل لواطند که چون پیش از مرك توبه کرده‌اند بخلاف همکاران دوزخی خود (رجوع شود
به سروده‌های ۱۵ و ۱۶ دوزخ) بدینجا آمده‌اند ولی مثل همان‌ها با آتش عذاب می‌بینند .

۲- Pasife (در اصل یونانی Pasiphae) در میتولوژی یونان زن «مینوس» پادشاه
جزیره کرت بود که برای آنکه يك گاو وحشی را به هم خوابگی با خود وادارد ، گاو ماده‌ای از چوب
ساخت و خود بدرون آن رفت و بدین ترتیب گاو وحشی را بغوش خواند . محصول این نزدیکی ،
«میتوتاوروس» بود که دانه او را در سرود دوازدهم دوزخ پاسدار طبقه هفتم دوزخ خویش کرده
است (دوزخ ، صفحه ۲۳۸ ، شرح ۴) .

۳- Rife (یونانی Riphae) نام کوهستانی که یونانیان آنرا در منتها الیه شمالی
اروپا و نزدیک مناطق قطبی قرار میدادند و بیشتر جنبه خیالی دارد . - «شنها» : صحاری گرم
افریقا . - اشاره این بند به مهاجرت تابستانی و زمستانی پرندگان از نواحی سردسیر به نواحی
گرمسیر و بالعکس است .

۴- اشاره به ذکر نمونه‌های نقوی و فساد از طرف این ارواح ، که قبلاً از آن سخن

رفته است .

سرود بیست و هشتم

و همان ارواحی که پیش از آن با من بسؤال برخاسته بودند، دوباره بمن نزدیک شدند و بادقت بسیار گوش فرا دادند .

و من، که تا آن دم دوبار شاهد اشتیاقشان شده بودم ، چنین آغاز سخن کردم : « ای ارواحی که یقین دارید روزی از روزها از صلح جاوید برخوردار خواهید شد ،

اعضای تن من ، نه جوان در زمین مانده‌اند و نه پیر ، بلکه آنها را با همان خون و بی اصلی بدینجا آورده‌ام .

ازین راه بالا میروم تا مگر از کور باطنی خلاص شوم ؛ در آن بالا بانوئی است^۱ که آن برکت را که در پرتو آن تن خاکی خویش را بدنای شما آورده‌ام شامل حال من خواهد کرد .

و کاش که هرچه زودتر بزرگترین آرزوی شما برآورده شود و آن آسمانی که آکنده از عشق است و فراخترین جمله آسمانهاست شما را جایگاه آید^۲ ،

اما برای اینکه وضع شما را نیز در نوشته‌های خود ضبط توانم کرد ، بمن بگوئید که شما چه کسانید و این کدام جمع است که چنین در پشت سر شما براه خویش می‌رود ؟ »

آن کوه‌نشین روستائی مردم گریز که پای شهر میگذارد بیش از آن اسیر پریشانی نمیشود و مبهوتانه‌تر از آن با خاموشی تمینگرد

۱ - برخی از مفسرین این اشاره را مربوط به بتانریس دانسته و برخی نیز آنرا مربوط به «مریم» شعر دمانک .

۲ - اشاره به آخرین طبقه بهشت (Empireo) که وسیعترین افلاک است و در آن هر چه هست عشق است . دانه و سول بهر حله عشق جاوید و پاک را برای کسانی آرزو میکند که در زندگی اسیر عشق‌های آلوده بوده‌اند .

که هر يك ازین ارواح بشنیدن سخنان من چنین کردند؛ اما چون
ایتان از حال بهت که کوتاه زمانی بیش دردلهای بزرگوار نمیپاید
برون آمدند،

آن روحی که در آغاز زبان پرسش گشوده بود، رشته سخن باز
گرفت و گفت: «چه نیکبختی، که برای آنکه آمرزیده بمیری درپی تجربه
اندوختن بدینجا آمده‌ای!»

آن کسان که همراه با ما می‌آیند، اهل آن گناهیند که قیصر
فاتح را لقب ملکه داد^۱

ازین روست که براه خویش می‌روند و فریاد «سدوما» برمی‌کشند و خود
چنانکه شنیدی خویشان را ملامت میکنند و رنج شرمندگی را به‌عذاب
آتش می‌افزایند.

گناه ما گناهی بود که باجنس مخالف ماصورت گرفت^۲، اما چون
در ارتکاب آن قانون بشری را رعایت نکردیم و همچون ددان تنها بدنبال
شهوترانی خویش رقتیم،

ازینرو، بهنگام جدائی از آن دسته، برای شرمندگی خود نام

۱ - ژول سزار سردار رومیکتاتور معروف روم، در جوانی همجواری همجواری نیکومدس
Nicomedes پادشاه Bithynia بود که به عشق‌بازی با پسران خوبروی شهرت داشت.
مردم روم ازاین سابقه سزار آگاه بودند، بدین جهت روزی که وی از یکی از میدانهای جنگ
برم بلز میگشت، در خیابان‌های روم آرایه جنگی او را در میان گرفتند و فریاد زدند «زنده
یاد ملکه» (اشاره بروابط جنسی او با پادشاه «بی‌نی‌یا»).

۲ - یعنی: همرتکین گناه زنا بودیم، نه لواط. این جمله دراصل بدینصورت آمده:
nostro peccato fu ermafrodito. «همافرودیت‌ها» درافسانه خدایان یونان، دسته‌ای
از ندیمان وندیمه‌های زهره ربه‌النوع عشق بودند که بشنهایی هم مرد وهم زن بودند و اکنون هم
این لقب بکسانی داده میشود که این صفت را داشته باشند. دراین‌جا مراد ازین کلمه، درکنارهم
آوردن دو جنس مخالف است.

سرفرد بیعت و ششم

آنزنی رامیبریم که در دون قالب چوین حیوانی شکلی ددصفتی کرد^۱.
اکنون در بافتی که ما چه کردیم و چنان گناهکار شدیم، و شاید که
میخواهی نام ما را نیز بدانی، اما من ته وقت گفتنش را دارمونه امکان آنرا.
ولی در باره آنچه مربوط بشخص من است، بارضای تمام میل ترا
کردن مینهم: من «گودو گونیتسلی»^۲ هستم، و اکنون مشغول تصفیة
خویشتم، زیرا که پیش از فرارسیدن ساعت واپسین توبه کردم.
چون این بشنیدم، بهمان حالت دچار آمدم که در دوران افسردگی
«لیکور گو» آن دوپسر در بازدید مادرشان یافتند^۳، اما ناگهان دست از
ابراز شور و شکفتی برداشتم،
زیرا که پدر خود و پدر آن کسان دگر را^۴ که بهتر از من اشعار
عاشقانه شیرین و آراسته سروده بودند شنیدم که خوش را نام میبرد؛
و بی آنکه سخنی بشنوم یا بگویم، دیرزمانی غرق در اندیشه پیش رفتم
و بدون گریستم، اما شعله آتش از تردیکی بیشتری بوی بازم داشت.

۱ - اشاره به پاسیفاته (رجوع شود به صفحه ۹۱۲، شرح ۲).

۲ - Guido Guinizelli نجیب زاده‌ای از ناحیه «بولونیا» بود که بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲۴۰ متولد شد و در ۱۲۷۶ در تبعد وفات یافت. وی نخست از مکتب شاعرانه «گوتونه دارسو» که از او در همین سرود سخن خواهد رفت پیروی کرد، ولی بعداً خود مکتب مستقلی در شعر پدید آورد که پیش‌درآمد مکتب شاعرانه داته بود و داته در «کمدی الهی» و «ضیافت» و «آئین فصاحت» خود چندین بار با ستایش از او یاد میکند.

۳ - «استاسیوس» در «بئیس» خود (کتاب پنجم) نقل میکند که Lycurgus پادشاه «تسا» در یونان زنی را بنام Hypsipylae (یا بتالیانی Isifile) که نگهبان فرزند او بود، بجرم سهل‌انگاری در مراقبت این کودک که منجر بمرک او در گهواره بر اثر نیش يك افعی شده بود، محکوم بمرک کرد، و در این موقع درپس این زن مادرشان را دیدند و با او وداع مؤثر و گرمی کردند.

۴ - اشاره به «گودو گونیتسلی» که داته او را مرشد و استاد خود و سایر پیروان مکتب شعری نو میشارد.

برزخ

و چون بفراغ خاطر در اونگرستم، با آن چنان سخنانی که کسان را بقبول گفته های ما را و امیدارد، خویش را در مورد وی آماده هر خدمتی دانستم که از دستم برآید .

او بمن گفت : « سخنان تو اثری چنان روشن و نافذ در ضمیر من مینهند که حتی «لته»^۱ را نیز یارای سردن یا تیره کردن آن نیست . اما اگر کلمات تو برآستی مرا سوگند صفا توانند بود ، درین صورت بمن بگوی که برای چه تو با زبان و نگاه خویش چنین اخلاصی بمن ابراز میداری ؟ »

ومن بدو گفتم : « بخاطر سخنان نغز شما چنین میکنم، که تا آن زمان که شیوه کنونی برجای ماند ، حتی مرکب آنها نیز مردمان را عزیز خواهد بود^۲ . »

گفت : « برادر ، اینکس که نشانت میدهم (وانگشت بسوی روحی که در برابر وی بود دراز کرد) زبان مادری را آهنگری شایسته تر^۳ از من بود .

وی در اشعار عاشقانه و نثرهای رمانها^۴ ، از همه سر بود ؛ بگذار

۱ - Letè ، رود فراموشی که دانه در سرود بیست و هشتم برزخ بدان میرسد (رجوع شود به سرود آخر دوزخ) .

۲ - یعنی : مردمان تا وقتیکه دوستدار این شیوه نازده شاعری باشند نه فقط با اشعار تو، بلکه به مرکبی که این اشعار با آن نوشته شده نیز علاقمند خواهند بود .

۳ - یعنی : بیش از من در بنیاد نهادن این زبان شاعرانه کوشید .

۴ - prose di romanzi ، اشاره بزبان oīl ، که از شعب زبان فرانسه است و در زمان دانه برای نوشتن نثر بکار میرفت . «لانگفلو» معتقد است که مراد از این کلمه زبان قدیمی Romance است که در آن صفت prosa علی الاطلاق شامل انواع نثر و داستانهای منظوم میشد ، و عنوان «نثر» فقط به ترانهها و سرودها اختصاص داشت .

سرود یست و ششم

سبک‌مغزانی که آن «لموزی» را بر وی برگزیده‌اند، هرچه خواهند بگویند^۱.

اینان را بیشتر روی بجانب جنجال است تا حقیقت، و لاجرم بیش از آن که گوش به هنر یا منطق فرا داده باشند در حفظ عقاید خویش لجاج میورزند.

پیش ازین بسیار کسان در باره «گوتونه»^۲ چنین کردند، و بخاطر شایعات، و تنه‌بدین خاطر، وی را ارزشی نهادند، تا آن زمان که حقیقت پرده از روی دیگران برداشت و میروز شد^۳.

اکنون اگر تو بخاطر منزلتی بس بزرگ اجازت رفتن بدان صومعه را یافته‌ای که مسیحش رهبان است^۴،

از جانب من، آن اندازه از *Pater Noster* را که در اینجا برای‌ها ساکنان این جهان، که در آن دیگر امکان گناه کردنمان نیست، ضرورت‌تواند

۱- لموزی *Lemosi* (به فرانسه *Limoges*) - اشاره بسردی بنام ژیرودد بورنی *Girault de Borneil* که در ناحیه «لیوزن» در «پروونس» فرانسه متولد شده بود و در حدود ۱۲۲۰ مرد و زبان «پروونسیاله» شعر میگفت، یکی از مشهورترین خوانندگان دوره کرد (*troubadour*) قرن سیزدهم بود. داته قبلا در کتاب *De Vulgaris Eloquence* خود نظریه موافق‌تری در باره او ابراز داشته است.

۲ - *Guitton*، شاعری از اهالی «آرتسو» که در حدود ۱۲۲۰ متولد شد و در ۱۲۹۴ مرد. وی نخست از مکتب ادبی «پروونس» پیروی میکرد، ولی بعد خود مکتب‌شعری خاصی پدید آورد که در آن مباحث فلسفی و سیاسی و اخلاقی و مذهبی را با گفتگوهای عاشقانه درآمیخته بود. داته هم‌جا نسبت بوی نظری مخالف ابراز داشته است.

۳ - اصل این جمله صورتی بسیار مبهم دارد. «هووت» داته شناس معاصر فرانسوی در تفسیر آن مینویسد که: شاید بتوان این شعر را بدین‌صورت نیز معنی کرد: «تا آنکه عده بیشتری از مردم بحقیقت می‌برند». اصل جمله اینست:

fin che l'ha vinto il ver con più persone

۴ - اشاره به بهت، که مسیح بزرگه آن است.

برزخ

بود، در پیشگاهش بخوان^۱ .»

چون این بگفت، بیگمان برای آنکه جای خوش را بکسی دگر
که در تردیکی او بود داده باشد، همچو آن ماهی که بدرون آب رود، در
میان آتش ناپدید شد .

بدان کس که وی به منش نموده بود اندکی تردیکتر شدم و
بدو گفتم که شوق درونم آماده^۲ استقبالی پر شور از نام او است^۳ .
ووی بی آنکه مرا بتکرار خواهش وادارد^۴ چنین آغاز کرد^۵ :

« Tan m'abellis vostre cortes deman,
qu'ieu no me puese ni voill a vos cobrire.
Ieu sui Arnault, que plor e van cantan ;
consiros vei la passada folor,
e vei jausen lo joi qu'esper, denan.
Ara vos prec per aquella valor
Que vos condus al som de l'escalina,
Sovenha vos a temps de ma dolor ! »

۱ - اشاره برورد معروف مذهبی-عیسی «ای پدر ما که در آسمانی ...» . « آن اندازه
که برای ما ضرور است »: اشاره بدانکه خواندن قسمت آخر این سرود ضرور نیست، زیرا که
در آن از جانب مردم روی زمین از خداوند تقاضا میشود که آنانرا از وسوسه نفس باز دارد
(et ne nos induces in tentationem) و ارواح که چون مردماند از وسوسه نفس برکنارند،
احتیاج بدین تقاضا ندارند .

۲ - این روح از مردی است بنام Arnault Daniel (بایتالیائی آرنالدو دانیلو
Arnaldo Daniello) که از شعرای نیچه دوم قرن دوازدهم بود و به زبان « پروونتساله »
شعر میگفت . شعر او خیلی پیچیده و مسجع بود و غالباً صورت بندهای شش مصرعی (مصدی)
داشت، و چنانکه محققین غالباً مینویسند این ابراز نظرش آینه آمیزداته در کمدی الهی خیلی بیشتر
شهرت او کمک کرده تا تمام اشعاری که از خودش باقی مانده است .

۳ - liberamente یعنی : از روی میل .

۴ - این هشت مصرع، بزبان « oc » یعنی زبان پروونتسی (provenzale) که زبان
شاعرانه قبل از داته بود (واگر « کمدی الهی » داته بزبان « نکانی » سروده نشده بود با احتمال
قوی این زبان زبان رسمی ادبیات ایتالیا میشد) سروده شده . این زبان نیمی فرانسه و نیمی
بیه در صفت همد

سرود بیست و ششم

و چون این بگفت ، در درون آتشی که اینان را از آلابش گناه پاک
میکند پنهان شد .

بچه از صحنه قبل

ایتالیایی است و هنوز هم در جنوب فرانسه رایج است ، چنانکه «فردریک میسترال» شاعر بزرگ
فرانسوی (که در سال ۱۹۱۴ مرد و از برندگان جایزه ادبی نوبل بود) غالب آثار شعرا
خود را بدان سروده است . این هشت مصرع را داتس از زبان « آرتور دویل » که وی او را
در جای دیگر « استاد مکتب عشق » خوانده ، بزبان « پروووشاله » و به سبک او سروده و عمداً ،
به شیوه خاص این شاعر ، بدین افعار رنگه اسیایی داده است . ترجمه این هشت مصرع
چنین است :

« خواهش پر تراکت شاعران چندان خوشایند است که به میتوانم و نه میخواهم نام خوش
را از شما پنهان دارم . من « آرتور » ام که گریان و سرود خوانان براه خود میروم ؛ بلرغ فراوان
بلتر دیوانگی گذشته خوشم و با شادمانی آن سادگی را در پیش روی خوش مینگرم که سراپا
مشاقق آم . بنام آن شایستگی که شما را بدین بلندی کوهستان آورده ، تقاضا دارم که چون وقت
مسعد فرا رسد از رنج من یاد آرید . »

دریسی نسخ ایتالیایی ، چندکلمه از این اشعار با اندک تغییر قیل شده که در اینجا از اشعار
بدانها سرفتنر میشود .

سرود بیست و هفتم

طبقه هفتم : نفس پرستان

شاعران ، حلقه هفتم را تا میای پلکان بیاربلندی که باید آنرا به « بهشت زمینی » برد درمیورددند و به فرشته ای میرسند که نگاهبان این حلقه است . در وسط پلکان شب فرا میرسد و مسافران را برجای نگاه میدارد . دانه بخواب میرود و باز نزدیک صبحگاهان رؤیائی سراغ او میآید . بعد از بیداری وی ، این سه نفر از بقیه پلکان بالا میروند و در نخستین ساعت روز پا به بهشت زمینی میگذارند. اینسوق باعداد روز چهارشنبه ۱۳ آوریل است .

فرشته نگاهبان حلقه هفتم ، دانه را وادار میکند که پیش از آنکه پا بیلکائی نهاد که میباید او را به بهشت زمینی رساند ، به درون شعله های آتش رود و از آن جانب دیگر سر برآورد . چون این تنها موردی در سراسر سفر آن جهانی دانه است که او خود همراه دوزخیان و پیرزخیان عذاب میبیند ، باید با احتمال قوی این اشاره را یکنوع اعتراف بگناه از طرف دانه شمرد ، یعنی مفهوم این عبور از آتش سوزائی را که « کوره شیشه گران دربرایش خنک مینماید » اقرار وی بگناه نفس پرستی دانه است ، و این نکته است که « بوکاچیو » در کتاب معروف خود « زندگی دانه » (فصل بیست و پنجم) آنرا تأیید میکند .

سرود بیست و هفتم

خورشید در چنان وضعی بود که نخستین اشعهٔ خویش را بر آنجا که
آفرید کارش خون خود را بر زمین ریخت میتافت، و درین هنگام «ایبرو»
در زیر ترازوی بلند جریان داشت
و آبهای «کنک» در گرمی نیمروز سوزان بودند^۱؛ لاجرم روز در
شرف زوال بود که فرشتهٔ خدا با شادمانی در برابر ما هویدا شد.
در کنارهٔ حلقهٔ بیرون از شعله‌های آتش ایستاده بود و با صدائی بسیار
موزونتر از آهنگ ما، *Beati mundo corde*^۱ را میخواند.
و چون بدو نزدیک شدیم، بما گفت که: «ای ارواح مقدس، تالهب
این آتش شما را نگردد ازین دورتر نمیتوانید رفت، پس بدرون آن روید

۱- مفهوم این بند و بند پیش اینست که خورشید در برزخ در حال غروب است :
«آفرید کارار» *il suo fattore* اشاره است بخداوند که درین جا در قالب عیسی تجلی کرده است
که در اورشلیم «خون خوش را بر زمین ریخت»، یعنی بشهادت رسید. - «ایبرو» *Ibero*
(تلفظ کنونی ایتالیائی *Ebro*) رودخانهٔ ایبرو در شبه‌جزیرهٔ ایبریا (اسپانیا) که در زمان دانه
حد غربی دریای مسکون محسوب میشد. - «ترازوی بلند»، *alta libra*، اشاره به برج
میزان که در حلقهٔ منطبقاً البروج دست در مقابل برج حمل واقع است، و چون درین فصل خورشید
در برج حمل قرار دارد بطبعاً این برج میزان مظهر شب است. - «کنک» *Gange* (سایتالیائی
«گنجه») رود معروف هندوستان که سابقاً حدشرقی جهان مسکون بشمار می‌آمد و یمنب اسپانیا
مقارن با یسروز آسپا بود. - بنابراین مفهوم این دو بند چنین میشود که: در اورشلیم خورشید تازه
طلوع میکرد و در نقطهٔ مقابل آن، یعنی در برزخ، خورشید در حال غروب بود، و درین
موقع در هندوستان یسروز و در اسپانیا یمنب بود.

۲- جملهٔ لائینی، بمعنای: «خوشبخت آنهاییکه قلب پاكندارند» نقل از انجیل (انجیل متی،
باب پنجم) : «... خوشا بحال پاکدلان، زیرا ايمان خدا را خواهند دید.»

برزخ

وسرودی را که از آن جانب برمیخیزد ناشنیده مگذارید^۱؛ و من بشنیدن سخنان او حال آنکس را یاقتم که در گودالش گذارند^۲.

دودست را برهم نهادم و بجلو خم شدم، و نظر با آتش دوختم، و بدنهای زنده ابرا که پیش ازین دیدم که در آتش سوختند^۳ بوضوح در نظر آوردم. رهنمایان نیکدل من روی بجانب من کردند، و ویرجیلیو گفت: «پرجان من، شاید که این عذابی باشد، اما مرگ نیست.

بیاد آر، بیاد آر!... و من که بر پشت «جریونه»^۴ ترا رهنمائی کردم و تجانت بخشیدم^۵ اکنون که بخداوند نزدیکتریم چسان درباره تو کوتاهی توانم کرد؟

یقین دان که این آتش، اگر سالی هزار نیز در میانت گیرد، هوئی از سرت کم نکند^۶.

و اگر پنداری که فریبت میدهم، بدان تردید شو و آنرا با دودست خوش بر کناره جامهات بیازمای.

ازین پس هر گونه بیم و هراس را ترك گوی! روی بدین جانب کن و آسوده خاطر پیش آی! «اما من، همچنان در برابر ندای درونم ناشنوا مانده بودم و از جای نمیجنبیدم.

۱- اشاره به سرودی که ارواح در آن جانب آتش میخواستند و اندکی بعد ذکرش خواهد رفت.

۲- اشاره بدانان که زنده بگورشان میکنند (دوزخ، صفحه ۲۳۹، شرح ۱).

۳- مقصود کسانی هستند که با تمام جادوگری و زندقه و نظایر آن از طرف کلیسا محکوم

بزنده سوختن در آتش میشوند.

۴- جریونه Gerion(e)، عفریت آدمی روی و مارتین طبقه هشتم دوزخ (دوزخ،

صفحه ۲۵۱، شرح ۱).

۵- در اصل: «ترا یک مو طاس نتواند کرد»: non ti potrebbe far d'un

capel calvo

سرود یست و هفتم

وی که مرا سخت بیحرکت دید ، اندکی روی ترش کرد و گفت :
« بهر حال ، پسر جان ، دانسته باش که این دیوار میان تو و بتائریچه
حائل است . »

همچنانکه «پیرامو» بشنیدن نام «تیسبه» در دم مرگ دیده بگشود
و در آن هنگام که تود ارغوانی رنگ میشد بدو نگرست^۱ ،
سر سختی من نیز با این سخن از میان برفت ، و من بشنیدن نامی که
پیوسته در ضمیر خویش دارم^۲ روی بسوی راهنمای خردمندم کردم .
وی که این بدید سر تکان داد و گفت : « مگر ما را سر آنست که
در همینجا بمانیم ؟ » و آنگاه ، چنانکه با کودکی کنند که با سیبی رامش
توان کرد ، بروم لبخندی زد .

سپس پیشاپیش من پای در آتش نهاد و از «استاتیو» که در طول راهی
دراز در میان من و او حائل شده بود خواست که از دنبال من آید^۳ .
چون بدرون آتش رفتم لهیب آنرا چنان طاقتسوز یافتم که حاضر

۱- Piramo (یونانی Pyramus) ، بنا بروایات یونانی جوانی بود که سخت
دلناده دختری بنام Tisbe (یونانی Thisbe) بود . چنانکه «اوویدئوس» نقل میکند ،
روزی وی نقاب دخترک را خونین بر زمین افتاده یافت و گمان برد که وی کشته شده ، و از
فرط نومیدی خود را کشت ، ولی درین موقع خود دختر رسید و او را صدا زد ، و وی لفظهای
چشمان خود را گشود و بدو نگرست و بعد مرد ، و خون وی درخت توت سفیدی را که در آن تردیکی
بود رنگین کرد و آنرا بسورت «شاه توت» در آورد .

۲- نام بتائریس .

۳- «بخت نویسی» مفسر انگلیسی معروف کمندی الهی تذکر میدهد که این مواضع
مختلفی که استاتیو در برابر داته میگیرد ، باید مفهوم «سمبولیک» خاصی داشته باشد . در
سرود یست و دوم ، یعنی در هنگام ظهور استاتیو ، و بریزل در جلو استاتیو در وسط وداته در
آخر راه میرفتند . در اینجا داته میان روح دو شاعر راه میرود و استاتیو نظر آخری است .
ولی در بهشت زمینی داته نظر اولی است و بریزل و استاتیو در پشت سر او می آیند . این نظر
ظاهراً صحیح است ، ولی مفهوم سمبولیک این وضع درست روشن نیست .

برزخ

بودم خوش را بدرون شیشه مذاب افکنم تا مگر اندکی خشکتر شوم .
پدر مهربان من برای دلداریم در حین رفتن جز از بئاتریچه
بامن سخن نمیگفت، و میگفت که : « پندارم که از هم اکنون دید گانش
را میبینم ! »

صدائی که در آنسوی آتش سرود میخواند ما را راهنما شد ، و ما که
تنها به زیروبمهای آن صدا توجه داشتیم در آن مکان که باید راه بالا را
درپیش گرفت سراز آتش بر آوردیم .

در آنجا از درون فروغی چنان خیره کننده که مرا یارای نگرستن
بدان نبود^۱ سرود *Venite, benedicti patris mei* طنین افکند .

پس صدا افزود که : « خورشید روی در می کشد و شب فرا میرسد ؛
بر جای هایستید و تا هنوز افق مغرب سیه فام نشده تندتر براه خوش روید . »
راه ما بصورتی عمودی در دل صخره بالا میرفت، و جهت آن چنان
بود که من اشعه خورشید را که از محاذات افق می آمد در برابر خوش
میشکستم^۲ .

هنوز پله ای چند بالا نرفته بودیم که سایه من ناپدید شد، و من و
حکیمانم دریافتیم که خورشید در پشت سر ما غروب کرده است ؛

۱ - نوری که از چهره فرشته سرود خوان میآید .

۲ - جمله لاتینی ، بمعنی « بیایید ، ای برکت یافتگان از پدر من » . نقل از انجیل
(انجیل متی ، باب بیست و پنجم) : « ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید : بیایید ای
برکت یافتگان از پدر من ، و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید .
این سخنی است که عیسی در روز رستاخیز بر زبان میآورد .

۳ - اشاره بدانکه شاعران زوی بسوی مشرق دارند ، زیرا نور خورشید که از سمت
مغرب میآید از پشت سر برداشته ناپدید و « شکسته » است .

سرود یست و هفتم

و پیش از آنکه سراسر افق پهناور بشکلی یکسان درآمده و شب
بر همه جا دامن گسترده باشد^۱ ،

هر يك از ما پله‌ای را بستر خوش کردیم ، زیرا که موضع کوهستان
هم‌نوائی و هم‌اشتیاق بالارفتنی فزون از آنرا از ما بستاند.

همچون بزبان که در بالای تپه‌ها ، پیش از سیر شدن جست و خیز و
بازیگوشی میکنند، ولی بهنگام نشخوار آرام و بیحرکت میشوند ،

و چون آفتاب سوزان بتابد ، براهنمائی شبان که بر چوبدست خود
تکیه کرده‌است و نگاهبانی آنان میکند، بسایه پناه‌میرند و آرام میمانند،
و همچو آن گاو بانی که در بیرون از اصطبل میخسبد و شب را
بآرامی در کنار گله‌اش میگذراند تا هوش دارد که حیوانی وحشی جمع
آنها را نپراکند ،

ما سه‌تن نیز خود را در چنین حالی یافتیم ؛ من گوسفند بودم و
آنان شبان ، و هر سه را از هر جانب دیواره بلند سخت درمیان گرفته بود .
از فضای بیرون جز اندکی نمیتوانستیم دید ، اما از همین
فضای کوچک ستارگان را درخشانتر و بزرگتر از حد معمول میدیدم^۲ .
و در آن حال که چنین نشخوار میکردم^۳ و بدانان مینگرستم ،
خواب ، خوابی که غالباً پیش از وقوع حوادث از آنها خبر میدهد ، مرا
در ربود .

۱ - e notte avesse tutte sue dispense : میتوان این جمله را اینطور نیز
معنی کرد : شب آزادی کامل یافته باشد .

۲ - درخشانتر : اشاره به شفافیت فوق‌العاده فضا ؛ - «بزرگتر» : اشاره به بلندی کوه
برزخ، که از بالای آن اختران را از فاصله‌ای نزدیکتر میتوان دید .

۳ - یعنی : اندیشه‌های خوش را از سر میگردم .

برنخ

ویندارم که در آن ساعت که «چیترا»ی گذاخته از آتش عشق از
جانب مشرق در بالای کوهستان بدرخشش آمد^۱ ،
زنی جوان و زیبا را در عالم رؤیا دیدم که در چمنزاری راه میرفت
و گل میچید و آواز خوانان میگفت :

« هر کس که نام مرا پرسد، آگاه باشد که من «لیه» ام^۲ ، و دستان
زیبای خوش را در پیرامون خود حلقه میکنم تا از آنها برای خود حلقه
گلی بیازم .

خوش را میآرایم تا آئینه‌ام را پسند افتد ؛ اما خواهرم راحیل^۳
هر گز از آئینه خود دوری نمیگزیند و همه روز را در برابر آن بر جای
نشسته میماند .

وی سخت هشتاق دیدار دیدگان زیبای خویشتن است ، همچنانکه
من اشتیاق آنرا دارم که خود را بادستانم بیارایم^۴ : شادی او در تأمل و شادی
من در عمل است . »

و در برابر جلال سپیدمدم ، که سر بر میزند و زائرین را چندان بیشتر

۱ - چیترا Citerea (در اصل Cythereae) اشاره به ستاره زهره - این نام را
از آن جهت بزهره ربه النوع عشق داده بودند که وی در نزدیک جزیرهای بنام Cythera از دل
امواج زاده شده بود. هنوز هم اصطلاح « سفر به سپتر » در ادبیات غربی معنی « وصال عاشقانه »
را میدهد .

۲ - Lia : دختر ارشد لابان و نخستین زن یعقوب که لابان او را از راه حله بجای
راحیل به زنی به یعقوب داد و این ماجرا بتفصیل در تورات (سفر پیدایش ، باب بیست و نهم)
آمده است (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) .

۳ - Rachele ، دختر دوم لابان و زن دوم یعقوب پیغمبر که مادر شیوخ دوازده قبیله
اسرائیل شد .

۴ - یعنی : من تجلیل خداوند را از راه عمل (دست) انجام میدهم و او از راه تفکر
و تأمل (چشم) . اصل فکر از « سن تماس داکینوس » آمده که زندگی روحانی را به
vita activa و vita contemplativa طبقه بندی کرده است .



سرود بیعت و هفتم

عزیز می‌آید که در راه باز گشت خانه خوش را کمتر دور می‌بند^۱ ،
تاریکی از هر جانب پای گریز گشوده و خواب مرا نیز پایان بخشیده
بود ؛ لاجرم از جای برخاستم و استادان بزرگوار خوش را دیدم که بر پای
ایستاده بودند .

« آن سیب دلپذیری^۲ که مردمان در میان این همه شاخ و برگ در
جستجوی آن کوشانند ، امروز گرسنگی ترا فرو خواهد نشاند^۳ ؛
چنین بود سخنانی که ویر جیلیو بمن گفت ، و هر گزم ارمغانی نداده‌اند
که تا بدین حد خرسندم کرده باشد^۴ .

چون پلکان را که دوان دوان از آن بالا رقیم یکسره بزیر پای
خوش آوردیم و خود را در روی آخرین پله آن یافتیم ، ویر جیلیو نظر
بمن دوخت

و گفت : « پسر جان ، آن آتشی را که زمانی بیش نباید دیدی ، و نیز
آن آتش دگر را که عمر جاودان دارد ، و اینک بجائی رسیده‌ای که من با

۱ - یعنی : سیدشروز باز گشت بسوی زاد و بوم ، در نظر زائر عزیزتر از سیدشروزهای
دیگر است ، زیرا که درین هنگام وی زیارت خویش را انجام داده و آهنگ مراجعت کرده‌است
و خانه خود را (مهمانخانه خود را) از آن وقت که رو زیارت میرفت بخویش نزدیکتر می‌یابد .

۲ - سیب در زبان دانه اسولا مفهوم میوه را دارد . این کلمه همه‌جا بصورت قدیمی
آن pome آورده شده ، ولی در ایتالیائی امروزه pome گفته میشود .

۳ - یعنی : امروز برکت آسمانی در بهشت زمینی شامل حال تو خواهد شد .

۴ - بمقیده «لانا» یکی از مفسرین کمدی الهی، کلمه strenne که بکار رفته و عادتاً
معنی «ارمغان عید» و «عیدی» را میدهد ، در این جا مفهوم novelle را دارد . درین صورت
باید جمله را چنین معنی کرد : « هرگز خیر نلزمای بمن نداده بودم که بدین اندازه خرسندم
کرده باشد » .

برزخ

نیروی بینائی خوش فراتر از آنرا نمیتوانم دید^۱ .
ترا با دستیاری دانش و هنر خود تا بدینجا رساندم . ازین پس
فقط شوق و میل خویش را راهنما گیر^۲ ، زیرا که اینک از جاده‌های سنگلاخ
و باریک بدرآمده‌ای .
خورشید را بین که بر چهره^۳ تو نور میافشاند ؛ و علف نرم را بین ،
و گلها و گیاهان را که درینجا خود بخود از زمین میرویند^۴ .
تا بهنگام ظهور مسعود صاحب آن دیدگان زیبائی که مرا گریه کنان
بجانب تو فرستادند^۵ در اینجا توانی نشست، و نیز در میان این گیاهان بگلگشت
توانی پرداخت^۶ .

۱ - این کلام وبرزیل در حقیقت انجام مراسم وداع از جانب او با دانه است ، زیرا
که اندکی بعد وبرزیل، بی اینکه دانه متوجه شود، او را برای همیشه ترك میگوید ، ولی دانه
که متفرق دیدار چیزهای تازه‌ایست که در برابر خویش دارد ، متوجه اهمیت خاص این گفته
وبرزیل نیست . - «آتش که زمانی بیش نمیاید» : آتشی که در طبقه هفتم برزخ شعله‌ور
است - «آتش که عمر جاودان دارد» : آتش دوزخ - «با بینائی خویش فراتر را نمیتوان
دید»، یعنی : ازینجا بیعد دیگر با نیروی عقل و منطق راه بجائی نمیتوان برد . مفهوم این
سخن اینست که عقل و منطق آدمی فقط تا آنجا که انسان را به بهشت زمین (آرامش خیال) رساند
توانا است، و از آن پس کار کار دل و ایمان یعنی کار عشق است .

۲ - یعنی : چون تو اکنون تصفیه شده‌ای ، روح تو جز آنچه را که شایسته است
طلب نمیتواند کرد ، بنابراین اگر بدنال شوق و میل خود روی رو براه درست داری .

۳ - اشاره بدانکه شاعران درین هنگام روی بافق مشرق دارند که خورشید طالع
از آنجا جلوه گر شده است . از لحاظ تمثیلی خورشید در اینجا مانند سرود اول دوزخ مظهر
خداوند است .

۴ - یعنی : دانه و بذری ندارند . در سرود بعد این نکته بتفصیل مورد بحث قرار خواهد
گرفت . دانه این فکر را از کتاب «اوویدیبوس» گرفته که در آن وی این خاصیت را برای عسر
طلائی بشرت قائل شده است (سرود چهاردهم دوزخ) .

۵ - اشاره به بنام رس، که در سرود اول دوزخ گریه کنان از وبرزیل میخواهد که یاری
دانه رود .

۶ - یعنی : میتوانی یاراه تأمل را در پیش گیری و با راه عدل را (رجوع شود بشرح ۴ -
صفحه ۹۲۶)

سرود یست و هفتم

ازمن دیگر سخنی یا کاری نخواه: زیرا که اینک تو خود از امکان
فصاحتی آزادانه و سالم برخوردار آمده‌ای، و خطاست اگر بروفق آن
رفتار نکنی؛

و لاجرم هم تاج و هم عصا^۱ را بدست خودت باز می‌سپارم .

۱ - یعنی: ازین پس مالک مستقل روح و جسم (عصا و تاج) خوش هستی و احتیاجی
براهنمایی من نداری . «عصا» mitrio درینجا اشاره بعصای شایستگی دران امپراتوری است ،
زیرا که ویرزیدل چون خود مسیحی نبوده عصای روحانی در دست نداشته است .

سرود میت هشتم

بهشت زمینی

داته و همراهانش وارد «بهشت زمینی» شده‌اند . این همان بهشتی است که در آغاز آفرینش نوع بشر، آدم و حوا در آن مسکن داشتند و مقرر شده بود که جاودانه در آن بمانند و از سرما و گرما و پیری و کرسنگی و اندوه و بیماری در امان باشند . اما حوا فریب مار را خورد و باغواهی او میوه «شجره ممنوعه» را چید و به همراه آدم از بهشت رانده شد، و بدین ترتیب پدر نوع بشر «روضه رضوان بدو گنم بفروخت» . در باره این بهشت در مقدمه این کتاب با تفصیلی بیشتر توضیح داده شده است .

نتها کیکه در این سرود با شاعران سه گانه روبرو میشود ، بانوی زیبایی است که «ماتلدا» نام دارد، ولی اسم او تا با آخرین صفحه برزخ برده نمی‌شود و فقط در آتجاست که یکبار این نام بمیان می‌آید . این بانوی زیبا و آسمانی ، راهنمای داته میشود تا او را در بهشت زمینی که بعد از آدم و حوا دیگر هیچ آدمی و آدمیزاد می‌باید بدان نتهاده است رهبری کند . داته این بانوی زیبا را در آن سوی جویباری میبیند که جوی باریکی است ولی آبی بسیار زلال دارد . این همان رود «لته» یا رودخانه فراموشی است که کورمه‌راه میان برزخ و دوزخ از جریان آن در داخل کره ارض پدید آمده بود و کسی تا از آب آن نوشیده و گناهان گذشته را از یاد برده باشد امکان ورود به بهشت را نخواهد داشت .

در باره «بانوی زیبا» و مفهوم سمبولیک او، به حاشیه ۲ صفحه ۹۳۷ رجوع فرمائید .

سرود بیست و هشتم

دراشتیاق شناسائی بیرون و درون آن جنگل انبوه و پر درخت آسمانی
که تندی تابش خورشید طالع را در نظر تعدیل میکرد^۱ ،
بی آنکه درنگی بیش کنم ، از کناره دوری گزیدم و آرام آرام در
روی زمین سرسبز این دهکده^۲ عطر آگین براه افتادم .
نیمی ملایم که هرگز وزش آنرا تغییری پدید نمیآمد^۳ ، بریشانیم
میسائید ، بی آنکه از وزش بادی دلپذیر تندتر باشد ؛
و این نسیم جمله شاخ و برگها را که آماده لرزیدن بودند ، از آن
جانب که نخستین سایه کوهستان مقدس بر آن میافتد^۴ بسر فرود آوردن
و امیداشت .

ولی این شاخ و برگها تابدان اندازه از خط مستقیم دور نمیشدند که
پرندگان کوچک ، در بالای آنها ، از کمال هنرنمایی خوش دست بدارند .
و این پرندگان پر نشاط ، نغمه خوانان خود را بدست نوازش
نخستین وزشهای نسیم که با آوازه ایشان همراهی میکرد سپرده بودند .
و این همچو آن نسیمی بود که در کرانه « کیاسی » ، در آن هنگام

۱- اشاره به «بهشت زمینی» که مظهر سعادت این جهانی است .

۲- یعنی : سایه درختان آن از تندی تابش خورشید مبراست .

۳- *la campagna* ، لقبی که به بهشت زمینی داده شده . قبلا نیز در دوزخ ، این

لقب بداخل شهر شیطان (دبته) داده شده بود

۴- یعنی : تابع تغییرات جوی نیست .

۵- از جانب مغرب .

برزخ

که «اؤلو» عنان «شیرو کو» را رها میکند، در میان کاجها از شاخه‌ای
بشاخه‌ای میوزد^۱.

با آنکه آهسته بر آه خویش میرفتم، اندک اندک در دل جنگل کهن^۲
چندان دور رفته بودم که دیگر نمیدانستم که در کجا پای بدان نهاده‌ام؛
ونا گهان با جویباری روبرو شدم که با امواج سبک خود، علفی را
که در کنار آن میروئید بجانب چپ خم میکرد^۳، و این جویبار مرا از
پیش رفتن باز داشت.

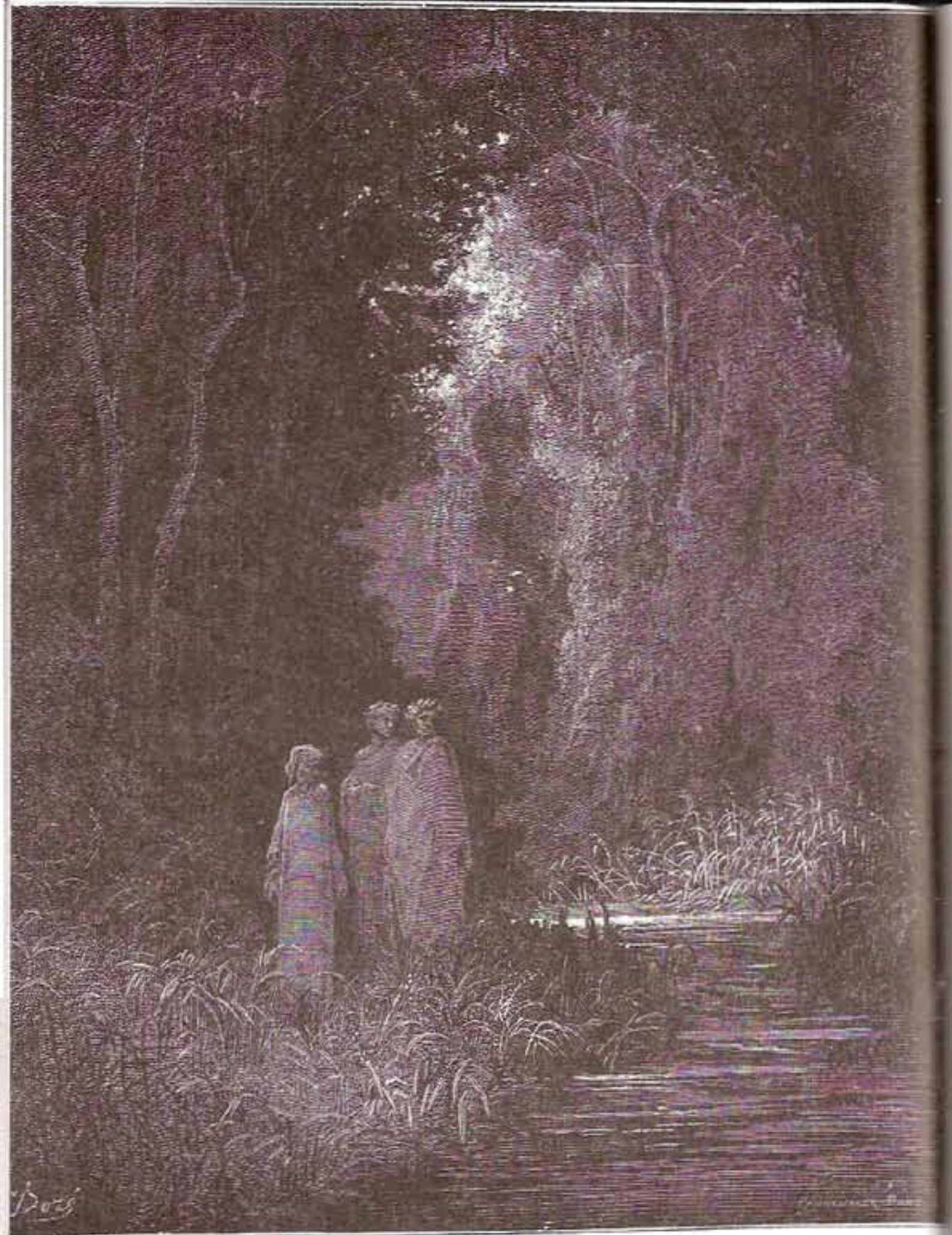
و هر چند این آب در درون آن سایه جاودان جاری است که هرگز
شعاعی از جانب ماه یا خورشید بر آن رخنه نمیتواند کرد^۴،
باز زلال‌ترین آبهای روی زمین در مقایسه با چنین آبی که صافی آن
هیچ چیز را پنهان نمیدارد کمابیش آلوده مینمایند.

ایستادم و بانیروی نگاه جویبار کوچک را در نور دیدم تا انواع گوناگون

۱- کیاسی Chiassi نام قدیمی کلاسه Classe، بندرگاه ناحیه رارنا Ravenna در ایتالیا، که دارای جنگل کاج معروفی بود بنام Pineta، که امروزه از آن اثری نمانده است. - اؤلو Eolo رب النوع باد در هیتولوژی یونان، که بعضیده یونانیان همه باها را در مفارهای زندانی کرده بود و هر وقت که هوس میکرد یکی از آنها را آزاد میکرد و بیرون میفرستاد. - شیروکو Sirocco (به یونانی Siroccos) بادی که از جانب جنوب شرقی میوزد. - مفهوم کلی این بند اینست که درختان بهشت زمینی، همچون درختان جنگل کاج معروف بندر «کلاسه» در هنگام وزش بادی که از جانب دریای آدریاتیک میآید، باتکانی ملایم میلرزند. ۲- بهشت؛ اشاره بدانکه خداوند بهشت و دوزخ را قبل از هر چیز دیگری در دنیا آفریده بود.

۳- اشاره به رود «لته» Letè که آب آن خاطره گناهان را از یاد بیرون میبرد و شرح آن بعداً بتفصیل خواهد آمد. در تورات آمده که بهشت دارای رودخانه‌ای بود که به چهار شعبه تقسیم میشد (تورات، سفر پیدایش، باب دوم): «... وهری از عدن بیرون آمد تا باغ را میراب کند، و از آنجا حنقم گشته چهار شعبه شد».

۴- اشاره به سایه درختان انبوه بهشت.



سرودیت و هشتم

شاخه‌های پرشکوفه^۱ بهاری را در آن بنگرم .
در آنجا ، چونانکه بنا گهان چیزی در برابر نظر ما آید و ما را چنان
مجنوب خود کند که هر اندیشه^۲ دگر را از ضمیرمان بدور راند ،
باتوئی را دیدم که بتنهائی براه خویش میرفت و آواز خوانان دست
در میان گل‌هائی که سراسر راهش را پر نقش و نگار کرده بودند میبرد و
گل میچید^۳ .

۱ - i freschi mal شاخه‌های گلدار .

۲ - این «خانم‌زینا» یکی از معماهای بفرنج کمدی الهی است و چنانکه در آخرین صفحه
برزخ گفته میشود ، ماندا Matelda نام دارد . تاکنون شاید چندین برابر خود این کتب
در باره این خانم تفسیر و تعبیر شده باشد ، تا معلوم شود که این باتو کیت و در بهشت زمینی
چه سستی دارد و در روی زمین که بوده است و از لحاظ سمبولیک چه مفهومی برای او باید
قائل شد . آیا این خانم زینا ، همچنانکه «کاتز» نگهبان و پاسدار برزخ بود ، پاسدار و نگهبان
بهشت زمینی است ؟ آیا همیشه در بهشت است ، یا اختصاصاً بمناسبت سفر داتنه و برای راهنمایی
او بدانجا فرستاده شده است ؟ در باره هویت واقعی او غالب مفسرین عقیده دارند که وی کنس
ماتیلدهی تاسکانا Matilde di Toscana است که دختر «بونیفاسیو» کنت ناحیه «تاسکانا» و
زوجه «کلف» یکی از سران خاندان آلمانی «سوابیا» بود و در سال ۱۱۱۵ مسیحی یعنی در حدود
دوستان سال پیش از سروده شدن کمدی الهی مرده بود . این خانم دوست و متحد پاپ «گرگوریوس»
هفتم بود و تمام اموال خویش را در راه تقویت مسیحیت وقف کلیا کرد . برخی دیگر از مفسرین
این خانم را «ماتیلدا فن ماکدبورگ» میدانند که تارک دنیا بود و در حدود سال ۱۲۹۰ مرد ، و
برخی نیز وی را «ماتیلدا فن هاکبورن» می‌شمارند که او نیز صومعه‌نشین بود و در ۱۲۹۸ مرد و
داتنه یا فداکاریها و از خود گذشته‌گیهایش آشنائی داشت . عمده‌ای نیز معتقدند که این «ماندا»
یکی از معشوقگان داتنه بود که نامش در «زندگانی نو» شاعر باشاره آمده است . بالاخره
عقیده عمده‌ای بر آنست که وی یکی از دوستان نزدیک و صمیمی «بئاتریس» در دوران زندگانی
او بوده است .

از نظر مفهوم «سمبولیک» این خانم نیز ، اختلاف عقیده بین مفسرین بسیار زیاد است .
برخی از مهترین نظریاتی که درین باره ابراز شده چنین است : مظهر زندگانی فعال و عملی
vita attiva (این عقیده غالب مفسرین قدیمی است که بنظر منطقی‌تر می‌آید) ؛ مظهر عشق و
محبت کلیا ؛ مظهر مصومیت اولیه آدم و حوا ؛ مظهر خوشبختی زمینی ؛ مظهر تصوف ؛ مظهر
سازش فلسفه و علم الهی ؛ مظهر اصل سلطنت ؛ مظهر حکمت تورات .

برزخ

بدو گفتم: «ای خانم زیبا، که چنانکه از دیدار این جلوه گاه دل
برمیآید^۱ خویش را با انوار عشق گرمی میبخشی،
لطف کن و بدین جو بار تزدیکتر آی تا آن نغمه ایرا که میخوانی
بهر توام شنید؛
تو مرا بیاد «پروزرینا» و جایگاه وی میافکنی، در آن هنگام که
مادرش او را از کف بداد و او بهار را^۲»
همچو بانوئی که رقص کنان هر دو پارا بهم پیوسته دارد و درین حال
بر روی زمین میلفزد و با شکل پائی را در پیش پائی دگر میگذارد،
وی در روی گلهای ارغوانی و گلهای زرین، بان دوشیزه ای که
دیدگان پر آزر خوش را بزیر افکند، بسوی من برگشت،
و چنان تقاضای مرا با نزدیکی خوش نیکو پذیرفت که این بار مفهوم
کلماتش را همراه با آهنگ دلپذیر او دریافتم.
و چون بدانجا رسید که امواج جو بار زیبا علفها را سیراب میکند،
از روی ملاحظت نظری بجانب من افکند.
نپندارم که در آن هنگام که «زهره» برخلاف انتظار آماج تیر فرزندش

۱ - مضمود صورت آدمی است - اشاره بدانکه: «رنك رخساره خبر میدهد از
سر ضمیر».

۲ - بنا بر روایات میتولوژی یونان، Ceres (یونانی دمترا Dmetra) ربالتنوع
زراعت که خواهر خدایان وکی از خدایان دوازده گانه اصلی بود، دختر زیبایی بنام پروزرینا
Proserpinae (یونانی Corea) داشت که پلوتون (یونانی هادس) ربالتنوع دوزخ عاشق
او شد و مکرور که دخترک با بیخیالی در باغی گل میچید زمین دهان بگشود و هادس از درون آن
پروزرینا را برگردونه خود نشاند و بظلمرو زیرزمینی خوش برد و بدین ترتیب وی از دیدار
گل و بهار محروم شد. در اینجا کلمه primavera هم بمعنی گل و هم بمعنای بهار آمده است.

سرود بیست و هشتم

شد، در زیر مژگان او فروغی چنین درخشیده بود^۱.
وی در آن ساحل دیگر ایستاده بود و باد دست خویش گل‌های
رنگارنگی را که درین گلزار اعلی بی‌دانه و بندری از دل خاک می‌روید در هم
می‌میخت و بمن لبخند می‌زد.

عرض جو بار ما را تنها سه قدم از یکدگر دور میداشت^۲، اما «السیونتو»
در آنجا که خشیارشا از آن گذشت و سرمشقی بر جای گذاشت که هنوز
عنان بر توسن غرور آدمیان می‌زند^۳،

۱ - در میتولوژی یونان آفرودیته (زهره) ربه النوع عشق دارای پری است بنام Cupidon که ترکیبی بر پشت و کمانی در دست دارد، و چون زهره تصمیم بگیرد که دو فرزند عاشق یکدیگر کند، این پسرک بفرمان او این دو دل آماج تیر قرار میدهد. بنا بر روایت افسانه خدایان، یکروز این پسرک از روی اشتباه یا شیطنت تیری بجانب مادر خودش که بطور ناشناس در روی زمین گردش میکرد افکند و در نتیجه زهره خود عاشق شکارچی جوانی بنام Adonis شد که در آن موقع در جنگل بدنیاال شکار میرفت و ازینجا ماجرای عاشقانه بسیار زیبایی آغاز شد که تا کنون مایه الهام ویدایش آثار هنری فراوان شده که از آن جمله «توس و ادونیس» شکسپیر و «زهره و منوچهر» ایرج‌را باید نام برد. - «بطرفی غیر منظره» : اشاره بدانکه قرار نبود پسر زهره مادرش را آماج تیر خود قرار دهد. این کلمه ترجمه کلمه inscius است که «ارویدیوس» در شرح این ماجرا بکار برده است.

۲ - این «سه قدم» با احتمال قوی مفهومی سمبولیک دارند و شاید مثل سه پله کنار دروازه برزخ (سرود نهم) نماینده پشیمانی و اعتراف و رضایت وجدان باشند.

۳ - بنا بگفته «هرودوت» مورخ معروف یونانی، خشیارشا که در سال ۴۸۰ پیش از میلاد بقصد سرکوبی یونان با سیاه پشمار خود از بغاز هلپونت (Hellepont) پایتالیائی (Ellesponto) میگذشت (بغاز داردانل کنونی) فرمان داد که پلی از کشتیها بازند و بر روی بغاز افکنند تا نیروی شاهنشاهی ایران از روی آن بگذرد، و همینطور هم شد، و چون دریا ناکهان طوفانی شد خشیارشا بخشم آمد و دستور داد که سیمدشریه تازیانه بر آبهای هلپونت برزند. اما این ضربتها خدای دریا را بخشم آورد، و روی کشتیهای جنگی ایرانیان را در سالامین دچار هزیمت کرد و در نتیجه سال بعد از آن خشیارشا با سیاه خود عقب‌نشینی کرد و از همین بغاز بایران بازگشت، و بدین ترتیب این تنگه سحنه «سرمشقی شد که هنوز عنان بر توسن غرور آدمیان می‌زند».

معلوم نیست این روایت هرودوت تا چه اندازه صحیح باشد.

برزخ

بخاطر آنکه میان «ستو» و «ایدو» میگذشت، «لئاندرو» را چندان ناخوشایند نبود که این جویبار مرا^۱، زیرا که این فاصله در پیش روی من همچنان پای برجا بود.

وی چنین آغاز سخن کرد: «شما تازه آمد گانید، و شاید از آن جهت که مرا درین مکان که آشیانه نوع بشرش خواسته بودند خندان مبینید

شکی بر شما روی آورده که بحیرتتان افکنده است؛ اما فروغی که از زمزمور Delectasti ساطع است^۲ حتماً این غبار را از ضمیر شما تواند زدود.

و تو که پیشاپیش آن دودبگر میروی و از من پرسشی کردی^۳، بگوی که یش ازین چه میخواهی دانست، زیرا که من درینجا یم تا جمله پرسشهای ترا بدان حد که ضرور باشد پاسخ گویم.

گفتم: «وجود آب روان و زمزمه جنگل متناقض با آن عقیدتی است

۱ - بنا بر روایات یونانی که اووید بوس در فصل هجدهم «هروئیداس» خود نقل کرده، لئاندر (Leander) (به ایتالیائی Leandro) پسر جوانی بود که در شهر ستوس (Sestos) (بایتالیائی سئو Sesto) در ساحل اروپائی بغاز هلمپونت (دارادانل) سکونت داشت، این پسر چون محبوب زنی بنام هرو (Hero) (بایتالیائی Ero) بود که کاهنه مبد زهره بود و در آیدوس (Abydos) (بایتالیائی Abido) بسر میبرد که در روبروی «ستوس» در ساحل آسیائی دارادانل واقع است، هر شب شنا کنان از دریا میگذشت و بنزد معشوقه خود میرفت و تا صبح در کنار او میگذرانید. اما يك شب چنان در عشق بازی افراط کرد که در بازگشت نیروی کافی برای رسیدن به بندرگاه درخوش نیافت و در میان راه در امواج غرق شد.

۲ - اشاره به زمزمور نود و دوم دارد (تورات، کتاب مزامیر)؛ «... ای خداوند، مرا بکارهای خودت شادمان ساخته ای - بسبب اعمال دستهای تو ترم خواهم نمود.»

۳ - خطاب به داتنه، که در اینجا بخلاف حلقه های آخرین برزخ، پیشاپیش آن درنای

دیگر می رود.

سرود بیست و هشتم

که مرا بتازگی از روی آنچه بمن گفتند حاصل شد، و اینک خلاف آنرا مبینم^۱ .

ووی گفت: «هم اکنون علت آنچه را که مایهٔ شگفتیت شده خواهم گفت و آن پرده‌ای را که از تکیو دیدن بازت میدارد بر کنار خواهم زد .

خیر مطلق^۲ ، که تنها خود مایهٔ خرسندی خویش تواند بود^۳ ، آدمی را نکو آفرید تا نکوئی کند، و این مکان را بنشان وثیقهٔ صالح جاودانی بدو ارزانی داشت .

اما وی بر اثر خطای خویش فقط کوتاه زمانی در آن ماند، و این خطا خندهٔ معصومانه و لذات گوارایش را بدل به اشک ورنج کرد^۴ .

این کوهستان چنین سربوی آسمان افراشت تا تلاطمهایی که در پائین‌تر از اینجا از بخارات زمین و آب‌هائی که تا حد قدرت خود بجانب حرارت بالا می‌روند، میزاید،

بهیچ محمل مایهٔ ناراحتی آدمیان نتواند شد، و لاجرم از دروازهٔ بیعد این کوه از بند این چنین تلاطمات آزاد است^۵ .

۱ - اشاره بدانکه «استاسیور» در سرود بیست و یکم برزخ به دانه گفته بود که تغییرات عوامل جوی را در کوهستان اصلی برزخ تأثیری نیست، و دانه درینجا تمجیب میکند که : پس چرا آب جاری است و شاخ و برگ‌های درختان زغمزه میکنند .

۲ - *lo sommo pen(e)* : خداوند .

۳ - یعنی : چیزی بالاتر از او وجود ندارد که ناظر این خیر مطلق باشد .

۴ - اشاره به گناه حوا و طرد آدم و حوا از بهشت . اصل فکر از تورات آمده است

(تورات ، سفر پیدایش ، باب سوم) : « ... و خداوند بآدم گفت چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری ، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد » .

۵ - یعنی چون از دروازهٔ اصلی برزخ بیرون آیند ، دیگر تغییرات و تحولات جوی را

در کوهستان برزخ اثری نیست .

برزخ

اما چون سراسر فضا بهمراه محرك اولين بدورخويش ميچرخد ،
با آنكه دائره اين چرخش در هيچ جا نيمگسند^۱ ،
در بلندي اين كوه كه در دل فضاى تابناك سر بر افراشته ، اين گردش
با جنگل انبوه برمىخورد و آنرا بطنين مى افكند^۲ ؛
و نباتاتى كه از اين راه با هوا اصطكاك ميبابند ، چنان نيروئى در خود
نهفته دارند كه فضا از آن آكنده ميشود و در حال دوران آنرا بدور
خوش ميپرا كند^۳ ؛
و آن زمين دگر^۴ بحسب آنكه اين خاصيت را مرهون شايستگى
خود يا ارزش آسمان خويش باشد ، اين قوا را در دل جاي ميعهد و از آنها
درختان گوناگون بيار مياورد .
لاجرم ، اگر در آنجا^۵ پى بدين نكته برند ، نبايد كه از رويش
نباتاتى بى بذر و دانه بشكفت آيند^۶ .

۱ - بايد متوجه بود كه طبق معتقدات قرون وسطائى ، زمين در مركز عالم آفرينش
قرار دارد و ثابت است و فضا همراه با افلاك مختلف ستارگان بدور آن ميچرخد ، كه بزرگترين كره
آنها محرك اولين Primum Mobil يا فلك بلورين نام دارد و در « بهشت » درين باره بتفصيل
كفتگو خواهد شد .

۲ - يعنى : فضائى كه بدور زمين ميچرخد ، در اصطكاك با اين درختان آنها را بطنين
ميافكند ، و نه باد و نسيمى كه از جانب زمين برمىخيزد .

۳ - يعنى : اين فضا ، نيروى ناميه نباتات بهشت زمينى را از آنها جذب و در خود
پراكنده ميكند و آن مقدار از اين نيروى ناميه كه بروى زمين ما فرو ريزد باعث روئيدن نباتاتى
در كره ارض ميشود كه بذرى نداشته اند .

۴ - زمين ديگر : زمين ما ، كه از زمين بهشت جداست .

۵ - آنجا : دنياى ما .

۶ - از اينجا معلوم ميشود كه بغيره قداممكن بوده است نباتاتى بى بذر و دانه
ليز در روى زمين بروند ، و دانه از زبان «مانفدا» توضح ميعهد كه بذر اين قبيل نباتات از بهشت
زمينى ميايد .

سرود بیست و هشتم

و آنکه باش که این باغ مقدس که اکنون در آنی، از همه گونه بندرها آکنده است^۱ و میوه‌هایی می‌آورد که در دیار شما نمیتوان چید.

آبی که میبینی، از زرگی بیرون نمیجهد که بخار آبی متراکم شده مایه آن باشد^۲، و ازین سبب این جو بار همچو آن رود نیست که گاه دم بر می‌آورد و گاه دم در می‌کشد^۳،

زیرا این آب از سرچشمه‌ای جاودانی و کاهش ناپذیر بدر می‌آید که اراده الهی هر آنچه را که از دوشکاف آن بیرون می‌رود بدان باز می‌بخشد^۴؛ ازین جانب، آب این چشمه با این خاصیت روان میشود که خاطره کناهکاری را از یاد کسان بیرون میبرد؛ و از آنجانب دیگر آن خاصیت دارد که خاطره نکوئیها را جایگزین آن میکند.

درین سو، نام این رود «لته» است، و در آن سوی دیگر «اونوئه»^۵؛ اما چه در اینجا و چه در آنجا، وقتی این آب اثر می‌بخشد که کفی از آنرا نوشیده باشند؛

طعم آن از طعم جمله چیزهای دیگر برتر است، و با آنکه شاید عطش تو فرو نشسته باشد^۶، بی آنکه ترا از رازی تازه بیا گاهانم

۱ - از لحاظ تمثیلی، اشاره بدان است که بهشت (یا کی‌روح) سرچشمه است که همه تنویرها و پاکیزگیها از آن می‌آید.

۲ - یعنی: از سرچشمه‌ای نی‌آید که آب آن از بیخار آب که بر اثر برودت بصورت بلران درآمده و فرور ریخته باشد، پدید آمده باشد.

۳ - یعنی: مثل رودهای زمینی نیست که در عرض سال گاهی خشک میشوند و گاه طغیان میکنند.

۴ - یعنی: خداوند معادل آن آبی را که در رودخانه‌های «لته» و «اونوئه» جریان دارد، خود بخود بدین چشمه بر میگرداند.

۵ - «لته» Lete از ریشه یونانی «فراموشی» - «اونوئه» Eunoe از ریشه یونانی «هوش و حافظه».

۶ - یعنی: شاید توضیحاتی که شنیدی ترا کافی باشد.

برزخ

از راه هم‌رہی توضیحی بتو خواهم داد، زیرا گمان ندارم که سخنان من، اگر از آن حد که ترا وعده دادم تجاوز کند، کم‌ترت پسند خاطر افتد. آنانکه در دوران کهن در بارهٔ عصر طلائی بشر و سعادت‌مندی آن نغمه سرائی کرده‌اند، شاید که در «پارناسو» در اندیشهٔ این مکان بوده‌اند.

در اینجا ریشهٔ بشریت بایگنهای آبیاری شده بود؛ اینجا منزلگه بهار جاودانی است و جمله میوه‌ها و این آب همانا کسیری هستند^۱ که اینان همه از آن سخن گفتند.

چون چنین شنیدم بیشت سر بر گشتم و بشاعران خیره‌ش نگریدم، و ایشانرا دیدم که بشنیدن این کلمات آخرین لبخند بر لب آورده بودند^۲؛ آنگاه روی به باتوی زیبا کردم.

۱ - «آنانکه...» اشاره به شاعران کهن یونان و روم، بخصوص «اوویدیوس» که بتفصیل در بارهٔ «عصر طلائی بشر» یعنی دورانی که بشر هنوز با خطا و گناه آشنا نشده بود سخن گفته است (استحالات، کتاب اول). - «پارناسو» Parnaso کوهی که در افسانهٔ خدایان یونان مقر خدای هنر و پیران الهام بخش و ارواح هنرمندان بزرگ بود (رجوع شود به صفحه ۸۵۷، شرح ۳) و رافائل در تابلو معروفی (رجوع شود به مقدمهٔ کتاب دوزخ) خود دانته را در این «پارناس» جای داده است. - معنی گفتهٔ «مانلدا» اینست که این همان سرزمین رؤیائی است که شاعران دور کهن همیشه یاد آنرا بطوری مبهم در دل خویش داشته و در سارهٔ آن نغمه پرداز می‌کرده‌اند.

۲ - اکسیر nettàre (یونانی nectar) مادهٔ خدایان که حیات و جوانی جاودان میداد و شاعران و نویسندگان یونان و روم همواره بدان اشاره کرده‌اند.

۳ - اشاره بدانکه این کلام مستقیماً به ویرژیل و استاسیوس مربوط بوده و شنیدن آن ایشان را به لبخند وا داشته است.

سرود بهشت و نم

بهشت زمینی

ازین سرود بید داته ناظر واقعه شکفت آمیز و پرهیجانی میشود که در پیش روی او در بهشت زمینی سورت میگیرد . این ماجرا عبارت از حرکت گردونه‌ای است که عنده زیادی از مردان و زنان پیشاپیش آن وعده دیگر در دو جایش روایت و حیوانی افسانه‌ای آنرا پیش میراند .

تمام این جریان که چهار سرود را بطور کامل شامل میشود، صورتی «سبولیک» دارد، و هر جزء از اجزاء این گردونه و مشایعین و همراهان آن مظهر تکه و امر خاصی است . همه این مجموعه بطور کلی مظهر کلیاست که نمایندگی آنین مسیح را دارد و درین جا به پیشباز گناهکاری که روی بتوبه آورده است می‌آید تا اعترافات او را بشنود و در دنیا آن وی را به جمع برگزیدگان بپذیرد .

داته بیدار این گردونه عجیب با حیرت بریزیل مینگرد تا از او حل معما بخواهد، ولی وریزیل را می‌بیند که چون خود او بحیرت آمده است ، زیرا که این مشکلی نیست که با عقل و منطق قابل حل باشد .

برای توضیحات مربوط بدین گردونه ، به مقدمه های سرودهای بعد و حواشی این سرودها رجوع فرمائید.

سرود بیست و نهم

وی در پایان سخنان خویش، در حالی که چون ذئی دل داده آواز میخواند^۱،

گفت : *< Beati , quorum tecta sunt peccata >*^۲

و همچو آن پریان که در دل جنگلهای پرسیا به یکه و تنها براه خویش
میرفتند^۳، و برخی هوای دیدار خودشید و برخی دگر سر گریز از آن
را داشتند،

در طول جویبار، در جهتی عکس مسیر آن براه افتاد^۴، و من
بموازات او با قدمهایی کوتاه در دنبال قدمهای کوتاهش روان شدم.

هنوز من و او بر رویهم قدمی صد بیش نرفته بودیم^۵ که هر دو ساحل
جویبار را دیدم که بجانبی دگر چرخیدند، چنانکه خویش را بسوی
مشرق در حرکت یافتیم؛

۱- *Cantando come donna innamorata*؛ این جمله معروف را دانشه تقریباً

بطور تحت اللفظی از « گوید و کادالکاتی » شاعر معاصر خود، که قبلاً ذکرش را در سرود دهم
دوزخ بمیان آورده بود اقتباس کرده است. شعر « گوید و » چنین است :

Cantando come fossa innamorata .

۲- جمله لاتینی بمعنای « خوشبخت آنانکه گناهانان بخشوده شده است ». نقل از
تورات (کتاب مزامیر ، منموز سی و دوم) : « ... خوشا بحال کسیکه عیان او آمرزیده شد و
گناه وی مستور گردید . »

۳- *ninfe* (به یونانی *nymphaeae*) دختران زیبایی که در میتولوژی یونان
خدایانی درجه دوم بشمار میرفتند و به دسته پریان جنگل ، پریان جویبار ، پریان دریا تقسیم میشدند .
همه این پریان بسیار زیبا و همه آنها عاشق ریشه بودند .

۴- یعنی : رو به سرچشمه جویبار حرکت کرد .

۵- یعنی : هر کدام از ما بیش از پنجاه قدم نرفته بودیم .

سرود یست ونهم

ودر راه تازه چندان پیش ترفته بودیم که بانوسراپا بسوی من برگشت
و گفت: «برادر، نگاه کن و بشنو!»

ونا گهان از هر جانب نوری چنان خیره کننده بر جنگل پهناور
تافت که از خویش پرسیدم که مگر برقی در آسمان درخشیده است!
اما چون برق بهمان سان که آمده است میگذرد، و این فروغ
همچنان پایدار بود و لحظه بلحظه نیز فروزاتر میشد، با خویش گفتم:
«این چیست که می بینم؟»

ودر همین هنگام در فضای تابناک آهنگ دلپذیری بگوשמ رسید:
لاجرم خشمی بجا مرا وا داشت که بی پروائی «حوا» را سخت بیاد
ملامت گیرم،

زیرا که در آنجا که آسمان وزمین فرمانبردار بودند، زنی یکه و تنها
و تازه آفریده، طاقت آنرا نیافت که حجایی بر روی داشته باشد؛
و حال آنکه اگر در زیر این حجاب از در فرمانبری در آمده بود،
مرا زودتر و بیشتر لذاتی چنین وصف ناپذیر نصیب میآمد.

در آن حال که در میان این طلایه های سعادت جاوید روان بودم
و شوق شادمانیهائی ازین نیز فروتر داشتم،

۱- sotto alcun livello ، اشاره بدانکه حوا با آنکه فرمانبردار خداوند بود، حاضر
نشد حجاب بی خبری را که خداوند بدو و آدم داده بود بر روی نگاه دارد، و ازین راه بود که
بسراغ شجره ممنوعه رفت و باعث طرد خود و اعقابش از بهشت شد، و دانتی درینجا ازین بابت ملامتش
میکند. اصل فکر از نورات آمده است (سفر پیدایش، باب سوم): «... زن بهمار گفت از
میوه درختان باغ میخوریم، لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید
و آنرا لمس مکنید مبادا بمیرید - عمار بزن گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند که
در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند او عارف نیک وید خواهید بود.»

برزخ

در برابر ما فضا در زیر شاخ و برگهای سرسبز بشکل شعله گرمی
درآمد و همراه آن اندک اندک آهنگهای خوش سرودی بگوشمان رسید.
ای دوشیزگان مقدس^۱، اگر پیش ازین بخاطر شما از گرسنگی
وسرما رنجها بردم ویداریها کشیدم، اکنون وقت آن است که از شما
طلب پاداش کنم؛

باید که «الیکونا» آبهای خویش را بر سرم ریزد^۲ و «اورانیا» بادسته
مغنیانی که در فرمان خود دارد^۳، مرا یاری دهد تا آنچه را که اندیشیدنش
نیز دشوار است برشته نظم درآرم.

چنین پنداشتم که اندکی دورتر هفت درخت زرین میبینم، زیرا
فاصله‌ای که هنوز میان من و آنها بود دچار خطایم کرده بود؛
اما چون بحد کافی نزدیک شدم تا دیگر آن وجه شبد^۴ که مایه
فریب حواس میشود^۵، بر اثر بعد مسافت هیچیک از مشخصات آنرا از من
پوشیده نتواند داشت،

۱- O sacrosante vergini! اشاره به «موزها» بایریان الهام بخش که دانه فیلا
نیز دوبار برای سرودن اشعار خوش از آنان کمک طلبیده است (رجوع شود به سرود دوم دوزخ،
و سرود اول برزخ).

۲- Elicona (به یونانی Helicon) کوهستان ناحیه «بئوسیا» در یونان که کوهستان
مقدس پریان نه گانه محبوب میشد.

۳- Urania، پری علم نجوم و اخترشناسی و کلیه امور مربوط به آسمان... «مغنیان او»
{ il suo coro } اشاره به سایر پریانی که در زیر فرمان اویند.

۴- شیئی مشترك (obbietto comun(o) در اصطلاح فلسفی، آن چه را میگویند که
در آن واحد چندین حس از حواس ما را تحت تأثیر خود قرار دهد: مثلا باصره و سامعه، یا باصره
و شامه، یا شامه و لامسه را.

۵- یعنی چون در آن واحد در روی چندین حس اثر میکند، باعث میشود که حواس ما
آنرا با چیز دیگری عوضی گیرند.

سرود بیعت و نهم

آن قدرت ممیزه‌ای که عقل را غذا میدهد^۱، بمن فهمانید که اینها چراغدانهای^۲ هستند، و این صداها به Osanna مترنمند^۳.

در بالای آن، آتشی فروزاتر از آن فروغ که ماه نیمشب در نیمه راه گردش خویش در آسمانی صاف میپراکند، در درخشش بود.

غرق شوق و جذبه روی بجانب ویرجیلیوی نیکدل کردم، ووی با نگاهی که کمتر از نظر من نشان حیرت و بهت نداشت^۴، بنگاهم پاسخ داد.

سپس از نونظری بجانب این اشیاء سحرآمیز که چنان آهسته بجانب ما میآمدند که حتی تازه عروسان نیز از آن تندتر میروند، افکندم.

بانوبالحنی عناب آلوده بمن گفت: «چرا تنها مجنوب این روشنائی

۱ - قدرت تمیز و تشخیص .

۲ - از این جا مهمترین صحنه «سبولیک» برزخ و شاید تمام کمدی الهی شروع میشود که توصیف آن تا بآخر برزخ ادامه مییابد، و تمام این صحنه به آئین مسیح و تحولات تاریخی مسیحیت و کلیسا مربوط است. - چراغدانهای هفتگانه: هفت شمعدان که هر يك حامل يك شمع است، و مظهر هفت «عطیه» روح القدس بنوع بشر است که در «مکاشفات یوحنا» در انجیل بدانها اشاره شده است (انجیل، مکاشفه یوحنا، رسول، باب اول): «... پس رو بر گردانیدم تا آن آوازی را که یامن تکلم مینمود بشنوم، و چون رو گردانیدم هفت چراغدان طلا دیدم و در میان هفت چراغدان شبیه پسران را که ردای بلند در برداشت و برسینه وی کمر بندی طلا بسته بود.» و نیز (انجیل، مکاشفه یوحنا، رسول، باب چهارم): «... و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا میباشند.»

۳ - Osanna (در اصل عبری هوشیانه)، کلمه‌ای که یهودان هنگام ورود عیسی به اورشلیم بر زبان داشتند: (انجیل متی، باب بیست و یکم): «... و جمعی از پیش و پس او رفته فریاد کنان میگفتند: هوشیانا... مبارک باد کمیکه باسم خداوند میآید، هوشیانه در اعلی‌علین» و (انجیل مرقس، باب یازدهم): «... و آنانی که پیش و پس میرفتند فریاد کنان میگفتند: هوشیانا، مبارک باد کمیکه باسم خداوند میآید.» و (انجیل یوحنا، باب دوازدهم): «... و ندانم میگردند هوشیانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که باسم خداوند میآید.»

۴ - اشاره بدانکه ویرژیل نیز درین باره چیزی بیش از داتنه نمیداند، زیرا این مطلبی است که بامنطق و قوانین ریاضی بشری که ویرژیل نماینده آن است ارتباط ندارد. این آخرین حرکت ویرژیل در «کمدی الهی» است.

برزخ

فروزانی و آنچه را که در دنبال آنست نمی بینی ؟^۱

چون این بشنیدم چراغدانها را چون راهنمایانی دنبال کردم^۱ و در نزدیک آنها سپید جامگانی را دیدم که میآمدند، و هرگز آدمیزاده‌ای در روی زمین^۲ چنین سپیدی ندیده است .

در سمت چپ، آنها بدرخشش درآمده بودند و چون بدانها مینگرستم تصویر مرا از جانب چپ همچون آئینه‌ای بسویم باز میفرستادند^۳ . چون بدان نقطه‌ای از کنار رسیدم که تنها عرض جویبار مرا از این موکب جدا میکرد، ایستادم تا این جمله را نکوتر بینم ؛
آنگاه شعله‌ها را دیدم که پیش میآمدند و فضا را در پس خود همچنان رنگین میگذاشتند، و شکل قلمهای نقاشان را داشتند^۴ ،

چنانکه در جانب بالا هفت نوار مشخص ساخته بودند، و این نوارها رنگهایی را داشتند که خورشید رنگین کمان خویش و «دلیا» کمر بند خود را از آنها میسازد^۵ .

۱ - یعنی : چنانکه گوئی این شمعدانها راهنمایانی هستند ، با نیروی نگاه در دنبالشان روان شدم .

۲ - در اصل : di qua (در این جا) ، اشاره بروی زمین .

۳ - اشاره بدانکه داتس هنوز از رود لته عبور نکرده و این جویبار همچنان در جانب چپ او قرار دارد .

۴ - e di tratti pennelli avean sembiante : در این جمله کلمه pennelli

صورتی مبهم دارد ، بطوریکه برخی از مفسرین آنرا اشاره به پرچم دانسته‌اند، ولی حتماً آن تعبیری که در اینجا آمده صحیح‌تر است .

۵ - دلیا Delia ، لقب دیانا Diana (یونانی Artemis) ربه النوع شکار در میتولوژی

یونان، که در جزیره دئوس Delos بدینا آمده و بدین جهت «دلیا» لقب گرفته بود . همچنانکه هر یک از خدایان بزرگ دیگر خدای یکی از سیارات بودند ، «دیانا» الهه ماه بود و «کمر بند دلیا» نامی بود که یونانیان به هاله دور ماه داده بودند . بنابراین اشاره این بند بترکیب رنگهای قوس و قزح خورشید و هاله ماه است .

سرود بیست و نهم

این پرچمها دورتر از آن حد که دیده من میتوانست دید بجانب
عقب گسترده بودند، و پندارم که آندو پرچم برونین قدمی ده ازهم فاصله
داشتند^۱.

در زیر آسمانی بدان زیبایی که وصف کردم، بیست و چهار پیرمرد،
دوبلو پیش میآمدند و هر يك تاجی از گل زنبق بر سر داشتند^۲،
و جملگی میخواندند که: «در جمع دختران آدم برکت بر تو باد؛
و جمال و جلالت الی الابد مبارك باد!»^۳

و چون این موکب برگزیدگان در برابر من، در آنسوی جویبار، از
روی گلها و علفهای کوچک سرسبز بگذشت،
بهمان سان که اختری در آسمان جایگزین اختری دیگر شود،

۱ - یعنی: میان اولین و آخرین پرچم، ده قدم فاصله بود. این رقم ده بطور یقین
مفهوم «سبویك» خاصی دارد و غالب مفسرین قدیمی کمدی الهی آنرا نشان قوانین ده گانه خداوند
(الواح عشره) دانسته اند که باید آنها را بکار بست تا روح القدس امکان نزول پیدا کند؛ بمقیده
عدهای دیگر از دانشمندان جدید، رقم ده از آن نظر که نماینده «کمال» و وحدت است، در اینجا
نشان کمال لطف الهی است که شامل کلیاست.

۲ - «بیست و چهار پیرمرد» کتابهای بیست و چهار گانه تورات - اصل فکر از
انجیل گرفته شده است (مکاشفه یوحنا، رسول، باب چهاردهم): «... و گرداگرد تخت بیست و
چهار تخت است و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه سفید در بردارند نشسته دیدم، و بر سر ایشان
تاجهای زرین». - «تاجهای گل زنبق» نشان یا کی اصول مندرج در این بیست و چهار کتابند.

۳ - جمله سرود مذهبی معروف Ave Maria که در اصل لاتینی چنین است:
Benedicta tu in mulieribus و خطاب به مریم مادر عیسی گفته میشود. اصل جمله از
انجیل نقل شده است (انجیل لوقا، باب اول): «... پس فرشته ترد او (مریم) داخل شده
گفت: «سلام بر تو ای تمت رسیده. خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارك هستی.» -
«جمال و جلال تو»؛ در اصل: «زیبائیهای تو» le bellezze tue.

برزخ

چهار حیوان که هر يك تاجی از بر گهای سبز داشتند در دنبال آنها هویدا شدند^۱.

برتن هر يك شش بال رسته بود، و پره های این بالها پوشیده از چشمها بود^۲، بدان صورت که «ارگو» اگر زنده میبود دید گانی چنین میداشت^۳.
ای خواننده، از من میخواه که شعری دیگر وقف توصیف شکل آنها کنم، زیرا مهمی گران در پیش داریم و در این مرحله درنگ نمیتوانم کرد. اما «حزقیال» را بخوان که آنرا بهمان صورت که از زمینی سرد از میان بارها و ابرها و آتش بدر آمدند دید و وصف کرد^۴؛

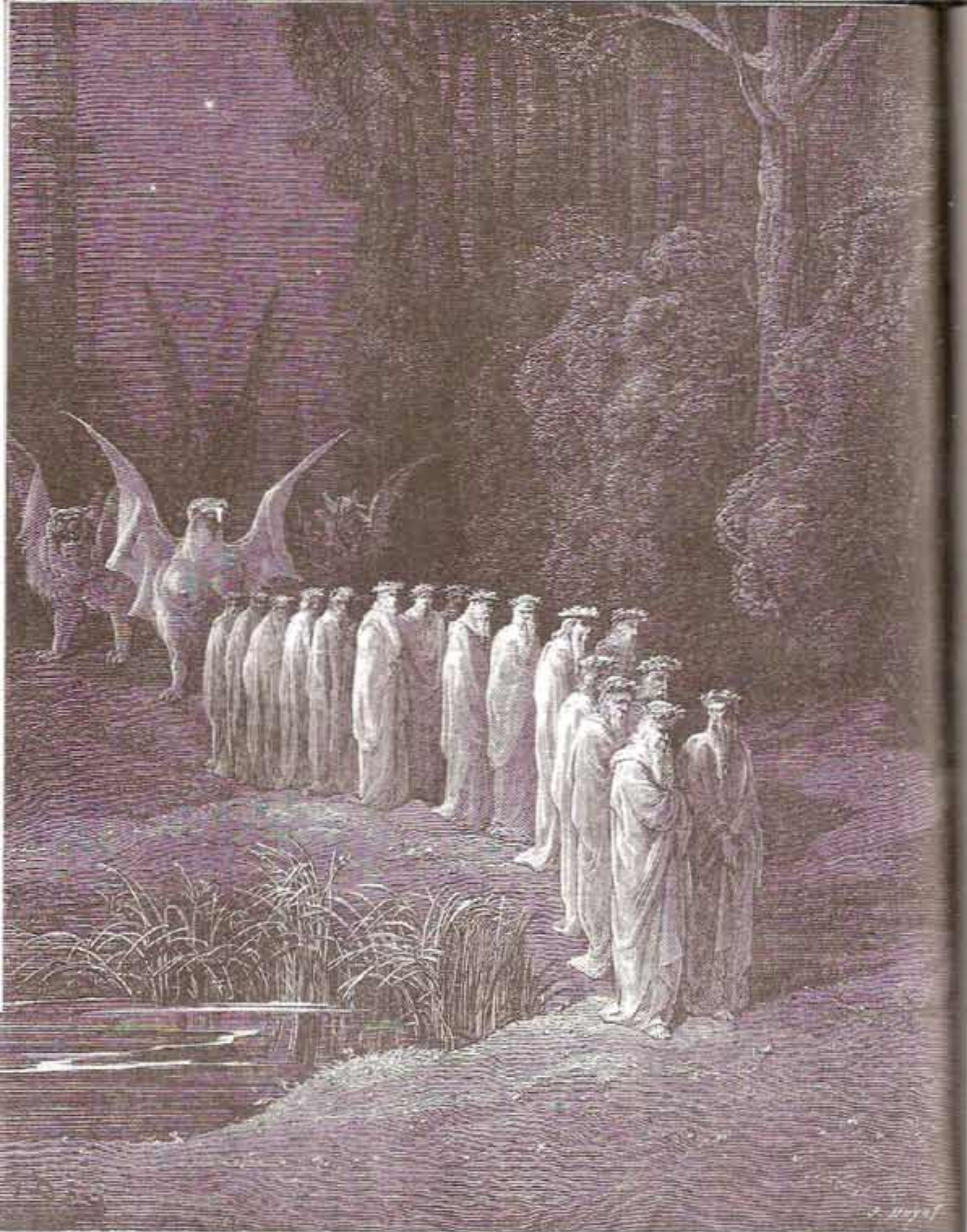
و در این جا نیز اینان همان شکل را داشتند که تودر کتاب اومیتوانی خواند، با این تفاوت که در مورد تعداد بالها، من با «یوحنا» همداستان

۱ - «چهار حیوان»، نشان انجیل های چهار گانه: متی، مرقس، لوقا، یوحنا؛ اصل فکر از مکاشفه یوحنا ی رسول (باب چهارم) گرفته شده: «... و برگردا کرد تخت چهار حیوان دیدم که از پیش ریس بچشان پر هستند و حیوان اول مانند شیر بود و حیوان دوم مانند گوساله و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده». و نیز از «کتاب حزقیال نبی» در تورات (باب اول): «... و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند و هر يك از آنها چهار رود داشت و هر يك از آنها چهار بال داشت.»
۲ - اصل فکر از انجیل آمده (مکاشفه یوحنا ی رسول، باب چهارم): «... و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد گردا گرد و درون بچشان پر هستند، و شبان روز باز نیامتنند از گفتن قدوس قدوس.»

۳ - Argo (در اصل یونانی Argus) بنا بر روایات میتولوژی یونان، غول صد چشمی بود که خدای خدایان او را مأمور نگهبانی Io دختر «ایناکس» پادشاه کرد و بکروز هرمس بانوای موسیقی خود هر صد چشم این غول را بخواب برد و او را کشت.

۴ - Ezechiel، حزقیال نبی، یکی از چهار پیغمبری که بزرگترین پیغمبران یهود بشمار میروند، و در قرن ششم پیش از مسیح میزیست. قسمتی از باب اول کتاب او در تورات، در باره «چهار حیوان» در شرح ۱ این صفحه نقل شده؛ قسمتی دیگر از این باب که مربوط بدین بند است، چنین است:

«... پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال بر میآید، و ابر عظیمی، و آتش جهنده، و درخشندگی گردا گردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود.»



سرود یست ونهم

واز او جدایم^۱

در میان آن چهار، گردونه‌های آراسته جای داشت که دارای دو چرخ بود و بانروی «گرفونی» که گردونه بگردش بسته بود به پیش رانده میشد^۲.

گرفونموبال خوش را در میان نوار میانین و آن دودسته سه تائی گسترده بود^۳، چنانکه بهنگام بال زدن و شکافتن فضا هیچیک از آنها را آسیبی نمیرسانید^۴.

و این بالها تا بدان حد بالا میرفتند که از حد نگاه میگذشتند، و این حیوان تا آنجا که پرنده بود اعضائی برنگ طلا داشت و مابقی اعضایش

۱ - در باره «چهار حیوان» که شواهد مربوط بدانها از کتاب «حزقیال نبی» در تورات و «مکاشفه یوحنا ی رسول» در انجیل نقل شد، فقط این اختلاف میان این دو وجود دارد که حزقیال شماره بالهای آنها را چهار و یوحنا شش دانسته، و دانه طبعاً نظر یوحنا را مرجح شمرده است.

۲ - گردونه carro، نشان کلیا؛ اصل فکر با احتمال قوی از تورات آمده است: (کتاب حزقیال نبی، باب اول): «... و چون آن حیوانات را ملاحظه میکردم، اینك يك چرخ بپهلوی آن حیوانات برای هرروی آن چهار بر زمین بود و صورت چرخها و منظر آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار يك شباهت داشتند و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود.» - «دو چرخ»: نشان کتاب عهد عتیق و کتاب عهد جدید (تورات و انجیل) است. برخی از مفسرین نیز این دو را نشان عمل و تأمل دانسته‌اند.

۳ - Grifon(e) حیوان افسانه‌ای میتولوژی یونان، که نیمی شیر و سر و بالهای عقاب و نیم و بال اسب و فلس‌های ماهی داشت، ولی عادتاً ترکیبی از شیر و عقاب محسوب میشد. یونانیها این حیوان افسانه‌ای را از آشوریان و فینیقیان گرفته بودند، و این همان شیر بالدار است که نقش آن در تخت جمشید نیز دیده میشود. تقریباً تمام مفسرین قدیم و جدید «کمدی الهی» ویرا در اینجا نشان عیسی مسیح دانسته‌اند که ترکیبی است از طبیعت الهی و طبیعت انسانی (عقاب و شیر). و در اینجا کلیا، یعنی آئین مسیح را بدنبال خویش میکشد.

۴ - يك بال او میان نوارهای سومین و چهارمین، و بال دیگرش میان نوارهای چهارمین و پنجمین بود.

برنگ سپید آمیخته با گلگون بود^۱.

نه تنها شهر «رم» « افریقائی » یا « اوگوست » را با گردونه‌ای چنین زیبا تجلیل نکرد، بلکه گردونه خورشید نیز در برابر آن حقیر مینمود^۲، همان گردونه خورشید که چون از راه خوش بیرون رفت بتقاضای پارسایانه زمین بادست « جووه » که در نقشه‌های پنهانی خود جانب حق را نگاه میدارد بسوخت^۳.

در جانب چرخ راست، سه بانو برگردهم رقص کنان در حرکت بودند: یکی رنگی چنان آتشین داشت که در آتش بدشواری تشخیص داده میشد؛

و آن دومین، چنان بود که گوئی گوشت واستخوانش را از زمرد

۱ - یعنی: آن قسمت از تنش که شبیه عقاب بود (مظهر طبیعت الهی) رنگ زربین داشت و آن قسمت دیگرش که شبیه شیر بود (مظهر طبیعت انسانی) رنگ سپید و سرخ، یعنی رنگ گوشت و پوست آدمی داشت. اصل این تمیز از تورات گرفته شده (کتاب غزل غزلهای سلیمان، باب پنجم) : «... محبوب من سفید و سرخ قام است ».

۲ - افریقائی، اشاره به «سیپون» Conelius Scipion (بایتالیائی شیپونه) سردار معروف رومی که آنیال را در جنگ معروف «زما» در شمال افریقا شکست داد و بمناسبت این فتح «افریقائی» لقب گرفت. او گوشت Augustus (بایتالیائی آوگوستو) امپراتور بزرگ روم در قرن اول میلادی که ورژیل معاصر او بود. « گردونه خورشید »: اشاره بدانکه در میتولوژی یونان خورشید شکل گردونه‌ای را داشت که در آسمان میثافت و «فبوس» گردونه دار آن بود. قبلا دسردود هفدهم دوزخ از این گردونه سخن رفته است.

۳ - بنا بر روایات میتولوژی یونان، فتون Phaeton پسر آپولون Apollon (فبوس Phoebus) خدای آفتاب، از پدرش تقاضا کرد که بکروز گردونه‌داری خورشید را بوی او گذارد، ولی در میان راه زمام اختیار اسبان گردونه از دستش بدر رفت و آتش خورشید در قسمتی از آسمان افتاد و «ککشان» را پدید آورد، و خدای خدایان برای اینکه آسمان یکسره آتش نگیرد، گردونه را اسبان را با صاعقه خود بسوخت. « جانب درستی را نگاه داشت »: یعنی بر اثر خطای پدر، فرزند را تشبیه کرد، یا آنکه ازین راه بعدمان نشان داد که نباید پا از کلمه خویش فراتر برد.

سرود بیعت و نهم

ساخته بودند، و سومی از برف تازه نشسته مینمود^۱ .
و پایکوبی این سه ، گاه بفرمان آن بانوی سپید جامه و گاه بفرمان
آن خانم کلگون پیرهن صورت می گرفت که جملگی حرکات آرام یا تند
خویش را بانوای سرود وی هماهنگ میکردند^۲ .
در جانب چپ ، چهار بانوی دگر پای می گرفتند که هر چهار جامه ای
ارغوانی بر تن داشتند، و جملگی قدمهای خویش را با آهنگ یکی از آنان
که سه چشم در صورت داشت تطبیق میدادند^۳ .
پس ازین جمع که وصفش را کردم ، دو پیرمرد را دیدم که جامه هائی
مختلف داشتند ، اما رفتار هر دو بس پروقار و احترام انگیز بود^۴ .
یکی از آنان از آشنایان بقراط بزرگ مینمود که طبیعت بدان
آفریدگانی که در نظرش عزیزترین همه اند ارزایش داشت^۵ ؛
اما آن دیگری مستغرق اندیشه هائی دگر مینمود، و این از مشیر
براق و آبدارش عیان میشد که دیدار آن حتی از آن کناره دیگر جوی ،

۱ - سه بانو : مظهر حنات ثلاثه در علم الهیات : احمان (رنک آتشین) ؛ امید (رنک سبز) ؛ ایمان (رنک سفید) .

۲ - یعنی : گاه احمان و گاه ایمان راهنما بود ، اما هیچوقت امید سر دست این جمع نمیشد، و همیشه سرود « احمان و بخشش » بود که حرکات آن دوتای دیگر را هماهنگ میکرد .

۳ - چهار بانو ، نشان حنات اصلی : نیرو ، عدالت ، حزم ، اغماض - جامه ارغوانی : رنک نکوکاری و بخشش ، که بی آن اینان امکان زندگی نمیتوانند داشت . - « یکی از آنان که سه چشم داشت » : حزم ، که باید پیوسته گذشته و حال و آینده را در مد نظر داشته باشد .

۴ - دو پیرمرد : « لوقا » و « پولس » دو حواری عیسی ، یا دو کتاب ایشان - « اعمال رسولان » ، « رساله های پولس رسول » . این هر دو از کتابهای انجیل هستند .

۵ - اشاره به لوقای رسول ، که در اصل طبیب بود و بنا برین از « آشنایان » بقراط طبیب بزرگ یونانی قرون پنجم و چهارم پیش از میلاد مینمود که طبیعت او را به « موجوداتی که برایش عزیزترین موجوداتند » یعنی بنوع بشر ارزانی داشته بود .

مرا بهراس افکند^۱ .

پس آنگاه چهارتن را دیدم که ظاهری حقیر داشتند^۲ ، و درپس آن جمله پیرمردی را دیدم که بکه و ثنا می‌آمد، و خفته مینمود، و چهره‌ای پرشور داشت^۳ .

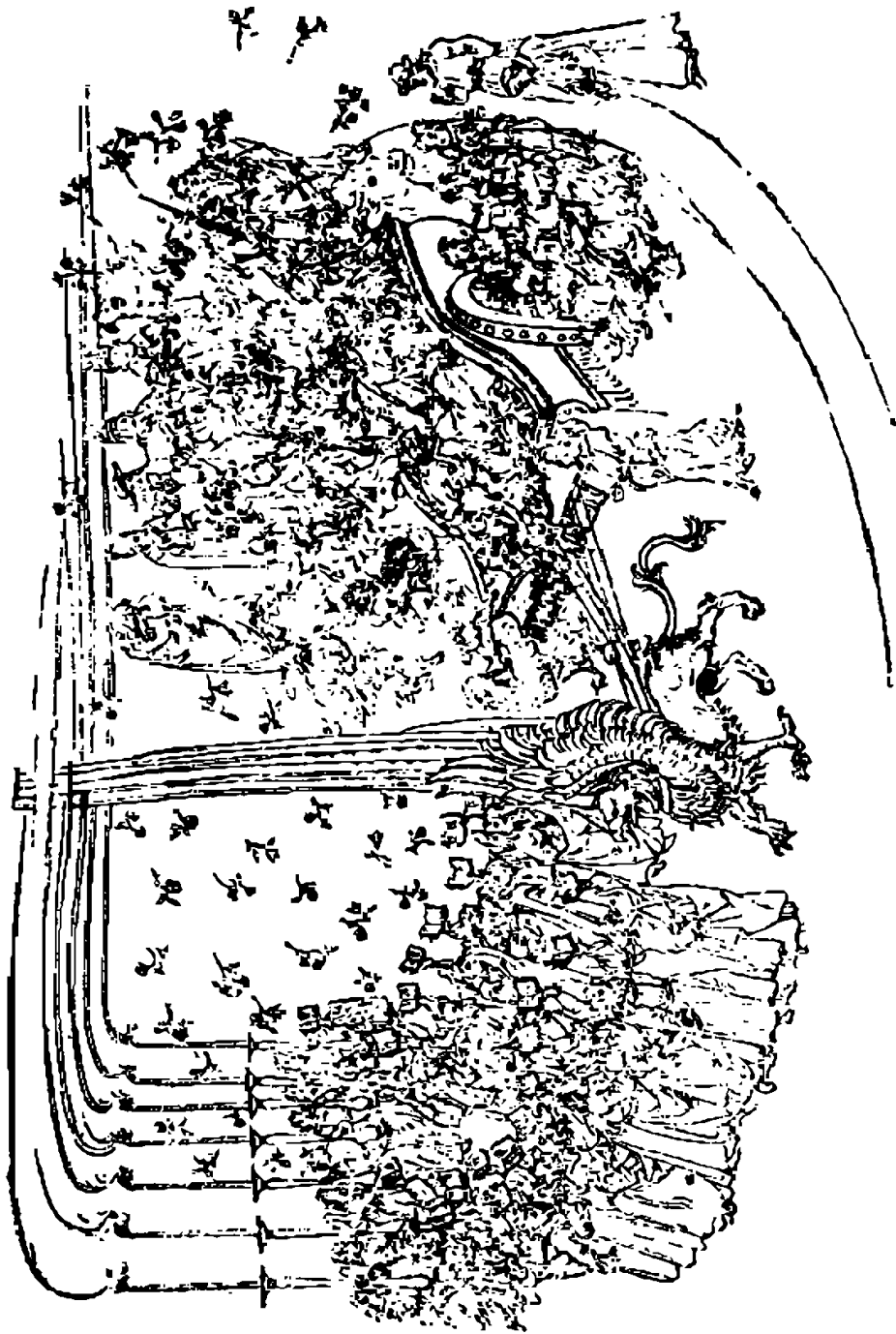
این هفت تن جامه‌هایی چون نفرات آن دسته نخستین برتن داشتند، اما بر سر حلقه‌های گلی داشتند که از زنبق نبود ، بلکه از گلپای سرخ و دیگر گل‌هایی بدین رنگ بود^۴ ، چنانکه هر کس که آنها را از دور میدید سوگند میتوانست خورد که سرهای اینان در بالای ابروان آتش گرفته است .

۱ - آن دیگری : پولس رسول که متفرق اندیشه‌هایی درست خلاف افکار لوقاست ، زیرا که شمشیری در دست دارد که وسیله زخم زدن است ، نه مرهم نهادن . اشاره بدانکه پولس، پیش از آنکه مسیحی شود از متفدین قوم یهود بود و باعث قتل بسیاری از مسیحیان شده بود . در انجیل بدین نکته اشاره شده است (اعمال رسولان ، باب نهم) : « ... اما پولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دیدم و نزد رئیس کهنه‌آمد و از او نامه‌ها خواست بسوی کنسایسی (کنیسه‌هایی) که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد ایشانرا بند بر نهاده باورشلیم بیاورد . »

۲ - « چهارتن که ظاهری حقیر داشتند » ، اشاره به رسالات اربعه انجیل : رساله یعقوب ، رساله‌های اول و دوم پطرس ، رساله‌های اول و دوم و سوم یوحنا ، رساله یهودا ، که نسبت به اناجیل اربعه اهمیت کمتری دارند .

۳ - اشاره به کتاب «مکاشفه یوحنا» رسول، که آخرین کتاب انجیل است - «خفته بود» اشاره بدانکه یوحنا رسول این مکاشفات را در عالم رؤیا کرد .

۴ - یعنی : این پیرمردان هفت گانه (کتابهای درجه دوم انجیل که بعد از اناجیل اربعه اصلی می‌آیند : اعمال رسولان ، رساله‌های اول و دوم پولس رسول ، رساله پطرس ، رساله یوحنا ، رساله یهودا ، مکاشفه یوحنا رسول) مثل بیست و چهار پیرمرد نخستین (کتابهای بیست و چهار گانه تورات) سپید جامه (مظهر پاکتی) بودند ، اما رنگ تاجی که بر سر داشتند سپید نبود ، بلکه قرمز بود (رنگ احسان و بخشش) ، زیرا این بخشش اساس آئین مسیح است .



مصور کردونه مسجودك، در بهشت زمينى ، از براى دانه - طرح مسرورف سالدردونوئيجلى ، Botticelli

سرود یست و نهم

و چون گردونه به پیش روی من رسید، خروش تندری برخاست^۱
و چنین نمود که این غریب شایستگان موقر را از پیش رفتنی بیش بازداشت،
و اینان جملگی به‌مراه نخستین پرچمها^۲ بر جای ایستادند.

۱ - «غروورعدة : فرمان الهی .

۲ - نخستین پرچمها : اشاره به هفت چرانگدان (عطاای سبعة روح القدس) که پیشایش
گردونه در حرکتند .

سرود سی‌ام

بهشت زمینی

بئاتریسی

این سرود سی‌ام يك منزل، مهم‌سفر آن جهانی‌داته است ، زیرا در این سرود است که ویرژیل راهنمای فرزانه داته که دست او را گرفته و از جنگل تاریک بدیار ظلمات برده و از يكايك طبقات دوزخ و در دنبال آن از هفت طبقه برزخ گذرانده و به بهشت زمینی رسانیده بود، ناپدید می‌شود و بئاتریس راهنمای بهشت داته بجای او می‌آید ، زیرا که عقل و ادراك بشری که ویرژیل مظهر آنست از آن حد که بهشت زمین یعنی سعادت این جهانی را برای کسان تأمین کنند پیشتر نمیتواند رفت، و از آن پس این وظیفه با حقیقتی است که باید از راه قلب آدمی متجلی شود نه از راه فکر و منطق او . عبارت دیگر ازین جا بیعدگار کار عشق است و نه عقل .

ویرژیل که در سرود بیست و هشتم در لافافه باداته خداحافظی کرده بود بی‌سر و صدا و بی‌آنکه وی به غیبت او پی برد ناپدید میشود و داته فقط وقتی متوجه رفتن او میشود که کار از کار گذشته است، ولی گریه بی‌اختیار او از غم دوری ویرژیل باعلامت شدیدی از جانب بئاتریس مواجه میشود .

ملاحظاتهای تند و سریع بئاتریس که در سرود بعد نیز ادامه می‌یابد ، همراه با سرود اول دوزخ ، روشن میکنند که دکمدی الهی، چرا و بچه منظور پدید آمده است ، و از این زاویه است که باید مفهوم و معنی واقعی این حماسه عظیم را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد . بئاتریس توضیح میدهد که داته چنان در اجتناز فساد و آلودگی غرقه شده بود که هیچ راهی بجز این چنین سفر بدنیای دیگر نمانده بود تا او را دوباره براه راست بخواند . اشاره اصلی شاعر بدین حقیقت است که دیگر برای گناهکار راهی بجز آنکه بانیروی عقل و عشق و با طلب فیض از جانب خداوند سفری بدرون روح خویش کند و در آن مراحل گناه و پشیمانی و توبه و دستگیری را یکایک مورد نظر قرار دهد و از آنها بگذرد باقی نبود .

سرود صی ۴۱

وقتی که «دب اصغر» آسمان نخستین^۱، که هرگز غروب و طلوعی
نشناخت و بجز گناه چیزی پرده بر روی آن نکشید^۲،
و همچو آسمان سفلی که دیده بان کشتی را بسوی بندر راهنما شود
و وظیفه هر کس را از آن بالا بسوی آموخت^۳،
بر جای بایستاد، آن مردان حق که نخت بمیان او و «گر بفونه» رسیده
بودند^۴، بدانسانکه روی بسوی پایان زندگی کنند بجانب گردونه چرخیدند^۵
و یکی از این جمع^۶، چنانکه فرستاده‌ای از جانب آسمان باشد، سه بار
سرود خوانان بانگ برداشت که: «*Veni, sponsa, de Libano*»^۷ و آن دیگران

-
- ۱- *il settentrion(e) del primo cielo* : اشاره به «عطایای هفت گانه روح القدس» (هفت ستاره دب اصغر) که بصورت «هفت شمدان» سرود پیش جلوه کرده است .
«آسمان نخستین»: عرش اعلی .
- ۲- یعنی : برای دیدن آنها هیچ مانعی جز «گناهکاری» که دیده را از دیدار آنها باز میدارد و پرده بر روی آن میکشد ، درکار نبود .
- ۳- یعنی: همچنانکه ستارگان هفتگانه دب اصغر (که ستاره قطبی جدی آخرین آنهاست و همین ستاره است که کشتی بانان آنرا راهنمای خود قرار میدهند) در آسمان زمین (آسمان سفلی) راهنمای ملاحانند ، این ستارگان هفتگانه دب اصغر آسمان علیا (هفت جلوه روح القدس) راهنمای معنوی کسانند .
- ۴- اشاره به بیست و چهار پیرمرد ، مطهر بیست و چهار کتاب تورات .
- ۵- یعنی : چون گردونه مسیحیت بر جای ایستاد ، اجزاء تورات (آئین یهود) روی خلوص بجانب آن آوردند « چنانکه بسوی پایان زندگی روی کنند » ، اشاره بدانکه بایدایش این آئین نو ، ایشان دریافته بودند که دوران آئین کهن بسر رسیده است .
- ۶- اشاره بکتاب «غزل غزلهای سلیمان» ، یکی از بیست و چهار کتاب تورات، که جمله‌ای که در سطر بعد میآید از آن نقل شده است .
- ۷- نقل از تورات ، غزل غزلهای سلیمان (باب چهارم) : «... بیا ای عروس ، بامن از لبنان بیا .»

برزخ

جملگی از وی پیروی کردند .

همچنانکه آمرزیدگان با پیام واپسین^۱ بناگهان از کورهای
خوش برمیخیزند و با صدای بازیافته خود بانگ *alleluia*^۲ بر میدارند ، -
بهمان سان از جانب صدتن از حاکمان و سروشان زندگانی جاوید^۳
که در روی گردونه ملکوتی جای داشتند صدای *ad vocem tanti*
senis^۴ برخاست .

جملگی میگفتند *« Benedictus qui venis »* و بیالای سر خود
و بر اطراف خویش گل میپراکنند و باز میگفتند که : *« Manibus o date*
lilia plenis » .

بارها، بهنگام طلوع آفتاب، آسمان را دیدم که در جانب مشرق سر اپا
کلگون میشود و در سایر جاها رنگ لاجوردین زیبایی دارد .
و در آن میان خورشید پرده بر روی ، سراز افق بر میآورد ، چنانکه
دیدگان آدمی تا دیر زمانی رخشندگی آنرا که با بخارها تعدیل شده
تحمیل توانند کرد ؛

۱- نغمة سور .

۲- کلام مقدس یهود .

۳- فرشتگان .

۴- جمله لاتینی ، بمعنای : « صدای چنین پیرمردی . » اشاره به غزل غزلهای سلیمان ،
که قبلا گفته بود : « یا... » .

۵- جمله لاتینی ، بمعنای : « مبارک باد آنکس که میآید » ؛ سخن یهودیان در استقبال
از عیسی ، هنگام ورود او به اورشلیم .

۶- جمله لایینی ، بمعنای : « با هر دو دست گل برافشانید » . این جمله از مصراع
از کتاب انیس ویرژیل (کتاب ششم ، شعر ۸۸۳) گرفته شده که چنین شروع میشود :
Tu Marcellus eris و دانه *ضبط يك حرف O* را که نشان خطاب است بر این مصرع افزوده
است تا آهنگ آن با اینالیائی مطابق باشد .

سرود سی ام

بهمین سان، در میان ابری از گلها که بادست فرشتگان بیالامیرفت
و بر روی گردونه و بر پیرامون آن فرو میافتاد،
بانوئی سبزقبارا که پیرهنی برنگ شعله‌های فروزان آتش در برداشت
دیدم که پرده سپیدی بر چهره داشت و این پرد را حلقه‌ای از شاخه‌زیتون
در میان گرفته بود^۱،
و اندیشه من که دیرزمانی بود^۲ که حضور او از بهت و بیم آکنده‌اش
نکرده بود،

بی آنکه بکمی دیگر از جانب دیدگان نیازی باشد، از راه
نیروئی مرموز که از وجود او ساطع میشد کشش مقاومت ناپذیر عشق
گذشته را احساس کرد؛

و چون نگاهم بدان جمال درخشان افتاد که پیش از آن، در آن
دوران که پای از کودکی بیرون نهاده بودم دلم را مجروح کرده بود^۳،
با آن حس اعتمادی که کودک خردسال را بهنگام ترس یا تأثر بسوی
مادرش میدواند، بجانب چپ خویش گشتم

۱ - درنجا است که برای اولین بار بئاتریس هویدا میشود. «سبز» و «فرمز» و
«سپید» که رنگهای قبا و پیرهن و حجاب او هستند، همان سه رنگ اصلی «حنات ثلاثه» در علم
الهیات، یعنی نشانهای احسان و امید و ایمانند، زیرا بئاتریس در کمدی الهی خود مظهر نجلی
حقیقت خداوندی از راه علم الهیات است.

۲ - اشاره به ده سال فاصله بین مرگ بئاتریس و سفر داتنه به برزخ (۸ ژوئن ۱۲۹۰ -
۱۳ آوریل ۱۳۰۰).

۳ - تمام این اشارات: بهت و بیم از حضور بئاتریس، نیروئی مرموز که از وجود او
ساطع میشد، دلداتنه که از نرسالگی بابتیر عشق بئاتریس زخم خورده بود، از کتاب دیگر داتنه بنام
زندگانی نو Vita nuova نقل شده، که در آن جا این اشارات در بابهای ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۴،
۳۲، ۲۹ آمده است.

برزخ

تا به ویرجیلیو بگویم که : « حتی قطره‌ای خون در تنم نمانده است که بلرزش در نیامده باشد ، زیرا که اکنون سوزش آن آتش پیشین را در خویش باز میابم^۱ . »

اما ویرجیلیو ، ویرجیلیو پدر بسیار مهربان ، ویرجیلیو که وی^۲ بخاطر رستگاری من مرا بدست او سپرده بود ، ما را بحال خود گذاشته و رفته بود :

و دیدار جمله آن چیزهائی که مادر کهنسال از دست بداد ، مانع از آن نیامد که گونه‌های من که با ژاله پاک شده بود از نو با اشکهای سوزان تار شود^۳ .

« ای دانه^۴ ، هنوز مگری ؛ مگری از اینکه ویرجیلیو از برت رفته است ، زیرا که تو باید بخاطر زخمی زگر گریبان شوی^۵ . »
همچو آن دریا سالار که گاه به قسمت مقدم و گاه به قسمت مؤخر کشتی میرود تا بکارهای آن ملاحان که در دیگر کشتیهایند نظارت کند و آنانرا بکوششی بیشتر بخواند ،

بهمان سان با آهنگ صدائی که نام مرا ، که در اینجا ناگزیر به

۱ - یعنی : سوزندگی عشق بتانریس را دوباره در دل خود احساس میکنم . اصل جمله از ورژیل گرفته شده (انیس ، کتاب چهارم ، شعر ۲۳) : *adgnosco veteris vestigia flammae*

۲ - بتانریس (دوربخ ، صفحه ۱۵۵) .

۳ - یعنی : شوق دیدار همه ریائیهای بهشت ، که بر اثر خطای حوا (مادر کهنسال بشر) از دست بشر بیرون رفت ، توانست مرا از اشکریزی در غم دوری و ورژیل باز دارد .

۴ - این تنها موردی در سراسر کمدی الهی است که دانه از خودش نام میبرد ، و در چند سطر بعد تذکر میدهد که چاره‌ای جز نفل گفته بتانریس نداشته است .

۵ - اشاره به سخنان ملامت آمیزی که اندکی به بتانریس بدانه خواهد گفت .

سرفرد سی ام

ثبت آنم بر زبان آورده بود، چرخیم، و در جانب چپ گردونه
بانوئی را که در بدو امر در زیر کلهای فرشتگان پوشیده روش
دیده بودم^۱، دیدم که از آنسوی جویبار بمن مینگرست .
با آنکه پرده‌ای که بر سر آویخته داشت و حلقه‌ای از شاخ وبرک
«مینروا»^۲ بر آن بود، مانع از آن میشد که او را نیکو بینم ،
وی شاهانه و سر فرازانه ، با لحن کسیکه عتاب آمیزترین سخنان
خود را برای آخر کار نگهداشته است در دنبال کلام خویش گفت :
« نیک در من بنگر ! آری ، آری ، من «بئاتریچه» ام . چنان
جریئت آن یاقتی که از کوهستان بالا آئی ؟ مگر خبرت نبود که در اینجا
آدمیزاده آمرزیده و مسعود میزد؟^۳ »
نظر بدرون آب زلال افکندم ، اما چون تصویر خویش را در آن
دیدم ، روی برگرداندم و بیچمنزار نگریستم ، زیرا که از خود بسی
شرم داشتم .
همچنانکه مادر در نظر برش سنگدل مینماید ، وی در نظر من چنین
آمد ، زیرا که همیشه شفقت را طعمی بظاهر تلخ است .
خاموش شد ؛ و فرشتگان در دنبال سخنش نغمه *In te, Domine*

۱ - بئاتریس .

۲ - شاخ وبرک مینروا *Minerva* : اشاره به شاخه زیتون که بر سر بئاتریس است .
زیتون در یونان قدیم گیاه مقدس «آتنا» ربالنوع غل بود که سرپرست شهر آتن محسوب میشد و در
روم او را «مینروا» مینامیدند . «ناج زیتون» در روم و یونان علامت اقتضار بود .

۳ - یعنی: فقط کسی که آمرزیده باشد حق آمدن بدینجا را دارد ، نه تو که گناهکاری .
این سخن و سخنان بعد از جانب بئاتریس عمداً بصورتی یشدار و زنده گفته میشود تا باعث تنبه
داته شود .

برزخ

' speravi برداشتند، اما از pedes meos دورتر نرفتند .
همچنانکه برف، در میان درختان ، در آنجا که ستون فقرات ایتالیاست
سیلی خور بادهای «اسکیاوی» میشود و یخ میزند^۱ ،
و چون باد از جانب آن زمینی که سایه‌ای نمیشناسد^۲ بوزش درآید،
این یخ آب میشود و قطره قطره فرو میریزد و حال شمعی را پیدا میکند که
آتش بر سرش افروخته باشند ،
من نیز بهمین سان بی آهی و اشکی ماندم، تا وقتی که صدای سرود آنان
که پیوسته پیروی از گردش افلاك جاودان میکنند^۳ برخاست ؛
ولی چون از آهنگهای دلپذیرشان دریافتم که بر من رحم آورده‌اند،
و این لحن ایشان بهتر از آنکه گفته باشند : « ای بانو ، چرا چنین
سرافکنده‌اش میکنی ؟ » بر این معنی گواه بود ،
ناگهان یخی که پیرامون دلم را فرا گرفته بود بدل بآه و اشك
شد ، و از درون سینه ، همراه با پریشانی من از راه دهان و دیدگانم
برون آمد .

۱ - جمله لاتینی ، بمعنای : « ای خداوند ، من امید بر تو بسته‌ام » . این جمله مطلع
مزمور سی و یکم داود پیغمبر است که در اصل چنین شروع میشود : « ای خداوند ، بر تو توکل
دارم ، پس شعل نشوم تا یابد . » و فرشتگان این مزمور را که جمعاً ۲۴ بند دارد ، تا بند هشتم
آن بیشتر نمیخوانند . این بند چنین است : « پایهای مرا بجای وسیم قائم گردانیدم ای . »
۲ - کلمه لاتینی بمعنای « پاهای من » ، رجوع شود بشرح بالا .

۳ - « ستون فقرات ایتالیا » : رشته جبال «آپنینو» که در وسط شبه جزیره ایتالیا از
شمال بجنوب آن کشیده میشود . بادهای اسکیاوی venti schiavi اشاره به بادهایی که از
ناحیه اسکیاویا Schiavonia یعنی از سمت شمال برای این کوهها میوزد و بادهای بیاسرودی است .
۴ - اشاره به بادهای گرمی که از جنوب یعنی از سزاری افریقا که « سایه‌ای در آنها
نیست » میوزد .

۵ - فرشتگان .

سرود می ام

وی ، که همچنان در همان جانب گردونه ببحر کت ایستاده بود ،
بدیدن اشك و آه من روی بجانب فرشتگان که دل برحم آورده بودند کرد
و بدانان گفت :

« شما در دیار فروغ جاودان بیدارید ، چندانکه شب و خواب حتی
یکی از قدمهایی را که گذشت قرون در راه خویش بر میدارد از دید گاتان
پنهان نمیتواند داشت ؛

لاجرم این پاسخ من بیشتر بدان منظور گفته میشود که بگوش این
کس که در آنجا گریبان است برسد ، تا ازین راه خطا و کیفر همپایه
آمده باشند .

نه فقط در پرتو نفوذ افلاک که هر موجودی را بر اهنمائی و همراهی
کواکب بسوی عاقبتی معلوم میبرند ،

بلکه بر اثر فراوانی برکات الهی ، که چون باران از ابرهائی چنان
بلند که دیدگان ما را بدانان ره نیست فرود میآیند ،

این کس در دوران صباوت خود بالذات چنان بود که مراقبتی نیکو ،
بیکمان در نزد وی ثمرهای عالی بیار میآورد^۱ .

اما هر زمینی بهمان اندازه که مستعدتر باشد با ناپسندی بند و عدم
کشت و ورز ، بدل به شوره زاری بدتر و وحشی تر میشود .

زمانی چند من دیده بودم دوخته داشتم ، و درین مدت چشمان جوان

۱ - یعنی : نه فقط تقدیر او را با ستاره ای سعد بدینا آورده بود ، بلکه خداوند
اختصاصاً برکات خویش را صورت قریحه و استعداد ذاتی شامل وی کرده بود ، بطوریکه او در
کودکی «بالذات» امکان پیشرفت فراوان در عالم حقیقت و معنی داشت ، و اگر ازین استعداد و آمادگی
فطری استفاده صحیح میشد ، این درخت ثمرهائی عالی داده بود .

برزخ

خویش را بدو نمودم^۱ و همراه خود براه راستش بردم .
اما ، چون باستان عمر دومین رسیدم^۲ و بترك زندگانی زمینی گفتم ،
وی از من دور شد و عنان خویش را بدیگران سپرد .
و درین میان ، من که قالب خاکی را بر جای نهادم و روحی مجرد شدم
و زیبایی و پاکی فزونی یافتم ، او را کمتر گرامی و خوشایند آمدم .
و وی درد نبال نقش و نگارهای دروغین خوشی که بهیچیک از وعده‌های
خود وفا نمیکنند ، قدم در کورمراه‌های خطاکاری نهاد .
جمله کوششهایی که کردم تا مگر بكمك الهاماتی که از راه خواب
یا در عالم بیداری بوی میدادم براه راستش بخوانم^۳ ، بیفایده ماند ، زیرا
که وی در بند توجه بدانها نبود .
و در این راه تا بدان حد سقوط کرد که جمله وسائل برای نجاتش
بی‌اثر ماند ، و جز این راهی نماند که دوزخیان را از نزدیک بوی بنمایند .
لاجرم دروازه مردگان را در نوردیدم و گریه کنان روی نیاز
بجانب آنکس بردم که وی را تا بدینجا راهنما شد^۴ .
ولی اگر بنا باشد که کسی بی‌پرداخت حق العبوری که توبه نام دارد

۱ - «چشان جوان» : اشاره به جوانی بئاتریس .

۲ - یعنی پا بنی نهادم که جوانی جای خود را به کمال رشد می‌سپارد . قیلاکت شد
که بئاتریس فقط بیست و پنج سال عمر کرد .

۳ - اشاره به خوابهای داته، که وی در فصول چهارم و پنجم و سوم «زندگانی نو» از آنها
سخن میگوید، و تذکر میدهد که این رؤیاها او را بسوی بئاتریس بازگرداندند ، ولی در اینجا معلوم
میشود که این تأثیر صورت موقتی داشته است .

۴ - اشاره به سفر بئاتریس به «اعراف» و عبور او از «در مردگان» (دروازه دوزخ)
و کشکوی وی با بریزیل برای اینکه او را یاری داته فرستد (رجوع شود به سرود دوم دوزخ ،
صفحات ۱۰۱۸۵۵ تا ۲۵۷۱)

سرود سی ام

واشك از دیدگان روان میکند از «لته» تواند گذشت وچنین آبی را^۱
تواند نوشید ،

در آنصورت باید گفت که قوانین والای خداوندی نقض شده اند . «

۱ - یعنی : اگر بتواند بی گریه پشیمانی و بدون توبه خود را از آلابی گناهان پاک
کند خلاف عدل الهی کرده است .

سرودسی ویکم

بهشت زمینی

ملاحظاتهای بتاترسی چنان سخت و تند است که دانه از فرط شرم و نومییدی مدهوش میشود. وقتی که بخود میآید، خویشتن را در میان رود فراموشی میاید و باغی زیبایی را که قبلا در بهشت زمینی با او مواجه شده بود میبیند که ویرا بدون جویبار برده است و این خانم وادارش میکند که کفی از آب این جوی را بنوشد. در سمت دیگر جویبار، وی خود را در میان فرشتگانی که مظاهر «حنات اصلی» هستند میاید، و این فرشتگان او را بجانب گردونه ویتاترسی میبرند که دیده به «گریفونه» حیوان افسانه‌ای دوخته است که گردونه را حرکت میدهد. مفهوم واقعی این حیوان و گردونه و فرشتگان و پیرمردان و آنچه در دو سرود بعد خواهد آمد، در حواشی صفحات تذکر داده شده و تکرار آن در اینجا بيمورد است. در پلرۀ «خطای دانه» و گمراهی مهمی که در اینجا بتاترسی بالحنی چنین تند از آن سخن میگوید، و در حقیقت دانه با همین تندی خویشتن را ازین گمراهی بیاد ملامت گرفته است، توضیحاتی که در حاشیۀ مربوطه این کتاب آمده است مراجعه شود.

سرود سی و بیگم

چون بدین جای سخن خود رسید که تندی آن مرا سخت برنده
آمده بود، بی آنکه درنگی کند روی بسوی من کرد
و در دنبال کلام خویش گفت: «تو که در آنسوی رود مقدس ایستاده‌ای،
بگویی که آیا آنچه گفتم راست است یا نه؟ بگویی! که باید اعتراف تو
مزید بر اتهاماتی چنین سنگین شود.»

حواس من چنان پریشان شده بود که هر چند کوشیدم تا مگر صدا بلند
کنم، آواهم پیش از آنکه از اعضای ناطقه بر آید خاموش شد.
وی چندان در انتظار سخن من نماند و گفت: «بچه میاندیشی؟
پاسخ گوی، زیرا که هنوز یاد گناهان تو با این آب زوده نشده است.»
آزرم بوییم درهم آمیختند و از دهان من «آری» چندان کوتاهی بر آوردند
که شنیدن آنرا یاری دیدگان ضرور بود^۱.

همچون کمانی که فزون از حدش کشیده باشند، و لاجرم زه و طناب
آن بنا کهان بگسلد و تیری که رها میشود باشدتی کمتر به هدف خورد،
من نیز در زیر سنگینی این بار درهم شکستم، و در آن حال که اسیر
اشک و آه بودم صدایم در نیمه راه خاموش شد.
آنوقتوی بمن گفت: «در میان آن شوقها که در دل تو بر میانگیختم

۱- یعنی: هنوز از آب این رود فراموشی ننوشیده‌ای تا ادعا کنی که گناهان گذشته
را از خاطر برده‌ای.

۲- یعنی: صدای من چنان ضعیف بود که بی دیدن حرکت لب‌هایم شنیدن آن
امکان نداشت.

برزخ

تا مگر بدوست داشتن «خوبی» که در ماوراء آن هیچ چیزی شایان علاقه
توان یافت و ادارت کنم ،

کدام گودالها یا کدامین زنجیرهارا در سر راه خویش یافتی که ترا
از دورتر رفتن مانع شده باشند^۱ ؟

و در چهره آن دیگران^۲ ، چه جاذبه یا امتیازی دیدی که چنین
مشاقانه با آنها از درمغازه در آمدی^۳ ؟^۴ »

آهی تلخ بر کشیدم و بدشواری صدای خویش را باز یاقتم تا پاسخش
گویم، و لبانم کوششی بسیار کردند تا مگر از میانشان کلامی بر آید ؛
گریه کنان گفتم : « چون شماروی پنهان کردید ، اشتغالات روزمره
باجاذبه لذات دروغین خود بسوی خویشم کشاندند . »

واو گفت : « اگر هم خاموش مانده بودی ، یا آنچه را که بدان اقرار
آوردی منکر میشدی ، خطای تو پنهان نمی ماند ، زیرا آن قاضی که همه
چیز را میداند بس بزرگ است . »

اما دادگاه ما را^۵ شیوه آن است که چون گلگونی گونه کسی
جلوه گاه گناه او شود، سنگ چرخ بجانب محور خود باز میگردد^۶ .
بالاین همه ، برای آنکه ترا از خطای کرده شرمی بیشتر عارض شود

۱- اشاره سخن داتنه در سرود اول دوزخ (دوزخ ، صفحه ۸۹) .

۲- اشاره بایر لذات زندگی، که داتنه آنها را بر «خوبی» برگزیده بود .

۳- *passaggiare anzi* : از در مغازه در آمدن . - این تعبیر خیلی قطعی نیست .
بعضی از مفسرین برجسته مانند «بنوتونودیولا» مفهوم آنرا بدنبال رفتن و برخی دیگر از قبیل
«بوتی» مفهوم آنرا «باستقبال شناختن» دانسته اند .

۴- اشاره به محکمه عدل الهی .

۵- یعنی: آن چرخه که باید لبه شمیر یا کارد را تیزتر کند ، بمکس باعث کند کردن
آن میشود : اشاره بدانکه توبه و پشیمانی قهر خداوندی را تبدیل به بخشش و اغماض میکند .

سرود سی و یکم

و برای آنکه بارید گر که آوای پریان دریائی را شنوی قویدلتر از گذشته باشی^۱ ،

سرچشمه اشکهای خویش را بخشکان و گوش فراده تا بشنوی که چسان تن در خاک رفته من میبایست ترا در راهی خلاف آنکه رفتی راهنما شده باشد .

هر گز هنر یا طبیعت^۲ ، آن اندازه زیبایی بتو عرضه نداشت که در تن من که مرا زندانی خود داشت و عاقبت بخاک باز گشت، گرد آمده بود . و اگر این لذت اعلی با مرگ من از تو ستانده شد ، دیگر کدامین مطلوب خاکی را در جای آن طلب میتوانستی کرد^۳ ؟

میبایست که بالعکس با این نخستین تجربه خویش بماهیت چیزهای کمراه کنشیمی پری تا بمن که دیگر در علو خود چنین صورتی نداشتم برسی^۴ . نمیبایست بالهای خوش را بسوی زمین فرود آورده باشی ، تا در آنجا با انتظار دختر کی^۵ یا لذت موهوم وزود گذر دیگری باقی بمانی .

۱- پریان دریائی le alrene در مینولوژی یونان دختران زیبایی بودند که در دریاها زلذگی میکردند و بوسی از تشنان شکل زن و نیمه دیگر آن شکل ماهی را داشت . این پریان آواز بسیار دلگشای داشتند ، چنانکه هر کس که آنها را میشنید بسوی ایشان کشیده شده و در آب غرق میشد . در اینجا لذات دروغین زلذگی تشبیه صدای این پریان شده است که آدمیان را بسوی خود میکشاند و نابود میکند .

۲- درباره دو طبقه بندی هنر و طبیعت ، سرود یازدهم دوزخ (دوزخ، صفحه ۲۳۵) مراجعه شود .
۳- یعنی : وقتی که مرا دیدی که با آن همه زیبایی روی در خاک بردم و در باقی که حتی این زیبایی نیز ناپایدار بود و جز وسیله فریبی بود ، چگونه بعد از من سراغ دیگران رفتی تا آزموده را بیازمائی ؟

۴- یعنی : دل زیبایی مطلق و مجرد بندی که من که دیگر صورت جسمانی نداشتم تا بر آتش هوس تو دامن زوم ، مظهر آن بودم .

۵- pargoletta : این کلمه تاکنون مایه صدها تفسیر و تفسیر شده . رسد ها صفحه را ببینست
بقیه در صفحه بعد

برزخ

مرغك فوخاسته دوسه بار در هوای دانفر بمیخورد، اما آن مرغگان
را که صاحب بال و پری شده‌اند دیگر بدام نمیتوان افکند و به تیرشان
نیز نمیتوان زد^۱ .

حال من حال آن کودکان بود که از شرم خاموش میمانند و دیده
بر زمین می‌دوزند و با اقرار بخطا سخنان ملامت‌آمیز را می‌شنوند و از تقصیر
خوش پشیمان می‌آیند؛

ووی بمن گفت: « اکنون که دل از سخنان من بدر آورده‌ای، ریش
خود را بالا آر^۲ و مرا بنگر، تارنجی ازین فزونتر احساس کنی.»

لبه از صحنه قبل

دانش‌نمسان سباه کرده است، زیرا معلوم نیست منظور واقعی شاعر از کلمه *pargoletta* چیست
و اشاره او بکدام دختر از مشوقگان اوست، و اصولاً معلوم نیست که آیا اشاره وی بزن معینی است
یا بطور کلی همه زنان، یعنی سه عشقهای آسان و هوس‌آمیز. بعضی وی را همان خانم خوب
donna gentile دانسته‌اند که در «زندگانی‌ها» داتنه بدو اشاره شده. برخی دیگر وی را
دخترک کوهستانی *la montanina* شردماند که در چندین قطعه داتنه از او یاد شده. عده‌ای
دیگر در میان مشوقگان داتنه کشته و چند نفر را بنام «لیزتا»، «ویولتا»، «پیترا» و غیره یافته‌اند
که نشانیهای نزدیک با این «پارکولتا» دارند. داتنه در نغمه ششم ترانه‌های عاشقانه خود، یکبار
دیگر این کلمه را ذکر میکند: *I mi son pargoletta bella e nuova*؛ «پیترو دی -
داتنه» پرداخته، که خود از مفسرین کم‌دی الهی است، بعکس دیگران منظور شاعر را يك آدم
معین و اصل يك انسان نمیداند و مفهوم این کلمه را «شعر و سایر علوم و هنرهای خاص مجلس آرائی»
میشمارد. بعقیده «لانک‌فلو» و عده‌ای از دانش‌شناسان معاصر، بهترین تعبیر این کلمه تعبیری است
که در «*Ottimo Commento della Divina Commedia*» که از معروفترین
تفسیرهای این کتاب است و در سال‌های ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ در شهر میزا چاپ شده درین باره شده
و بموجب آن اشاره بئاتریس تمام زنانی است که داتنه در مورد ایشان تمایلی شهوانی و آلوده داشته
است، و محققین تضاد این زنان را بسیار زیاد دانسته‌اند.

۱- اصل فکر از تورات است (کتاب امثال سلیمان بی، باب اول): «... بتحقیق گذردن

دام در نظر هر مالدار بی‌فایده است.»

۲ - *alza la barba*: کلمه «ریش» در اینجا تماماً از طرف بئاتریس گفته شده، تا
بدانته نهمانده شود که دیگر بیجه بست وقت آن رسیده است که از بسکریهای خود خجالت
بکشد. داتنه خود نیز در دو بند بعد بدین نکته اشاره میکند. بئاتریس مظهر حقیقت مجرد است،
ولی لحن او در اینجا خواننده را بی‌اختیار متوجه زنی حسود میکند که در عالم خشم خود عاشق
هوسباز و بیوفایش را مورد ملامت قرار میدهد.

سرود سی و یکم

درخت تنومند بلوطی ، در برابر بادی که از دیار ما یا از سرزمین
«یاربا»^۱ وزد، بایاداری کمتر از آن ریشه کن میشود
که من دربالا بردن زنج خوش و بکار بستن فرمان او نشان دادم ؛ و
هنگامیکه وی برای اشاره بچهره من سخن از ریش بمیان آورد ، زهری
را که در این کلامش نهفته بود احساس کردم .
و چون سر برداشتم ، دریافتم که آفریدگان نخستین^۲ دست از پرتاب
کل برنداشته بودند ،

وبادید گانی که هنوز چندان اثری از اطمینان در آنها نبود ، دیدم
که بئاتریچه روی بسوی حیوانی گردانده بود که دوطبیعترا در یک وجود
واحد در آمیخته داشت^۳ .

در آنسوی جویبار ، اوراد رزیر حجابی که بروی داشت دیدم که جمالش
نسبت بگذشته حتی از آن حد که زیبائی او در روی زمین از دیگر زیباییان
سر بود ، فراتر رفته بود .

خارپشیمانی^۴ چنانم سخت گزید که از میان جمله لذات ، آن لذتی که
بیشتر مایه انحراف عشقم شده بود ناخوشایندترم آمد ؛

ودلم با توجه بخطای گذشته چنان مجروح شد که از هوش بدر رفتم

۱ - Iasba (بلاتینی Jasbas) پادشاه Gaetulia (نومیديا - مراکش والجزیره
کنونی) که بنا بگفته ورتزل در ائیس ، «دیدون» قطعه زمینی را از او خرید و در آن «کارتلز»
را بنا کرد . - «پادسرزمین یاربا» یعنی : بادی که از افریقا بوزد .

۲ - فرشتگان .

۳ - «کرفونه» .

۴ - در اصل : ortica : گزنه .

برزخ

و بر زمین در افتادم، و آنکس که چنینم کرد نیک میدانند که در آن حال بیچه صورت در آمدم .

هنگامیکه دل من قدرت عمل را بحواسم باز گردانید^۱ بانوئی را که تنهایش یافته بودم^۲ در بالای سرخوش دیدم که بمن میگفت: «مرا بگیر! مرا بگیر!»

تا کلو گاهم در رود^۳ فرو برده بود و در پشت سرخوشم میکشاند، اما خود^۴ به سبکی ما کوئی در روی آب میلغزید و میرفت .

چون بنزدیک ساحل میمون رسیدم، کسانی را شنیدم که با صدائی بس شیرین که مرا نه یارای تذکار و نه امکان توصیف آنست، میخواندند که:
Asperges me^۵

بانوی زیبا هر دو بازوی خوش بگشود و آنها را بر گرد سرم حلقه کرد و چنانم در جو بیار فرو برد که چاره‌ای بجز نوشیدن آب نیافتم .
پس آنگاه از جویم برون آورد و سراپا خیس بسوی حلقه پایکوبی چهار بانوی زیبایم^۶ برد، و اینان جملگی بازوان خوش را بر گردا کردم حلقه کردند .

۱ - یعنی : وقتی که بهوش آمدم .

۲ - «مانند» .

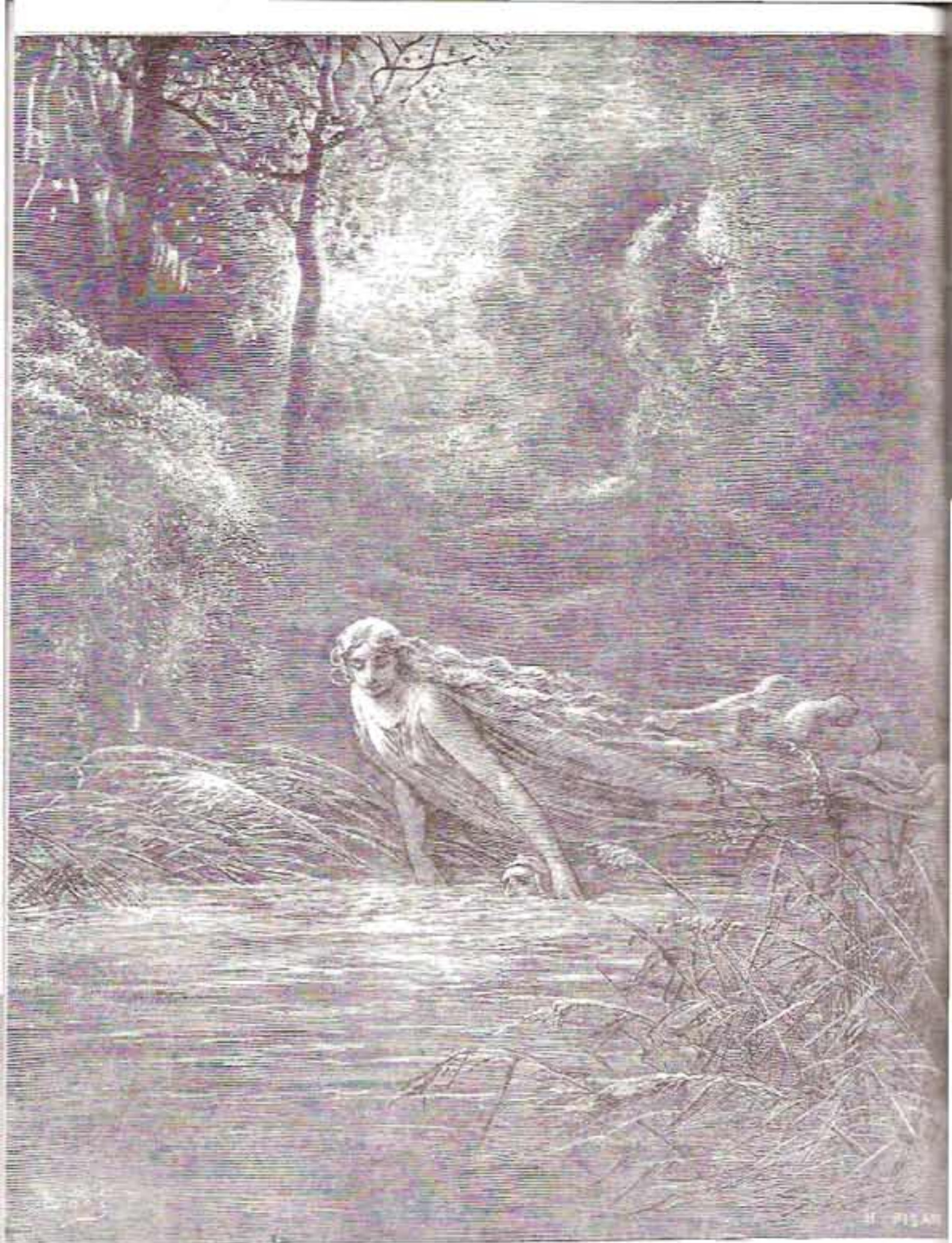
۳ - «لته» ، جو بیار فراموشی .

۴ - کلمه لائینی، بمعنای «پاکم کن»، نقل از مزامیر داود (تورات ، زمزموز پنجاه و

یکم) : « ... مرا با زوفا پاک کن تا ظاهر شوم . مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر کردم ...

ای خدا، دل ظاهر در من بیافرین . »

۵ - اشاره به « حنات اریه » اصلی .



سرود می ویکم

« ما در اینجا پریانی هستیم و در آسمان اخترانی^۱؛ پیش از آنکه
بئاتریچه بروی زمین فرود آمد باشد^۲، ما را بخدعتگراری او خواندند،
و اینک ترا در برابر وی خواهیم برد؛ اما این سه تن دیگر
که در آنجا بندگان^۳ و نگاهی نافذ دارند، نظرهای ترا قدرت آن خواهند داد
که یارای رخنه در فروزندگی دلپذیر نگاههای او را بیابد. »
آوازه خوانان چنین گفتند؛ پس آنکامرا در همراهی خوش بمقابل
گرفتند که در آنجا بئاتریچه بجانب ما چرخیده بود،
و گفتند: « هشدار که دیدگانت در دیدار صرفه جوئی نکنند، زیرا
که اینک ما در برابر آن دوزمردت آورده ایم که روزگاری عشق از آنها
بسورت تیر افکنی کرد^۴. »

شوقی هزار که هر یک سوزانتر از شعله ای بود دیدگان مرا حرم صانه
بدیدگان فروزان او دوخت که همچنان به گرفتار مینگرستند.
چونانکه نور خوشید بر آئینه ای تابد، حیوان دو گانه گاهی بیک
صورت و گاه بصورت دیگر خوش درین دیدگان منعکس میشد^۵.

۱ - «در اینجا»: اشاره به بهشت زمینی. - «... و در آسمان اخترانی»: اشاره به چهار ستاره
فروزان صلیب جنوبی، که داته هنگام ورود بیرزخ آنها را در آسمان دیده بود (رجوع شود
به صفحه ۵۸۳ این کتاب، شرح ۱).

۲ - یعنی: پیش از آنکه متولد شده باشد. اشاره بدانکه حسنات اصلی: نیرو،
عدالت، حزم و اغماض، از آغاز در خدمت «حقیقت الهی» که از راه مذهب متجلی میشود،
قرار داشته اند.

۳ - اشاره به «حسنات ثلاثه» علم الهی: احسان، امید، ایمان، که فقط آنها قدرت
راهنمایی داته را بحقیقت الهی دارند.

۴ - اشاره به دیدگان بئاتریس. داته خود در سرود بیست و یکم «زندگانی تو» میگوید
که: «خدای عشق در دیدگان دلدار من خانه دارد و با نیروی اوست که وی بهره در برابر
نگاه خوش دارد آراستگی میبخشد».

۵ - یعنی: گاه طبیعت الهی و گاه طبیعت انسانی مسیح در دیدگان بئاتریس
منعکس میشد.

برزخ

ای خواننده ، خود بیندیش که چسان باعجاب آمدم ، وقتی که دیدم کهوی خود بدانصورت نخستین مانده بود، ولی تصویرش دگرگون میشد^۱ .
و چون روح من ، آکنده از بهت و ازشادی ، سرگرم چشیدن طعم خوراکی بود که خود سیر میکند و خود اشتها مینخشد^۲ ،
آن سه تن دیگر^۳ که رفتارشان نشان میداد که ازقبیله ای^۴ برترند، پایکوبی خوش را با آوازه ملکوتی^۵ هماهنگ کردند و بسوی ما آمدند .
و چنین خواندند : « بتاتریچه ، دیده بردار ، دیده بردار و مرید وفادار خوش را بنگر که برای دیدار تو راهی چنین دراز پیموده است .
لطف کن و پرده ازدهان خوش برگیر و ازین ره برما منت گذار ، تا وی آن زیبایی دومین را که تو پنهانش میداری تواند دید^۶ . »
ای جلال فروغ خیره کننده جاودانی ، کدام کس است که در زیر سایه های «پارناسو» رنگ از روی داده یا از جویباران آن آب نوشیده باشد^۷ ،

و در کوشش خوش برای وصف جمال تو، در آن هنگام که در فروغ

۱ - یعنی : باوجودیکه تصاویر دوگانه مسیح تغییر میافت ، حقیقت وجود او در نظر بتائیس (حقیقت الهی) لا یتغیر مانده بود .

۲ - خوراک حکمت - نقل از کتاب جامعه تورات : « آنها که مرا بخورند گرسنه تر و آنها که بنوشند تشنه تر خواهند بود . »

۳ - اشاره به «حنات نلانه» : احسان ، ایمان ، امید .

۴ - tribo ، یعنی آنانکه مقامی برتر از آن دیگران دارند .

۵ - loro angelico caribo - کلمه آخر این جمله تاکنون مورد بحث و تعبیر فراوان قرار گرفته است . بطور کلی این کلمه معنی آوازی را میدهد که بارضرتوأم باشد و مرادف اصطلاح انگلیسی carol است که در سایر زبانها معادلی برای آن نمیتوان یافت .

۶ - یعنی : بتواند بختند ترا بیزناظر باشد . - « زیبایی اولین » : دیدگان بتائیس .

۷ - یعنی : کدام شاعری است که ... - «پارناسو» : شعرخدای هنر و پریشان الهام بخش

سرود سی ویکم

کامل بهشتی پرده از روی برداشتی و با آن صورت که ترادیدم، در حلقهٔ هماهنگ
افلاک^۱ جای گرفتی ،
آدمی ناپخته و تاریک ضمیر بتظر نیاید ؟

۱ - این جمله را میتوان اینطور بیز معنی کرد : «... در آنجا که آسمان ، هماهنگ
بازمینی که در آن آدم بیگناه زست ، تصویر از جمال الهی است » . اصل شعر چنین است :
là dove armonizzando il ciel t' adombra

سرودسی و دوم

بهشت زهبنی

در این سرود «سمبولیس» کمدی الهی در حد اعلاى خود جلوه گر است : «گرفونه» که مظهر عیب است «گردونه» را که مظهر مسیحت و کلیا است بدرختی که چون حوا میوه آنرا چید خشك شد و مظهر «معرفت نیک و بد» است میندد ، و درخت بر اثر تماس با این گردونه شاخ و برگ تازه برمیآورد . درین وقت دانه بخواب میرود و چون بیدار میشود بشاترس را که مظهر تجلی حقیقت الهی از راه مذهب و ایمان است مبیند که بر روی زمین نشسته است و او را متوجه تغییراتی میکند که در وضع گردونه پدید میآید ، و این تغییر شکل صورتی عجیب در برابر نظر دانه صورت میگیرد .

درباره مفهوم «سمبولیک» روئیدن شاخ و برگ بدرخت نظریات و تمبیرات بقدری مختلف است که شاید هرگز منظور اصلی دانه ازین اشاره روشن نشود . فقط میتوان احتمال داد که چون دانه خود این درخت را از نظر مثنوی «نماینده عدالت الهی» می شمارد ، این شاخ و برگ نو بدین موضوع ارتباط داشته باشد .

ولی مفهوم تغییرات گردونه را باسانی میتوان دریافت : این گردونه مظهر کلیا، و تغییراتی که در شکل آن روی میدهد نماینده تحولات هزاراومیسد ساله تاریخ کلیا تا زمان دانه است. بر اثر این تغییرات که مفهوم آنها در حواشی صفحات بتفصیل شرح داده شده ، کلیا در نظر دانه بخاطر مال و منالی که تحصیل کرده صورت غولی درآمده و در عین حال برای خاندان پادشاهی قرآن (رجوع شود به سرود یستم برزخ) مقام مهمه ابرایافته است. «کلیای فاسد» زمان دانه ، در این سرود به «فاحشه ای نیمه عریان» تشبیه شده که با نکاحی و قبحانه خود «مشری» میطلبد ، و «فیلیپ لوبل» پادشاه قرآن که پاپ را «خریده» و کلیا را ملطبه خود کرده بود ، درین جا بصورت «فاسق» این فاحشه درآمده است .

سرود سی و دوم^۴

دیدگان من برای فرونشاندن عطش ده ساله خویش^۱، با چنان
دقتی خیره شده بودند که سایر حواس مرا ازین راه کرختی دست
داده بود^۲،

و این هر دو دیده نیز، ازین و از آن جانب، در میان دودبواره بیخیالی
محصور بودند، زیرا که لبخند ملکوتی سخت بسوی دام گذشته خویشان
میکشاند^۳؛

و درین هنگام این آله را شنیدم^۴ که می گفتند: - فزون از حد
خیره شده ای! - و این سخن نگاه مرا با جبار بجانب چپ من بگردانید،
و آن خیرگی که دیدار خورشید در دیدگان پدید می آورد دمی چند
قدرت بینائی را از من بستاند^۵.

۱- اشاره به ده سال دوری داتته از بئاتریس، پس از مرگ او (۱۲۹۰-۱۳۰۰).

۲- رجوع شود به نظریه داتته، که چون تمام قوا معطوف بامری شوند بقیه حواس کرخت
میشوند، صفحه ۶۱۶، شرح ۱).

۳- یعنی: دیدگان من فقط متوجه لبخند ملکوتی بئاتریس بودند که در گذشته دام
ایشان شده و آنها را بسوی خود کشانده بود، و این دیدگان مابین خود هر آنچه جز این لبخند در
جهان بود دیواری کشیده بودند.

۴- اشاره به «حسنات ثلاثه».

۵- اشاره به خیرگی آدمی در مقابل تجلی حقیقت الهی، که در اینجا در قالب چهره
بئاتریس بخورشید تشبیه شده است.

برزخ

اما چون نگاه من بنوری ضعیف^۱ خو گرفت - میگویم «ضعیف»^۲
تا تا بندگی آن نور خیره کننده‌ای را که میبایست بزور دیدهام را
از دیدار آن بر گیرند نشان داده باشم.

سپاه پرافتخار^۳ را دیدم که بجانب راست خود چرخیده بود و رو
بخورشید^۴ و شعله های هفتگانه^۵ میرفت .

همچون دسته‌ای سپاهی که برای حفاظت خوش ، در زیر سپرها
نیمگرد میکند و پیش از آنکه کاملا بدور خود گشته باشد در همراهی
پرچم تغییر مسیر میدهد ،

این سر بازان قلمرو آسمانی نیز که پیشاپیش دیگران میرفتند^۶ ،
پیش از آنکه مالبنده گردونه تغییر جهت داده باشد در مسیر نو براه
افتادند و گذشتند .

پس آنگاه بانوان بنزدیک چرخها باز آمدند و «گرفونه» بار میمون
خویس را بحرکت آورد ، بی آنکه کمترین پیری از پیرهای او بکار^۷
افتاده باشد .

بانوی زیبا که مرا بجانب گذار برده بود^۸ و «استاتیو» و من ،

۱ - اشاره به نور شمعهایی که پیشاپیش گردونه در حرکت کنند .

۲ - در متن : *al poco* که دانه برای آنکه تکیه را بر روی این کلمه داده باشد ،
آنها با طرزنوشتن معروف به «ایتالیائی» نوشته و در حقیقت مانند اینست که زیر این کلمه را
خط کشیده باشد .

۳ - *lo glorioso esercito* : اشاره به گردونه و همراهان آن .

۴ - یعنی : راه خود را برگردانده بود و رو بشرق میرفت .

۵ - هفت شعله پیشاپیش گردونه .

۶ - اشاره به بیست و چهار پیرمرد ، نشان بیست و چهار کتاب تورات .

۷ - مفهوم تمثیلی این گفته اینست که هر چند صورت ظاهری کلیسا تغییر کند (حرکت
گردونه) جنبه الهی و معنوی آنرا تغییری عارض نمیشود .

۸ - «مانلدا» .

سرود سی و دوم

بدنبال آن چرخ‌ی که دایره‌اش کمترین قوس را میپیمود براه افتادیم^۱ .
و چون از جنگل اعلی^۲ میگذشتیم که خطا کاری آن زنی که
سخن مار را باور داشت^۳ یکسره از آدمیانش تهی کرد، آواز دسته‌جمعی این
ملکوتیان قدمهای مارا هماهنگ میکرد .

شاید تیر^۴، از کمان برآمده، در سه مرت ، راهی بدان اندازه کما
در نور دیده بو تواند رفت، که بئاتریچه از گردونه فرود آمد .
جملگی را شنیدم که زمزمه کنان گفتند : - آدم^۵ ؛ - و آنگاه همه
ایشان در پیرامون درختی گردآمدند که شاخه‌های آن یکسره از برگ
وشکوفه تهی شده بود^۶ .

۱ - اشاره بچرخ راست گردونه، که چون درین موقع گردونه بسمت راست میچرخد ،
این چرخ قوسی کوچکتر از قوس آن چرخ دیگر را طی میکند ؛ و چون درست چرخ راست
گردونه سه فرشته «حسانات ثلاثه» جای دارند ، مفهوم این گفته اینست که این سه نفر از راه علم
الهی «احسان» که خاصیت مسیحیت است روبه گردونه برده‌اند و نه از راه «حسانات اربعه» اصلی

۲ - l'alta selva : بهشت زمینی .

۳ - حوا .

۴ - آدم ابوالبشر ؛ اشاره به گناه آدم که بر اثر خطای حوا درچیدن میوه این درخت
از بهشت رانده شد .

۵ - این درخت ، همان «شجره ممنوعه» است که در وسط باغ بهشت بود و
بخطرات آنکه^۱ از میوه آن خورد و چشم و گوش او و آدم باز شد ، این هردو از بهشت بیرون
رانده شدند ، زیرا که باین کار ، این دو به علم نیک و بد که خاص خداوند است ره برده بودند،
و از آن پس بود که این درخت از برك و بار تهی شد . اصل ماجرا در تورات آمده است (سفر
پیدایش ، باب دوم) : « ... و خداوند خدا آدم را فرموده گفت از همه درختان باغ بی‌مانعت
بخور ، اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری ، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی
مرد . » و (سفر پیدایش ، باب سوم) : « ... پس خداوند خدا پرسید آیا از آن درختی که
ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی ؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه
درخت بمن داد که خوردم - پس خداوند خدا بزن گفت این چه کار است که کردی ؟ زن گفت مار
مرا اغوا نمود که خوردم ... پس خداوند خدا بزن گفت الهم وحمل ترا بسیار افزون گردانم ...
و آدم گفت چونکه سخن زوجات را شنیدی . . پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت
از آن بارنج خواهی خورد . »

برزخ

و کیسوی آن^۱، که هر قدر بالاتر میرفت گسترده‌تر میشد^۲ از لحاظ بلندی در جنگلهای هندوان مورد پرستش آنان واقع می‌توانست شد^۳.

«گرفونه» چه نیکبختی که با منقار خوش چیزی ازین درختی که طعمی خوش دارد بر نمی‌گیری، زیرا که هر آن بطنی که با این خوراک آشنا شود، با درد فراوان بخود خواهد پیچید^۴.

چنین بود بانگی که آن دیگران در کنار درخت تنومند برداشتند، و آن حیوان دو کانه^۵ گفت: «بفر عدالت را چنین حفظ باید کرد.»

بهار مضا قبل

ولی در باره مفهوم «سبولیک» این درخت در اینجا مفسرین اختلاف نظر دارند. غالب مفسرین قدیمی آنرا مظهر «اطاعت» از عدالت خداوندی دانسته‌اند که آدم در آن باره مرتکب قصوری بخش ناپذیر شد و بالعکس عیسی تا باخر بدان وفادار ماند، بدین جهت است که درختی که بعد از آدم خشک شد، بائمان با گروه مسیحیت دو باره شاخ و برگ میابد. چندین تفسیر دیگر نیز شده که در آنها این درخت مظهر صلیب، کلیسا، اخلاق، و امپراتوری روم محسوب شده است و این تفسیر اخیر که در قرن هیجدهم توسط «بالدا-ساره لمباردی» صورت گرفت، امروز مورد توافق غالب دانه شناسان است.

۱ - اشاره به شاخه‌های درخت.

۲ - با احتمال قوی اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب دانیال بی، باب چهارم) «... رؤیاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم، و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود، این درخت یزرک و قوی گردید و بلندیش تا با آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.»

۳ - اشاره بدانکه دسته‌ای از هندویان درختان بلند را ممکن ارواح مقدس خورش می‌شمارند. این مطلب از راه نوشته‌های هرودوت باطلاع نویسندگان لاتینی که دانه با کتابهای آنها آشنائی داشت، منجمله و برزیدل که در کتاب دوم Georgis خود درین باره سخن گفته، رسیده بود.

۴ - در سورتیکه! درخت مفهوم عبودیت و اطاعت مطلق بخداوند را داشته باشد، میتوان این بند و واقعه‌ایرا در دنبال آن می‌آید، تعبیر این گفته پولس رسول در انجیل (رساله پولس رسول به رومیان. دانست که: «... پس همچنانکه یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات - زیرا بهمین قسم که از ناقرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز باطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.»

۵ - bitato : دوزاده، یعنی آنکه با دو طبیعت مختلف زاده شده است.

سرود سی و دوم

آنکاه بجانب مالبند کرهونه بر کشت و آنرا بیای درخت بی برک
وبار کشانید و باشاخه‌ای بدان بست و در همانجایش باقی گذاشت .
همچنانکه درختان ما^۱ ، در آن هنگام که نور بزرگ با آن توری که
ماهیان آسمانی را بدنبال می‌آید درآمیزد و بر آنها بتابد^۲
آکنده از شیره میشوند، و پیش از آنکه خورشید اسبان بادپیمای
گردونه‌خوش را در زیر برج دیگری‌زین و راق کرده باشد جامهٔ رنگهای
توبرتن میکنند^۳ ،
این درخت نیز که تا آن دم شاخه‌هایی از برک و بار تهی داشت ،
بجنبش در آمد و رنگی روشن‌تر از قرمز و تیره‌تر از بنفش یافت^۴ .
در آن دم جملهٔ حاضران سرودی خواندند که من چیزی از آن
در نیافتم و آهنگش را نیز تا با آخر در خاطر نسپر دم ، و این سرودی بود که
زمینیان را با آن آشنائی نیست .
اگر میتوانستم همچو آن نقاشی که از روی سرمشق خوش کرده
بر میدارد، شرح دهم که در داستان «سیرینگا» آن دیدگان سنگین دلی

۱ - درختان روی زمین .

۲ - « نور بزرگ » : خورشید - « توری که بدنبال ماهیان آسمانی میتابد » : اشاره
به درخشندگی ستارگان برج « حمل » که از لحاظ فلکی در دنبالهٔ برج حوت (ماهی) قرار دارند .
بنابر این مفهوم این بند اینست که « چون خورشید در برج حمل باشد » ، یعنی : در فصل بهار ؛
کلمهٔ حوت (ماهی) در متن ایتالیائی بصورت اصلی آن pesce بکار نرفته ، بلکه بصورت نام یکی
از انواع خاص ماهی ، l'ayca آمده است .

۳ - یعنی : پیش از آنکه خورشید وارد برج ثور (اردیبهشت) شود این درختان جامهٔ
برک و باز بهاری بر تن میکنند .

۴ - یعنی : پوشیده از گلها و شکوفه‌هایی شد که رنگی بین بنفش و قرمز داشتند . این
رنگه رنگه خون آدمی است، و به همین جهت بونی BUII مفسر قدیمی و معروف کمندی الهی اشاره
داته را بخون مسیح میداند .

برنخ

که نگاهبانی برایشان بس گران تمام شد ،
چگونه سنگین شدند و برهم افتادند^۱ ، میتوانستم گفت که چسان
بخواب رفتم ؛ اما این توصیف را اما تقدارانه کسی کند که توانائی چنین
کارش باشد .

لاجرم بشرح بیداری خوش ازین خواب میپردازم ، و میگویم که پرده
خواب مرا برقی فروزان و بانگی که : - چه میکنی ؟ برخیز ! - ازهم
بدرید^۲ .

همچنانکه پطرس و یوحنا و یعقوب بیدار شکوفه‌های آن درخت
سیب که فرشتگان را مشتاق میوه‌های خوش میکند و در آسمان خوان
بزمهای جاودان میگتراند^۳

۱ - در میتولوژی یونان ، هرمس خدای شیء ، سفر و قاصد خدایان (به لاتینی مرکور) ،
برای آنکه غول صدچشم پاسدار «یو» را (رجوع شود به سرود بیست و نهم این کتاب) بخواب
برد ، نوزادان داستان عشق‌بازی «پان» خدای جنگل را با Syrinx (یا سیرینگی) پری
زیبای «آرکادیا» برای او شرح داد و گفت که چنان در نتیجه این عشق‌پری خود را برودخانه افکند و تبدیل
به بوته‌ی شد ؛ این قصه «آرکوس» غول صدچشم را بخواب برد و کلیه چشمهای او را فرودست
و در نتیجه هرمس توانست او را بکشد . دانه اشاره میکند که وی نیز با شنیدن صدائی چنین لطیف
و آسمانی بخواب رفته است .

۲ - برق فروزان مربوط به بازگشت موکب مقدس با آسمان و صدا از ماتلدا است .
۳ - این بند و دو بند بعد ، مربوط به یکی از فضول معروف انجیل است که «تبدل‌عیسی»
(trasfigurazione di Cristo) نام دارد ، ولی تشبیه عیسی بسوخت سیب توسط خود
دانه از روی یکی از بندهای غزل غزل‌های سلیمان در تورات صورت گرفته است (تورات ،
غزل غزل‌های سلیمان ، باب دوم) : « ... چنانکه سیب در میان درختان جنگل ، همچنان
محبوب من در میان پسران است . در سایه وی بشادمانی نشستم و میوه‌اش برای کامم شیرین بود ،
قسمتی از انجیل که مربوط به «تبدل‌عیسی» است عیناً چنین است : (انجیل متی ، باب هفدهم) :
« ... و بعد از شش‌روز عیسی پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته ایشانرا در خلوت بکوهی
بلند برد و در نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید درخشان و جامه‌اش چون
نور سفید گردید ، که ناگاه موسی و الیاس برایشان ظاهر شده یا او گفتگو میکردند . اما پطرس
قیه در صفحه بعد

سرود سی و دوم

بسوی درخت رفتند و مدهوش شدند، و پس آنگاه با آهنگ آن کلامی که
خوابهائی گرانتر از آنرا پایان داد^۱ دیده بگشودند
و دیدند که موسی و الیاس از جمع ایشان کناره جسته بودند و جامعه
مولایشان نیز دگرگون شده بود^۲ ،
من نیز بهمین سان بخویش آمدم؛ و در نزدیک خود آن بانوی نکوکاری
را که پیش از آن قدمهای مرا در طول جویمار رهبری کرده بود ایستاده
دیدم^۳ .

و با پریشانی بسیار گفتم: « بئاتریچه کجاست؟ » و وی گفت: « او
را در زیر شاخ و بر گهای نورسته بین که بر روی ریشه درخت نشسته است؛
و آن همرهائی را نیز که در پیرامون اویند بنگر^۴؛ اما آن دیگران

بقیه از صفحه قبل

بمیی متوجه شده گفت که خداوند! بودن ما در اینجا نیکوست؛ اگر بخواهی سه سایبان در
اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس، و هنوز سخن برزیاتش
بود که ناگاه ابری درخشنده برایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینست سر
حبیب من که از وی خوشتردم او را بشنوید. و چون شاگردان این را شنیدند بروی در افتاده
بینهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده ایشانرا لمس نمود و گفت برخیزید و ترسان نباشید
و چشمان خود را کشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند. و چون ایشان از کوه بزیر میآمدند
عیسی ایشانرا قدغن فرمود که تا پس انسان از مردگان برخیزد زهار این رؤیا را بکسی باز
نگویید. - بطرس، یوحنا، یعقوب، موسی، الیاس: اسامی عبری که مرادف ایتالیائی آنها
در متن دانه چنین است: Elia, Moisé, Iacopo, Giovanni, Pietro: - «مولا»
ترجمه کلمه Maestro (استاد) است که بمعنی اطلاق میشود، و علت اطلاق این نیست که حواریون
عیسی همهجا در انجیل بعنوان «شاگردان» نام برده شدهاند.

۱ - اشاره بصدای عیسی، که بادم میجائی مرده را زنده کرده بود.

۲ - یعنی دیگر به «سیدی نور» نبود.

۳ - مانند او.

۴ - اشاره به حنات سیعه، یعنی حنات اربعه و حنات ثلاثه که در کنار بشارتس
ماندهاند، اما آن دیگران او و گردونه را ترك گفتهاند.

برزخ

که درینجا بودند ، بدنبال گریفونه بسوی آسمان بالا میروند و سرودی شیرینتر و عمیقتر ساز کرده اند .^۱

نمیدانم که وی ازین بیش چیزی گفت یا نکفت ، زیرا که درست در آن دم زنی را که دیدارش مرا فارغ از هر اندیشه دگر کرده بود در برابر خویش دیدم .

تنها بود و در روی زمین نشسته بود^۱ ، چنانکه گوئی نگهبانی گردونه‌ای را که پیش از آن بر گردن حیوان دو گانه^۲ بسته دیده بودم بر عهده خویش داشت .

پریان هفت گانه^۳ ، حلقه وار پیرامون ویرا فرا گرفته و از خود صومعه‌ای ساخته بودند^۴ و آن مشعلها را که بیمی از «آکویلوئه» و «آوسترو»^۵ ندارند بردست داشتند^۶ .

« تو کوتاه زمانی دیگر درین جنگل سرخواهی برد ، و بعد از آن در همراهی من جاودانه از اهالی آن رومی خواهی شد که مسیح رومی آنست^۷ .

۱ - au la terra vera : روی زمین برهنه - چندتن از مفرین این ترکیب را «روی زمین حقیقت» ، یعنی زمین عبودیت و اطاعت از خداوند معنی کرده‌اند .

۲ - alla biforme fiera : گریفونه .

۳ - ninfe (در یونانی nymphae) پریان زیبای افسانه خدایان یونان ، که به سلاسه پریان چشمسارها و رودخانه‌ها و جنگلها تقسیم میشدند . در اینجا مراد از «پریان هفت گانه» محنات سجه است که قبلا ذکر آنها رفت .

۴ - یعنی حلقه‌ای پدید آورده بودند که همچون صومعه کسی را بداخل آن راه نبود .

۵ - Aquilone و Austro باد شمال و باد شرق .

۶ - مفهوم این مشعلها که برای نخستین بار از آنها سخن می‌رود درست روشن نیست . ظاهراً اشاره بهفت برکتی است که روح القدس عطا میکند . برخی نیز آنها را همان هفت شمعدان سرود بیست و نهم دانسته‌اند ، ولی این احتمال بعید مینماید .

۷ - آن رومی که مسیح رومی آنست quella Roma onde Cristo è romano

اشاره به بهشت .

سرود سی و دوم

لاجرم، بخاطر صلاح دنیا که در تباهی بسر میبرد، اکنون نظر بدین
گردونه افکن، و چون بروی زمین باز گردی آنچه را که اینک بی چشم خواهی
دید برای مردمان باز گوی^۱ .

بناثریچه چنین گفت: و من که خالصانه سر بفرمان او داشتم، نگاه
و اندیشه خوش را بدانسو که او خواسته بود گردانتم.

هرگز صاعقه‌ای، در آن هنگام که از دورترین سرحدات آسمان فرو
میبارد^۲، با چنین تندی از ابرهای گران فرود نیامده است

که آن پرندۀ خدای خدایان^۳، که دیدم که بر روی درخت فرود
آمد و ساقۀ آن و نیز کلها و برگهای تازه رسته‌اش را پاره پاره کرد^۴؛

و آنگاه با همه توانائی خودش بر گردونه حمله برد و گردونه همچو
آن کشتی که در خطر غرق باشد و گاه از پیش و گاه از پس سیلی خورامواج
شود، در زیر این ضربتها کمر خم کرد.

۱- بناثریس سریحاً داتهرامأمور می‌کند که در بازگشت بروی زمین ماجرای سفر خود را
بجهان دیگر برای زندگان باز گوید تا مایه تنبیه آنان شود. این بندی از «کمدی الهی» است
که در آن داتر بطور روشن توضیح میدهد که منظورش از سردن این کتاب چه بوده و چگونه برای
او اینکار صورت انجام یک و تلیفه مذهبی و مقصد را داشته است.

۲- «دورترین سرحدات آسمان»: اشاره به نزدیکترین قسمت آسمان به «کره ناره»
که بمقیده قدامت فاصل میان آسمان زمین و اولین فلک (فلک ماه) بود و صاعقه از
آنجا می‌آمد.

۳- I' ucel(lo) di Giove : عقاب، که در تبعا مظهر امپراتوری روم در دوران آزار
مسیحیان است. این اولین حمله از حملات بیایی است که از این پس برگردونه میشود و مظاهر لطامات
شدیدی است که در طول هزار و سیصدسال بر مسیحیت وارد آمده است. حمله اول از جانب «عقاب»
(امپراتوران روم که نشان آنها پرچم عقاب زرین بود) صورت می‌گیرد و علامت دورانی است
که مسیحیان مورد تعقیب و آزار شدید رومیان قرار داشتند.

۴- کلها و برگهای تازه رسته: نخستین دسته‌های مسیحیان.

برزخ

سپس دیدم که روباهی که گوئی هر گز از غذائی نکوتغذیه نمیکرد،
بدرون گردونه منصور جست^۱ .

اما بانوی من^۲ بخاطر خطایای وحشتزای او ، سخت بیاد ملامتش
گرفت، ووی با آن سرعتی که استخوانهای بی گوشتش اجازه میداد پای
گریز گشود^۳

پس آنگاه عقاب را دیدم که از آنجا که قبلا بر آن نشسته بود بدرون
گردونه فرود آمد و آنرا یکسره در زیر بال خویش گرفت^۴ .

و درین دم ، چون صدائی که از دلی افسرده بر آید ، صدائی از
آسمان برون آمد که میگفت : « ای زورق من ، چه بار بدی داری ! »^۵
بعد از آن ، دیدم که زمین در میان دو چرخ گردونه شکفته شد و

۱ - دومین حمله به گردونه ، نشان دومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدین
آئین روی آورد . - « روباه » : مظهر زندقه و بدعت در دین (*erebia*) (رجوع شود به سرودهای
نهم و دهم و یازدهم دوزخ .) - « گردونه منصور » : اشاره « دانکه عالم مسیحیت از میدان کشمکش با
امپراتوران رومی بیروز بدرآمده بود .

۲ - *la donna mia* : اشاره بمفهوم تمثیلی وجود بئاتریس، یعنی کلیسا که یاسدار
ونگهبان حقیقت است .

۳ - یعنی: کلیسا با جلوه حقیقت بدعتگزاران و زندیقان را سراقکنده و فراری کرد .

۴ - سومین حمله به گردونه : مظهر سومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدان
روی آورده بود . در اینجا نیز «عقاب» نما: امپراتور رومی است، و این بار مراد ازین اشاره
بخشی است که قسطنطین (کنستانتینوس) امپراتور مسیحی روم بکلیسا کرد و بدین ترتیب کلیسای
کاتولیک را صاحب آن ضیاع و عقار مادی کرد که بقیده دانه علت الملل فساد روحانیت است
(دوزخ ، صفحه ۳۳۶ : شرح ۲) .

۵ - اشاره به افسانه قرون وسطائی که بموجب آن پس از اسرای «هبه نامه» از طرف
«کنستانتینوس» ، صدائی از آسمان شنیده شد که میگفت : « از امروز زهر در عروق کلیسای
خداوند پراکنده شد » . این افسانه را چندین مفسر قدیمی کمدی الهی نقل کرده اند .

سرود سی و دوم

اژدهائی بیرون آمد و دم برافراشته‌اش را در گردونه فرو برد^۱ .
و آنگاه همچوزنبوری که نیش خویش را پس از گردن بیرون کشد،
این اژدها دم تباہگر خود و همراه با آن قسمتی از آخر گردونه را بسوی
خویش باز آورد و پس خرسندانه برآه خود رفت .
و آنچه از گردونه مانده بود ، همچون زمینی حاصلخیز که از چمن
پوشیده شود ، مستور از پرهائی شد که شاید بایتی صاف و پاک بدان اهداء
شده بود^۲ ؛

و هر دو چرخ ارا به و مالبنده آن ، در مدت زمانی کوتاهتر از آنکه آهی
دهانی را گشوده نگه دارد ، از این پرها پوشیده شدند .
سپس از هر سوی گردونه مقدس ، که بدینسان تغییر شکل داده بود ،
سرهائی بیرون آمد : سه سر در جانب مالبنده و یک سر در هر یک از چهار
گوشه آن .

۱ - چهارمین حمله بگردونه : مظهر چهارمین خطر بزرگ تاریخ مسیحیت - برای
این اژدها تاکنون مفهوم های تمثیلی مختلف قائل شده‌اند ؛ بقیه دسته‌ای از مفسرین این اژدها
مظهر شیطان است ، و در صورت اصل فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب
دوازدهم) : « ... و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آشگون که او
را هفت سروده شاخ بود و بر سرهایش هفت اقر - و دمش نلک ستارگان آسمان را کشیده آنها را
بر زمین ریخت و اژدها پیش آن زن که میزاید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را بیلسد ... و اژدهای
بزرگ انداخته شد ، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را
میریزد .. او بر زمین انداخته شد و قرشگانش ماوی انداخته شدند . »

چندین مفسر برجسته و قدیمی کمدی الهی ، از جمله لانا Lana ، بوتی Buizi ، بنونوتو
Benvenuto ، مظهر تمثیلی دیگری برای این اژدها معین کرده‌اند که از نظر عقاید مذهبی ما بسیار
زنده است ، بهمین جهت از نقل آن خودداری میشود .

۲ - اشاره به موقوفات و هدایائی که کلیسا داده شد ، و هر چند که این اهداء شاید « بایستی
پاک صورت گرفت » ، ولی وجود این مال و مثال دنیوی باعث فساد کلیسا شد . - اشاره دات
در اینجا اختصاصاً به هبه نامه « کستانتینوس » امپراتور روم است و بهمین جهت گردونه پوشیده
از پرهائی شده که از بدن عقاب (امپراتور) فرو ریخته است .

برزخ

سر های نخستین هر کدام همچو گاوان دو شاخ داشتند ؛ اما هر يك از آن چهارتای دیگر را شاخی بیش نبود که در میان پیشانی رسته بود: و هر گز کسی را نظر بر چنین غولانی نیفتاده است^۱ .

بر روی گردونه، با اطمینان خاطر همانند آن که دژی مستحکم در بالای کوهستانی منبع بخوش دارد، فاحشه‌ای نیمه برهنه را نشسته دیدم که بی‌وسه نظر بر گرداگرد خوش میکرد^۲ ؛

و در کنار او غولی ستر ، با وضعی که گوئی هشت داشت که وی را از چنگش نربایند ایستاده بود؛ و چندین بار این و آن یکدگر را بوسیدند^۳ .

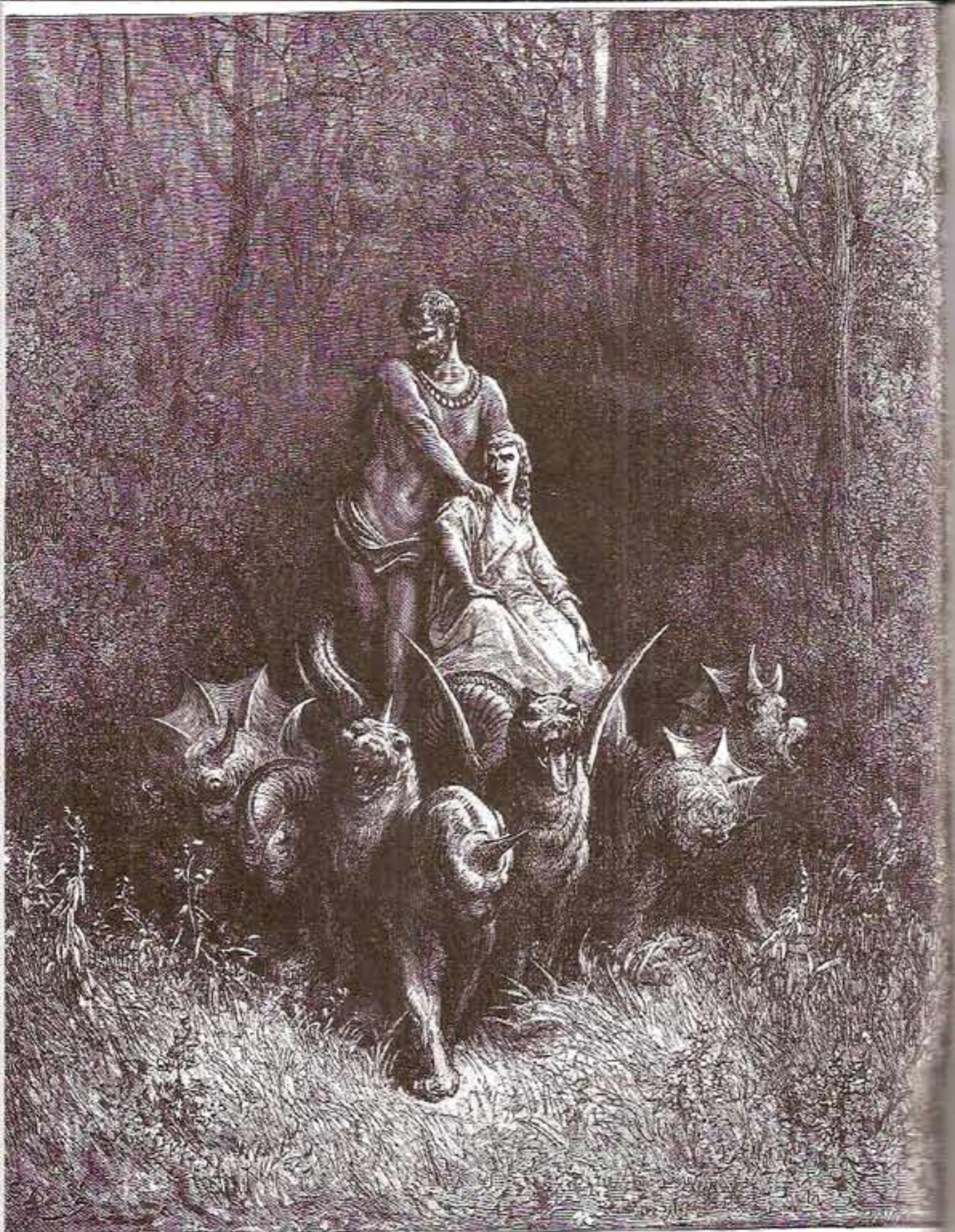
۱ - این هفت سر که بعد از پوشیده شدن گردونه از پرهای عقاب از آن بیرون می‌آیند، مظاهر معاصی کبیره سبحانه که پس از آنکه کلیسا صاحب مال و منال دنیوی شد در دستگاه رهبری عالم مسیحیت بروز کرد . این معاصی هفتگانه بر حسب اهمیت خود تقسیم بدو دسته سه‌تایی و چهارتایی شده‌اند، و دسته معاصی ثلاثه که سه‌گناه کبیره غرور و خشم را شامل میشود (که در طبقه‌بندی برزخ دانه سنگین‌تر از گناهان دیگرند و بهمین جهت طبقات پائین برزخ بدانها اختصاص دارد) بصورت سرهائی نموده شده‌اند که هر کدام دو شاخ دارند . از نظر تمثیلی این دو شاخ نماینده آنند که این سه‌نوع گناه هم علیه خداوند بکار می‌روند و هم علیه ابناء بشر ، در صورتیکه چهار گناه دیگر که هر کدام بصورت سرهائی بایک شاخ نموده شده‌اند ، تنها بخود گناهکار زبان می‌رسانند .

هر چند این تعبیر مورد قبول اکثریت مفسرین است ، ولی برخی از مفسرین مهم « کدی الهی » درین باره نظریات دیگری ابراز داشته‌اند ، منجمله بتونی Butti و بیاجولی Biagioli این سرهای هفتگانه را همان هفت سری میدانند که در مکاشفه یوحنا ی رسول در انجیل بدانها اشاره شده است : « ... پس مرا در روح به بیابان برد، و زنی را دیدم بروح قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت و آن زن به ارغوانی و قرمز مجلس بود و این هفت سر هفت کوه بود که زن بر آنها نشسته بود (دوزخ ، صفحه ۲۵۹ ، شرح ۵) .

« هفت کوه » در اینجا اشاره است به هفت پیه‌ای که شهر رم بر فراز آنها بنا شده است .

۲ - « فاحشه نیمه برهنه » : کلیسای قاسد دوره دانه ؛ اصل فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم) : « ... یا تا قضای آن فاحشه بزرگ را بنو نشان دهم که پادشاهان جهان با او زنا کردند . » - « لانک فلو » این اشاره را بشخص پاپ بویفاتیوی هشتم میداند .

۳ - « غولی ستر » (un gigante) اشاره به فیلیپ لویل Philippe le Bel (ایتالیایی



فاحته‌ای بیسه برهنه را دیدم که نظر پرگرداگرد خویش داشت و در کنارش خولی مشیر ایستاده بود. (صفحه ۹۹)

سرود سی و دوم

اما چون آن روسپی دیدگان حریص و بی آرام خوش را بیجانیم
گرداند^۱، فاسق درنده خوی اوسر تاپیا بیاد تازیانه اش گرفت^۲،
و پس، آکنده از حمد و دیوانه از خشم، بند از پای حیوان موخس^۳
بگشود و آنرا چندان در دل جنگل دور برد
که هم روسپی وهم حیوان نو از دیده من پنهان شدند^۴.

پیه از صفحه ۹۹۶

Filippo il Bello (فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه، که پاپ و دستگاه کلیسا را از واتیکان به «آوینیون» بد جنوب فرانسه انتقال داد و ازین راه داتنه او را «غولی» می‌شمارد که مراقب است تا آن فاحشه را (کلیسا) که مشوقه اوست از او نربایند. - این فیلیپ لوبل نخستین پادشاه اروپای غربی بود که با ایران روابط سیاسی برقرار کرد و قدیمترین سند سیاسی که از روابط ایران و فرانسه در دست است دو نامه است که بین او و شاهمغول ایران رد و بدل شده است.

۱ - اشاره بگوشش کلیسا برای نجات خود از بند تسلط پادشاه فرانسه.

۲ - اشاره به بدرقتاری قوای فیلیپ لوبل با پاپ بولیفاتسیر در «آلانی» (رجوع شود

بصفحه ۶) - شرح (۶).

۳ - «حیوان موخس» *il mostro*: اشاره بگردونه که بر اثر تغییرات یابی که بر آن

روی آورده صورتی مخم شده و زشت درآمده است.

۴ - یعنی: این غول (فیلیپ لوبل) گردونه ابرا (کلیسا) که قبل از آن گریفونه (عیسی)

بدرخت (رم که درخت مسیحیت در آن ریشه دوآینده است و از آنجا باطراف شاخ و برگ میگستراند)

بسته بود بگشود و آنرا همراه خود بدور دست (آوینیون در خاک فرانسه) برد. - «حیوان نو»

la nuova belva: اشاره بدانکه تاکنون چنین حیوانی دیده نشده بود، یعنی تاکنون کسی

پیدا نشده بود که این چنین کاری کند.

مفهومات تمثیلی این سرود را که در کمدی الهی ازین حیث بی نظیر است، بطور کلی

میتوان چنین خلاصه کرد: گردونه پیروز: کلیسای کاتولیک - پریان هفتگانه: حنات اربعه اصلی

و حنات ثلاثه انجیلی. - هفت چراغدان: برکات سبعة روح القدس - درخت معرفت نیک و بد:

رم - غنای: امپراتوری روم - روباه: زندغه و بدعت در دین - ازدها: شیطان و فساد - فاحشه:

کلیسای فاسد - غول: پادشاه فرانسه.

سرودی و سوم

بهشت زمینی

پایان سفر برزخ

پس از تغییرات یبایی وضع گردونه مقدس ، و در دنبال زموری که توسط «حنات اربمه» و «حنات ثلاثه» خوانده میشود ، بتاتریس و ساتلدا و داته و استاسیوس در طول رود لته پیش میروند تا بر چشمه آن میرسند که سرچشمه هر دو رود بهشت زمینی است . این رود دومین «اونوئه» نام دارد ، و همچنانکه آب «لته» را این خاصیت است که یادگناهان گذشته را از خاطر بیرون میبرد آب «اونوئه» خاصیت آنرا دارد که یاد ثوابکارها را در دل نوشتندگان خود زنده میکند .

بتاتریس داته را با مفهوم درخت « معرفت یککوبه» آشنا میکند و خیر از ظهور نزدیک «آزادی بخش» و منجی میدهد که باید حقیقت را از نو پیروز کند ، و بوی دستور میدهد که آنچه را که دیده است برای دیگر مردمان جهان شرح دهد ، و بدین ترتیب در واقع داته از جانب بتاتریس یعنی از جانب حقیقت الهی مأموریت نوشتن «کمدی الهی» را پیدا میکند ، تا داستان رستگاری او وسیله ای برای رستگاری سایر ابناء بشر شود، زیرا خود داته در اینجا یک آدم تنها نیست بلکه سمبول و مظهر بشریت است .

در این آخرین سرود برزخ ، مثل اولین سرود دوزخ ، داته با ما و اشاره سخن از مردی بمیان میآورد که باید با ظهور خود عدالت را در جهان حکمفرما کند . این مرد در دوزخ «تازی شکاری» و در اینجا «پانصدوده و پنج» نامیده شده، و طبیعاً چنین معنایی تمام مفسرین و داته شناسان را در طول چند صد سال بکار واداشته است تا مفهوم این اشارات را روشن کنند .

درین باره در حاشیه مربوطه توضیحات لازم داده شده است .

آخرین سرود برزخ ، مثل آخرین سرود دوزخ ، با کلمه ستارگان le stelle پایان مییابد ، و این کلمه یکبار دیگر نیز در آخر «بهشت» تکرار میشود . در آخر دوزخ ، وجود این ستارگان مفهوم بازگشت داته یعنی بشر گناهکار را بدنیای روشنائی و در اینجا مفهوم ارتقای روحی او را بجانب کانون نور و فروغ دارد . سرود وقتی پایان میرسد که داته بنمایندگی بشریت ، پس از تصفیه روح خودش از آلودگی گناه و شستن آن با آب پشیمانی و توبه ، «پاک» و مجرد ، آماده صعود بسالم فروغ جاودان ، یعنی عالم رستگاری و آرامش روحی شده است .

سرود صبی و سوم

بانوان با حال گریان بخوانند *Deus, venerunt gentes*^۱
پرداختند، و این مزمور خوانی دلپذیر را بنوبت گاه با سمصدا و گاه با چهار
صدا انجام دادند^۲؛

و بناتریچه، همدردانه و آه کشان گوش بدیشان فراداده بود؛ و چهره‌ای
چنان افسرده داشت که چهرهٔ مریم در پای صلیب چندان پریشانش از آن
نشده بود.^۳

اما چون این دوشیزگان خاموش شدند تارشتهٔ سخن را بدیوسپارند،
وی برخاست و برپای ایستاد و با چهره‌ای آتشین پاسخ داد:

Modicum et non videbitis me ; et iterum^۴ ، ای خواهران

۱- جملهٔ لاتینی، بمعنای: «ای خدا، امتها داخل شده‌اند». این مطلع مزمور هفتادونهم داود نبی در کتاب مزامیر تورات است که چنین آغاز میشود: «ای خدا، امتها ببیرون تو داخل شده هیکل قدس ترا بی‌عصمت ساختند - اورشلیم را خراب‌ها نمودند - لاشهای بندگانت را بر مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را بدوحوش صحرا...» اشارهٔ داشته‌اند که کلیسا مورد تجاوز اقوام و ملل مختلف قرار گرفته و از راه اطاعت بخداوند که وظیفهٔ آن بوده منحرف شده است.

۲- اشاره بدانکه يك بند از مزمور را «حنانات تلاته انجیلی» و بند دیگر را «حنانات اربعهٔ اصلی» میخوانند. این همان طرز خواندن سرودهای مذهبی است که در کلیسا معمول است که يك بند را دسته‌ای و بند بعد را دسته‌ای دیگر میخوانند.

۳- اشاره بتوقعی که مریم عیسی را دید که بر بالای صلیب جان سپرد.

۴- جملهٔ لاتینی، بمعنای: «چون کمی دیگر بگذرد، دیگر مرا نخواهید دید» و باز هم... «این سخنی است که مسیح به حواریون خود گفت و بدان وسیله مسرک نزدیک خویش را بدانان اطلاع داد. نقل از انجیل (انجیل یوحنا، باب شانزدهم): «... بعد از آنکه کی مرا نخواهید دید و بعد از آنکه کی بجز مرا خواهید دید، زیرا که نزد پدر (خدا) میروم.»

برزخ

گرامی من ، *modicum et vos videbitis me* .

آنگاه آن هر هفت تن را رو بجلو براه افکند، و با اشارتی ساده من و بانو^۲ و آن خردمندی را که برجای مانده بود^۳ فرمود که بدنباش روان شویم .

بدینان براه خوش رفت ، و نیندارم که فزون از قدمی ده^۴ برداشته بود، که نظر بر دیدگان من دوخت ،

و بآرامی گفت : « تندتر آی ، تا اگر باتو سخنی داشته باشم آنرا باسانی توانی شنید . »

چون فرمائش را کردن نهادم و بنزد میکش رفتم ، بمن گفت : « برادر، چرا جرئت آن نداری که اکنون که در کنار من روانی از من پرسشی کنی؟ » حال آن کسان را یافتم که در برابر مهتران از فرط احترام دست از پایا کم میکنند ، چندانکه چون سخن میخوانند گفت ، صدایشان پیش از رسیدن بلب خاموش میشود ؛

تمجمع کنان ، گفتم : « ای بانوی من ، شما خود بر نیازم آگاهید، وهم میدانید که این نیاز را چه راضی میتواند کرد . »

واو بمن گفت : « میل دارم که زیر پرس هم ترس وهم شرم بیجا را

۱- جمله لاتینی، بمعنای: «اندکی بعد دوبار مرا خواهید دید» ، این بقیه آن سخن عیسی است که در شرح قبل نقل شد . اشاره بآتریس بدان است که کلیسا در آینده دوباره جفا و نفس نضتین باز خواهد گشت ، و هابیم اشاره ضمنی بدین باشد که بزودی دوره « اسارت بابلی » یعنی انتقال اجلری پاپ به آدینیون (دوقرانسه) بر خواهد رسید و بلژ و ایگلان مقر پاپ خواهد شد .
۲- ما ملنا .

۳- «استانیو» که برجای مانده و همراه ویرژیل نرفته است .

۴- این «ده قدم» با احتمال قوی مفهوم تمثیلی خاصی دارد، ولی مفسرین مختلف هیچکدام درین

باره نظر قطعی ابراز نداشته اند .

سرود سی و سوم

از خویش دور کنی، تا دیگر همچو آن کس که خواب بیند سخن نگفته باشی.
بدانکه آن ظرفی^۱ که ازدهایش درهم شکست^۲، بود و دیگر نیست^۳؛
اما آنکس که مسئول این امر است، بداند که انتقام الهی از شورباها
نمیهراسد^۴.

و آن عقابی که پره‌های خویش را بر گردونه نهاد و از آن نخست غولی
و پس طعمه‌ای ساخت، همواره سترون نخواهد ماند^۵،
زیرا که من با وضوح تمام نزدیکی اختران را میبینم^۶، و اعلام
میدارم که اینان بر هر معنی و هر مانعی پیروز خواهند شد، و روز گاری
خواهد آمد

که «پانصد و ده و پنجمی» که از جانب خدای آمده خواهد بود^۷،

۱- اشاره بگردونه.

۲- رجوع شود بآخر سرود پیش.

۳- «بود و دیگر نیست»: سخن یوحنا ی رسول در انجیل (انجیل)، مکاشفه یوحنا ی رسول، باب هفدهم): «... آن وحش که دیدی بود نیست و از هاوده خواهد برآمد، و بهلاکت خواهد رفت». اشاره بدانکه کلیا سابقاً مطیع و پارسا بود و دیگر نیست.

۴- در قرون وسطی رسم بر این بود که اگر قاتلی در عرض نه روزه بعد از قتل میخواست خود را بر سرگور مقتول برساند و در آنجا شوربائی (suppa) بخورد، قانون (خونخواهی، vendetta) که بموجب آن ورثه مقتول باید برای حفظ شرافت خویش قاتل را بقصاص او بکشند، لغو میشد و دیگر ایشان را حق دست درازی بدو نبود. - بنابراین مفهوم این بند اینست که پاپ «بونیفاتس یوی هشتم» که غاصب مقام خلافت مسیحیان است، باید بداند که انتقام الهی، قانون «شوربا» نمیشناسد و بهر حال او را کیفر خواهد داد.

۵- در باره مفاهیم تمثیلی عقاب، غول، طعمه: رجوع شود به توضیحات سرود قبیل. - سترون نخواهد ماند: یعنی حکومت امپراتوری که از سال مرگ فردریک دوم (۱۲۵۰) تا تاجگذاری هاینریش هفتم در میلان (۱۳۰۸) شامل سلطنت ایتالیا نشده و درین مدت ازین حیث «عقیم» است همیشه چنین نخواهد ماند.

۶- یعنی: فرا رسیدن روزی که باید بدین وضع خاتمه دهد، نزدیک است.

۷- «پانصد و ده و پنجم» un cinquecento diece e cinque: یکی از مشکلاتین
بچه در صفحه ۴۴

برزخ

هم غاصبه، وهم آن غفر مترا که باوی شریک جرم است بدست مرگ خواهد سپرد.
و شاید که گفته من، که همچون ماجرای «نمی» و «ابوالهول» مبهم

بقیه از صفحه قبل

معماهای کمدی الهی - درباره این معماها کتون تمام مفسرین کمدی الهی بی استثنا بیعت و تفسیرهای مفصل پرداخته اند، و با اینکه صدها صفحه درین مورد سیاه شده هنوز مفهوم اشاره دانه سورتمی قطعی مشخص نشده است. «باترین» خود در بند بعد اعتراف میکند که سخن مبهم است، ولی بقول «ماسرون» مترجم و مفسر فرانسوی کمدی الهی، این اشاره از مبهم گذشته و بصورت معمائی «غیر قابل حل» درآمده است.

تعمیری که مورد قبول غالب مفسرین قرار دارد اینست که رقم «۵۱۵» در ارقام لاتینی، بصورت DXV نوشته میشود و این کلمه بپس رویش شدن دو حرف دوم و سوم بصورت DVX درمیآید که بلاتینی معنی «رهبر» میدهد (در رسم الخط لاتین غالباً حرف U بشکل V نوشته میشود و درینجا نیز چنین شده، و این کلمه عملاً «دوکس» Dux تلفظ میشود)؛ این همان کلمه ایست که در ایتالیائی قدیم «دوکا» duca گفته میشد و این لقب را دانه همه جا درین کتاب بورژیل داده است؛ در ایتالیائی امروزی این کلمه بصورت «دوچه» duce درآمناسست و این عنوان رسمی بود که در دوران حکومت قاشینی ایتالیا موسولینی برای خود برگزیده بود.

بنابراین مفهوم سخن دانه طبق این تعبیر چنین میشود که بزودی رهبر و پیشوائی ظهور خواهد کرد و مسیحیت را از شر فساد کلیسا و رهبران غاصب آن نجات خواهد داد. در باره این تعبیر «توراکا» TORRACA از مفسرین قدیمی و معروف کمدی الهی بعنوان اعتراض مینویسد: «اگر چنین بود، برای دانه چه اشکال داشت که بجای «یا صدوده و پنج» که با نوشتن آن کلمه DVX بصورت مقلوب DXV درمیآید، این ترکیب را در شعر خود بصورت «یا صد و پنج رده» cinquecento cinque e diece بیاورد تا با نوشتن آن بارقام لاتینی درست کلمه DVX حاصل آید، مضافاً اینکه قوافی diece در زبان ایتالیائی بسیار زیاد است و شاعر ازین جهت دچار تنگی قافیه نبوده است».

بفرض اینکه تعبیر DUX صحیح باشد تازه معما حل نمیشود، زیرا که معلوم نیست اشاره دانه درین باره بکدام «رهبر» و «پیشوا» است. برخی وی را «هابشرش هفتم» لوگزامبورگ (بایتالیائی آریگو) شمرده اند که دانه بشایستگی وی خیلی امید داشت و انتظار داشت که او پس از آنکه تاج امپراتوری آلمان و ایتالیا را بر سر گذارد کارها کند. در تأیید این نظر گفته اند که چون همیشه تاریخ شروع امپراتوری مقدس رم و ژرمن را سال ۸۰۰ دانسته اند که سال تاجگذاری «شارلمانی» بوده، این تاریخ با افزودن رقم ۵۱۵ دانه بدان سال ۱۳۱۵ را بدست میدهد که معنی است سال تاجگذاری هابشرش هفتم باشد، ولی این پادشاه در سال ۱۳۱۳ مرد، و در صورت باید چنین نتیجه گرفت که دانه سرودن «برزخ» خود را بیش ازین تاریخ بیابان رسایده و بعد از آن نیز در سده اصلاح آن برنیامده است.

برخی دیگر از مفسرین از راهی دیگر یعنی از راه حساب ابجد بهمین نتیجه «هابشرش»
بقیه در صفحه بعد

صرفه می و موم

است^۱، ترا فافع نتواند کرد، زیرا که اندیشه اترا بشیوه آنان تیرمیدارد، اما زود باشد که آنچه روی دهد، همچون پریان شنا کر این معمای دشوار را بی آنکه خطری برای گوسپندان و گندمها پیش آید، حل کند^۲.

بیمه از صفة قبل

(آریکو) رسیده اند؛ طبق حساب ایشان در ترتیب «ایجد» زبان عبری (که ملاک حساب ایجد ما نیز هست) کلمه Arrico (تلفظ هاینرش باهاتری در زبان قدیم ایتالیائی، که تلفظ امروزه آن Arrigo است) چنین میشود: الف (A) : ۱ - ر (R) : ۲۰۰ - ر (R) : ۲۰۰ - ی (I) : ۱۰ - ک (G) : ۴ - و مجموع این ارقام میشود: $۱ + ۲۰۰ + ۲۰۰ + ۱۰ + ۴ = ۵۱۵$.

چند تعبیر دیگر از جمله تمبیرات فراوانی که برای این کلمه DXV شده چنین است: حروف اول کلمات لاتینی Domini Xristi Vicarius؛ حروف اول Dei Xristi Verbum؛ حروف اول Dante Xristi Vicarius؛ یک تعبیر دیگر اینست که رقم ۵۰۰ مظهر نجات دهنده، ۱۰ نماینده کمال معنوی و نماینده حواس خسته بشری است.

در باره این «نجات دهنده» یکبار دیگر دانه از زبان ویرزبل با ایما و اشاره سخن گفته است (دوزخ، صفحه ۱۴، شرح ۱)، ولی در آنجا نیز معلوم نیست که مراد وی بطور یقین چیست. شاید در این مردوجا اشاره وی به «کان کرانده دلا اسکالا» Can Grande della Scala باشد که دانه «کمدی الهی» خود را بدو اهداء کرده و در سرود هفدهم بهشت از او سخن خواهرت. اصل این فکر را که از آدمی بصورت رقمی خاص یاد کنند، بطور یقین دانه از انجیل گرفته است (مکاشفه یوحنا، رسول، باب سیزدهم) : «... در اینجا حکمت است، پسر هر که فهم دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش شصت و شصت و شش است».

۱ - «نسی» Temi (در اصل یونانی تمیس Themis) در میتولوژی یونان دختر «آسمان» و «زمین» بود و ابوالهول Sfinxe (در اصل یونانی Sphynx) غول بالدار بود که دختر Chimaera ربقتنوع کابوس ورژیا بود و سرزن و بالهای عقاب و بدن سنگ و پنجه های شیر داشت. این دو عیگونی میکردند، ولی سخنانشان بقدری مبهم بود که کمتر کسی میتوانست چیزی از آنها بفهمد. این «ابوالهول» همان بود که در دروازه شهر «تب» معمای معروف را از «اودیپ» پرسید و چون اودیپ آنرا حل کرد وی خود را از شرط خشم گشت. مجسمه معروف مصری مقابل هرم «خنوس» بهمین قرینه از طرف یونانیها Sphynx (ابوالهول) نام گرفته است.

۲ - پریان شنا کر Naiade، در میتولوژی یونان پریان زیبایی بودند که همواره در آب چشمها بر میبردند، ولی بچشم آدمیان دیده نمیشدند و هر کس هم که میتوانست آنانرا ببیند کور میشد. - در اینجا دانه ایشان را «حلال معماها و مشکلات» شمرده، و این تصور زاده اشتاهی است که او خود در آن سهمی نداشته است، بدین ترتیب که در آخرین صفحه کتاب «استحالات» اوویدئوس شاعر لاتینی که غالباً در کمدی الهی مورد استفاده دانه قرار گرفته، سخن از Laiades میرود که فرزند Laius بود و این نامی است که به اودیپ Oedipus که معماها را حل میکرد داده شده است. - ظاهراً در نسخه خطی این کتاب که در اختیار دانه بوده، کاتب بجای Naiades، Laiades نوشته بوده و از اینجا دانه این پریان نابیدارا حلال معماها دانسته است.

برزخ

آنچه را که شنیدی نيك بخاطر سپار، و چون این منم که این سخنان را بتو گفته ام^۱ آنها را برای زندگان که رهسپاران دیار مرگند بازگویی،

و بهنگام نوشتنشان هشدار که ماجرای دیدار این درخت را که تا کنون دوبار در اینجا از برگ و بار محروم آمد^۲ از کسان پوشیده مداری؛ زیرا هر آنکس که دست دزدی یا تاراج بسوی یابن درخت گشاید عملاً کفر گوئی کرده و ازین راه برخدای که آنرا مقدس آفرید تا تنها بکار خود او رود، توهین روا داشته است.

روح نخستین^۳، بخاطر آنکه دندان در آن فرو برده بود خویش را پنج هزار سال و همیش از آن، در رنج انتظار و در اشتیاق ظهور آنکس که خویش را قربانی کرد تا این خطارا باز خرد، فرسود و تباہ کرد^۴.

اگر تو با هوشمندی خویش در میتوانستی افت که چرا اختصاصاً این درخت چنین بلند و در قسمت زیرین خود چنین عریض است^۵،

۱ - درین جا مفهوم تمثیلی وجود بتائریس یعنی «حقیقت متجلی از راه مذهب و ایمان» مراد است.

۲ - اشاره به حمله عقاب و حمله غول (امپراتوران روم و فیلیپ لوبل) .

۳ - آدم، که اولین بشری بود که آفریده شد.

۴ - بمقیده مسیحیان آدم در حدود پنج هزار سال پیش از مسیح بدنیاً آمد، و این بر اساس اعتقاد قدیمی یهودیان تکیه دارد که بحساب آنها تا با امروز (سال ۱۹۵۶ مسیحی) ۷۱۴۵ سال از تولد آدم گذشته است. با این حساب از هنگام تولد آدم ابوالیش، تا آن موقع که عیسی بطبقه اول دوزخ (اعراف) رفت و روح آدم و بسیاری دیگر را از آنجا بیرون آورد (دوزخ، صفحه ۸۳۱ شرح ۱) ۵۲۲۳ سال گذشته است، و این همان مدتی است که دانه از آن صورت «پنج هزار سال و اندی» یاد میکند.

۵ - اشاره بدانکه این درخت، با این صورتیکه دارد بالا رفتن آدمیان را از آن و دست یافتن ایشان را بشاخه‌ها و میوه‌هایش غیر ممکن میکند، زیرا که این درخت « معرفت نیکو بود» برای خداوند ساخته شده نه برای آدمیزادگان (رجوع شود سرود سی و دوم).

سرود سی و سوم

واگر توهمات ترا اثری چون اثر آبهای «السا» در روی اندهیشه تو نبود^۱، و اگر لذت طلبی آنها کار «پریامو» را در روی درخت تودنکرده بود^۲، هر آینه این مشهودات ترا کافی بود تا از لحاظ معنوی مفهوم عدالت الهی را از روی منعی که شامل این درخت شده^۳، دریابی.

اما چون میبینم که تو در هوشمندی خویش به سختدلی گرائیده‌ای و چندان سنگ صفتانه^۴ تاریک شده‌ای که برق سخنان من خیرهات میکند^۵، مایلیم که این سخنان را در ذهن خویش نگاهداری و همراه بری، و اگر آنها را بصورت نوشته نمیبیری

لااقل همچو آن زائری که چوبدست خویش را با خوشه‌های خرما می‌آراید و همراه میبرد، تصویری از آنها را در ضمیر خود نگاه داری.^۶ و من گفتم: «همچنانکه موم، اثر مهری را که بر آن میزنند محفوظ میدارد و نقشی را که گرفته کمترین تغییری نمیدهد»^۷، ازین پس مغز من نیز نشانی را که شما بر آن زئید در خود نگاه خواهد داشت.

اما برای چه سخن شما که چنین مشتاق درک آنم، آنچه‌ان یا لاتر

۱ - Elsa رود کوچکی است در میان فلورانس و ویزا در ایتالیا که پرودخانه آردو Arno فرود میریزد؛ و این رود بر اثر املاح آهنی و گچی زیادی که در خود دارد، هر چیز را که در آن فرو برند پوشیده از قشری میکند که شکل اصلی آنرا از نظر پنهان میدارد.

۲ - Piramo؛ رجوع شود به سرود بیست و هفتم، صفحه ۹۲۳ شرح ۱.

۳ - یعنی: از روی فرمانی که خداوند برای عدم تجاوز بدین درخت داده است.

۴ - impietrato؛ یعنی: اندیشه و ادراک تودرین مورد قابلیت انعطاف و درک ندارد.

۵ - یعنی: از فروغ سخنان من چنان خیره میشوی که درست نمیتوانی نگرست و

لاجرم بکنه آنها پی نمیتوانی برد.

۶ - زائرن بیت المقدس، در قرون وسطی برای آنکه یادگاری از زیارت مشهد عیسی همراه آورده باشند شاخه نخلی، سرچوبدست خوش می‌آویختند و این شیوه از بعد از نخستین جنگ صلیبی معمول شد.

۷ - رجوع شود به صفحه ۲۰۶، بند اول.

برزخ

از قدرت دیدار من است که نگاه من هرچه بیشتر میکوشد کمتر بدان ره میبرد؟^۱

گفت: «از آنرو چنین است که تو دریایی که در کدام مکتب درس خوانده‌ای، و بینی که چگونه این مکتب سخنان مرادنبال میتواند کرد^۱، و بی بدین نکته بری که راه شما همانقدر از راه خدائی بدور است که آسمانی که بر بالای جمله آسمانهای دگر در گردش است^۲ از زمین فاصله دارد.»

چون چنین بشنیدم، پاسخ دادم: «مرا بخاطر نیست که هر گز از شما دوری گزیده باشم، و نیکمیدانم که ازین بابت خویش را در معرض ملامت وجدان نمیابم.»

لبخندزنان گفت: «اگر چیزی بیاد نمیتوانی آورد. لااقل بخاطر آور که اندکی پیش ازین، از آب «لته» نوشیدهای^۳؛ و اگر دودنشان از آتش دهد، این فراموشی تو آشکارا نشان میدهد که هوای نفس تو که روی بجانب دیگر کرد، چه اندازه گنهگار بود^۴. اما ازین پس سخنان من تا آنجا که برای درک مفهوم آنها از جانب

۱ - اشاره بمکتب فلسفه و منطق بشری که آدمی را بحقیقت کامل رهبری نمیتواند کرد. نقل از تورات (کتاب اشیاء نبی ، باب پنجاه و نهم) : « ... زیرا خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه‌های شما طریقه‌های من نیست، زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است ، همچنان طریقه‌های من از طریقه‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر میباشد . »

۲ - فلک آخرین یا «فلک الافلاک»: Primum Mobil (رجوع شود بیهشت و نقشه آن) .

۳ - رجوع شود بسرود سی و یکم .

۴ - اشاره بدانکه نوشیدن آب از رود «لته» قط باعث فراموشی گناهان میشود، و چون دانه این خاطره خاص را از یاد برده ازین جا معلوم میشود که این هوای نفس او گنهکارانه بوده است .

سرود می و سوم

اندیشه ناپخته تو ضرور باشد، پرده‌ای بر روی نخواهند داشت .^۱
خورشید، سوزنده‌تر و کندتر همیشه به صف النهای که بر حسب
دید گاه‌های مختلف تغییر مکان میدهد رسیده بود^۱
که ، همچو آن کس که پیشاپیش دسته‌ای رود و چون چیزی تازه
بیند یا ظن وجود چنین چیزی را برد بر جای ایستد ،
هر هفت بانو در کناره سایه‌ای نیم‌رنگ، همانند آن سایه که کوه‌آلی
بر جو بیاران سرد خویش دزیر بر گهای سبز و شاخه‌های سیاه می‌افکند،
بر جای ایستادند .
پنداشتم که در برابر آنان فرات و دجله را می‌بینم که از سرچشمه‌ای
واحد بدرآمده‌اند و همچون دو دوست بی‌شکافی از هم جدا میشوند^۲ .
گفتم : « ای فروغ و افتخار نوع بشر^۳ ، این چه آبی است که در اینجا
از چشمه‌ای واحد برون می‌آید و خود بخود دور میشود ؟ »

۱ - یعنی : خورشید در وسط آسمان بود و روزی بنیمه خود رسیده بود . در یمرود
نور خورشید چون تابش مستقیم دارد گرمی بیشتری می‌پراکند و در عین حال حرکت خورشید کندتر
می‌نماید . - باید متذکر شد که این هنگام ، یمرود چهارمین روز سفر داته در یرزخ و ظهر روز
۱۳ آوریل سال ۱۳۰۰ م می‌باشد ، و این تلخیص در کمندی الهی مقامی خاص دارد، زیرا این آخرین
باری است که در آن به روز و ساعت اشاره میشود، و از آن پس یعنی در سفر داته بهشت دیگر قید و وقت
بکلی از میان میرود و اشاره‌ای بگذشت زمان نمیشود .

۲ - فرات (باستانی Euphrate و در متن شعر داته صورت لاتینی Euphrates)
و دجله (باستانی Tigri و به لاتینی Tigris) رودهای معروف بین‌النهرینند که سرچشمه‌ای واحد
دارند . در تورات دجله و فرات دو رود از رودهای چهارگانه بهشت زمینی بشمار آمده‌اند (تورات ،
سفر ییدایش ، باب دوم) : « ... و نهری از عدن (بهشت) بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و
از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد ... و نام اول فیشون است و نام نهر دوم جیحون ... و نام نهر
سیم حدقل (دجله) که بطرف شرقی آشور جاری است و نهر چهارم فرات » . داته در این جا
اشاره میکند که دو جو بیار « اونوئه » و « ته » نیز مانند فرات و دجله از یک سرچشمه واحد جاری میشوند .

۳ - خطاب بجنبه معنوی بتائریس ، یعنی نمایندگی ایمان و حقیقت مذهبی در روی
زمین . این تقریباً همان خطایی است که قبلاً ویرژیل به بتائریس کرده است (دوزخ ، صفحه
۱۲۸ ، شرح ۲) .

برزخ

بدین پرسش من ، چنین پاسخ داده شد : «از ماتلدا»^۱ بخواه تا بگوید . « و آنگاه ، بانوی زیبا چون آنکس که خویش را از آرایش ملامتی بشوید ،

پاسخ داد : « این را ، و بسیار چیزهای دیگر را ، پیش ازین بوی گفته‌ام ، و یقین دارم که نوشیدن آب لته نیست که مایه فراموشکاری او شده است . »

و بناتریچه گفت : « شاید اشتغال خاطری مهمتر ، که غالباً حافظه را از مایه اصلی آن محروم نماید ، دیده بصیرتش تاریک کرده باشد .

اما «ارنونه» را یبین^۲ که در آن جانب جاری است ؛ ویرا بدان رهبری کن و چنانکه شیوه تست^۳ حافظه‌اش را که به فتوری دچار آمده ، از نو برانگیز . »

بمقتضای آنکه دلی بزرگوار در انتظار پوزش نمینشیند ، و چون از روی قرائن تمایل کسی دیگر را در یاد اراده خویش را با آن هماهنگ میکند ، بانوی زیبا دست مرا گرفت و بر راه افتاد ، و بالطفی زنانه^۴ به «استاسیو» گفت : « باوی بیا . »

ای خواننده ، اگر مرا جائی بیشتر برای نوشتن مانده بود ، لااقل

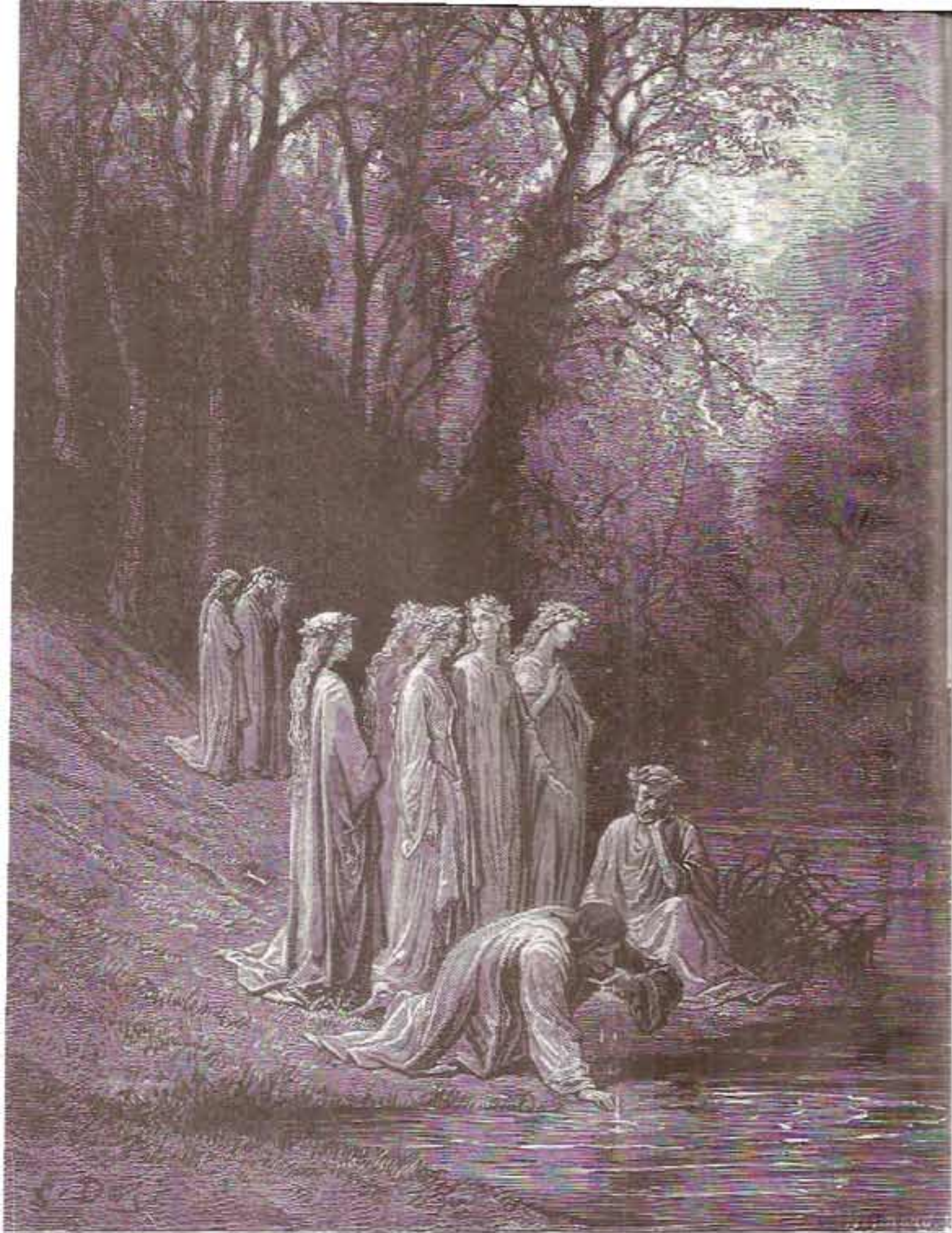
۱ - Matelda ؛ این تنها موردی است که نام « بانوی زیبا » که از آغاز ورود داته بهشت زمینی همراه اوست برده میشود .

۲ - Eunoè ؛ رجوع شود بآخر سرود بیست و هشتم .

۳ - ازین سخن معلوم میشود که «ماتلدا» احتمالاً بخاطر داته بدینجا نیامده ، و این کار او مأموریتی است که اصولاً باید در مورد تمام ارواح بهشتی انجام دهد .

۴ - donnescamente ؛ «خانمانه» .

۵ - اشاره بدانکه «استاسیوس» را که روحی مجرد است ویس' از طی دوران برزخ اینک شایسته صعود بآسمان شده است احتیاجی بکمک کسی دیگر نیست ، اما برای بلاپردن داته به بهشت یاری بناتریس لازم است ، و باید که وی دست او را بگیرد و راهنمائیش کند .



لژین آب مقدس نوشیدم و خود را صاحب نیروئی تازه یافتم.

(سفرنامه ۱۵۱۲)

سرود سی و سوم

بطور ناقص در وصف آن نوشتابه دلپذیری که هرگز از آن سیراب نتوان شد^۱، سخن میپرداختم؛

اما، چون هیچیک از اوراق این کتاب دومین^۲ سفید نمانده،
بناچار عنان هنر مرا از دورتر رقتن باز میدارد^۳.

از این آب بیارمقدس^۴ نوشیدم، و چون نهالهای تازه رسته که با
برگهای نو خاسته خود رنگ و زوئی دگر یابند خوش را صاحب نیروئی
تازه یافتم،

وپاک و مجرد، آماده آن شدم که بستارگان بالا روم^۵.

۱ - اشاره بآب جویبار «انوته».

۲ - در اصل questa cantica seconda : این سرود مقدس دومین - بغیر از
« اهداء نامه کتاب »، این دومین و آخرین باری است که داتنه در کمدی الهی بر روی کتاب خود
نامی نهاده است. یکبار دیگر در سرود بیستم دوزخ (دوزخ، صفحه ۳۳۹، شرح ۱) وی اشارهای
ازین قبیل کرده ولی در آنجا «دوزخ» خود را la prima canzon(e) نامیده است.

۳ - یعنی: از لحاظ تناسب و اندازه‌ای که پیشاپیش برای هماهنگی کردن سرودها و
اشعار و صفحات سه قسمت مجزای «کمدی الهی» معین شده دیگر جایی برای شرح وسطی بیشتر
باقی نمانده است.

۴ - la santissim' onda : آب جویبار «انوته».

۵ - puro e disposto a salire alle stelle : آخرین مصراع «برزخ» مانند
آخرین مصراع «دوزخ» با کلمه «ستارگان» پایان عیبابد. «ستاره» مظهر امید و اعتماد است، و آخرین
مصراع «بهشت» نیز با همین کلمه پایان خواهد یافت.

5-21127-1



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

تهران

ISBN 978-964-68-0444-9 (3 vol.set)
شابک ۹۷۸۹۶۴۰۰۰۲۳۲۹ (نور و صوتی)
ISBN 978-964-68-0339-2 (vol. 2)
شابک ۹۷۸۹۶۴۰۰۰۲۳۲۹ (ص ۳۰۵)